ترجمه و شرح

نهج البلاغه

خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان کوتاه

امیرالمؤمنین علیه‌السلام

بقلم فیض الاسلام

شناسنامۀ کتاب

نام کتاب : ترجمه و شرح نهج‌البلاغه

مترجم و شارح : علامه حاج سید علینقی فیض‌الاسلام

تیراژ : ۵۰۰۰ مجلد

چاپ : چاپخانه احمدی

نوبت چاپ : تجدید چاپ

قطع و صفحه : ۱۳۴۴ صفحه وزیری

تاریخ نشر : اسفند ۱۳۷۲

صحافی : صحافی فیض

ناشر : مرکز نشر آثار فیض‌الاسلام (انتشارات فیض‌الاسلام)

خیابان سعدی جنوبی - کوچه بانک تجارت پلاک ۵۹۶ تلفن ۳۱۱۴۸۱۹

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَالصَّلٰوةُ عَلىٰ أَشْرَفِ الأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ : مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْغُرِّ الْمَيَامِينَ ، وَاللَّعْنُ عَلىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ .

در دیباچهٔ جزء سوم این کتاب یادآوری شده که علماء اعلام و دانشمندان پیشین (رَحِمَهُمُ اللّه) کتاب نهج البلاغه را اَخُ الْقُرْآن (برادر قرآن) تعبیر نموده‌اند یعنی همانطور که قرآن عظیم کتاب آسمانی است و خدای عَزَّ وَجَلَّ آنرا بزبان پیغمبر اکرم حضرت خاتم الانبیاء (صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِه) بیان فرموده نهج البلاغه هم کتابی است که سخنان آن از منبع علم الهی تراوش کرده بزبان باب مدینهٔ علم امیرالمؤمنین (صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ) جاری گردیده است .

از عصر سیّد رضیّ (رِضْوَانُ اللّهِ عَلَیْهِ) مؤلّف کتاب نهج البلاغه متوفّی سال چهارصد و شش قمری تا روزگار ما جز علماء و خواصّ از مردم کسی نمیدانست که این کتاب جامع همهٔ حقائق دین مقدّس اسلام و مذهب شریف جعفری بوده و افراد بشر را بسیادت و سعادت جاودانی راهنما است ، بلکه نام آنرا هم نمیشناخت تا اینکه خدای جَلَّ شَأْنُهُ باین بنده توفیق عطاء فرموده این کتاب مکرّم را در مدّت بیش از شش سال در شش جزء ترجمه کرده و همهٔ مسائل علمی ، ادبی ، دینی ، اجتماعی ، اخلاقی ، تاریخی و سیاسی آنرا با اختصار ساده و روان که همه بهره‌مند گردند

شرح دادم، و در مدت بیست سال بیش از نهصد و پنجاه هزار مجلد آنرا بچاپ رسانده در دسترس جهانیان گذاردم تا اینکه (شکر و سپاس خدای عزّ اسمه را) همگان بعظمت و بزرگی آن آشنا شدند، و در پایان جزء ششم روش خود را در ترجمه و شرح و چگونگی جلوگیری از کسانیکه متصلّع در علم و دانش نیستند و از داستان نویسان که پس از نشر این کتاب از روی هوا و خواهش نفس کتاب تألیف نموده و مینمایند یادآوری نموده امیدوارم خوانندگان ارجمند صفحهٔ آخر کتاب را با تأمّل و اندیشه خوانده تا بیشتر بمزایا و خصوصیات آن پی برند.

ناگفته نماند: در این چاپ دوم که چاپ افست است اغلاط آنرا تصحیح کرده و جمله‌های عربی و فارسی را (مانند کتاب ترجمه و شرح صحیفهٔ کاملهٔ سجّادیّه) بترتیب شماره گذاردیم تا برای کسانیکه اندکی بزبان عرب آشنائی دارند و میخواهند جملهٔ عربی را با ترجمه و شرح آن تطبیق نمایند سهل و آسان باشد و استدعاء آنکه برای ما و همهٔ مؤمنین و مؤمنات استغفار نموده و از خدای تعالی آمرزش بخواهند، وَ السَّلامُ عَلیٰ مَنْ شَکَرَ النِّعْمَةَ، وَ عَمِلَ بِرَجاءِ الْعاقِبَةِ، اَلْعَبْدُ الْفانی عَلِیُّ النَّقِیُّ (فَیْضُ الْاِسْلامِ) الْاِصْفَهانی آلِ مُحَمَّدٍ الدّیباج.

غرّهٔ ربیع الاوّل ۱۳۹۲ هـ ق برابر ۲۶ فروردین ۱۳۵۱ هـ ش

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله، وسلام على عباده الذين اصطفى، ولا سيّما محمّد المصطفى وأهل بيته أعلام الهدى.

ای خلق جهان باب مدینهٔ علم، أمیر المؤمنین علی (علیه السّلام) است و بس، از این در، درآیید تا سعادت ونیکبختی دنیا وآخرت را بدست آورید.

فیض الاسلام، قلهک، تهران

ترجمه و شرح

نهج البلاغة

بقلم

حاج سید علینقی
فیض الاسلام

بخط طاهر خوشنویس



تمثال جوانی حجة الإسلام والمسلمین آقا سید محمد فرزند حاج آقا سید محمد مهدی امام جمعهٔ سده (رحمهما الله تعالی)

مرحوم پدرم آقا سید محمد در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری در سدهٔ اصفهان متولد گردید، و روز دوشنبه نهم ماه ربیع الثانی سال هزار و سیصد و پنجاه و پنج دنیا را بدرود گفت و در مقابر آل امام جمعه نزدیک فرزندش مرحوم آقا سید غیاث الدین دفن گردید.

آقا سید محمد رحمه الله بعلم و عمل و تقوی و صفات پسندیده مشهور بود، و در مدت عمر هیچکس از او کوچکترین رنجشی پیدا نکرد، و چون در اصفهان علوم دینی را فرا گرفت دورهٔ زندگانی خود را در سده (یکی از دهات بزرگ اصفهان) بتبلیغ دین مقدس اسلام و مذهب



تمثال اواخر عمر حجة الاسلام والمسلمین آقا سید محمد (رحمه الله تعالی)

شریف جعفری بسر رساند ، و برای جلوگیری از یاغیهائی که از حدود و مقررات اسلام تجاوز کرده بمال و جان و ناموس مردم دست درازی مینمودند ، لباس جنگ پوشیده پیشرو اهالی گشته بطرد آنان موفق گردید ، چنانکه نگارنده از زمان کودکی یاد دارم آن بزرگوار را تفنگ بدوش در جلو جمعیت بیشمار برای دفاع از بدکاران دیده‌ام . خلاصه میتوان گفت که او نمونه‌ای بود از جدش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که در هنگام عبادت و بندگی بهترین عبادت کنندگان و در وقت سخن گفتن در راه حق نیکوترین گویندگان و زمان جلوگیری از دشمن بی‌باکترین اشخاص بود ، و بهمین جهت مؤمنین کمال اخلاص و اعتقاد را باو داشتند و اکنون هم بر سر قبرش از خداوند حاجت میخواهند ، رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ .



تمثال جوانی رکن الإسلام والمسلمین آقا سید غیاث الدّین با مترجم و شارح کتاب
نهج البلاغه در سنّ کودکی

مرحوم برادرم آقا سید غیاث الدّین عصر پنجشنبه ماه ذی الحجّة هزار و سیصد و یازده هجری در بلده اصفهان بدنیا آمد و در شب پنجشنبه دوازدهم ربیع الأوّل هزار و سیصد و چهل و نه از دنیا رحلت نمود، و در مقابر آل امام جمعه (در زاویه مسجد جامع) بلده دفن شد.

آقا سیّد غیاث الدّین (غفر الله له) تمام دوره زندگانی را در اصفهان و طهران و مشهد مقدّس رضوی و نجف اشرف بتحصیل و تدریس علوم شرعیّه و نشر احکام دین مقدّس اسلام و مذهب شریف جعفری اشتغال داشت و برای هدایت مردم در مجالس بزرگ که در شهرهای ایران منعقد میشد در بالای منبر نطقها و خطابه های علمی و دینی ایراد مینمود که همه شنوندگان از



تِمثال مُتَرجِم وشارِح کِتاب نَهجُ البَلاغه، آقا سیّد علینقی (فیضُ الاسلام)

سخنرانی او محظوظ میشدند.

مادرِ ما دو برادر حیات سلطان دختر شیخ فاضل آقا مُلّا محمّد صادق ابن مُلّا آقا بابا سِدِهی اصفهانی در شب جمعه هفتم ماه محرّم سال یکهزار و دویست و نود و پنج هجری در سِده بدنیا آمد و در روز چهارشنبه سلخ ماه جُمادی الاُولی سال هزار و سیصد و سی و شش برحمت ایزدی پیوست و در تختِ فولاد اصفهان (گورستان مشهور) در جِوار مرحوم شیخ مرتضی ریزی دفن گردیده است.

حیات سلطان دارای زُهد و تقوی و از علم و دانش بهره مند بود، بطوری که مرحوم برادرم آقا سیّد غیاث الدّین مقدّمات علوم دینیّه را از آن مرحومه یاد گرفته بود، اَللّهُمَّ اغفِر لِحَیِّنا وَمَیِّتِنا وَشاهِدِنا وَغائِبِنا، ذَکَرِنا وَاُنثانا، صَغیرِنا وَکَبیرِنا، وَاَلحِقنا بِاَولیائِکَ الصّالِحینَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ.

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَا یَبْلیٰ مَنْ ذَکَرَهُ ، وَلَا یَنْقُصُ مَنْ شَکَرَهُ ، وَلَا یُخَیِّبُ مَنْ دَعَاهُ ، وَلَا یَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَجَاهُ ، وَالصَّلٰوةُ عَلیٰ رَسُولِهِ ، الْمُؤَیَّدِ بِالْقُرْاٰنِ ، وَالْمُرْسَلِ اِلَی الْاِنْسِ وَالْجَانِّ ، مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا بِهِمْ مُتَمَسِّکِیْنَ ، وَبِوِلَایَتِهِمْ مِّنَ الْفَائِزِیْنَ الْاٰمِنِیْنَ ، اَلَّذِیْنَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ .

نَهْجُ الْبَلَاغَه ، کتابی که سیّد شریف ابو الحسن محمّد رضیّ (رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالیٰ عَلَیْهِ) از سخنان اِمَامُ الْمُوَحِّدِیْن ، بَابُ مَدِیْنَةِ الْعِلْم عَلِیّ ابْنِ اَبِیْطَالِب (عَلَیْهِ السَّلَام) گردآورده بهترین اَثَر و نشانهٔ دین مقدّس اسلام و مَذهب شریف جعفری است ، دریای بی پایانی است ، مُحتوی مَسائل علمی ، اَدَبی ، دینی ، اِجتماعی ، اَخلاقی و سیاسی که بهتر و بلیغتر از آن سخنان بعد از قرآن کریم و بیانات حضرت رسول (صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه) در دُنیا گوینده‌ای نگفته است ، و آن راهنمای گمراهان و چارهٔ بیچارگان و پناه دهنده و دستگیر درماندگان است ، پس کسی را که خواهان سَعادت همیشگی و گریزان از ذِلّت و بدبختی است لازم است که این کِتاب را سرمشق قرار داده از سخنان آن پند گرفته بدَستوراتش رفتار نماید ، زیرا مفاسد و تباهکاریهای دنیا اِصلاح نمیشود مگر روزی که تَعلیمات امیرالمؤمنین علیّ (عَلَیْهِ السَّلَام) در میان جمیع طبقات مردم عَملی گردد ، و این سخن بگزاف گفته نشده ، چون روی دو پایهٔ بُرهان (عقل و علم) استوار است ، چنانکه از مُطالعهٔ این کتاب همگان خواهند دریافت .

هرچند علم و دانش در میان اَفراد بشر پیشرفت نماید ، فضل و بزرگواری امام علیّ (عَلَیْهِ السَّلَام)

بیشتر هویدا میگردد ، و روزی بیاید که مردم دنیا در مقابل آنحضرت اظهار خضوع و فروتنی نموده برای رهائی از بدبختی چاره ای نیابند مگر آنکه بگفتار و کردار آن بزرگوار عمل نمایند .

از سالهای دراز (بخصوص در این سالیان که جنگ هولناک عالم را فراگرفته و مردم بسیاری را تباه ساخت) این کتاب مقدس مورد مطالعه این بنده بوده ، روز بروز شوقم بخواندن و اندیشه در آن زیادتر میشد ، گویا چیزی نمیدیدم مگر کتاب نَهجُ البَلاغَه و سخنی نمیشنیدم مگر فرمایشهای امیرالمؤمنین علی (عَلَیهِ السَّلامُ) و هرگاه با فُضَلاء و دانشمندان ملاقاتی پیش میآمد قبل از شروع بهر سخن ، در باب عظمت و بزرگی نَهجُ البَلاغَه سخن گفته بآنان یادآوری مینمودم که سید شریف رضی (رَحِمَهُ اللّٰهُ) یکی از شاهکارهای تألیف را در این کتاب بکار برده ، زیرا با اینکه امیرالمؤمنین (عَلَیهِ السَّلامُ) را کلام غیر فصیح و غیر بلیغ نیست در میان کلماتش نیکوترین سخنان را انتخاب نموده ، اَلأَفصَحَ فَالأَفصَحَ وَالأَبلَغَ فَالأَبلَغَ را اثبات و این نکته را کاملاً رعایت کرده است ، و گاهی در بعضی از مجالس دینی و مذهبی پاره ای از کلمات این کتاب را خوانده و معنی آنرا بیان میکردم ، شنوندگان بشگفت آمده میگفتند اگر علماء و رجال دینی ترجمه فرمایشهای امام علی (عَلَیهِ السَّلامُ) را در کتاب نَهجُ البَلاغَه بطوریکه در خور فهم هر فارسی زبان باشد نوشته بودند ، همه از آن بهره مند میشدند ، ولیکن افسوس که از ترجمه و شرحهائی که در دسترس است چنانکه باید استفاده نمیشود ، بنابر این بر نگارنده واجب شد که دست از هر کار بردارم (حتّی از ترجمه و تفسیر قرآن کریم که از مدتی بنوشتن آن مشغول بوده برای اتمام آن سعی و کوشش بسیار داشتم) و این کتاب جلیل را بزبان فارسی سلیس و روان ترجمه نموده و کلمات و جملاتی که محتاج بشرح باشد میان دو خط قوسی با جمال و اختصار بیان نمایم تا ترجمه و شرح باهم فرق داشته همه از آن بهره مند گردند ، و چون یقین دارم این خدمت از بهترین خدمتهائی است که در این عصر انجام شده و هر با انصافی از آن قدردانی خواهد نمود ، لذا بپاس سالها عمری که پدر و مادر و برادر عزیزم (رَحِمَهُمُ اللّٰهُ) برای تربیت من بنده صرف کردند ، زحمتی که برای نوشتن این کتاب کشیده ام بروان پاکشان تقدیم داشته و برای یادبود آنان مختصری از تاریخ حیات و زندگانی هریک را پیش از شروع بنوشتن دیباچه نوشتم ، و برای اتمام و انتشار این کتاب شریف از خداوند متعال کمک و یاری میطلبم ، وَلاحَولَ وَلاقُوَّةَ إِلّا بِاللّٰهِ العَلِیِّ العَظِیمِ .

مؤلف کتاب نهج البلاغة :

ابو الحسن محمد ابن ابی احمد، حسین ابن موسی ابن محمد ابن موسی ابن ابراهیم ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب (علیهم السلام) معروف بسید رضی (رضوان الله تعالی علیه) است.

پدر بزرگوارش ابو احمد ملقب به الطّاهر ذی المناقب در دولت بنی العباس و بنی بویه جلیل القدر و صاحب منزلت بود، بهاء الدوله اورا الطّاهر الأوحدی خطاب میکرد در نزد او بالاترین مراتب و مقامات راحائز گشته، زیرا همه صفات پسندیده در او موجود بود، در مدت زندگانیش (نود و هفت سال) پنج مرتبه بر طالبیین حکومت کرد.

مادر سید رضی (رحمهما الله) فاطمه دختر حسین ابن حسن ابن علی ابن حسن ابن علی ابن عمر ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب (علیهم السلام) است، جد مادرش ابو محمد حسن ابن علی ابن حسن به النّاصر للحق ملقب گشت، عالم و ادیب و شاعر و زاهد و شیخ طالبیین بود، برای او جنگهای بزرگ با سامانیان پیش آمد، وفاتش بسال سیصد و چهار در طبرستان و مدت زندگانیش هفتاد و نه سال بود.

بهاء الدوله ابو نصر ابن بویه بسید رضی که از پدر و مادر بزرگ زاده بود رضی ذی الحسبین لقب داد و اورا الشّریف الأجلّ خطاب میکرد، در سال سیصد و پنجاه و نه در بغداد بدنیا آمد و در بامداد یکشنبه ششم محرم الحرام سال چهارصد و شش دنیا را بدرود گفت و تشییع جنازه و نماز او جمیع اعیان و اشراف و قضات حاضر شدند و با تجلیل و احترام بسیار فخر الملک وزیر بهاء الدوله براو نماز خوانده در بغداد در محله کرخ در خانه خودش دفن نمودند، چنانکه عقیده بسیاری از مؤلفین و نویسندگان میباشد، و ممکن است جنازه اورا در اول امر در خانه اش امانت سپرده پس از آن انتقال داده باشند بمشهد کاظمین (علیهما السلام) جائیکه الآن مشهور بقبر سید مرتضی و سید رضی است.

سید رضی، مردی عالم و فاضل و شاعر و از نجبای سادات عراق و اشعر شعرای طالبیین بود، در زمان حیات پدرش مقام و منزلت او بآنجناب واگذار شد در حالیکه بیست و یکسال بیشتر نداشت، ده ساله بود که بسرودن شعر شروع کرد و پس از سی این سال زندگانی

قرآن کریم را در مدت کمی حفظ کرد ، بسیار بلندهمت وشریف النفس بود ، واز هیچکس صله وجائزه قبول نمیکرد حتی صله های پدرش را بصاحبانش برمیگرداند ، بنی بویه اصرار داشتند که صله از آنان بپذیرد ولیکن او جائزه های آنها را رد میکرد ، از جمیع علوم ومحاسن حظ وبهره بسیار داشت ، در طفولیت معلمی مانند شیخ مفید (علیه الرحمة) باو وبرادرش ابو القاسم علی مرتضی ، علم الهدی (رحمهما الله) نصیب گردید .

شارح معتزلی ابو حامد عبد الحمید ابن هبة الله مدائنی مشهور بابن ابی الحدید در شرح بر کتاب نهج البلاغه چنین نوشته : شیخ مفید ابو عبد الله محمد ابن نعمان فقیه امامی شبی در خواب دید در مسجد خود واقع در کرخ نشسته ، ناگاه فاطمه (علیها السلام) دختر رسولخدا (صلی الله علیه وآله) با حسن وحسین (علیهما السلام) که هر دو صغیر بودند وارد شد وفرزندان خود را تسلیم شیخ کرده فرمود : فقه را بایشان بیاموز ، پس بشگفت تمام از خواب بیدار شد ، ودر بامداد همان شب فاطمه بنت الحسین ابن الحسن الناصر داخل مسجد گردید ودر اطراف او کنیزان بودند ودو فرزند صغیرش محمد رضی وعلی مرتضی در جلو او بود ، شیخ ایستاده براو سلام کرد ، فاطمه گفت : ای شیخ این دو فرزندم را نزد تو آورده ام تا فقه بآنها بیاموزی ، شیخ گریه کرده خواب خود را برای او نقل نموده تعلیم وتربیت آن دو بزرگوار را متکفل شد ، وابواب علوم وفضائل را بروی آن دو بزرگوار گشود بطوری که شهره آفاق شده آثار شان جاویدان باقی وبرقرار ماند .

سید رضی با اینکه بیش از چهل وهفت سال زندگانی نکرد کتابهای بسیاری تألیف نمود که مشهورترین آنها نهج البلاغه است ، وما اکنون عین عبارات آنرا از روی نسخ صحیحه با اعراب درست وبدون غلط نقل ودر هر فصلی ترجمه وشرحش را بفارسی سلیس وروان بیان مینمائیم ،

فَنَسْئَلُ اللهَ تَعَالَى أَنْ يُوَفِّقَنَا لِإِتْمَامِهِ عَلَى أَحْسَنِ حَالٍ ، وَأَنْ يَنْفَعَنَا بِهِ فِي الْمَبْدَءِ وَالْمَآلِ .

الْعَبْدُ الْفَانِي عَلِيُّ النَّقِيُّ (فَيْضُ الْإِسْلَامِ) الْإِصْفَهَانِيُّ

آلُ مُحَمَّدِ الدِّيبَاجِ

(١٣٦٥ هـ)

كتاب نهج البلاغة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ١ أَمَّا بَعْدَ حَمْدِ اللهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ ثَمَناً لِنَعْمَائِهِ، وَمَعَاذاً مِنْ بَلاَئِهِ، وَوَسِيلاً إِلَى جِنَانِهِ وَسَبَباً لِزِيَادَةِ إِحْسَانِهِ ٢ وَالصَّلَوةُ عَلَى رَسُولِهِ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، وَإِمَامِ الأَئِمَّةِ، وَسِرَاجِ الأُمَّةِ، الْمُنْتَخَبِ مِنْ طِينَةِ الْكَرَمِ، وَسُلاَلَةِ الْمَجْدِ الأَقْدَمِ، وَمَغْرِسِ الْفَخَارِ الْمُعْرِقِ، وَفَرْعِ الْعَلاَءِ الْمُثْمِرِ الْمُورِقِ ٣ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ مَصَابِيحِ الظُّلَمِ، وَعِصَمِ الأُمَمِ، وَمَنَارِ الدِّينِ الْوَاضِحَةِ، وَمَثَاقِيلِ الْفَضْلِ الرَّاجِحَةِ ٤ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، صَلَوةً تَكُونُ إِزَاءً لِفَضْلِهِمْ، وَمُكَافَاةً لِعَمَلِهِمْ وَكِفَاءً لِطِيبِ فَرْعِهِمْ وَأَصْلِهِمْ، مَا أَنَارَ فَجْرٌ سَاطِعٌ، وَخَوَى نَجْمٌ طَالِعٌ.

ابتدا میکنم بنام خداوندیکه بسیار بخشنده و مهربان است (در دنیا و آخرت) پس از حمد
وسپاس خداوندیکه حمد را بهای نعمتش قرار داد (همان قسمی که ثمن مستلزم رضاء بائع است دربرابر
مبیعش ، حمد وسپاس مستلزم رضای خدا یتعالی است در ازاء نعمت او) و پناه از بلای خود (چون
کفران نعمت موجب عذاب و بلا است ، چنانکه در قرآن کریم س ۱۴ ی ۷ میفرماید : وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ
عَذَابِي لَشَدِيدٌ یعنی اگر کفران کنید عذاب من سخت است بر کفران کننده گان ، پس شکر و ثنا پناه از
آن بلا است) و آنرا وسیلهٔ رسیدن به بهشتهای خویش گردانید (زیرا حمد را ثمن و بهای هر نعمتی قرار
داد و البته وسیله است برای وصول به بهشتها و درجات رفیعه ، چون بهشت بزرگترین نعمتهای او است
و هر نعمتی دون آنست) و سبب افزایش احسان (چنانکه در قرآن کریم س ۱۴ ی ۷ میفرماید :
لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ یعنی اگر بر نعمتهای من سپاس گزارید بر آن بیافزایم) و پس از درود بر
فرستادهٔ او که پیغمبر رحمت است و مهربان (چنانکه در قرآن کریم س ۲۱ ی ۱۰۷ میفرماید :
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ یعنی تو را نفرستادیم مگر رحمتی بر همهٔ خلائق) و پیشوای پیشوایان
(زیرا امام رئیس و پیشوائی است که در گفتار و کردار با و اقتدا میشود ، و ائمهٔ معصومین امامان و پیشوایان
مردم هستند و چون ایشان بجمیع گفتار و کردار حضرت رسول اکرم «صلی الله علیه وآله» اقتدا کردند ، بنابراین
آنحضرت امام ائمه و پیشوای آنان است) و چراغ و رهنمای امت (در تاریکیهای ضلالت و گمراهی
چنانکه در قرآن کریم س ۳۳ ی ۴۵ میفرماید : يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا
وَنَذِيرًا ی ۴۶ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا یعنی ای پیغمبر ما تو را فرستادیم گواه بر
تصدیق و تکذیب امت و مژده دهندهٔ برحمت و بیم کنندهٔ از عقوبت و دعوت کنندهٔ بپرستش خداوند
باذن و فرمان او ، و چراغی هستی روشن تا ظلمت کفر و تاریکی ضلالت و گمراهی بنور هدایت تو مبدل
گردد) و برگزیده شدهٔ از خمیرهٔ کرامت و بزرگواری (که پاکیزه است از همهٔ عیبهای باطنی و ظاهری)
و نتیجهٔ شرافت قدیم (همیشه شریف بوده) و کشتگاه درخت مفاخرت ثابت و ریشه دار
(تا روز قیامت باقی و برقرار است) و شاخهٔ بلند پر میوه و برگ (که میوه و برگهای آن درخت
مفاخرت ، ائمهٔ طاهرینند و مردم از وجود شان بهره مندند) و پس از ثناء بر اهل بیت رسول اکرم
(حضرت فاطمه و ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام) که چراغهای تاریکیها (ی جهل و گمراهی) میباشند ،
و نگهدارندگان خلائق (از افتادن در گودال کفر و ضلالت) و علامتها و نشانه های هویدا

وآشکار دین (تا هرکه از راه راست منحرف شد بدیدن آن نشانه ها بصراط مستقیم رهسپار گردد) ومیزانهای سنجش فضیلتند (که با ایشان سنجیده میشود فضل هر صاحب فضلی تا رجحان آن هویدا گردد ، زیرا ولایت ودوستی ایشان مایهٔ سعادت وخوشبختی ، ودشمنی با آنان سبب هلاک وبیچارگی است) ٥ درود فرستد خداوند متعال برهمهٔ آنان (حضرت رسول اکرم واهل بیت او) درودی که برابر فضل ایشان باشد ، وپاداش کردارشان ، ومساوی پاکیزگی فرع واصلشان (پاکی اصل اشاره است باینکه از اصلاب طاهره وارحام مطهّره بوجود آمدند وپاکی فرع منزه بودن آنان است از هر پلیدی) مادامیکه آفتاب نورمیدهد وستاره پیدا ونهان میشود (درود فرستد حقتعالی برارواح طیبهٔ ایشان درود بیشمار وپیوسته) .

فَإِنِّي كُنْتُ فِي عُنْفُوَانِ ٱلسِّنِّ ، وَغَضَاضَةِ ٱلْغُصْنِ ، اِبْتَدَأْتُ بِتَأْلِيفِ كِتَابٍ فِي خَصَائِصِ ٱلأَئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ) يَشْتَمِلُ عَلَىٰ مَحَاسِنِ أَخْبَارِهِمْ ، وَجَوَاهِرِ كَلَامِهِمْ ، حَدَانِي عَلَيْهِ غَرَضٌ ذَكَرْتُهُ فِي صَدْرِ ٱلْكِتَابِ ، وَجَعَلْتُهُ أَمَامَ ٱلْكَلَامِ ، وَفَرَغْتُ مِنَ ٱلْخَصَائِصِ ٱلَّتِي تَخُصُّ أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلِيّاً (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) وَعَاقَتْ عَنْ إِتْمَامِ بَقِيَّةِ ٱلْكِتَابِ مُحَاجَزَاتُ ٱلزَّمَانِ ، وَمُمَاطَلَاتُ ٱلأَيَّامِ ، وَكُنْتُ قَدْ بَوَّبْتُ مَا خَرَجَ مِنْ ذٰلِكَ أَبْوَاباً ، وَفَصَّلْتُهُ فُصُولاً ، فَجَاءَ فِي آخِرِهَا فَصْلٌ يَتَضَمَّنُ مَحَاسِنَ مَا نُقِلَ عَنْهُ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) مِنَ ٱلْكَلَامِ ٱلْقَصِيرِ فِي ٱلْمَوَاعِظِ وَٱلْحِكَمِ وَٱلأَمْثَالِ وَٱلآدَابِ ، دُونَ ٱلْخُطَبِ ٱلطَّوِيلَةِ ، وَٱلْكُتُبِ ٱلْمَبْسُوطَةِ .

پس من در آغاز زندگانی و طراوت و تازگی جوانی شروع کردم بتألیف و جمع آوری کتابی درخصائص ائمه علیهم السّلام (صفات و کمالات مخصوصهٔ ایشان) که مشتمل بود بر سخنان نیکو و گوهرهای کلماتشان، و وادار کرد مرا بر تألیف آن کتاب همان مقصدیکه در ابتدائش بیان کردم و آنرا مقدّمهٔ سخن (و دیباچهٔ آن) قرار دادم ۷ آنگاه که از اوصاف مختصّهٔ امیرالمؤمنین علی (علیه السّلام) فارغ شدم موانع ایّام و گرفتاریهای روزگار از تمام کردن باقی آن کتاب مرا باز داشت ۸ و آنچه را که از آن کتاب جمع آوری شده بود بابها و فصلهائی مرتّب نمودم، و در آخر آن ابواب و فصول آمد (نوشته شد) فصلی که متضمّن بود سخنان نیکوئی را که از آنحضرت (علیه السّلام) روایت شده و آنها از جملهٔ سخنان کوتاهی بود در پندها و جمله های حکیمانه و مَثَلها و آداب، و از خطبه های طولانی و نامه های مفصّل آن بزرگوار چیزی ذکر نشده بود.

۹ فَاسْتَحْسَنَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَصْدِقَاءِ وَالْإِخْوَانِ مَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْفَصْلُ الْمُقَدَّمُ ذِكْرُهُ، مُعْجَبِينَ بِبَدَائِعِهِ، وَمُتَعَجِّبِينَ مِنْ نَوَاصِعِهِ، ۱۰ وَسَأَلُونِي عِنْدَ ذٰلِكَ أَنْ أَبْدَأَ بِتَأْلِيفِ كِتَابٍ يَحْتَوِي عَلَى مُخْتَارِ كَلَامِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي جَمِيعِ فُنُونِهِ، وَمُتَشَعِّبَاتِ غُصُونِهِ، مِنْ خُطَبٍ وَكُتُبٍ وَمَوَاعِظَ وَآدَابٍ ۱۱ عِلْماً أَنَّ ذٰلِكَ يَتَضَمَّنُ مِنْ عَجَائِبِ الْبَلَاغَةِ، وَغَرَائِبِ الْفَصَاحَةِ، وَجَوَاهِرِ الْعَرَبِيَّةِ، وَثَوَاقِبِ الْكَلِمِ الدِّينِيَّةِ وَالدُّنْيَوِيَّةِ، مَا لَا يُوجَدُ مُجْتَمِعاً فِي كَلَامٍ، وَلَا مَجْمُوعَ الْأَطْرَافِ فِي كِتَابٍ ۱۲ إِذْ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَشْرَعَ الْفَصَاحَةِ وَمَوْرِدَهَا، وَمَنْشَأَ الْبَلَاغَةِ وَمَوْلِدَهَا ۱۳ وَ

مِنهُ (عَلَيهِ السَّلامُ) ظَهَرَ مَكنُونُها ، وَعَنهُ أُخِذَت قَوانِينُها ، وَعَلى أَمثِلَتِهِ حَذا كُلُّ قائِلٍ خَطِيبٍ ، وَبِكَلامِهِ استَعانَ كُلُّ واعِظٍ بَلِيغٍ ١۴ وَمَعَ ذٰلِكَ فَقَد سَبَقَ وَقَصَّرُوا ، وَتَقَدَّمَ وَتَأَخَّرُوا ، لِأَنَّ كَلامَهُ (عَلَيهِ السَّلامُ) الكَلامُ الَّذِي عَلَيهِ مَسحَةٌ مِنَ العِلمِ الإِلٰهِيِّ ، وَفِيهِ عَبقَةٌ مِنَ الكَلامِ النَّبَوِيِّ .

---

٩ پس گروهی از دوستان و برادران مُندَرَجات فَصلِ مَذکور را پسندیده آفرین گفتند ، و از سخنان بیمانند و پاکیزه که در آن دَرج شده بود شگفتیها نشان دادند ، و رفقاء خود را خوشحال میکردند ١٠ و در آن هنگام از من درخواست نمودند تا بتألیف کتابی شروع کنم که سخنان برگزیدهٔ آقای ما امیرالمؤمنین (عَلَیهِ السَّلام) را در جمیع فُنون ، و اَنواع فَصاحت و بَلاغت از خطبه ها و نامه ها و مَوعِظه ها و آداب در بر داشته باشد (و درخواست دوستان و برادران از من تألیف چنین کتابی را برای این بود که) ١١ میدانستند آن کتاب در بر خواهد داشت از شگفتیهای بَلاغَت و فَصاحَت و گوهرهائی از عَرَبیّت و سخنان دینی و دُنیوی که درخشان و هویدا است ، آنچه در هیچ کلامی جَمعاً یافت نمیشود ، و در هیچ کتابی گرد نیامده ١٢ زیرا امیرالمؤمنین (عَلَیهِ السَّلام) سرچشمهٔ فَصاحت و مَنشأ و مَولِد بَلاغت است ١٣ و بلاغتی از آن بزرگوار آشکار گردیده که مخفی و پوشیده بوده است ، و قَوانین آن از آنجناب فرا گرفته شده ، روش آنحضرت را هر گویندهٔ خَطیبی پیروی کرده ، از سخن او هر واعظ بلیغی کمک گرفته ١۴ با وجود این کسی نتوانسته بِبَلاغَت آنحضرت برسد ، زیرا کلام او نمونه ایست از علم الهیّ ، و در آن (اِستِشمام میشود) رائحهٔ سخن پیغمبر (صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه)

---

١۵ فَأَجَبتُهُم إِلَى الِابتِداءِ بِذٰلِكَ ، عالِماً بِما فِيهِ مِن عَظِيمِ النَّفعِ ، وَ مَنشُورِ الذِّكرِ ، وَمَذخُورِ الأَجرِ ، وَاعتَمَدتُ بِهِ أَن أُبَيِّنَ مِن عَظِيمِ

قَدْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي هٰذِهِ الْفَضِيلَةِ، مُضَافَةً إِلَى الْمَحَاسِنِ الدَّثِرَةِ، وَالْفَضَائِلِ الْجَمَّةِ[١٧] وَأَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) انْفَرَدَ بِبُلُوغِ غَايَتِهَا عَنْ جَمِيعِ السَّلَفِ الْأَوَّلِينَ، الَّذِينَ إِنَّمَا يُؤْثَرُ عَنْهُمْ مِنْهَا الْقَلِيلُ النَّادِرُ، وَالشَّاذُّ الشَّارِدُ[١٨] وَأَمَّا كَلَامُهُ فَهُوَ الْبَحْرُ الَّذِي لَا يُسَاجَلُ، وَالْجَمُّ الَّذِي لَا يُحَافَلُ[١٩] وَأَرَدْتُ أَنْ يَسُوغَ لِي التَّمَثُّلُ فِي الْافْتِخَارِ بِهِ (صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ) بِقَوْلِ الْفَرَزْدَقِ:

أُولٰئِكَ آبَائِي فَجِئْنِي بِمِثْلِهِمْ ✻ إِذَا جَمَعَتْنَا (يَا جَرِيرُ) الْمَجَامِعُ.

---

[١٥] پس من هم درخواست دوستان و برادرانرا اجابت کرده بتألیف این کتاب شروع نمودم در حالی که یقین داشتم در تألیف آن نفع بزرگ و سود بسیار است، و نام آن منتشر خواهد شد، و اجر و مزدش ذخیره گردیده (نزد خدا تعالی برای روز جزاء)[١٦] و قصد کردم بزرگی قدر و منزلت امیر المؤمنین (علیه السلام) را در این فضیلت (فصاحت و بلاغت) بیان کنم (با اینکه این فضیلت اورا) علاوه (بود) بر محاسن کثیره و فضائل بسیار[١٧] و (خواستم بیان کنم) آنحضرت علیه السلام یگانه کسی است که بمنتهی درجه بلاغت و فصاحت رسید از همه گذشتگان و پیشینیان گذشت آنکسانیکه نقل میشود از آنان از فضیلت بلاغت اندکی (در بسیار) و خرده ای (در خروار، یعنی سخن بلیغی که از غیر امیر المؤمنین نقل میشود در میان سخنان غیر بلیغ کمیاب است)[١٨] و اما سخن آنحضرت دریائی است بی پایان که برابری نمیکند با آن هیچ سخنوری و مجمع فضائلی است که هم ردیفی برای آن نیست[١٩] و برای افتخار بآنحضرت و منتهی شدن نسب خود بآن بزرگوار مثل آوردن بشعر و گفته فرزدق شاعر را سزاوار دانستم (فرزدق افتخار نمود بر جریر ببزرگواری پدران خود، و بزرگی هر یک از آنان را در اشعارش شرح داد تا آنجا که گفت):

أُولٰئِكَ آبَائِي فَجِئْنِي بِمِثْلِهِمْ ✻ إِذَا جَمَعَتْنَا (يَا جَرِيرُ) الْمَجَامِعُ

یعنی آنانند پدران من پس بیاور برایم مانند ایشانرا ای جریر آنگاه که محافل و انجمن ها مارا گرد هم آرد (بنا براین کدام یک از ابناء زمان و مردم دنیا میتواند بزرگی یکی از پدران خود فخر و مباهات کند نسبت بکسی که نسب او منتهی میشود بامیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب صَلَوَاتُ ٱللهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ) •

---

[٢٠] وَرَأَيْتُ كَلَامَهُ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) يَدُورُ عَلَىٰ أَقْطَابٍ ثَلٰثَةٍ : أَوَّلُهَا ٱلْخُطَبُ وَٱلْأَوَامِرُ ، وَثَانِيهَا ٱلْكُتُبُ وَٱلرَّسَائِلُ، وَثَالِثُهَا ٱلْحِكَمُ وَٱلْمَوَاعِظُ [٢١] فَأَجْمَعْتُ بِتَوْفِيقِ ٱللهِ تَعَالَىٰ عَلَى ٱلِابْتِدَاءِ بِٱخْتِيَارِ مَحَاسِنِ ٱلْخُطَبِ ثُمَّ مَحَاسِنِ ٱلْكُتُبِ ثُمَّ مَحَاسِنِ ٱلْحِكَمِ وَٱلْأَدَبِ [٢٢] مُفْرِدًا لِكُلِّ صِنْفٍ مِنْ ذٰلِكَ بَابًا ، وَمُفَصِّلًا فِيهِ أَوْرَاقًا ، لِتَكُونَ مُقَدِّمَةً لِٱسْتِدْرَاكِ مَا عَسَاهُ يَشِذُّ عَنِّي عَاجِلًا ، وَيَقَعُ إِلَيَّ آجِلًا [٢٣] وَإِذَا جَاءَ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) ٱلْخَارِجِ فِي أَثْنَاءِ حِوَارٍ ، أَوْ جَوَابِ سُؤَالٍ ، أَوْ غَرَضٍ آخَرَ مِنَ ٱلْأَغْرَاضِ فِي غَيْرِ ٱلْأَنْحَاءِ ٱلَّتِي ذَكَرْتُهَا ، وَقَرَّرْتُ ٱلْقَاعِدَةَ عَلَيْهَا، نَسَبْتُهُ إِلَىٰ أَلْيَقِ ٱلْأَبْوَابِ بِهِ ، وَأَشَدِّهَا مُلَامَحَةً لِغَرَضِهِ [٢٤] وَرُبَّمَا جَاءَ فِيمَا أَخْتَارُهُ مِنْ ذٰلِكَ فُصُولٌ غَيْرُ مُتَّسِقَةٍ ، وَمَحَاسِنُ كَلِمٍ غَيْرُ مُنْتَظِمَةٍ ، لِأَنِّي أُورِدُ ٱلنُّكَتَ وَٱللُّمَعَ ، وَلَا أَقْصِدُ ٱلتَّتَالِيَ وَٱلنَّسَقَ •

و ([20] هنگامیکه شروع کردم بنوشتن) دیدم سخن آنحضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دائر است بر سه قطب و سه اصل: اوّل خطبه ها و اوامر (که مردم را بآنها هدایت و راهنمائی نموده) دوّم نامه های بزرگ و کوچک (که بنمایندگان و رسولان خود و غیر ایشان نوشته، یا جوابهائی است که برای آنان فرستاده) سوّم حکمتها و موعظه ها است (که مردم را بآنها از خواب غفلت بیدار کرده و حق را ثابت نموده) [21] پس بتوفیق خدایتعالی تصمیم گرفتم شروع [22] بانتخاب نمودن خطبه های نیکو و پس از آن نامه های زیبا و آنگاه حکمتها و آداب پسندیده را در حالتیکه برای هر بخشی از آنچه ذکر شد بابی قرار دادم، و ورقهای سفیدی در آن زیاد نمودم تا اگر مطلبی فعلاً بدست نیامده باشد و در آتیه پیدا شود در آن ذکر گردد، [23] و اگر پیش آید سخنی از آنحضرت که آنرا در میان گفتگو یا در جواب سؤالی یا بغرض دیگری آورده که غیر مقاصدی است که یادآوری نمودم و قاعده برای آنها مقرّر ساختم (و آنها را در سه باب قرار دادم، پس) آن سخن را در بابی که مناسبتر و شباهتش بآن بیشتر است نوشتم، و [24] (بنابراین) در آنچه اختیار میکنم از سخنان امیرالمؤمنین بسا فصلهائی آمده که مرتّب نیست، و سخنان نیکوئی نوشته شده که انتظام ندارد، زیرا (مقصود من آنستکه) بیاورم نکته ها و سخنان درخشنده را و قصد ندارم پیوستگی و نظم میان آنها را (تنها منظور من در این کتاب جمع آوری کلمات بلیغه حضرت امیرالمؤمنین است با رعایت اَلْأَبْلَغُ فَالْأَبْلَغُ و این برای آنست که آن بزرگوار را کلام غیر بلیغ نیست).

[25] وَمِنْ عَجَائِبِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّتِي انْفَرَدَ بِهَا، وَأَمِنَ الْمُشَارَكَةَ
[26] فِيهَا، أَنَّ كَلَامَهُ الْوَارِدَ فِي الزُّهْدِ وَالْمَوَاعِظِ وَالتَّذْكِيرِ وَالزَّوَاجِرِ
إِذَا تَأَمَّلَهُ الْمُتَأَمِّلُ، وَفَكَّرَ فِيهِ الْمُتَفَكِّرُ، وَخَلَعَ مِنْ قَلْبِهِ
أَنَّهُ كَلَامُ مِثْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِمَّنْ عَظُمَ قَدْرُهُ، وَنَفَذَ أَمْرُهُ،
وَأَحَاطَ بِالرِّقَابِ مُلْكُهُ، لَمْ يَعْتَرِضْهُ الشَّكُّ فِي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ مَنْ
لَا حَظَّ لَهُ فِي غَيْرِ الزَّهَادَةِ، وَلَا شُغْلَ لَهُ بِغَيْرِ الْعِبَادَةِ، قَدْ قَبَعَ

فِي كِسْرِ بَيْتٍ، أَوِ انْقَطَعَ إِلَى سَفْحِ جَبَلٍ لَا يَسْمَعُ إِلَّا حِسَّهُ، وَلَا يَرَى إِلَّا نَفْسَهُ [٢٧] وَلَا يَكَادُ يُوقِنُ بِأَنَّهُ كَلَامُ مَنْ يَنْغَمِسُ فِي الْحَرْبِ مُصْلِتاً سَيْفَهُ فَيَقُطُّ الرِّقَابَ، وَيُجَدِّلُ الْأَبْطَالَ، وَيَعُودُ بِهِ يَنْطِفُ دَماً، وَيَقْطُرُ مُهَجاً، وَهُوَ مَعَ تِلْكَ الْحَالِ زَاهِدُ الزُّهَّادِ، وَبَدَلُ الْأَبْدَالِ [٢٨] وَهَذِهِ مِنْ فَضَائِلِهِ الْعَجِيبَةِ، وَخَصَائِصِهِ اللَّطِيفَةِ الَّتِي جَمَعَ بِهَا بَيْنَ الْأَضْدَادِ، وَأَلَّفَ بَيْنَ الْأَشْتَاتِ [٢٩] وَكَثِيراً مَا أُذَاكِرُ الْإِخْوَانَ بِهَا، وَأَسْتَخْرِجُ عَجَبَهُمْ مِنْهَا، وَهِيَ مَوْضِعُ لِلْعِبْرَةِ بِهَا، وَالْفِكْرَةِ فِيهَا.

---

[٢٥] و از جملهٔ شگفتیهای صفات آنحضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که نظیری در آن ندارد آنستکه سخن آن بزرگوار وارد شده در زهد و ترک دنیا و پندها و یادآوری از قیامت و منع از کارهای زشت [٢٦] اگر کسی در آن تأمّل و اندیشه نماید و تصوّر نکند که آن کلام سخن مثل آنحضرت شخصی است که دارای قدر و منزلت بزرگ و امر و فرمان است، و حکومت و پادشاهیش بر همهٔ بندگان احاطه دارد هیچ شکّ و تردیدی نخواهد نمود که آن کلام از جملهٔ سخنان شخصی است که بهره ای نیست او را در غیر زهد و ترک دنیا و شغل و کاری نباشدش مگر عبادت و پرستش حقتعالی در حالتی که سر فرو برده (منزوی گشته) در گوشهٔ خانه ای که ناپیدا است، و یا از مردم دوری کرده بدامن کوهی رفته که نمیشنود مگر همهمهٔ خود را و نمی بیند مگر خویشتن را (چنانکه رویهٔ زهّاد است) [٢٧] و هیچ باور ندارد (آن شخص متأمّل) که آن کلام سخن بزرگواری است که در میدان جنگ شمشیر خود را از غلاف بیرون آورده، با آن گردنها را جدا کرده، دلیران را بخاک افکنده برمیگردد در حالتیکه خون از شمشیرش جاریست، و جانها (ی کفّار و منافقین) را از تن خارج نموده، و آنحضرت با وجود این حالت زاهدترین زهّاد و بزرگترین از دنیا

گذشتگان است و برگزیدهٔ ابدال و اولیاء خداوند متعال [۲۸] و این فضیلت از جملهٔ فضائل عجیبه و خصوصیات آنحضرت است که اضداد را در آن جمع کرده و متفرقات را پیوند داده (باین جهت او را مظهر العجائب و مظهر الغرائب میگویند) [۲۹] و در بسیاری از اوقات که با برادران و دوستان راجع باین فضیلت مختصهٔ آن بزرگوار مذاکره مینمودم همهٔ آنان را در شگفتی میدیدم، و این فضیلت محلّی است برای پند گرفتن از آن، و جائی است برای اندیشه نمودن در آن ۰

[۳۰] وَرُبَّمَا جَاءَ فِي أَثْنَاءِ هٰذَا ٱلِٱخْتِيَارِ ٱللَّفْظُ ٱلْمُرَدَّدُ ، وَٱلْمَعْنَى ٱلْمُكَرَّرُ، وَٱلْعُذْرُ فِي ذٰلِكَ أَنَّ رِوَايَاتِ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) تَخْتَلِفُ ٱخْتِلَافًا شَدِيدًا، [۳۱] فَرُبَّمَا ٱتَّفَقَ ٱلْكَلَامُ ٱلْمُخْتَارُ فِي رِوَايَةٍ فَنُقِلَ عَلَى وَجْهِهِ، ثُمَّ وُجِدَ بَعْدَ ذٰلِكَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَىٰ مَوْضُوعًا غَيْرَ وَضْعِهِ ٱلْأَوَّلِ، إِمَّا بِزِيَادَةٍ مُخْتَارَةٍ، أَوْ بِلَفْظٍ أَحْسَنَ عِبَارَةً ، فَتَقْتَضِي ٱلْحَالُ أَنْ يُعَادَ ٱسْتِظْهَارًا لِلِٱخْتِيَارِ ، وَغَيْرَةً عَلَى عَقَائِلِ ٱلْكَلَامِ [۳۲] وَرُبَّمَا بَعُدَ ٱلْعَهْدُ أَيْضًا بِمَا ٱخْتِيرَ أَوَّلًا فَأُعِيدَ بَعْضُهُ سَهْوًا وَنِسْيَانًا، لَا قَصْدًا وَٱعْتِمَادًا [۳۳] وَلَا أَدَّعِي مَعَ ذٰلِكَ أَنِّي أُحِيطُ بِأَقْطَارِ جَمِيعِ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) حَتَّىٰ لَا يَشِذَّ عَنِّي مِنْهُ شَاذٌّ ، وَلَا يَنِدَّ نَادٌّ ، بَلْ لَا أُبْعِدُ أَنْ يَكُونَ ٱلْقَاصِرُ عَنِّي فَوْقَ ٱلْوَاقِعِ إِلَيَّ ، وَٱلْحَاصِلُ فِي رِبْقَتِي دُونَ ٱلْخَارِجِ مِنْ يَدَيَّ [۳۴] وَمَا عَلَيَّ إِلَّا بَذْلُ ٱلْجُهْدِ وَبَلَاغُ ٱلْوُسْعِ ، وَعَلَى ٱللهِ سُبْحَانَهُ نَهْجُ ٱلسَّبِيلِ ، وَرَشَادُ ٱلدَّلِيلِ ، إِنْ شَاءَ ٱللهُ ۰

[۳۰] وبسا در این کتاب دیده میشود لفظی که بدو جور یا بیشتر نقل شده (ودانسته نمیشود کدام یک را حضرت فرموده) ویا جمله ای مکرر است وسبب تردید لفظ وتکرار معنی آنستکه سخنان آنحضرت در روایات باختلاف وارد گردیده (بنابراین) [۳۱] گاهی اتفاق افتاده که سخنی از آنجناب در روایتی دیده شده بهمان قسم در اینجا نقل گشته است وپس از آن در روایتی بطرز دیگر یافت شده (واین اختلاف) یا بسبب آنست که در روایت دومی آن لفظ ویا جمله مفصلتر بیان گشته، یا از جهت آنستکه عبارت آن از عبارتی که در روایت اولی بیان شده نیکوتر وبهتر است، پس در اینصورت مقتضی آنستکه آن کلام دوباره بیان شود تا سخن آنحضرت محفوظ بماند وکوشش ما برای اختیار کردن گرامیترین سخنان آن بزرگوار هویدا گردد [۳۲] وگاهی هم دو جای مختلف سخنی از آنحضرت اختیار شده، نه از روی قصد وعمد، بلکه بسبب دوری زمان از روی غفلت وفراموشی بوده است [۳۳] وبا همه این خصوصیات ادعا نمیکنم که من احاطه دارم بکلیه کلمات آنجناب بطوریکه از دست رفته باشد سخنی از او، بلکه بعید هم نمیدانم سخنانی که بمن نرسیده زیادتر باشد از آنچه رسیده وسخنانی که من اطلاع بر آن دارم کمتر باشد از آنچه را که در دسترس من نیست [۳۴] باوجود این برمن جد وجهد وسعی وکوشش لازم است (در جمع آوری سخنان امیرالمؤمنین باندازه قدرت وتوانائی) وبر خدای متعال است آشکار کردن راه وهدایت نمودن راه نما اگر بخواهد.

[۳۵] وَرَأَيْتُ مِنْ بَعْدُ تَسْمِيَةَ هٰذَا الْكِتَابِ بِنَهْجِ الْبَلَاغَةِ، إِذْ كَانَ يَفْتَحُ لِلنَّاظِرِ فِيهِ أَبْوَابَهَا، وَيُقَرِّبُ عَلَيْهِ طِلَابَهَا، وَفِيهِ حَاجَةُ الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ، وَبُغْيَةُ الْبَلِيغِ وَالزَّاهِدِ، [۳۶] وَيَمْضِي فِي أَثْنَائِهِ مِنْ عَجِيبِ الْكَلَامِ فِي التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ، وَتَنْزِيهِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَنْ شَبَهِ الْخَلْقِ، مَا هُوَ بِلَالُ كُلِّ غُلَّةٍ، وَشِفَاءُ كُلِّ عِلَّةٍ، وَجَلَاءُ كُلِّ شُبْهَةٍ، [۳۷] وَمِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ أَسْتَمِدُّ التَّوْفِيقَ وَالْعِصْمَةَ، وَأَتَنَجَّزُ التَّسْدِيدَ وَالْمَعُونَةَ،

وَأَسْتَعِيذُهُ مِنْ خَطَاءِ الْجَنَانِ قَبْلَ خَطَاءِ اللِّسَانِ، وَمِنْ زَلَّةِ الْكَلِمِ قَبْلَ زَلَّةِ الْقَدَمِ، وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ .

[۳۵] و پس از آنکه این کتاب تألیف و جمع آوری شد نام آنرا نَهْجُ الْبَلَاغَة (راه آشکار بلاغت) نهادم، زیرا این کتاب اَبواب بلاغت را بروی کسیکه آنرا مطالعه میکند میگشاید، و او را برای استفاده از آن حاضر میگرداند، و این کتاب همانطوریکه دانا و دانش آموز را بکار میآید، مطلوب شخص بلیغ و پارسا نیز هست، [۳۶] و در اثنای آن سخنان شگفت آوری دیده میشود در توحید و عدل و منزّه داشتن خداوند متعال را از شباهت بخلق، و آن سخنان طوری است که تشنه (علوم و معارف الهی) را سیر آب میکند و برای هر بیماری (از امراض و عقائد باطله) شفا است، و شبهه‌ها (ی دلهای زنگ زده) را صفا است، [۳۷] و از خدای تعالی کمک میخواهم، و توفیق (جور شدن اسباب کار) و عصمت (باز داشتن از آنچه پسندیده نیست) درخواست مینمایم، و موفّق شدن (بگفتار و کردار نیک) و یاری میطلبم و پناه میبرم باو از خطای دل پیش از خطای زبان (زیرا خطای دل مهمتر است از خطای زبان چنانکه کسیکه بدل کافر شد گناهش بیشتر است از کسیکه بزبان کفر گوید و بدل کافر نباشد) و از لغزش سخن پیش از لغزش قدم (خطاء در عمل، زیرا لغزش در قدم و خطاء در عمل آسانتر است از لغزش در سخن و خطاء در قول) و او کافی است مرا (در کارها) و نیکو وکیلی است (در حاجتها و در خواستها) .

[۳۸] بَابُ الْمُخْتَارِ مِنْ خُطَبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَأَوَامِرِهِ، وَيَدْخُلُ فِي ذٰلِكَ الْمُخْتَارُ مِنْ كَلَامِهِ الْجَارِي مَجْرَى الْخُطَبِ فِي الْمَقَامَاتِ الْمَحْصُورَةِ، وَالْمَوَاقِفِ الْمَذْكُورَةِ، وَالْخُطُوبِ الْوَارِدَةِ .

[۳۸] در این باب اختیار شده از خُطبه‌های امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام و فرمانهای آنحضرت و بآن اضافه شده بعضی از سخنان آن بزرگوار که قائم مقام خطبه است (آن سخن نیز مشتمل است بر موعظه و پندی که بیان فرموده)

در مجالس و در جنگها و در کارهای مشکل که (در زمان آنحضرت) واقع گردیده .

(۱) فَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(يَذْكُرُ فِيهَا ابْتِدَاءَ خَلْقِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَخَلْقِ آدَمَ :)

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ ، وَلَا يُحْصِي نَعْمَاءَهُ الْعَادُّونَ ، وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ ۲ الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ ۳ الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ ، وَلَا وَقْتٌ مَعْدُودٌ ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ ، ۴ فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ ، وَنَشَرَ الرِّيَاحَ بِرَحْمَتِهِ ، وَوَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَيَدَانَ أَرْضِهِ .

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که یاد میکند در آن آغاز آفریدن آسمان و زمین و خلق آدم را :

۱ حمد و سپاس خداوندی را سزاست که همه گویندگان از مدح و ثنای او عاجزند (توانائی مدح و ثنائی که لائق ذات او باشد ندارند ، و از اینروست که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود : لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَىٰ نَفْسِكَ یعنی مرا توانائی مدح و ثنای تو نیست ، تو خود باید ثناگوی ذات اقدس خود باشی) و شمارندگان و حسابگران از شمارش نعمتها و بخششهای او درمانده (زیرا نعمتها و عطاهای حقتعالی غیر متناهی و آخری برای آنها متصور نیست ، چنانکه در قرآن کریم س ۱۴ ی ۳۴ میفرماید : وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا یعنی اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید توانائی ندارید ، پس کسیکه تواند نعمتهای پروردگار را بشمارد چگونه میتواند حق او را ادا کند و شکرش را بجا آورد ، لذا میفرماید :) و کوشش کنندگان نمیتوانند حق نعمت او را

آدا کنند (پس منتهی درجهٔ سپاسگزاری آنستکه بنده بعجز از ادای حق نعمت او اعتراف کند) ٢ خداوندی که حقیقت او را صاحبان
همت بلند درک نمیکنند ، و زیرکیها و هوشهای غواص (که فرو میروند در دریای افکار) باو دست نیابند (چگونه
ممکن میتواند حقیقت ذات او را دریابد) ٣ خداوندیکه صفتش را نهایتی نیست (زیرا او را هیچ صفتی زائد بر ذات نباشد تا محدود
و معین گردد) و نه خود او را صفتی است موجود و ثابت (که در آن متقید و منحصر شود و احاطه بجمیع صفات او نماید ، زیرا
قید و حصر از لوازم امکان است و واجب «جلّ شانُهُ» از آن منزه باشد) و او را وقت و زمانی نیست که معین شده باشد
(و گفته شود بسیار وقت است که بوده یا تازه موجود شده ، زیرا او خالق زمان و بی نیاز است از اینکه در زمان باشد تا زمان
باو احاطه نماید) و نه او را مدت درازی است (که بآن منتهی شود یعنی مدت ندارد ، پس او است ازلی و ابدی و زمان
ندارد تا اجل و مدت داشته باشد ، زیرا زمان مقدار حرکت است و حرکت از عوارض جسم و او از جسمیت مبرّی است ،
پس محال است و نمیشود که در زمان باشد) ٤ خلائق را بقدرت و توانائی خود بیافرید (چنانکه در قرآن کریم س ١٧ ی ٥١
میفرماید : فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا ط قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی میگویند کیست ما را پس از مرگ باز
آرد و زنده کند ، ای رسول اکرم در پاسخ ایشان بگو شما را زنده کند آن کسیکه در اول بار بیافرید) و بادها را بسبب رحمت
و مهربانیش پراکنده کرد (چنانکه در قرآن کریم س ٧ ی ٥٧ میفرماید : وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا
بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ یعنی او است آن کسیکه بادها را میفرستد مژده دهنده پیش از آمدن رحمت خود یعنی پیش از آمدن
باران بزمین) و حرکت و جنبش زمین را بسنگهای بزرگ و کوهها میخکوب و استوار گردانید (تا متحرک و مضطرب نگردد و شما
بآسودگی زندگی کنید ، چنانکه در قرآن کریم س ١٦ ی ١٥ میفرماید : وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ
بِكُمْ یعنی خداوند متعال کوههای بزرگ را استوار نمود تا مبادا زمین حرکت کند و شما را از سوئی بسوی دیگر بیندازد) •

---

٥ أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ ، وَكَمَالُ التَّصْدِيقِ
بِهِ تَوْحِيدُهُ ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ ، وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ
الصِّفَاتِ عَنْهُ ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ ، وَشَهَادَةِ كُلِّ
مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ ، ٦ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ ، وَمَنْ
قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ ، وَمَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ ، وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ ، وَمَنْ

جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ
عَدَّهُ [٧] وَمَنْ قَالَ فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ عَلَامَ؟ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ.

[٥] اساس دین (چیزیکه بسبب آن خداوند متعال پرستش میشود) شناختن اوست (دانسته شود که اوست آفرینندهٔ موجودات) و شناختن کامل تصدیق و گرویدن باوست و تصدیق تمام توحید و یگانه دانستن اوست و کمال توحید خالص نمودن عملست برای او (زیرا توحید تکمیل نمیگردد مگر باخلاص یعنی خداشناس هرچه گوید و هرچه کند باید خاص برای او باشد و هیچ غرضی از اغراض دنیویه نیالاید) و کمال اخلاص آنستکه صفات زائدهٔ بر ذات برای او تصور نکند (گفته نشود علم حقتعالی مثلاً صفت زائدهٔ خارجی است که بر ذات او عارض شده که این عقیده منافی با توحید و یکتا دانستن اوست) زیرا هر صفتی گواهی میدهد که آن غیر از موصوف است و هر موصوفی گواهی میدهد که آن غیر از صفت است (بنابراین) [٦] کسیکه وصف کند خداوند را (او را موصوف کرده بصفت زائدهٔ بر ذات) قرینی برای او دانسته و او را (با موجود دیگر در واجب الوجود بودن) همسر قرار داده، و کسیکه برای او همسری قرار داد پس او را دوتا دانسته، و کسیکه دوتا دانستش پس او را تجزیه و تقسیم کرده (و هر چیزیکه قابل تجزیه و تقسیم باشد مرکب است و هر مرکبی دارای اجزاء) و هر که او را تقسیم کند باو نادان است، و کسیکه بوی نادان شود پس بسویش اشاره مینماید، و کسیکه بسویش اشاره کند او را محدود و معین میکند (حد و نهایت برای او قرار میدهد) و کسیکه محدودش دانست، پس او را شمرده (در خارج او را واحد عددی گردانیده) [٧] و کسیکه بگوید در چیست؟ او را در ضمن چیزی قرار داده (مقر و محلی برایش انتخاب کرده) و کسیکه بگوید بر چیست؟ بعضی از امکنه را از او تهی دانسته (اگر بگوید در کجا نیست و بر کجا هست او را جسم و مرکب قرار داده، و لازمهٔ آن حدوث و نو پیدا شدن اوست).

[٨] كَائِنٌ لَا عَنْ حَدَثٍ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ، وَغَيْرُ
كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ، فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْآلَةِ، بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنْظُورَ
إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ، وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ [٩]

أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً، وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً، بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا، وَلَا تَجْرِبَةٍ اسْتَفَادَهَا، وَلَا حَرَكَةٍ أَحْدَثَهَا، وَلَا هَمَامَةِ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا، أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا، وَلَاءَمَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا، وَغَرَّزَ غَرَائِزَهَا، وَ أَلْزَمَهَا أَشْبَاحَهَا،[١١] عَالِماً بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا، مُحِيطاً بِحُدُودِهَا وَ انْتِهَائِهَا، عَارِفاً بِقَرَائِنِهَا وَأَحْنَائِهَا.

---

[٨] خداوند متعال همیشه بوده است نه آنکه حادث و نو پیدا شده باشد (در این کلمه حضرت از حقتعالی حدوث زمانی را نفی میکند) موجود و هستی است که مسبوق بعدم و نیستی نیست (یعنی نه آنکه هستی او ذاتاً حادث باشد که در این کلمه حدوث ذاتی را نفی میکند) با هر چیزی است نه بطوریکه همسر آن باشد (پس با هر چیزی است یعنی هر چیزی باو قائم و بر پا است) و غیر از هر چیزی است نه بطوریکه از آن کناره گیرد (زیرا اگر از چیزی کناره گیرد آن چیز چیزی نخواهد بود، برای آنکه او است نگاهدارندهٔ هر چیزی) فاعل است و فعل از او صادر میشود نه بمعنی حرکات و انتقالات از حالی بحالی (زیرا حرکت از لوازم جسم است و او از جسمیت مبرّی است) و نه بمعنی آلت (زیرا اگر صدور فعل از او بمعاونت آلت باشد پس او بغیر خود احتیاج دارد و احتیاج نقص و نقص بر واجب الوجود محالست، بنابراین بی آنکه او را چشمی باشد بالذات) بصیر است و بینا بوده هنگامیکه هیچ چیزی از آنچه را که آفریده نبوده، و منفرد است و تنها بوده هنگامی که سکنی (چیزی که بآن اطمینان بهم رسد) نبوده تا با آن مأنوس شود (و از انس با آن آرام گیرد) و وحشت نکند از نبودنش (پس چون شناختی او را، اکنون بطور اجمال بدانکه او است خداوندی که بقدرت کامله) [٩] مخلوقات را بیافرید بدون بکار بردن فکر و اندیشه (زیرا فکر در هر چیزی برای حصول امری است که نبوده و همهٔ اشیاء برای خداوند متعال در مرتبهٔ ذات ازلاً و ابداً ثابت است) و بی تجربه و آزمایشی که از آن استفاده کند (زیرا تجربه در بارهٔ کسی است که بخواهد بآزمایش علم پیدا کند، نه در بارهٔ خدا تعالی که علم او عین ذات او است) و بی آنکه جنبشی در خود پدید آرد (آفریدن او از روی حرکت نیست، زیرا حرکت نفس تغیّر است و تغیّر از خواص امکان باشد) و بی اهتمام نفسی که در آن اضطراب و نگرانی داشته باشد (که آیا این کار که کرده صلاح بوده یا نه، زیرا اضطراب و نگرانی مستلزم جهل بعواقب امور است، و جهل

ونادانی برذاتی که عینِ علم است روا نیست) [10] اَشیاء را از عدم و نیستی در وقت خود بوجود و هستی انتقال داد (لباس هستی بآنها پوشانید هر وقت که مصلحت بود) و میان گوناگون بودن آنها را موافقت و سازگاری داد ، و طبائع آن اشیاء را ثابت و جاگیر کرد (هر غریزه و طبیعتی را در موضع مستعد خود قرار داد) و آن طبائع را لازمهٔ آن اشیاء گردانید (بطوریکه ممکن نیست جدائی ما بین آنها ، مانند شجاعت که لازمهٔ مرد شجاع و دلیر باشد و سخاوت که غریزهٔ مرد جواد و کریم است ، خلاصه مخلوقات را بیافرید) [11] در حالتی که دانا بود بآنها پیش از آفریدنشان و احاطه داشت بحدود و اطراف و انتهاء آنها ، و آشنا بود بچیزهائی که پیوسته اند بآن اشیاء و بنواحی و گوشه های آنها (بکلیات و جزئیات همه مخلوقات دانا بود).

---

[12] ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتْقَ الْأَجْوَاءِ، وَشَقَّ الْأَرْجَاءِ، وَسَكَائِكَ الْهَوَاءِ، فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِماً تَيَّارُهُ، مُتَرَاكِماً زَخَّارُهُ، [13] حَمَلَهُ عَلَى مَتْنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ، وَالزَّعْزَعِ الْقَاصِفَةِ، فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ، وَسَلَّطَهَا عَلَى شَدِّهِ، وَقَرَنَهَا إِلَى حَدِّهِ، الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَتِيقٌ، وَالْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقٌ، [14] ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحاً اعْتَقَمَ مَهَبَّهَا، وَأَدَامَ مُرَبَّهَا، وَأَعْصَفَ مَجْرَاهَا، وَأَبْعَدَ مَنْشَأَهَا، فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيقِ الْمَاءِ الزَّخَّارِ، وَإِثَارَةِ مَوْجِ الْبِحَارِ، [15] فَمَخَضَتْهُ مَخْضَ السِّقَاءِ، وَعَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ، تَرُدُّ أَوَّلَهُ إِلَى آخِرِهِ، وَسَاجِيَهُ إِلَى مَائِرِهِ، حَتَّى عَبَّ عُبَابُهُ، وَرَمَى بِالزَّبَدِ رُكَامُهُ، [16] فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِقٍ، وَجَوٍّ مُنْفَهِقٍ، فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ، جَعَلَ سُفْلَاهُنَّ مَوْجاً مَكْفُوفاً، وَعُلْيَاهُنَّ سَقْفاً مَحْفُوظاً، وَسَمْكاً مَرْفُوعاً، بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعَمُهَا، وَلَا دِسَارٍ يَنْظِمُهَا، [17] ثُمَّ زَيَّنَهَا

بِزِينَةِ ٱلْكَوَاكِبِ ، وَضِيَاءِ ٱلثَّوَاقِبِ ، وَأَجْرَى فِيهَا سِرَاجًا مُسْتَطِيرًا ، وَقَمَرًا مُنِيرًا ، فِي فَلَكٍ دَائِرٍ ، وَسَقْفٍ سَائِرٍ ، وَرَقِيمٍ مَائِرٍ .

---

١٢ پس (از آنکه خداوند متعال را شناختی و بطور اجمال بکیفیت ایجاد عوالم برخوردی ، اکنون در تعقیب آنچه گذشت ببیان دیگر بنحو تفصیل بدان که حق‌تعالی بقدرت و توانائی خود) شکافت جوّهای لا‌یتناهی را ، و اطراف و گوشه های آنرا باز نموده بالای فضا هوا و جای خالی را بیافرید ، پس در آن ، آب که موجهایش متلاطم و پی در پی بود و از بسیاری رویهم میغلطید جاری کرد ١٣ آن آب را بر پشت باد تندی که قوی و با صدای بلند بود برنشاند پس بباد فرمان داد تا آن آبرا (از هر سو) باز گرداند و محکم نگاهش دارد (تا از هم پاشیده نشود) و باد را تا سر حد آب نگاه داشت و در جایگاه آن آب قرار داد ، هوا در زیر آن باد باز و گشاده و از بالایش آب ریخته شده (و در جنبش بود) ١٤ آنگاه باد دیگری را آفرید و جای وزیدن آنرا عقیم گردانید (آن باد را فقط برای موج آب بیافریده نه برای چیز دیگر) و قرار داد آنرا که همیشه ملازم تحریک آب باشد ، و وزیدن آنرا تند کرد و مبدء انگیزش را دور دست گردانید (بقسمی که جای وزیدنش شناخته نمیشود) پس آنرا بحرکت دادن و برهم زدن آن آب فراوان و برانگیختن و بلند کردن موج دریاها فرمان داد (فرمان داد تا هر گوشه ای از آن آبرا که خود دریائی است بموج آورد) ١٥ پس آن باد بهم آن آب را مانند مشک جنبانید و بهم زد ، و بآن تند وزید مانند وزیدنش در جای خالی و وسیع (و چنان بر آن آب وزید که) اوّل آنرا بآخرش باز میگرداند ، و ساکنش را بمتحرک آن ، تا آنکه انبوهی از آن آب بالا آمد و آن قسمتی که متراکم و بر رویهم جمع شده بود کف کرد ١٦ پس خداوند متعال آن کفها را در جای خالی و وسیع و فضاء گشاده بالا برد ، هفت آسمان را (بدون اعوجاج و کجی) از آن کفها پدید آورد ، زیر آن آسمانها موجی را قرار داد تا از سیلان و ریزش ممنوع باشد و بالای آنها سقفی را که محفوظ است و بلند (و آن آسمانها را برپا نمود) بدون ستونهائی که نگاه دارد و بی میخ (و یا ریسمانی) که آنها را منظم داشته باشد ١٧ آنگاه آن آسمانها را بزینت ستاره ها و روشنی نور فلکها آرایش داد و در آنها چراغ نور افشان خورشید و ماه درخشان را بجریان انداخت در حالیکه (هر یک از آن ستاره ها و خورشید و ماه) در فلکی است دور زننده و سقفی بسیر کننده و لوحی متحرک .

---

[18] ثُمَّ فَتَقَ مَا بَيْنَ السَّمٰوَاتِ الْعُلَى، فَمَلأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلاَئِكَتِهِ، [19] مِنْهُمْ
سُجُودٌ لاَ يَرْكَعُونَ، وَرُكُوعٌ لاَ يَنْتَصِبُونَ، وَصَافُّونَ لاَ يَتَزَايَلُونَ، وَ
مُسَبِّحُونَ لاَ يَسْأَمُونَ، لاَ يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ، وَلاَ سَهْوُ الْعُقُولِ، وَ
لاَ فَتْرَةُ الأَبْدَانِ، وَلاَ غَفْلَةُ النِّسْيَانِ، [20] وَمِنْهُمْ أُمَنَاءُ عَلَى وَحْيِهِ، وَ
أَلْسِنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ، وَمُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَأَمْرِهِ، [21] وَمِنْهُمُ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ
وَالسَّدَنَةُ لأَبْوَابِ جِنَانِهِ، [22] وَمِنْهُمُ الثَّابِتَةُ فِي الأَرَضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ
وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ، وَالْخَارِجَةُ مِنَ الأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ
وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ، [23] نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ، مُتَلَفِّعُونَ
تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِمْ، مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ وَأَسْتَارُ
الْقُدْرَةِ، [24] لاَ يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ، وَلاَ يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ
الْمَصْنُوعِينَ، وَلاَ يَحُدُّونَهُ بِالأَمَاكِنِ، وَلاَ يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ.

---

[18] آنگاه میان آسمانهای بلند را باز نمود، و با نواع مختلفه از فرشتگان خود پر کرد، (قسم اوّل
از آنان فرشتگانی هستند که) [19] بعضی از ایشان در حال سجودند، رکوع نمیکنند، و برخی در رکوعند،
بر پا نمیایستند، و گروهی در صفّ ایستاده اند، از جای خود بیرون نمیروند، و بعضی تسبیح گویندهٔ
که خسته نمیشوند (همهٔ اصناف ملائکه غیر مادّی هستند که) آنان را نه خواب در چشمها و نه سهو در عقلها میآید
و نه سستی و نه غفلت فراموشی فرا میگیرد [20] و دسته ای از آنان (قسم دوّم از فرشتگان) امین بر وحی
خداوند متعال هستند و برای پیغمبران او زبانها و ترجمانانند، و برای رساندن حکم و فرمانش آمد و رفت
کنندگان میباشند [21] و جماعتی از ایشان (قسم سوّم از ایشان) نگهبان بندگان و دربان برای بهشتهای

او هستند [22] و عده‌ای از آنان (قسم چهارم فرشتگان) قدمهاشان در طبقات زیرین زمین ثابت و گردنهاشان از آسمانهای زبرین درگذشته، و اعضاء ایشان از اطراف جهان بیرون رفته، و دوشهای آنان موافق با پایه‌های عرش میباشد (و از هیبت و عظمت انوار الهی) [23] در برابر عرش چشمهایشان بزیر افتاده و در زیر آن خود را با بالهایشان پیچیده‌اند (در علم و معرفت خود فرو رفته‌اند تا بحدی که میتوانند در عوالم بی پایان معارف خدائی سیر کنند، مانند طائری که بتوسط دو بال خویش تا اندازه‌ای که میتواند در هوا پرواز میکند) میان آن فرشتگان و کسانیکه فروترند از ایشان حجابهای عزت و پرده‌های قدرت زده شده (که کسی پشت آن پرده‌ها راه علمی ندارد مگر انبیاء و اوصیاء ایشان خواص از بندگان خدای تعالی و معرفت و خداشناسی آن فرشتگان بطوری است که) [24] پروردگارشانرا در وهم و خیال بصورتی در نیاورند، و نه اوصاف خلائق را بر او جاری سازند، و نه او را بمکانهائی محدود کنند، و بنظائر و امثال بجایش اشاره نمیکنند (زیرا فرشتگان شناسا بند و دانا، پس کسیکه پروردگارش را بصورتی درآورد و اوصاف خلائق را بر او جاری سازد و او را بحدی محدود کند و بجایش اشاره نماید نادان است، چنانکه پیش از این در باب معرفت و خداشناسی بیان شد).

(مِنْهَا فِي صِفَةِ خَلْقِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:)

[25] ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا، وَعَذْبِهَا وَسَبَخِهَا، تُرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ، وَلَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذَاتَ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ، وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ، أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّى صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَأَجَلٍ مَعْلُومٍ، [26] ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ، فَمَثُلَتْ إِنْسَاناً ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا، وَفِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا، وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا، وَأَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِّ، وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ، [27] مَعْجُوناً بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ،

وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ، وَالْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ وَالْبِلَّةِ وَالْجُمُودِ، وَالْمَسَاءَةِ وَالسُّرُورِ.[۲۸] وَاسْتَأْدَى اللهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَدِيعَتَهُ لَدَيْهِمْ، وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ: فِي الْإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ، وَالْخُشُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ،[۲۹] فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (اسْجُدُوا لِآدَمَ) فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ، اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ، وَغَلَبَتْ عَلَيْهِ الشِّقْوَةُ، وَتَعَزَّزَ بِخِلْقَةِ النَّارِ، وَاسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ،[۳۰] فَأَعْطَاهُ اللهُ النَّظِرَةَ اسْتِحْقَاقًا لِلسُّخْطَةِ، وَاسْتِتْمَامًا لِلْبَلِيَّةِ، وَإِنْجَازًا لِلْعِدَةِ، فَقَالَ: (إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ).

قِسْمتی از این خُطبه در کَیفیّت خَلْق آدم عَلَیهِ السَّلام است:

[۲۵] پس (از آنکه خداوند مُتَعال آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید) از جای سنگلاخ و جای هموار زمین و جائی که مُسْتَعَد برای کِشْت و زَرْع بود و جای شوره زار، پارهٔ خاکی را فراهم آورد، آب بر آن ریخت تا خالص و پاکیزه شد و آنرا با آب آمیخت تا بهم چسبید، آنگاه از خاک آمیخته شده شَکْلی را که دارای اَطْراف و اَعْضاء و پیوستگیها و گُسستگیها بود بیافرید، آنرا جُمُودَت داد تا از یکدیگر جدا نشود، و مُحْکَم و نرم قرار داد تا گل خشکشده شد (و آنرا بحال خود باز داشت) برای زمان مُعَیَّنی (که در آن وَقْت مُقْتَضی بود روح و حیات بآن داده شود) [۲۶] پس آن گل خُشکشده را جان داد، برپا ایستاد در حالتی که انسانی شد دارای قِوای مُدْرِکِه، که آنها را در مَعْقولات بکار میاندازد، و فِکْرهائی که در کارها تَصَرُّف مینماید، و اَعْضائی که خِدْمتگزار خویش قرار میدهد، و ابزاری (مانند دست و پا) که در کارهایش بحَرَکَت میآورد، و دارای مَعْرِفَتی که میان حقّ و باطل و چشیدنیها و بوئیدنیها و رنگها و جِنْسها را تَمیز میدهد، و [۲۷] (نیز آن گل خشکشده انسانی شد که) خِلْقَت و طینت او برنگهای گوناگون آمیخته گردید (هر جُزئی از اَجْزائش بر طِبْق حِکْمَت دارای رنگی شد مانند سفیدی استخوان و سرخی خون

وسیاهی مو) ودارای چیزهای نظیر یکدیگر (مانند استخوان و دندان) وحالاتی ضد یکدیگر وخلطهائیکه از هم جدا میباشد (وآن اخلاط عبارتست) از گرمی (صفراء) وسردی (بلغم) وتری (خون) وخشکی (سوداء) و [۲۸] (اما حالات ضد یکدیگر عبارتند از) اندوه وخوشحالی (وخواب وبیداری وسیری وگرسنگی ومانند آنها) وخداوند متعال (پس از آنکه چنین انسانی راآفرید وآدمش نامید) امانت خودرا از فرشتگان طلبید وانجام عهد وپیمانی که با ایشان بسته بود خواست (وآن امانت وعهد وپیمان با ملائکه این بود) که حاضر شوند برای سجده بآدم وفروتنی در مقابل عظمت وبزرگی او (چنانکه در قرآن کریم س ۳۸ ی ۷۱ میفرماید: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ی ۷۲ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ یعنی یاد کن هنگامی را که پروردگار تو بفرشتگان فرمودمن آدم را از گل خلق خواهم نمود، پس وقتیکه بیافریدم اورا وجان دادمش باو درافتید داورا سجده کنید یعنی اورا تعظیم نمائید ویا آنکه قبله خویش قرار دهید، خلاصه چون حقتعالی اورا خلق کرد) [۲۹] پس فرمود سجده کنید بآدم همه سجده کردند مگر شیطان که غرور ونخوت اورا فراگرفت وشقاوت وبدبختی بروی غلبه کرد وتکبر نمود واز جهت اینکه از آتش آفریده شده خودرا بزرگ دانست وآدم را که از پاره گل خشکی بوجود آمده خوار وکوچک شمرد (ودر مقابل حضرت رب العالمین «جل شأنه» ایستاد وگفت آدم را سجده نکردم چون من از او بهترم، زیرا مرا از آتش آفریدی واورا از گل، پس چون این ادعارا نمود خداوند فرمود از میان ملائکه بیرون رو، زیرا تو از رحمت من رانده شدی ولعنت وخشم من تا روز جزا بر تو باد، آنگاه شیطان گفت: رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ چنانکه در قرآن کریم س ۳۸ ی ۷۹ میفرماید یعنی پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه برانگیخته شوند مردمان، وشاید مقصودش این بود که از مرگ رهائی یافته همیشه زنده بماند) [۳۰] پس خداوند هم مهلتش داد تا غضب وخشم او شامل حالش شود (چنانکه در قرآن کریم درباره کفار س ۳ ی ۱۷۸ میفرماید: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ یعنی گمان نکنند کسانیکه کافر شدند باینکه آنان را مهلت میدهیم برای ایشان بهتر است، جز این نیست که مهلتشان میدهیم که زیادتر گناه کنند وبعذابیکه رسوا کننده است مبتلی گردند) و (نیز شیطان را مهلت داد) برای اینکه امتحان وآزمایش او تمام شود، وبرای اینکه وعده ای که باو داده بسر رسد، پس فرمود: تو از جمله مهلت داده شدگانی تا روز معلوم (تا هنگامیکه معین شده است از حیات وزندگانی بهره مند باشی).

[۳۱] ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَارًا أَرْغَدَ فِيهَا عِيشَتَهُ، وَآمَنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ، وَحَذَّرَهُ إِبْلِيسَ وَعَدَاوَتَهُ، [۳۲] فَاغْتَرَّهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَةً عَلَيْهِ بِدَارِ الْمُقَامِ وَ

مُرافَقَةِ الأَبْرارِ ، فَباعَ الْيَقينَ بِشَكِّهِ ، وَالْعَزيمَةَ بِوَهْنِهِ ، وَ
اسْتَبْدَلَ بِالْجَذَلِ وَجَلاً ، وَبِالاِغْتِرارِ نَدَماً [٣٣] ثُمَّ بَسَطَ اللهُ
سُبْحانَهُ لَهُ في تَوْبَتِهِ ، وَلَقّاهُ كَلِمَةَ رَحْمَتِهِ ، وَوَعَدَهُ الْمَرَدَّ
إِلى جَنَّتِهِ ، فَاَهْبَطَهُ إِلى دارِ الْبَلِيَّةِ ، وَتَناسُلِ الذُّرِّيَّةِ .

---

[٣١] پس (از آنکه شیطان فرمان الهی را مخالفت کرد و آدم را قبلهٔ خویش قرار نداد و مانند فرشتگان او را تعظیم ننمود) خداوند متعال آدم را در مکانی که وسائل عیش و آزادیش فراهم بود جای داد و جایگاه او را (از همهٔ حوادث) ایمن گردانید (چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۳۵ میفرماید: وَقُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ اَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَکُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما ، وَلا تَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمینَ یعنی گفتیم ای آدم تو و همسرت حوا بهشت را جای خود قرار دهید و از نعمتهای آن با خوشحالی تمام هرچه خواهید بخورید و نزدیک این درخت نروید که اگر رفتید از ستمکاران باشید) و از شیطان و دشمنی او ترسانیدش (چنانکه در قرآن کریم س ۲۰ ی ۱۱۷ میفرماید: فَقُلْنا یا آدَمُ اِنَّ هٰذا عَدُوٌّ لَکَ وَلِزَوْجِکَ فَلا یُخْرِجَنَّکُما مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقیٰ یعنی گفتیم ای آدم این دیو سرکش با تو و همسرت دشمن است، پس ملتفت باشید کاری نکند شما را از بهشت بیرون نماید که به بدبختی افتید) [٣٢] پس گول زد او را دشمنش (چنانکه در قرآن کریم س ۲۰ ی ۱۲۰ میفرماید: فَوَسْوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطانُ ، قالَ یا آدَمُ هَلْ اَدُلُّکَ عَلیٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْکٍ لا یَبْلیٰ یعنی شیطان سخنان نامربوط و بیفایده برای آدم بیان کرد و گفت ای آدم آیا میخواهی ترا به درخت جاویدی و ملک بیزوال راهنمائی کنم، با این نوع سخنان آدم را فریب داد) برای حسدیکه بر او میبرد از جهت اینکه آن بزرگوار در سرای جاودانی بود، و با نیکوکاران آمیزش داشت، پس (آدم بر اثر وسوسهٔ شیطان) یقین را از دست داده بشک و تردید گرائید (با اینکه دستور داشت در نخوردن از میوهٔ آن درخت گمان کرد سود در خوردن است) و تصمیمی را که داشت (بر نخوردن از میوهٔ آن درخت) بسستی و کوتاهی (در اطاعت امر خداوند) تبدیل نمود (و از آن میوه خورد) و بجای فرح و شادی بخوف و ترس مبتلی گردید، و (چون دید از شیطان فریب خورده

از کردار خود شرمنده شد و) اظهار پشیمانی نمود، [٣٣] پس حقتعالی راه توبه را باو یاد داد و کلمهٔ رحمت را بوی تعلیم
نمود (چون میخواست توبهٔ او را قبول کند کلمهٔ رحمت را باو آموخت که پروردگارش را بآن بخواند تا توبه‌اش
قبول گردد) و وعده داد که دوباره به بهشت (بآنجائیکه در اوّل بار بود) باز گردد، پس او را بدنیای
پر محنت و بلا، و محلّ تناسل و زایشگاه فرزندان فرستاد.

---

[٣٤] وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ، وَعَلَى
تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ، لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللهِ إِلَيْهِمْ،
فَجَهِلُوا حَقَّهُ، وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَاجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ
مَعْرِفَتِهِ، وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ [٣٥] فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ، وَوَاتَرَ
إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ
نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ
وَيُرُوهُمُ الْآيَاتِ الْمُقَدَّرَةَ: مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ، وَمِهَادٍ
تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَمَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ، وَآجَالٍ تُفْنِيهِمْ، وَ
أَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ، وَأَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ [٣٦] وَلَمْ يُخْلِ سُبْحَانَهُ
خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، أَوْ
مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ [٣٧] رُسُلٌ لَا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ، وَلَا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ
لَهُمْ: مِنْ سَابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ، أَوْ غَابِرٍ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ.

---

۳۴ و (بعد از آنکه حضرت آدم در دنیا سُکنی گرفت، و از آن بزرگوار فرزندان و فرزندزادگان بسیاری بوجود آمد)
خداوند متعال از میان اولادش پیغمبرانی برگزید، و از ایشان بر وحی و تبلیغ رسالت عهد و پیمان
گرفت (تا آنچه را که از جانب خدای تعالی بآنان برسد انجام دهند و مردم را بخداشناسی دعوت کرده هیچگونه کوتاهی
ننمایند، چنانکه در قرآن کریم س ۳۳ ی ۷ میفرماید: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ
نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا یعنی یاد کن هنگامی را که از پیغمبران
عهد و پیمانشان را بر وحی و تبلیغ رسالت گرفتیم و همچنین از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم، و پیمان محکم از آنان گرفتیم)
در وقتی که بیشتر خلائق عهد و پیمان الهی را (که فطری آنان بود) شکستند (چنانکه در قرآن کریم س ۷ ی ۱۷۲
میفرماید: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ
بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا یعنی یاد کن هنگامی را که پروردگار تو از فرزندان آدم در وقتی که در صلب پدرانشان بودند
پیمان گرفت و ایشان را بر خودشان گواه گردانید تا بتوحید و خداشناسی که فطری آنان است اعتراف نمایند، پس گفت
آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری شهادت میدهیم که تو پروردگار ما هستی. لیکن با این عهد و پیمان فطریشان
وفا نکردند) پس بحقّ او نادان شدند (و او را بیگانگی نشناختند) و برای او مانندها و شریکها قرار دادند،
و شیاطین آنان را از معرفت خدا (که مقصود اصلی و جبلّیشان بود) منصرف نمودند (فریبشان دادند) و
ایشان را از پرستش او باز داشتند، ۳۵ پس خدای تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشان را
پی در پی میفرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جبلّی آنان بود بطلبند و بنعمت فراموش شده
(توحید فطری) یاد آوریشان کنند، و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند (با برهان، سخن بگویند) و عقلهای
پنهان شده را (که در زیر غبار کفر پوشیده و بر اثر تاریکی ضلالت و گمراهی مستور گردیده) بیرون آورده بکار
اندازند، و آیات قدرت را بایشان نشان دهند (و آن آیات عبارتست): از آسمان افراشته
بالای سرشان و زمین گسترده زیر پایشان و معیشتها و چیزهائیکه زنده شان میدارد و اجلهائیکه
نابودشان مینماید و بیماریهائی که پیر و فرسوده شان میکند و حوادث روزگار و پیش آمدهای پی در پی
که بر آنها وارد میشود، ۳۶ و خدای تعالی بندگانرا از پیغمبر فرستاده یا کتاب نازل شده یا برهان حتمی یا
راه استوار محروم ننموده (و پیغمبران) ۳۷ رسولانی بودند که کمی یاران و زیادتی مخالفین آنان را (از تبلیغ رسالت)
باز نداشت: پیغمبرانی بودند از پیش که نام پیغمبر آینده بآنان گفته شده، و یا از بعد که پیغمبر قبلی او را

مُعرِّفی کرده (بامّت خود مبعوث شدن او را بشارت داده، چنانکه در قرآن کریم میفرماید: وَإِذْ قَالَ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا
بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ یعنی یاد کن هنگامی را که عیسی ابن مریم گفت ای بنی اسرائیل من بسوی شما
فرستادهٔ خدا هستم در حالتی که توریة را که پیش من است تصدیق میکنم و به پیغمبری که پس از من میآید و نامش احمد
«صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» است مژده میدهم).

[٣٨] عَلَى ذٰلِكَ نَسَلَتِ الْقُرُونُ، وَمَضَتِ الدُّهُورُ، وَسَلَفَتِ الْآبَاءُ،
وَخَلَفَتِ الْأَبْنَاءُ، إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِإِنْجَازِ عِدَتِهِ، وَتَمَامِ نُبُوَّتِهِ، مَأْخُوذًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ،
مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ، كَرِيمًا مِيلَادُهُ [٣٩] وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ،
وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ، وَطَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ، بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ،
أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ، فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ
أَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ [٤٠] ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)
لِقَاءَهُ، وَرَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ، وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا، وَرَغِبَ بِهِ
عَنْ مُقَارَنَةِ الْبَلْوَى، فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيمًا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) [٤١] وَخَلَّفَ
فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا، إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا: بِغَيْرِ طَرِيقٍ
وَاضِحٍ، وَلَا عَلَمٍ قَائِمٍ [٤٢] كِتَابَ رَبِّكُمْ: مُبَيِّنًا حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ، وَ
فَرَائِضَهُ وَفَضَائِلَهُ، وَنَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ، وَرُخَصَهُ وَعَزَائِمَهُ،

وَخَاصَّهُ وَعَامَّهُ، وَعِبَرَهُ وَأَمْثَالَهُ، وَمُرْسَلَهُ وَمَحْدُودَهُ، وَمُحْكَمَهُ
وَمُتَشَابِهَهُ، مُفَسِّراً جُمَلَهُ، وَمُبَيِّناً غَوَامِضَهُ[٣٣] بَيْنَ مَأْخُوذٍ
مِيثَاقُ عِلْمِهِ، وَمُوَسَّعٍ عَلَى الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ، وَبَيْنَ مُثْبَتٍ فِي
الْكِتَابِ فَرْضُهُ، وَمَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخُهُ، وَوَاجِبٍ فِي السُّنَّةِ
أَخْذُهُ، وَمُرَخَّصٍ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ، وَبَيْنَ وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ، وَزَائِلٍ فِي
مُسْتَقْبَلِهِ[٣٤] وَمُبَايَنٌ بَيْنَ مَحَارِمِهِ: مِنْ كَبِيرٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرَانَهُ،
أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ، وَبَيْنَ مَقْبُولٍ فِي أَدْنَاهُ، وَمُوَسَّعٍ فِي أَقْصَاهُ.

(چون شیطان بیشتر مردم را فریب داد که بعهد و پیمان فطریشان وفا نکردند و بحق حق نادان شدند، خداوند متعال هم از جهت اتمام حجت پی در پی پیغمبران برای آنان فرستاد تا ایشان را براه راست دلالت کنند)[٣٨] بهمین ترتیب قرنها پدید آمد، روزگارها گذشت، پدرها درگذشتند و فرزندان بجایشان نشستند، تا اینکه خداوند سبحان حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را برانگیخت برای اینکه وعدهٔ خود را انجام دهد (چون پیغمبران پیش وعده داده بودکه آن بزرگوار به پیغمبری مبعوث خواهد شد) و برای اینکه پیغمبری را بآنحضرت ختم نماید (بعد از او پیغمبری نمیفرستد) در حالیکه از پیغمبران عهد و پیمان گرفته شده بود (تا ایشان نیز برسالت او اقرار کنند و مبعوث شدن و خاتمیتش را بامتهای خود خبر دهند، پس پیش همهٔ جهانیان) علامت و نشانه های او شهرت یافت، موقع ولادتش گرامی و پسندیده (بهترین اوقات) بود، و مردم در آنروز دارای مذهبهای متشتت[٣٩] و بدعتهای زیاد و رویه های مختلف بودند، گروهی خداوند متعال را بخلقش تشبیه میکردند (مانند طایفهٔ مجسمه که او را مثل خلق صاحب اعضاء و جوارح و مکان میدانستند) و برخی در اسم او تصرف میکردند (نامهائی از اسماء الله اتخاذ نموده بتهای خود را بآن نامها میخواندند، مانند بت پرستان از عرب که لات را از الله و عزّی را از عزیز و منات را از منّان گرفته آنها را معبود خویش میپنداشتند) و جمعی بغیر او اشاره میکردند (مانند دهریین

که طبیعت و حرکات فلکیه و مرور ازمنه را مؤثر در امور میدانستند، خلاصه امثال این آراء و مذاهب باطله دنیا را تاریک کرده بود) پس خداوند متعال بوسیلهٔ آنحضرت آن مردم را از گمراهی رهائی داد و بسبب شخصیت او آنان را از نادانی نجات داد، پس [۴۰] (آنحضرت مردم را هدایت کرد و ایشان را بمعارف الهی آشنا نمود و سود و زیان شان را بیان فرمود) حقتعالی بآن بزرگوار منتهی مرتبهٔ قرب و رحمت خود را اعطا فرمود، و مقام و منزلتی را که برای احدی متصور نیست برای او پسندید و میلش را از دنیا بجانب خود متوجه گردانید و از مصیبت و بلاء رهائیش داده قبض روحش فرمود، درود فرستد خداوند بر او و بر آلش، [۴۱] و (برای رهنمائی مردم تا روز قیامت پیش از رحلت خود) در میان شما گذاشت چیزی را که پیغمبران سلف در میان امت خویش گذاشتند، زیرا پیغمبران آنان را بدون راه روشن و نشانهٔ صریح سر خود وانگذاشتند، [۴۲] آنحضرت هم کتاب پروردگار شما را در دسترس شما گذاشت، و حلال و حرام و واجبات و مستحبات و ناسخ و منسوخ و رخصتها و عزیمتها و خاص و عام و عبرتها و مثلها و مطلق و مقید و محکم و متشابه آن را بیان کرد، مجملهایش را تفسیر و مشکلهایش را آشکار نموده است (اما حلال آن کتاب مانند س ۵ ی ۱ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ یعنی خوردن گوشت چهارپایان زبان بسته بر شما حلال شد و منعی در آن نیست، و حرام آن مانند س ۵ ی ۳ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ یعنی خوردن گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک بر شما حرام و منع شد، و واجبات آن مانند س ۲ ی ۴۳ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ یعنی نماز را برپا دارید و زکوة بدهید و مستحبات آن مانند س ۱۷ ی ۷۹ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً یعنی برای نماز نافله پاره ای از شب را بیدار شو، و ناسخ آن مانند س ۹ ی ۵ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ یعنی در هر جا که مشرکین را یافتید بکشید پس این آیه ناسخ آیه ایست که در باب صلح واقع شده و آن منسوخ است مانند س ۱۰۹ ی ۶ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ یعنی اکنون که از شرک دست برنمیدارید دین و آئین شما برای شما باشد و توحید کیش من، و رخصتهای آن یعنی احکامیکه برای توسعه در امور بندگان قرار داده شده مانند س ۲ ی ۱۸۴ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ یعنی هر کس از شما در ماه رمضان بیمار یا مسافر بود پس بعد آن روزهائی که در بیماری یا مسافرت روزه نگرفته در غیر ماه رمضان روزه بگیرد، و عزیمتهای آن یعنی احکامیکه از آنها تجاوز نمیتوان کرد مانند س ۲ ی ۱۸۵ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ یعنی هر که مسافر نبود و در وطن حاضر است باید روزه بگیرد، و خاص آن یعنی لفظی که در مورد بخصوص گفته شده و معنی آن عمومیت دارد مانند س ۵ ی ۳۲ مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا

قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا یعنی چون قابیل فرزند آدم برادرش هابیل را کشت و پشیمان شد بنی اسرائیل دستور دادیم که هر که بکشد کسی را بی آنکه او دیگری را کشته یا فسادی در زمین کرده باشد که موجب کشته شدن گردد پس چنان است که همهٔ مردم را کشته و هر که حیات و زندگی شخصی را سبب شود مانند آنستکه همهٔ مردم را زنده کرده باشد ، پس این آیه در بارهٔ بنی اسرائیل نازل شده ولیکن معنی آن همهٔ مردم را شامل میشود ، وعامّ آن مانند س ۲ ی ۴۷ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی ای بنی اسرائیل نعمتهای مرا که بشما بخشیدم و شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید ، پس در اینجا گرچه لفظ عَلَى الْعَالَمِينَ عمومیّت دارد و همهٔ مردم جهان را شامل میشود ، لیکن معنی آن مخصوص مردم زمان بنی اسرائیل است ، وعبرتهای آن یعنی چیزهائی که شگفت آور است و آن خود یکنوع پندی باشد مانند س ۷۹ ی ۲۵ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى ی ۲۶ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ یعنی خداوند متعال فرعون را بعذاب آخرت که سوختن باشد و بعذاب دنیا که غرق شدن است مبتلی نمود و غرق شدن او برای کسیکه میترسد هر آینه عبرت و پندی است ، ومثلهای آن یعنی آیاتیکه مشتمل است بر تشبیهات مانند س ۶۲ ی ۵ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا یعنی مثل کسانیکه بآموختن و خواندن توریة مأمور شدند و بآن عمل نکردند مانند خری است که کتابهای بزرگ در بار دارد ، ومطلق آن یعنی لفظی که مقید بقیدی نباشد مانند س ۵ ی ۶ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ یعنی ای گروه مؤمنین هنگامیکه برای نماز حاضر شدید روهای خود را بشوئید ، ومقید آن یعنی لفظی که مقید بقیدی باشد مانند س ۵ ی ۶ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ یعنی هنگام وضو گرفتن دستهای خود را با مرفق بشوئید ، ومحکم آن یعنی لفظی که در معنی آن اشتباه و تردیدی نیست مانند س ۲ ی ۲۳۱ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ یعنی بدانید که خداوند متعال بهر چیزی داناست ، ومتشابه آن یعنی لفظی که معنی آن واضح نیست مانند س ۲ ی ۲۲۸ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ یعنی زنهائیکه طلاق داده شده اند سه طهر را که دو حیض در میان باشد یا سه حیض را انتظار داشته باشند ، زیرا قرء که مفرد قروء است نزد اهل حجاز بمعنی طهر آمده و نزد اهل عراق بمعنی حیض ، ومجملهای آن مانند س ۲ ی ۴۳ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ یعنی برپا دارید نماز را ، ومشکلهای آن مانند س ۱۹ ی ۱ كهيعص) ومطالب آن کتاب دائر است بر چیزیکه دانستن و یاد گرفتن آن واجب است (مانند علم بیگانگی خداوند سبحان س ۱۴ ی ۵۲ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یعنی تا بدانند که اوست خدای یگانه) و چیزی که بر ندانستن آن معنی

نشده است (مانند ندانستن معنی س ۴۱ ی ۱ حٰم) وچیزیکه در آن وجوبش ثابت گشته ودر سُنّت نسخ ورفع آن معلوم گردیده (مانند س ۴ ی ۱۵ وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا يعنی بر کار زشت زنهای شوهردار از زنهای شما که زنا میدهند چهار نفر مرد بالغ وعاقل وعادل از خودتان که مؤمن باشند گواه گیرید ، پس اگر آنان گواهی دادند آن زنها را در خانهٔ خودشان نگاه دارید تا وقتی که بمیرند یا خداوند متعال آنها را از حبس خلاصی دهد ، پس مضمون این آیه حکم زانیه حبس ونگاه داشتن در خانهٔ خودش بود تا وقت مُردن ودر سُنّت حبس کردن نسخ شد وحُکم بر رجم وسنگسار کردن او برقرار گردید)

وچیزیکه عمل بآن در سُنّت واجب است ودر آن عمل نکردن بآن اجازه داده شده است (مانند نماز خواندن در اوّل اسلام بطرف بیت المقدس که در سُنّت واجب بود ودر کتاب نسخ شد س ۲ ی ۱۴۴ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ يعنی بطرف مسجد الحرام که خانهٔ کعبه است نماز بخوان وهر جاکه باشید رو های خود را بآن سو بگردانید) وچیزیکه در وقت مخصوص واجب شده ودر غیر آن وقت واجب نیست (مانند س ۶۲ ی ۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ يعنی ای گروه مؤمنین هنگامیکه برای نماز روز جمعه ندا داده شد شتاب کنید برای خواندن نماز ، پس بنابراین خواندن نماز جمعه مخصوص بروز جمعه است ودر غیر آن وجوبش ساقط میشود)

44

وآن کتاب بین چیزهائی که حرام شده است فرق گذارده : پس کسیکه گناه کبیره‌ای مرتکب شود اورا بعذابها وآتشها وعده داده (مانند س ۴ ی ۹۳ وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا يعنی هر که از روی عمد مؤمنی را بکشد کیفر او جهنّم است ودر آنجا جاوید خواهد بود) وکسیکه گناه صغیره‌ای کند آمرزش را برای او مهیّا نموده (مانند س ۱۳ ی ۶ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ يعنی پروردگار تو صاحب آمرزش است مردم را برای ظلم وستم که کرده اند ، وظلمی که آمرزیده شود همان گناه صغیره است) و (نیز مطالب آن کتاب دائر است) بر چیزیکه کم آن مورد قبول است وبسیار آن شایسته وپسندیده وتحمیلی هم نشده (مانند س ۷۳ ی ۲۰ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ يعنی آنچه را میسّر است از قرآن بخوانید پس کم خواندن آنرا مورد قبول قرار داده است وبسیار خواندنش را باختیار واگذارده که اگر کسی آنرا ترک کرد چیزی براو نیست) .

(ومنها في ذكر الحج :)

۴۵
وفرض عليكم حجّ بيته الحرام، الذي جعله قبلة للأنام، يردونه
ورود الأنعام، ويألهون إليه ولوه الحمام ۴۶ جعله سبحانه علامة
لتواضعهم لعظمته، وإذعانهم لعزّته، واختار من خلقه سمّاعا
أجابوا إليه دعوته، وصدّقوا كلمته، ووقفوا مواقف أنبيائه،
وتشبّهوا بملائكته المطيفين بعرشه، يحرزون الأرباح في متجر
عبادته، ويتبادرون عند موعد مغفرته ۴۷ جعله سبحانه و
تعالى للإسلام علما، وللعائذين حرما، فرض حجّه، وأوجب حقّه،
وكتب عليكم وفادته، فقال سبحانه: ولله على الناس حجّ
البيت من استطاع إليه سبيلا، ومن كفر فإنّ الله غنيّ عن العالمين.

(قسمتی از این خطبه در بیان حج است :)

۴۵
و (اشاره ببعضی اسرار بنای کعبه و اعمال حج گزاران و اینکه زیارت آن برای کسیکه متمکّن برفتن آنجا باشد
واجب است) خداوند متعال حجّ بیت الحرام (حج خانه ای که بر وارد ین بآنجا بسیاری از چیزها حرام شده)
را بر شما واجب گردانید، و آنرا قبلهٔ مردم قرار داد، حج گزاران در آنجا وارد میشوند مانند ورود
چهار پایان (ازدحام ایشان در آن خانه برای درک ثواب مانند ازدحام چهار پایان تشنه است بر سر آب)
و اشتیاق دارند آمدن بآنجا را مانند اشتیاق کبوتران (بآشیانهٔ خود) ۴۶ خداوند سبحان آنخانه را
برای فروتنی مردم در مقابل عظمت و بزرگیش و برای تصدیق آنان بعزّت و سلطنتش علامت
و نشانه قرار داد و برگزید از بندگان خود شنوندگانی را که اجابت کردند دعوت او را (برای

رفتن بآنجا ، چنانکه در قرآن کریم س ۲۲ ی ۲۷ میفرماید : وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ یعنی ای ابراهیم در میان مردم فریاد کن و ایشان را بحج کردن دعوت نما بخانه ای که تو بنا کرده ای مردمان پیاده و سواره از هر راه دوری میآیند و اگر چه مرکب ایشان شتر ضعیف و لاغر باشد) و فرمان او را بتصدیق کرده انجام دادند و در جای پیغمبران ایستاده خود را بملائکه که عرش خدایتعالی را طواف میکنند تشبیه نمودند ، سود بسیاری در بازرگانی بندگی و پرستش حقتعالی (بوسیلهٔ سرمایهٔ ایمانی) بدست میآورند ، و میشتابند و از هم پیشی میگیرند (برای رسیدن) نزد وعده گاه آمرزش او ، ۴۷ خداوند سبحان آنخانه را علامت و نشانهٔ اسلام و پناهگاه پناهندگان قرار داد و حج آنرا واجب کرد و احترامش را لازم دانست و رفتن بآنجا را امر کرد ، پس (در قرآن کریم س ۳ ی ۹۷) فرموده : حَجُّ بَيْتِ الْحَرَامِ حق خدایتعالی است بر مردم (و ادای آن حق واجب است) بر کسیکه رفتن آنجا را توانائی داشته باشد و هر که کافر شود (در صورت استطاعت امر الهی را انجام ندهد) بخدایتعالی زیانی وارد نیاورده چون خداوند بی نیاز است از همهٔ جهانیان (با ایمان و عبادت بندگان حاجت ندارد ، پس زیان آن بکسی برگردد که نافرمانی کند) .

(۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(بَعْدَ انْصِرَافِهِ مِنْ صِفِّينَ :)

۱ أَحْمَدُهُ اسْتِتْمَاماً لِنِعْمَتِهِ ، وَاسْتِسْلَاماً لِعِزَّتِهِ ، وَاسْتِعْصَاماً مِنْ مَعْصِيَتِهِ ۲ وَأَسْتَعِينُهُ فَاقَةً إِلَىٰ كِفَايَتِهِ ، إِنَّهُ لَا يَضِلُّ مَنْ هَدَاهُ ، وَلَا يَئِلُ مَنْ عَادَاهُ ، وَلَا يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَاهُ ، فَإِنَّهُ أَرْجَحُ مَا وُزِنَ ، وَأَفْضَلُ مَا خُزِنَ ۳ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، شَهَادَةً مُمْتَحَناً إِخْلَاصُهَا ، مُعْتَقَداً مُصَاصُهَا ۴ نَتَمَسَّكُ بِهَا أَبَداً مَا أَبْقَانَا ، وَنَدَّخِرُهَا لِأَهَاوِيلِ مَا يَلْقَانَا ، فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ ، وَفَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ ،

وَمَرْضَاةُ الرَّحْمٰنِ ، وَمَدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که پس از برگشتن از جنگ صِفّین بیان فرموده

(صِفّین سرزمینی است در سمت غربی فرات بطرف شام که در آنجا جنگ مشهور بین آن بزرگوار و معاویه واقع شد):

۱ خداوند متعال را سپاسگزارم برای تمام گردانیدن نعمتش و فرمانبرداری در مقابل بزرگواری و عزتش و نگاهداشتن از معصیتش (زیرا شکر در هر نعمتی علاوه براینکه نعمت را میافزاید خود راهی است بسوی بندگی و نکردن معصیت) ۲ و از او کمک میطلبم برای احتیاجی که به بی نیاز گردانیدنش دارم، زیرا کسیرا که او هدایت نماید گمراه نمیشود، و کسیرا که دشمنی کرده فرمانش را انجام ندهد راه نجات نیست، و کسیرا که بی نیاز گرداند محتاج نخواهد شد، زیرا بی نیاز گردانیدن او (اگر بمیزان عقل سنجیده شود) زیادتر است ۳ از هر چیزیکه با آن برابر و هموزن شود، و بهتر است از هر چیزیکه (جواهریکه در گنجینها) پوشیده گردد ۴ و گواهی میدهم براینکه نیست خدائی بجز او که مستجمع جمیع صفات کمالیه و تنها کسی است که برای او شریکی نیست، گواهی که از روی اخلاص و راستی میباشد (نه آنکه بزبان گفته در دل باور نداشته باشم) و خود را از معاصی نگاه میداریم بآن (کلمه شهادت) مادامیکه زنده‌ایم و ذخیره میکنیم ایمان بآنرا برای ترسها و سختیهائی که در قیامت بما میرسد، زیرا کلمه شهادت لازمه ایمان و گشاینده احسان الهی و باعث خوشنودی خدا و دور کردن شیطان است (شیطان همیشه فرزند آدم را فریب میدهد تا بلکه او شریکی برای خدا قائل شود، پس ادای کلمه شهادت و اعتقاد بآن سبب از کار بازداشتن و دور کردن شیطان است).

۵ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ، وَ الْعَلَمِ الْمَأْثُورِ، وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ، وَالنُّورِ السَّاطِعِ، وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ، إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ، وَاحْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ، وَ تَحْذِيراً بِالْآيَاتِ، وَتَخْوِيفاً بِالْمَثُلَاتِ، ۶ وَالنَّاسُ فِي فِتَنٍ انْجَذَمَ فِيهَا

حبل الدين، وتزعزعت سواري اليقين، واختلف النجر، وتشتت الأمر، وضاق المخرج، وعمي المصدر، ٧ فالهدى خامل، والعمى شامل، عصي الرحمن، ونصر الشيطان، وخذل الإيمان، فانهارت ٨ دعائمه، وتنكرت معالمه، ودرست سبله، وعفت شركه، أطاعوا الشيطان فسلكوا مسالكه، ووردوا مناهله، بهم سارت أعلامه، وقام لواؤه، ٩ في فتن داستهم بأخفافها، ووطئتهم بأظلافها، وقامت على سنابكها، فهم فيها تائهون حائرون جاهلون مفتونون، ١٠ في خير دار وشر جيران، نومهم سهود، وكحلهم دموع، بأرض عالمها ملجم، وجاهلها مكرم.

---

٥ وگواهی میدهم که محمّد صلّی الله علیه وآله بندهٔ خدا و فرستادهٔ او است، فرستاد او را با دینی که شهرت عالمگیر دارد و با نشانه (و معجزاتی که از آنحضرت) رسیده و با کتابی که آورده (و در دسترس مردم است) و با نور درخشنده و روشنی تابنده (برهان عقل و نقل) و با فرمانی که حقّ و باطل را از هم جدا میسازد، تا شبهات باطله (کفر و شرک) را بر طرف نموده با مردم از روی برهان سخن گوید و معجزات خود را ظاهر گرداند و آنان را بآیات قرآن تنبیه نموده از عذابهائی که بر امّتهای پیش وارد شده بترساند (تا عبرت گرفته از معصیت و نافرمانی دست بردارند) ٦ فرستاد او را در وقتی که مردم مبتلی بفتنه های بسیار بودند (از جهت پرستشهای گوناگون و اختلاف آراء و گمراهی) که در آن ریسمان دین پاره شده، ستونهای ایمان و یقین متزلزل گردیده، اصل دین مختلف و کار آن (احکام مشوّش) درهم و برهم، راه خارج شدن (از آن فتنه‌ها) تنگ (فرار از آنها غیر ممکن) و وسیله‌ای برای هدایت نبود ٧

پس رهنمائی و هدایت از میان رفته کوری و گمراهی شیوع داشت، بر خداوند سبحان عاصی و شیطان را یار بودند، ایمان ذلیل و ستونهای آن ویران گشته، آثار و نشانه هایش تغییر کرده، راههای آن خراب و نابود شده بود [8] مردم پیرو شیطان بوده در راههای او قدم نهاده بسرچشمه هایش وارد میشدند (آب گمراهی را میآشامیدند یعنی دستور او را میپذیرفتند، پس قوت گرفت و) بکمک ایشان حیله های او بکار افتاد و بیرق کفر و ضلالتش افراشته گردید [9] در فتنه هائی که مردم را پایمال و لگدکوب کرد (چنانکه چهارپایان هرچه زیر پایشان قرار گیرد پایمال میکنند) و همگی در آن سرگردان و حیران و نادان و گرفتار بودند [10] در بهترین محل دنیا (مکهٔ معظمه) و میان بدترین همسایه ها (اهل مکه) که خواب آنان بیخوابی و سرمهٔ چشمشان گریه بود (بطوری در فتنه و انقلاب و خونریزی و گرفتاری واقع شده بودند که آنی استراحت نداشتند) در سرزمینی که دهان دانای آن بسته و ذلیل، و نادانش افسار گسیخته و ارجمند بود.

وَمِنْهَا يَعْنِي آلَ النَّبِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلاٰمُ:

[11] هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَلَجَأُ أَمْرِهِ، وَعَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَمَوْئِلُ حِكَمِهِ، وَكُهُوفُ كُتُبِهِ، وَجِبَالُ دِينِهِ [12] بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ، وَأَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ.

و قسمتی از این خطبه است در بارهٔ کمال آل پیغمبر (ائمهٔ اثنی عشر) علیهم السلام میفرماید:

[11] آل پیغمبر اکرم نگهدارندهٔ راز نهان و پناه فرمان آنحضرت میباشند (بآنچه آن بزرگوار از جانب حقتعالی امر فرموده قیام نمودند) و خزینهٔ دانش آن وجود محترم هستند (آنچه را که او میدانسته ایشان نیز میدانند) و مرجع حکمتهای آنجناب (تا مردم بآنان رجوع کرده آنچه را نمیدانند بپرسند) و حافظ کتابهایش (قرآن و سنتش) میباشند، و مانند کوههائی هستند برای دینش (تا از بادهای مخالف و تخریب دشمنان متزلزل نگردد و بسبب ایشان باقی و برقرار باشد) [12] حضرت رسول اکرم بکمک آنان پشتش را

راست کرد (به آثار ترویج ایشان دین خود را که در اوّل ضعیف و ناتوان بود قوی و توانا گردانید تا معارف آن سرتاسر جهان را فرا گرفت) و لرزش بدنش را از آن زائل نمود (بسبب خدمات ائمّهٔ اطهار علیهم السّلام اضطراب و نگرانی که از دشمنان دین اسلام داشت از خود دور کرد) .

(وَمِنْهَا يَعْنِي قَوْماً آخَرِينَ :)

[13] زَرَعُوا الْفُجُورَ ، وَسَقَوْهُ الْغُرُورَ ، وَحَصَدُوا الثُّبُورَ [14] لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ ، وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَداً [15] هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي ، وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي ، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوِرَاثَةُ [16] الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ ، وَنُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ .

و قسمتی از این خطبه است دربارهٔ کسانی میفرماید که دست از حق برداشته در راه باطل قدم نهادند (و دوباره بمدح و ثنای آل پیغمبر « علیهم السّلام » پرداخته) :

[13] (خوارج یا منافقین یا اصحاب معاویه و غیر ایشان) تخم نافرمانی را (در کشتگاه دلهاشان) کِشته ، بغفلت و فریب آن را آب داده ، هلاکت را درو کردند (پس سعادت دنیا و آخرت را از دست دادند ، و امّا اهل بیت رسول الله گمشدگان را راهنمائی نموده از هلاکت و بدبختی نجات میدهند ، پس) [14] هیچیک از این امّت با آل محمّد صلّی الله علیه و آله طرف مقایسه نبوده و کسانیکه همیشه از نعمت و بخشش (معارف و علوم) ایشان بهره مندند با آنان برابر نیستند (پس چگونه خود را بر ایشان ترجیح میدهند و مردم را بسوی خویش میخوانند ، و حال آنکه) [15] آل محمّد علیهم السّلام اساس و پایهٔ دین و ستون ایمان و یقین هستند (زیرا بسبب هدایت و ارشاد ایشان دین اسلام برپا است و آل محمّد علیهم السّلام کسانی هستند که) دور افتادگان از راه حق بآنان رجوع کرده و واماندگان بایشان ملحق میشوند ، و خصائص امامت (علوم و معارف حقّه و آیات و

معجزات) درآنان جمع وحقّ ایشان است وبس، ودربارهٔ آنان وصیّت (رسول اکرم) وارث بردن (از آنوجود محترم) ثابت است (وایشان بآنحضرت از هر جهت نزدیکتر وسزاوارترند، ولیکن بعضی از این امّت بوصیّت آن بزرگوار عمل نکرده ارث اورا پایمال نموده تخم فساد را در روی زمین پاشیدند، وبحسب ظاهر) [۱۴] در این هنگام حقّ بسوی اهلش برگشته، بجائی که از آن خارج شده بود منتقل گردید (زیرا پیش از این امارت و خلافت را غصب کرده سزاوار این منصب را خانه نشین کرده بودند).

(۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

وَهِيَ ٱلْمَعْرُوفَةُ بِالشِّقْشِقِيَّةِ:

[۱] أَمَا وَٱللهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ٱبْنُ أَبِي قُحَافَةَ، وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَ مِنْهَا مَحَلُّ ٱلْقُطْبِ مِنَ ٱلرَّحَى: يَنْحَدِرُ عَنِّي ٱلسَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ ٱلطَّيْرُ، [۲] فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا، وَطَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ، يَهْرَمُ فِيهَا ٱلْكَبِيرُ، وَيَشِيبُ فِيهَا ٱلصَّغِيرُ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ، [۳] فَرَأَيْتُ أَنَّ ٱلصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى، فَصَبَرْتُ وَفِي ٱلْعَيْنِ قَذًى، وَفِي ٱلْحَلْقِ شَجًا، أَرَى تُرَاثِي نَهْبًا.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است که آنرا خطبهٔ شقشقیّه مینامند

(در آخر این خطبه حضرت بابن عبّاس فرمود: يَا ٱبْنَ عَبَّاسٍ تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ، شقشقه در لغت مانند ششّ گوسفند است که شتر در وقت هیجان ونفس زدن آنرا از دهان بیرون میآورد ودر زیر گلو صدا میکند ودر اوّلین مرتبه بیننده آنرا با زبان اشتباه مینماید، امیرالمؤمنین در جواب ابن عبّاس فرمود:

شکایت کردن از سه خلیفه در اینجا که از روی ظلم و ستم بر من تقدّم جستند از جهت هیجان و شوق هدایت خلق بود که گفته شد، گویا شقشقه شتر صدا کرد و در جای خود باز ایستاد یعنی هر وقت و همیشه از این قبیل سخنان گفته نمیشود) :
[۱] آگاه باش سوگند بخدا که پسر ابی قحافه (ابی بکر که اسم او در جاهلیت عبد العزّی بود، حضرت رسول اکرم آن را تغییر داده عبد الله نامید) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آنکه میدانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب وسط آسیا هستم (چنانکه دوران و گردش آسیا قائم بآن میخ آهنی وسط است و بدون آن خاصیّت آسیائی ندارد، همچنین خلافت بدست غیر من زیان دارد مانند سنگی که در گوشه ای افتاده در زیر دست و پای کفر و ضلالت لگدکوب شده) علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر میشود، هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش باوج رفعت من نمیرسد [۲]، پس (چون پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را بناحق پوشید و مردم او را مبارکباد گفتند) جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه میکردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم (بر این تاریکی ضلالت) که در آن پیران فرسوده، جوانان را پژمرده و پیر ساخته، مؤمن (برای دفع فساد) رنج میکشد تا بمیرد [۳]، دیدم صبر کردن خردمندیست، پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود (بسیار اندوهگین شدم، زیرا در خلافت ابی بکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی نمیدیدم و چون تنها بوده یاری نداشتم نمیتوانستم سخنی بگویم) میراث خود را تاراج رفته میدیدم (منصب خلافت را غصب کردند و فساد آن در روی زمین تا قیام قائم آل محمّد علیهم السّلام باقی است).

---

[۴] حَتّٰى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَدْلىٰ بِهَا إِلَى ابْنِ الْخَطَّابِ بَعْدَهُ (ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْأَعْشىٰ) = شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلىٰ كُورِهَا ✽ وَيَوْمُ حَيَّانَ أَخِي جَابِرٍ [۵] = فَيَا عَجَباً بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ! إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ [۶] لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا، فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ، يَغْلُظُ كَلْمُهَا وَيَخْشُنُ مَسُّهَا، وَيَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا، وَالْاِعْتِذَارُ مِنْهَا [۷]، فَصَاحِبُهَا

كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ، إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ، فَمُنِيَ النَّاسُ لَعَمْرُ اللهِ بِخَبْطٍ وَشِمَاسٍ، وَتَلَوُّنٍ وَاعْتِرَاضٍ، فَصَبَرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ، وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ.

(پس از وفات رسولخدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ که خلافت را بناحق غصب کرده مردم را بضلالت و گمراهی انداختند برای حفظ اسلام و اینکه مبادا انقلاب داخلی برپا شده دشمن سوء استفاده نماید، مصلحت در چشم پوشی از خلافت و شکیبائی دانستم) تا اینکه اوّلی (ابی بکر) راه خود را بانتهاء رسانده (پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز درگذشت، و پیش از مردنش) خلافت را بعد از خود بآغوش ابن خطّاب (عمر) انداخت (سیّد رضی عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ میگوید:) پس از این بیان حضرت بر سبیل مثال شعر اعشی شاعر را (از قصیده ای که در مدح عامر و هجو علقمه گفته بود) خواند: شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا ❊ وَيَوْمُ حَيَّانَ أَخِي جَابِرِ (این شعر را دو جور میتوان معنی نمود، اوّل اینکه) فرقست میان امروز من که بر کوهان و پالان شتر سوار و برنج و سختی سفر گرفتارم، با روزیکه ندیم حیّان برادر جابر بودم و بناز و نعمت میگذرانیدم (دوّم اینکه) چقدر تفاوتست میان روز من در سواری بر پشت ناقه و روز حیّان برادر جابر که از مشقّت و سختی سفر راحت است (حیّان برادر جابر در شهر یمامه صاحب قلعه و دولت و ثروت بسیار و بزرگ قوم بوده، همه ساله کسری صله گرانبهای برای او میفرستاد و در عیش و خوشی میگذرانده هرگز متحمّل رنج سفر نمیگردید، و اعشی شاعر از بنی قیس و ندیم او بود، مقصود امام عَلَیْهِ السَّلَامُ از تمثیل بشعر او بنا بر معنی اوّل اظهار تفاوت است میان دو روز یکه بعد از وفات رسول خدا که حقّش غصب شده و در خانه نشست و بظلم و ستم مبتلی گردید و روز دیگر زمان حیات رسول اکرم که مردم مانند پروانه بدورش میگردیدند، و بنا بر معنی دوّم فرق میان حال خود را که بمحنت و غم مبتلی است و حال کسانیکه بمقاصد باطله خودشان رسیده خوشحال هستند بیان مینماید، پس از آن خدعه و شیطنت ابی بکر را یادآوری نموده میفرماید:) جای بسی حیرت[5] و شگفتی است که در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست مینمود (میگفت أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فِيكُمْ یعنی ای مردم بیعت خود را از من فسخ کنید و مرا از خلافت عزل نمائید که من از شما بهتر نیستم و حال اینکه علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در میان شما است) ولی چند روز از عمرش مانده وصیّت کرد خلافت را برای عمر، این دو نفر غارتگر خلافت را

مانند دو پستان شتر میان خود قسمت نمودند (پستانی را ابی بکر و پستان دیگر را عمر بدست گرفته دوشیده صاحب شتر را از آن محروم کردند) خلافت را در جای درشت و ناهموار قرار داد (عمر را بعد از خود خلیفه ساخت) در حالتی که عمر سخن تند و زخم زبان داشت، ملاقات با او رنج آور بود و اشتباه او (در مسائل دینی) بسیار و عذرخواهیش (در آنچه که بغلط فتوی داده) بیشمار بود (از جمله امر کرد زن آبستنی را سنگسار کنند، امیرالمؤمنین فرمود: اگر این زن تقصیر کرده بچه او را گناهی نیست و نباید سنگسار شود، عمر گفت: لَوْلا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ یعنی اگر علی نبود هر آینه عمر در فتوی دادن هلاک میشد، و این جمله را همواره تکرار مینمود) [7] پس مصاحب با او (آنحضرت یا هر که با او سر و کار داشت) مانند سوار بر شتر سرکش نافرمان بود که اگر مهارش را سخت نگاه داشته رها نکند بینی شتر پاره و مجروح میشود و اگر رها کرده بحال خود واگذارد برو در پرتگاه هلاکت خواهد افتاد [8] پس سوگند بخدا مردم در زمان او گرفتار شده اشتباه کردند و در راه راست قدم ننهاده از حق دوری نمودند، پس من هم در این مدت طولانی (ده سال و شش ماه) شکیبائی ورزیده با سختی محنت و غم همراه بودم.

---

[9] حَتّی إِذا مَضی لِسَبیلِهِ، جَعَلَها فی جَماعَةٍ زَعَمَ أَنّی أَحَدُهُمْ [10]، فَیا لَلّهِ وَ لِلشُّوری، مَتَی اعْتَرَضَ الرَّیْبُ فِیَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ ؟ حَتّی صِرْتُ أُقْرَنُ إِلی هذِهِ النَّظائِرِ، لکِنّی أَسْفَفْتُ إِذْ أَسَفُّوا، وَ طِرْتُ إِذْ طارُوا [11]، فَصَغی رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَ مالَ الْآخَرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَنٍ وَ هَنٍ.

---

[9] عمر هم راه خود را پیمود (و پیش از تهی کردن جامه) امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آنها گمان نمود (چون ابولؤلؤه شش ضربه کارد باو زد و دانست که بر اثر آن زخمها خواهد مرد، برای تعیین خلیفه مجلس شورائی معین کرد و آن زمانی بود که رؤسای قوم نزد او جمع شده گفتند سزاوار است هر که را تو باو راضی هستی خلیفه و جانشین خود قرار دهی، در پاسخ گفت دوست نمیدارم مرده و زنده هیچیک از شما که دور من گرد آمده اید متحمل امر خلافت شود، گفتند ما با تو مشورت میکنیم آنچه صلاح میدانی بگو، گفت هفت نفر را شایسته این کار میدانم و از رسولخدا شنیده ام که آنان اهل بهشت هستند: اول سعد ابن زید است، او با من خویشی دارد خارجش میکنم و شش نفر دیگر سعد ابن ابی وقاص و عبدالرحمن ابن عوف و طلحه و زبیر و عثمان

و علیّ است، سَعدِ بن اَبی وَقّاص برای خِلافت مانعی ندارد مگر آنکه مردی است درشت طَبع و بدخو، و عَبدُالرَّحمنِ ابنِ عَوف چون قارون این اُمَّت است لائق نیست، و طَلحَه برای تَکَبُّر و نَخوتیکه دارد، و زُبَیر برای بُخل و خِسَّت، و عثمان برای اینکه دوست دارد خویشان و اَقوام خود را، و علیّ عَلَیهِ السَّلام برای اینکه حَریص در اَمرِ خلافت است سزاوار نیستند، پس از آن گفت صُهَیب سه روز با مردم نماز گزارد و شما این شش نَفَر را در آن سه روز در خانه‌ای جمع کنید تا یکی از خودشان را برای خِلافت اِختیار کنند، هرگاه پنج نَفَر مُتَّفِق شدند و یکی مُخالفَت کرد او را بکشید، و اگر سه نَفَر اِتِّفاق کردند و سه نفر دیگر آنان را مُخالفَت نمودند آن سه نفری که عَبدُالرَّحمن در میان ایشان است اِختیار کنید و آن سه نفر را بکشید، بعد از مرگ و دَفن او برای تَعیین خَلیفه جمع شدند، عَبدُالرَّحمن گفت برای من و پسر عمویم سَعدِ ابنِ اَبی وَقّاص ثُلثِ این اَمر است ما دو نَفَر خِلافت را نمیخواهیم و مردی را که بهترین شما باشد برای آن اِختیار میکنیم، پس رو کرد بسَعد و گفت بیا ما مردی را تَعیین کرده با او بَیعَت نمائیم مردم هم با او بَیعَت خواهند نمود، سَعد گفت اگر عثمان تو را مُتابَعَت کند من سوم شما میشوم و اگر میخواهی عثمان را تَعیین کنی من علیّ را دوست دارم، پس چون عَبدُالرَّحمن از مُوافَقَت سَعد مأیوس شد اَبو طَلحه را با پنجاه نفر از اَنصار برداشت و ایشان را وادار نمود بر تَعیین خَلیفه و رو کرد بسوی علیّ عَلَیهِ السَّلام دست او را گرفته گفت با تو بَیعَت میکنم باین نَحو که بکِتاب خدا و سُنَّت رسول اکرم و طَریقهٔ دو خَلیفهٔ سابق اَبو بَکر و عُمَر عمل کنی، حضرت فرمود قَبول میکنم باین نَحو که بکتاب خدا و سُنَّت رسول الله و باجتِهاد و رأی خود رفتار نمایم، پس دست آنجناب را رها کرد و بعثمان رو آورد و دست او را گرفته آنچه را بعلیّ عَلَیهِ السَّلام گفته بود باو گفت، عثمان قبول کرد، پس عَبدُالرَّحمن سه بار این را بعلیّ و عثمان تَکرار کرد و در هر مَرتَبه از هر یک همان جواب اوّل را شنید، پس گفت ای عثمان خِلافت برای تو است و با او بَیعَت نموده مردم هم بَیعَت کردند) [10] پس بار خدایا از تو یاری میطلبم برای شورائی که تَشکیل شد و مَشوَرَتی که نمودند، چگونه مردم مرا با اَبو بَکر مُساوی دانسته درباره من شَکّ و تَردید نمودند تا جائی که امروز با این اشخاص (پنج نَفَر اَهلِ شوری) هم‌رَدیف شده‌ام ولیکن (باز هم صبر کرده در شوری حاضر شدم) در فراز و نشیب از آنها پیروی کردم (برای مَصلَحَت در همه جا با آنان مُوافَقَت نمودم) [11] پس مردی از آنها از حَسَد و کینه‌ای که داشت دست از حقّ شسته براه باطل قدم نهاد (مُراد سَعدِ ابنِ اَبی وَقّاص است که حتّی پس از قَتل عثمان هم بآنحضرت بَیعَت ننمود) و مرد دیگری برای دامادی و خویشی خود با عثمان از من اِعراض کرد (مُراد عَبدُالرَّحمنِ ابنِ عَوف است که شوهر خواهر مادری عثمان بود) و همچنین دو نَفَر دیگر (طَلحه و زُبَیر که از رَذالَت و پستی) موهِن و زشت است نام ایشان برده شود.

[12] إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنَيْهِ، بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ [13]

وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ اللهِ خِضْمَ الإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنِ انْتَكَثَ فَتْلُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ.

تا اینکه (پس از مرگ عمر، در شوری که بدستور او تشکیل یافت) [12] سوم قوم (عثمان) برخاست (و مقام خلافت را باحق اشغال نمود) در حالتیکه باد کرده هر دو جانب خود را (مانند شتریکه از بسیاری خوردن و آشامیدن باد کرده) میان موضع بیرون دادن و خوردنش (شغل او مانند بهائم سرگین انداختن و خوردن بود و امور مربوطه بخلافت را مراعات نمینمود) [13] و اولاد پدرانش (بنی امیه که خویشاوندان او بودند) با او همدست شدند، مال خدا (بیت المال مسلمین) را میخوردند مانند خوردن شتر با میل تمام گیاه بهار را (و فقراء و مستحقین را محروم و گرسنه میگذاشت) تا اینکه باز شد ریسمان تابیده او (صحابه نقض عهد کرده از دورش متفرق شدند) و رفتارش سبب سرعت در قتل او شد، و پری شکم، او را برو انداخت (بر اثر اسراف و بخشش بیت المال باقوام و منع آن از فقرا و مستحقین مردم جمع شده پس از یازده سال و یازده ماه و هیجده روز غصب خلافت او را کشتند).

[14] فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ إِلَيَّ، يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ، وَشُقَّ عِطْفَايَ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ. [15] فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ، وَمَرَقَتْ أُخْرَى، وَقَسَطَ آخَرُونَ، كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللهِ حَيْثُ يَقُولُ: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) [16] بَلَى وَاللهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَا، وَلَكِنَّهُمْ حَلِيَتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ، وَرَاقَهُمْ زِبْرِجُهَا.

پس[۱۴] (از کشته شدن عثمان) هیچ چیزی مرا بصدد نینداخت مگر اینکه مردم مانند موی گردن کفتار بدورم ریخته از هر طرف بسوی من هجوم آوردند، بطوریکه از ازدحام ایشان و بسیاری جمعیت حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه رِدای من پاره شد، اطراف مرا گرفتند (برای بیعت کردن) مانند گلّه گوسفند در جای خود[۱۵] پس چون بیعتشان را قبول و بامر خلافت مشغول گشتم جمعی (طلحه و زبیر و دیگران) بیعت مرا شکستند، و گروهی (خوارج نهروان و سایرین) از زیر بار بیعتم خارج شدند، و بعضی (معاویه و دیگرکسان) از اطاعت خدایتعالی بیرون رفتند، گویا مخالفین نشنیده اند که خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲۸ ی ۸۳) میفرماید: «سرای جاودانی را قرار دادیم برای کسانی که مقصودشان سرکشی و فساد در روی زمین نباشد، و جزای نیک برای پرهیزکاران است[۱۶]» آری سوگند بخدا این آیه را شنیده و حفظ کرده اند، ولیکن دنیا در چشمهای ایشان آراسته زینت آن آنرا فریفته است (پس دست از حق برداشته سرکشی نموده در روی زمین فساد و آشوب برپا کردند).

---

[۱۷] أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا[۱۸] وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هٰذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ.

---

[۱۷] آگاه باشید سوگند بخدائیکه میان دانه حبه را شکافت و انسان را خلق نمود اگر حاضر نمیشدند آن جمعیت بسیار (برای بیعت با من) و یاری نمیدادند که حجت تمام شود و نبود عهدیکه خدایتعالی از علماء و دانایان گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم (از ظلم) و گرسنه ماندن مظلوم (از ستم او)، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن میانداختم (ناقه خلافت بهر جا که خواهد برود و در هر خارزاری که خواهد بچرد و تحمل بار ضلالت و گمراهی هر ظالم و فاسقی بشود) و آب میدادم آخر خلافت را بکاسه اوّل آن[۱۸] و (چنانکه پیش از این

براین کار اقدام نمودم ، اکنون هم کنار میرفتم و امر خلافت را رها کرده مردم را بضلالت وگمراهی وامیگذاشتم ، زیرا)
فهمیده اید که این دنیای شما نزد من خوارتر است از عطسهٔ بز ماده .

---

[19] قالوا: وقام إليه رجل من أهل السواد عند بلوغه إلى هذا الموضع من خطبته فناوله كتاباً، فأقبل ينظر فيه [20] فلما فرغ من قراءته، قال له ابن عباس: يا أمير المؤمنين لو اطّردت خطبتك من حيث أفضيت، [21] فقال: هيهات يا ابن عباس تلك شقشقة هدرت ثم قرّت، [22] قال ابن عباس: فوالله ما أسفت على كلام قطّ كأسفي على هذا الكلام أن لا يكون أمير المؤمنين (عليه السلام) بلغ منه حيث أراد .

قوله عليه السلام في هذه الخطبة (كراكب الصعبة إن أشنق لها خرم، وإن أسلس لها تقحّم) يريد أنه إذا شدّد عليها في جذب الزمام وهي تنازعه رأسها خرم أنفها، وإن أرخى لها شيئاً مع صعوبتها تقحّمت به فلم يملكها، يقال: أشنق الناقة إذا جذب رأسها بالزمام فرفعه، وشنقها أيضاً، ذكر ذلك ابن السكّيت في إصلاح المنطق، وإنما قال عليه السلام: أشنق لها، ولم يقل أشنقها لأنه جعله في مقابلة قوله «أسلس لها» فكأنه قال إن رفع لها رأسها بمعنى أمسكه عليها بالزمام،

وَفِي الْحَدِيثِ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خَطَبَ عَلَى نَاقَتِهِ وَقَدْ شَنَقَ لَهَا فَهِيَ تَقْصَعُ بِجِرَّتِهَا، وَمِنَ الشَّاهِدِ عَلَى أَنَّ أَشْنَقَ بِمَعْنَى شَنَقَ قَوْلُ عَدِيِّ ابْنِ زَيْدٍ الْعِبَادِي:

(سَاءَهَا مَا تَبَيَّنَ فِي الْأَيْدِي ✻ وَإِشْنَاقُهَا إِلَى الْأَعْنَاقِ) .

۱۹

گفته اند: در موقعی که حضرت این بیان را میفرمود، مردی از اهل دهات عراق برخاست ونامه‌ای بآنجناب داد که آن بزرگوار بمطالعهٔ آن مشغول شد[۲۰] چون از خواندن فارغ گردید، ابن عبّاس گفت: یا امیرالمؤمنین کاش از انجائیکه سخن کوتاه کردی گفتار خود را ادامه میدادی[۲۱]، فرمود: ای ابن عبّاس هیهات (از اینکه مانند آن سخنان دیگر گفته شود، گویا) شقشقهٔ شتری بود که صدا کرد و باز در جای خود قرار گرفت[۲۲]، ابن عبّاس گفت: سوگند بخدا از قطع هیچ سخنی آنقدر اندوهگین نشدم که از قطع کلام آنحضرت که نشد بانجائیکه اراده کرده بود برسد اندوهگین شدم .

(سیّد رضی علیه الرحمة گفته:) منظور حضرت از کَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ که در این خطبه (دربارهٔ خلیفهٔ دوّم عمر) فرموده آنستکه هرگاه سوار مهار ناقهٔ سرکش را سخت گیرد و آن ناقه سرکشی کند پاره میکند بینیش را، و اگر سست کند مهار ناقهٔ سرکش را بسختی تمام اورا برو میاندازد و از ملکیّت او بیرون میرود، گفته میشود أَشْنَقَ النَّاقَةَ موقعی که سوار بر ناقه سر آنرا با مهار بطرف بالا بکشد وَشَنَقَهَا نیز گفته میشود، چنانکه ابْنُ السِّكِّيت در کتاب إِصْلَاحُ الْمَنْطِق بیان کرده است، و اینکه حضرت فرموده أَشْنَقَ لَهَا و أَشْنَقَهَا نفرموده در صورتیکه هردو یک معنی آمده برای آنستکه آنرا در برابر جملهٔ أَسْلَسَ لَهَا قرار داده که هموزن باشند، گویا آنحضرت چنین فرموده اگر سوار ناقه سر آنرا بمهار بسمت بالا بکشد یعنی مهار را بسختی روی ناقه نگاهدارد بینی آن پاره شود، و در حدیث وارد شده که حضرت رسول برای مردم خطبه میخواند در حالتیکه بر شتری سوار بود که قَدْ شَنَقَ لَهَا وَهِيَ تَقْصَعُ بِجِرَّتِهَا یعنی باز کشیده بود مهار آنرا و آن ناقه نشخوار میکرد چیزی را که از حلق بیرون آورده بود (پس از این حدیث معلوم میشود که أَشْنَقَ و شَنَقَ دو لفظ مترادفند) و نیز شاهد

دیگر اینکه أَشْنَقَ بمعنی شَنَقَ است گفتهٔ عَدِیّ ابْن زَیْد عِبادی است در این بیت :

﴿ سَائِهَا مَا تَبَيَّنَ فِي الْأَيْدِي ✤ وَإِشْنَاقُهَا إِلَى الْأَعْنَاقِ ﴾

یعنی شترهای سرکشی که زِمامشان در دست ما نبوده رام نیستند بد شترهائی هستند .

(٤) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :)

بِنَا[1] اهْتَدَيْتُمْ فِي الظَّلْمَاءِ ، وَتَسَنَّمْتُمُ الْعَلْيَاءَ ، وَبِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ
السِّرَارِ .[2] وُقِرَ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الْوَاعِيَةَ ، وَكَيْفَ يُرَاعِي النَّبْأَةَ مَنْ
أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ ؛ رُبِطَ جَنَانٌ لَمْ يُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ .[3] مَا زِلْتُ
أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ ، وَأَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُغْتَرِّينَ .[4] سَتَرَنِي عَنْكُمْ
جِلْبَابُ الدِّينِ ، وَبَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النِّيَّةِ .[5] أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ
فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَلَا دَلِيلَ ، وَتَحْتَفِرُونَ وَلَا تُمِيهُونَ .[6]
أَلْيَوْمَ أُنْطِقُ لَكُمُ الْعَجْمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ ، غَرَبَ رَأْيُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّي .[7]
مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ ، لَمْ يُوجِسْ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خِيفَةً عَلَى
نَفْسِهِ ، أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُهَّالِ وَدُوَلِ الضَّلَالِ .[8] أَلْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا
عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ، مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ .

از خُطْبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (بعد از کشته شدن طَلحَه و زُبَیر فرموده) [1] بتوفیقِ که در تاریکی
گمراهی و نادانی بودید بسبب ما هدایت شدید و براه راست قدم نهادید ، و بر کوهان بلندی سوار شدید
(سیادت و بزرگی بدست آوردید) و بواسطهٔ ما از تیرگی شبهای آخر ماه (مُنتهیٰ درجهٔ کفر و شرک) داخل روشنائی

صبح (دین اسلام) گردیدید (از بدبختی و سرگردانی نجات یافتید، پس این راهنمائی برای شما حق بسیار بزرگی است که باید قدر آنرا بدانید) [۲] کر شود گوشی که از فریاد رهنما پند نگرفته (تدبّر در سخنان او نکند، این نفرین بر کسانی است که از راه حق اعراض نمودند مانند طلحه و زبیر و معاویه، راهزن دین مسلمانان بوده ایشان را گمراه کردند) و گوشی که از صدای رسا (کلمات خدا و سخنان حضرت رسول) سنگین و کر گشته چگونه میشنود صدای آهسته را؟ (در صورتیکه موعظه و پند خدا و رسول در ایشان تأثیری نکرد، البتّه آواز و پند من اثری نخواهد داشت) مطمئن باشد دلی که از خوف و ترس خدا مضطرب و نگران است (این دعا برای کسانی است که از عذاب الهی ترسیده در راه حق ثابت قدم هستند) [۳] همواره منتظر نتایج خیانت و نقض عهد و بیوفائی شما هستم، و بفراست شما را نشان کرده درک میکنم که زینت فریبنده (نوید شیطان) شما را فریفته (پس شگفت نیست که از من چشم پوشیده بدیگری که او را از حق و حقیقت بهره‌ای نیست رو آورده اید) [۴] لباس تقوی و پرهیزکاری مرا از شما پنهان کرد (که دست از من برداشته با دیگران بیعت کردید، بسبب آنکه من هرگز لباس فسق نپوشیده برخلاف رضای خدا در هیچ کاری اقدام نکردم) بینا کرد مرا بر حال شما صفای باطنم (حیله و مکر و نفاق و دوروئی شما را دانستم) [۵] برخاستم برای رهنمائی شما زمانیکه در راههای ضلالت همگی بدور هم گرد آمده و راه را گم کرده رهنمائی نداشتید (در بیابان جهل و نادانی از تشنگی علم و دانائی نزدیک بهلاکت بودید) چاه میکندید و آب بدست نیاوردید (شما را از هلاکت و بدبختی نجات دادم) [۶] امروز برای شما زبان بسته صاحب بیان را گویا نمودم (برای هدایت و اطمینان شما در این خطبه رموز و اسرار را که زبان حال من گویا بود بیان کردم، بنابراین) دور باد رأی کسیکه مرا مخالفت کند (از اطاعتم بیرون رود، زیرا در راه غیر حق قدم ننهاده‌ام، و) [۷] از زمانیکه حق را یافته ام در آن شک و تردید نکرده ام (همیشه ثابت قدم بوده هرگز باطل در من راه نیافته، از معارضه و غلبه دشمن مانند طلحه و زبیر و دیگران نترسیدم، بلکه ترس من این بود که مبادا مردم بسبب پیشرفت ایشان گمراه شوند، چنانکه) حضرت موسی از خود ترس و باکی نداشت (زیرا بحقیقت و راستی خویش و مغلوب شدن دشمنان و ساحرین یقین و اطمینان داشت) ترسید که مبادا نادانان غلبه یافته و ارباب ضلالت و گمراهی پیش گیرند (بر اثر آن مردم گمراه شوند، و چنانکه موسی با ساحرین روبرو شد هر که با او ایمان آورد از گمراهی رست و هر که مخالفت کرد در دنیا و آخرت بعذاب خدا مبتلی گردید) [۸] امروز ما و شما بر راه حق و باطل مصادف شدیم (من بر راه حق و شما بر راه باطل) کسیکه اعتماد بآب داشته باشد (از گفتار و کردار من پیروی نماید، هرگز) تشنه نمیشود (در وادی کفر و شرک و نفاق حیران و سرگردان نمیماند).

(٥) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ «صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَخَاطَبَهُ الْعَبَّاسُ وَأَبُو سُفْيَانَ ابْنُ حَرْبٍ فِي أَنْ يُبَايِعَا لَهُ بِالْخِلَافَةِ:)

أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاةِ، وَعَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ، وَضَعُوا تِيجَانَ الْمُفَاخَرَةِ [٢] أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ، أَوِ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاحَ، هٰذَا مَاءٌ آجِنٌ، وَلُقْمَةٌ يَغَصُّ بِهَا آكِلُهَا [٣] وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتِ إِينَاعِهَا كَالزَّارِعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ [٤] فَإِنْ أَقُلْ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَإِنْ أَسْكُتْ يَقُولُوا جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ [٥] هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتَيَّا وَالَّتِي وَاللّٰهِ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ [٦] بَلِ انْدَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَاضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که پس از وفات رسولخدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در وقتیکه عباس ابن عبد المطلب و ابو سفیان ابن حرب بقصد بیعت خدمت آن بزرگوار مشرّف شده بودند فرمود: (بعد از آنکه حضرت رسول از دنیا رحلت نمود، مردم در سقیفهٔ بنی ساعده یعنی در محلّ اجتماع انصار گرد آمده ابوبکر را بخلافت نصب نمودند، ابوسفیان نظر بدشمنی باطنی که با اسلام داشت میخواست میان مسلمانان فتنه انگیزد، لذا با جمعی نزد عباس ابن عبد المطلب رفته گفت تعجّب و نگرانی من از آنستکه خلافت از بنی هاشم بیرون رفت و به بنی تیم منتقل گردید و فردا این مرد خشن ناهموار یعنی عمر ابن خطاب که از بنی عدی است بر ما حکمفرما شده همگی را بزیر فرمان خواهد برد، برخیز تا نزد علیّ رفته با او بیعت کنیم، چون تو عموی پیغمبر هستی و سخن مرا هم قریش میشنوند هر که با ما مخالفت کرد او را میکشیم

پس باجمعی اتّفاق نموده نزد آنحضرت آمدند تا با او بیعت کنند ، امیرالمؤمنین علیه السّلام چون میدانست منظور ابوسفیان ایجاد اختلاف وفساد میان مسلمانان است چنین فرمود) :

[١] ای مردم موجهای فتنه هارا با کشتیهای نجات ورستگاری شکافته از آنها عبور کنید (در کشتی اطاعت وفرمانبرداری ما سوار شده خودرا از تلاطم دریای فتنه وفساد نجات دهید که صلاح دین و دنیای شما در آن است) واز راه مخالفت منحرف گردیده قدم بیرون نهید و تاجهای مفاخرت وبزرگی را از سر بزمین گذارید (با بنی تیم « ابوبکر » و بنی عدی « عمر » مدارا نمائید تا از موجهای فتنه وفساد ایمن باشید ، زیرا) [٢] رستگار میشود کسیکه با پروبال (یار و یاور) قیام کند یا راحت و آسوده است آنکه (چون یار و یاور ندارد) تسلیم شده درگوشه ای منزوی گردد (پس اکنون که ما را یاوری نیست اگر حقّ خودرا مطالبه نمائیم) این مانند آب متعفّن بدبوئی است (که گوارا نیست) و لقمه ای است که در گلوی خورنده آن گرفته میشود [٣] و (در این موقع سزاوار آنست که از حقّ خود چشم پوشیده صبر کنم ، زیرا) آنکه میوه را در غیر وقت رسیدن بچیند مانند کسی است که در زمین غیر زراعت کند (طلب امر خلافت در این هنگام که تنها بوده یاوری ندارم مانند چیدن میوهٔ نارس و زراعت در زمین غیر سودی ندارد ، بلکه زیان آور است) [٤] پس (چون تنها و بی یاور هستم) اگر سخنی بگویم (و حقّ خود را بطلبم) میگویند برای حرص به امارت و پادشاهی است (چنانکه عمر مکرّر این سخن را گفت) و اگر خاموش نشسته سخنی نگویم میگویند از مرگ و کشته شدن میترسد [٥] ، هیهات بعد از اینهمه پیش آمدهای سهمگین و پی در پی سزاوار نبود چنین گمانی دربارهٔ من برده شود و حال آنکه سوگند بخدا اُنس پسر ابوطالب بمرگ بیشتر است از اُنس طفل بپستان مادرش (پس خاموشی من در امر خلافت نه از ترس کشته شدن است) [٦] بلکه سکوت من برای آنستکه فرو رفته ام در علمی که پنهان است و اگر ظاهر و هویدا نمایم آنچه را که میدانم هر آینه شما مضطرب ولرزان میشوید مانند لرزیدن ریسمان در چاه ژرف (پس صلاح در آن است که رضا بقضا داده شکیبائی ورزم) .

(٦) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

لَمَّا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِأَنْ لَا يَتْبَعَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ وَلَا يُرْصِدَ لَهُمَا الْقِتَالَ :

[١] وَاللّٰهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبُعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّدْمِ ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا

وَ يَخْتِلُهَا رَاصِدُهَا (۱) وَلٰكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرَ عَنْهُ، وَ بِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُرِيبَ أَبَداً حَتّٰى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي (۲) فَوَاللّٰهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثَراً عَلَيَّ مُنْذُ قَبَضَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) حَتّٰى يَوْمِ النَّاسِ هٰذَا •

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است در موقعیکه (طلحه و زبیر نقض بیعت کرده گریختند) تقاضا شد از آنجناب (امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ تقاضا کرد) که در پی طلحه و زبیر زفته مهیای جنگ با آنها نشود :

(۱) سوگند بخدا من مانند کفتار خوابیده نیستم که صیاد مدتی در کمین آن نشسته برای فریبش بدست یا بچوب آهسته آهسته بزمین میزند تا اینکه (از خواب جسته کیرا نه بیند بدنبال صدا از خانه بیرون آمده) دستگیرش نماید، (۲) بلکه (نمیگذارم دشمن مسلمانانرا فریب دهد و فتنه و آشوب برپا کند، پس) بهمراهی کسیکه رو بحق آورده و شنوا و فرمانبردار است شمشیر میزنم و باگنه کاریکه از حق رو گردانیده شک و تردید در آن دارد جنگ میکنم تا زنده هستم، (۳) پس سوگند بخدا از زمان وفات رسول اکرم تا امروز همیشه من از حق خود محروم و ممنوع بر کار خویش تنها ایستاده بودم •

---

(۷) (وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:)

(۱) اِتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلَاكاً، وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً، فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، (۲) فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ (۳) فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ •

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در مذمت مخالفین خود) :

۱ ایشان در کارشان بشیطان اعتماد کردند و شیطان هم آنانرا (برای ضلالت و گمراهی دیگران) شریک و دام خود قرار داد، پس در سینهٔ آنان تخم کرد و جوجه گذاشت و بتدریج و آهسته با آنها آمیزش نمود (تا فرمانبردار او شدند) ۲ با چشمهای ایشان میدید و با زبانشان سخن میگفت (در گفتار و کردار پیرو او بودند) پس آنها را بمرکب ضلالت و گمراهی سوار و گفتار تباه را در نظر آنان زینت داد، ۳ کارهای ایشان مانند کار کسی بود که شیطان او را در توانائی خود شریک قرار داده و بزبان او سخن باطل و نادرست میگوید .

(۸) (وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(يَعْنِي بِهِ الزُّبَيْرَ فِي حَالٍ اقْتَضَتْ ذٰلِكَ :)

۱ يَزْعَمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ، ۲ فَقَدْ أَقَرَّ بِالْبَيْعَةِ وَادَّعَى الْوَلِيجَةَ، فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ، ۳ وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در وقت مقتضی بیان و زبیر را در آن قصد فرموده (چون زبیر نقض عهد کرده در صدد جنگ با آنحضرت برآمد، آنجناب با او فرمود تو با من بیعت کرده ای، واجب است مرا پیروی کنی در پاسخ گفت هنگام بیعت توریه نمودم یعنی بزبان اقرار و در دل خلاف آنرا قصد کردم، حضرت میفرماید) :

۱ زبیر گمان میکند بدست بیعت کرده و در دل مخالف بوده، ۲ ببیعت خود مقر است و ادعا دارد که در باطن خلاف آنرا پنهان داشته، بنابر این باید حجت و دلیل بیاورد (تا راستی گفتار او معلوم شود) ۳ و اگر دلیلی نداشت بیعت او بحال خود باقی است باید مطیع و فرمانبردار باشد .

(۹) (وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :)

۱ وَقَدْ أَرْعَدُوا وَأَبْرَقُوا، وَمَعَ هٰذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفَشَلُ، ۲

وَلَسْنا نُرْعِدُ حَتّىٰ نُوقِعَ ، وَلا نُسِيلُ حَتّىٰ نُمْطِرَ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در آن طلحه و زبیر و همراهانشان در جنگ جمل را توبیخ و سرزنش میفرماید) :

۱ مانند رعد صدا کرده ترسانیدند و مثل برق درخشیده از جا در آمدند (با لاف و گزاف فتنه و فساد بر انگیختند و اسباب کار جنگ[۲] فراهم نمودند) و با این جوش و خروش در وقت کارزار ناتوان و ترسان بودند، و لیکن ما صدا نمیکنیم و نمیترسانیم تا موقع عمل (گفتار ما مقرون بکردار است) و تا نباریم سیل جاری نمیکنیم (چنانکه محال است پیش از آمدن باران سیل جاری گردد محال است فتح و فیروزی نصیب گوینده‌ای گردد که کردار نداشته باشد).

(۱۰) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :)

۱ أَلا وَإِنَّ الشَّيْطانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَرَجْلَهُ، وَإِنَّ مَعي لَبَصيرَتي[۲] ما لَبَسْتُ عَلىٰ نَفْسي، وَلا لُبِّسَ عَلَيَّ،[۳] وَأَيْمُ اللّهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا ماتِحُهُ، لا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَلا يَعُودُونَ إِلَيْهِ .

۱ از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (که در بارهٔ اصحاب جمل میفرماید) :

آگاه باشید شیطان حزب و گروه خود را (برای گمراه کردن) جمع و سواره و پیاده لشگرش را (برای فتنه و فساد در دین) گرد آورده است و لیکن بصیرت من (در امر دنیا و دین) از من جدا نمیشود (هیچگونه غفلت و فراموشی بمن رو نمیدهد تا در حزب شیطان و کسان او داخل گردم، زیرا) [۲] حق را بر خود (بلباس جهل و نادانی) نپوشیده‌ام، و نه آن بر من (بلباس باطل) پوشیده شده است (شیطان و تابعین او حق را بر من بلباس ضلالت و گمراهی نپوشانده‌اند) [۳] و سوگند بخدا از برای آنان (دشمنان دین و کسانیکه دست از حق کشیده بشیطان پیوسته‌اند) حوضی را پر کنم که خود آب آنرا بکشم (میدان جنگی تهیه نموده آنها را نابود سازم) بطوریکه هر که در آن حوض پا نهاد بیرون نیاید و اگر بیرون آمد دیگر بسوی آن باز نمیگردد (هر که در آن میدان پا نهاد جان بسلامت

نبرده کشته میشود و هرکه نجات یافت دگر بخت دیگر باز بازگشت نمینماید) .

(۱۱) (وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(لِابْنِهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ لَمَّا أَعْطاهُ الرّايَةَ يَوْمَ الْجَمَلِ :)

تَزُولُ الْجِبالُ وَلا تَزُلْ ١، عَضَّ عَلى ناجِذِكَ ٢، أَعِرِ اللهَ جُمْجُمَتَكَ ٣، تِدْ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ ٤، إِرْمِ بِبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ ٥، وَغُضَّ بَصَرَكَ ٦، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللهِ سُبْحانَهُ ٧.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلام که در جنگ جَمَل (جنگی که عائشه در آن سوار شتر بود) بفرزند خود محمّد ابْن حَنَفِيَّه فرمود آنگاه که عَلَم جنگ را باو عطا کرد (اِشتهار مُحمّد فرزند آن بزرگوار بابْن حَنَفِيَّه برای آنستکه مادر او خَوْلَه دختر جعفر ابْن قَيْس از قبيلهٔ بنی حنيفه بوده است) :

١ کوهها از جا کنده شوند تو از جای خود حرکت مکن (تو باید در میدان جنگ از کوهها محکم‌تر باشی و راه فرار پیش نگیری) ٢ دندان روی دندان بنه (سختیهای جنگ را بر خود هموار کن) ٣ کاسهٔ سرت را بخدا عاریه ده (در جنگ از سرت بگذر ، یا تمام افکار و خیالات را بخدا معطوف دار) ٤ پای خود را چون میخ در زمین بکوب (در میدان جنگ ثابت قدم باش و از بسیاری دشمن نترس) ٥ چشم بینداز تا انتهای لشگر را ببینی (تا تمام دشمنان شکست نخورند ایمن مباش ، یا اینکه آخرین حیله و تدبیر آنان را در نظر بگیر تا در کار خود بینا باشی) ٦ و چشم خود را بپوش (پس از آگاهی بحیله و تدبیر دشمنان بهر طرف نگاه مکن و از برق شمشیر ایشان وحشت نداشته باش) ٧ و بدان فتح و فیروزی از جانب خداوند سُبحان است (پس از بکار بردن آداب جنگ اگر خواست خدا باشد فتح و نصرت نصیب تو خواهد گردید) .

(۱۲) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لَمّا أَظْفَرَهُ اللهُ بِأَصْحابِ الجَمَلِ وَقَدْ قالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحابِهِ: وَدِدْتُ أَنَّ أَخِي فُلاناً كانَ شاهِدَنا لِيَرى ما نَصَرَكَ اللهُ بِهِ عَلى أَعْدائِكَ[1]. فَقالَ (عَلَيْهِ السَّلامُ): أَهَوى أَخِيكَ مَعَنا؟ فَقالَ نَعَمْ، قالَ فَقَدْ شَهِدَنا:

وَلَقَدْ[2] شَهِدَنا فِي عَسْكَرِنا هٰذا أَقْوامٌ فِي أَصْلابِ الرِّجالِ وَأَرْحامِ النِّساءِ، سَيَرْعَفُ[3] بِهِمُ الزَّمانُ، وَيَقْوى بِهِمُ الإِيمانُ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است، پس از فیروزی که خداوند در جنگ جمل نصیب آنحضرت فرمود یکی از یاران آنجناب گفت: دوست داشتم برادر من فلان با ما، در این کارزار حاضر بود تا میدید چگونه خداوند ترا بر دشمنانت فیروزی عطا نموده[1] حضرت فرمود آیا میل و محبّت برادر تو با ما است، گفت آری، فرمود او هم در این جنگ با ما بوده.

[2] و (از دوستداران ما حتّی) کسانیکه در صلب مردها و رحم زنها هستند (مانند آنکه) در سپاهیان ما همراهی ما حاضر بوده اند[3] زود است که روزگار ایشانرا مانند خونیکه از بینی انسان ناگهان بیرون آید بوجود آورده ظاهر گرداند، و بسبب (خدمات و ترویج) ایشان ایمان قوّت گیرد (و دشمنان ما، در دست آنان مغلوب شوند).

---

(۱۳) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(فِي ذَمِّ البَصْرَةِ وَأَهْلِها:)

كُنْتُمْ[1] جُنْدَ المَرْأَةِ، وَأَتْباعَ البَهِيمَةِ، رَغا فَأَجَبْتُمْ، وَعُقِرَ

فَهَرَبْتُمْ[2]. أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ[3]. وَالْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّاخِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارَكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ[4]. كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ، قَدْ بَعَثَ اللّٰهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا. [5](وَفِي رِوَايَةٍ) وَأَيْمُ اللّٰهِ لَتَغْرَقَنَّ بَلْدَتُكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ أَوْ نَعَامَةٍ جَاثِمَةٍ[6]. (وَفِي رِوَايَةٍ) كَجُؤْجُؤِ طَيْرٍ فِي لُجَّةِ بَحْرٍ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که در مَذَمَّت شهر بَصْرَه و مردم آن فرموده (پس از پایان جنگ جَمَل و فتح بَصْرَه حضرت اَمْر فرمود مُنادی میان مردم نِدا کند که روز جُمْعَه بنماز حاضر شوند، چون روز جُمْعَه شُد همه گرد آمده با آنجناب در مَسْجِد جامع نماز خواندند، پس از آن حضرت بدیوار قِبْلَه تکیه داده ایستاد و بعد از اَدای حَمْد و ثَنای اِلٰهی و درود بر حضرت رسول و اِسْتِغْفار برای مُؤْمِنین و مُؤْمِنات فرمود):

[1] ای مردم شما سپاه زنی (عائِشَه) و پیرو حیوان زبان بسته‌ای (شتر عائِشَه) بودید، بصدای شتر برانگیخته میشدید (بدور آن جمع میگردیدید) و هنگامیکه پی کرده شد (کشته گردید) همگی گریختید (در جنگ جَمَل هَوْدَج عائِشَه را از زره پوشش و بر شتری نهاده در میان لشگر قائِم مَقام عَلَم نگاهداشته بدور آن گرد آمده بودند، عائِشَه آنها را بر جنگ تَرْغیب مینمود و آنان پروانه وار بدَوْرش گشته رَجَز خوانده کشته میشدند، بزرگانشان فخر کنان مهار شتر را گرفته هر کدام بخاک میافتاد دیگری جای او را میگرفت، تا آنکه بر هَوْدَج و شتر زخم بسیار وارد آمد، حیوان زبان بسته از هَوْل واقِعَه و سوزش زخمها فریاد میکرد، ایشان بیش از پیش جمع شده دور شتر را میگرفتند تا سه پای شتر قَطْع شد و نیافتاد، حضرت اَمیر فرمود شَیْطان آنرا نگاهداشته شمشیر بر آن بزنید، چون شمشیر زدند بزمین افتاد مردم فِرار کردند، پس کسانیکه مَصالِح دین و دنیای خود را در اِخْتیار زنی نهاده از شتری پیروی کنند، مردمان پست باشند، لِذا میفرماید:) [2] اَخْلاق و خوی شما سُست و عَهْد و پیمان شما ناپایدار

وکیش شما دو روئی و آب شهر شما شور و بمزه است (برای نزدیکی بدریا که سبب بیماریهای بسیار بو و مزاج و فساد معده وغیره گردد و بر اثر آن بلادت و کند فهمی و خنگی تولید شود) [۳] و هر که در میان شما اقامت کرده در گرو گناه خود بوده (زیرا یا از جهت همنشینی با شما مرتکب گناه شده و یا شما را از گناه باز نداشته و در هر دو صورت خود را بگناه خویش گرو داده است) و کسیکه از میان شما بیرون رفته رحمت پروردگار شرا ادرک کرده (زیرا از کیفر گناه میان شما ماندن رهائی یافته) [۴] گویا من می بینم مسجد شما را مانند سینۀ کشتی (که در آب فرو رفته) خداوند متعال از بالا و پائین این شهر عذاب فرستاده (از بالا باران و از پائین طغیان آب دریا) که هر که در آن بوده غرق شده است . [۵] و در روایت دیگر آمده (که حضرت فرمود) بخدا سوگند شهر شما غرق خواهد شد و مسجد آنرا مانند سینۀ کشتی میبینم (که در آب فرو رفته) یا مانند شتر مرغی که بر سینه خوابیده [۶] و در روایت دیگر وارد شده (که فرمود میبینم مسجد را که در آب فرو رفته) مانند سینۀ مرغی در میان دریا . (وگفته اند که پس از این واقعه، بصره دو بار غرق شد، اوّل در زمان خلافت اَلْقَادِرُ بِاللهِ دوّم در زمان اَلْقَائِمُ بِأَمْرِ اللهِ وهمۀ آن شهر را آب گرفت مگر کنگره های مسجد جامع آنرا که در بلندی واقع گشته بود ، و نقل شده که در آخر این خطبه حضرت مردم بصره را دلداری داده فرمود مقصود من آن بود که از این سخنان پند گیرید و دیگر بار بر امام زمان خود قیام نکنید) .

(۱۴) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(فِي مِثْلِ ذٰلِكَ:)

[۱] أَرْضُكُمْ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَاءِ، بَعِيدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ، [۲] خَفَّتْ عُقُولُكُمْ، وَسَفِهَتْ حُلُومُكُمْ، [۳] فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ، وَأُكْلَةٌ لِآكِلٍ، وَفَرِيسَةٌ لِصَائِلٍ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است مانند آنچه را که (در مذمت بصره و اهل آن) بیان کرده میفرماید: [۱] زمین شهر شما نزدیک است بآب (دریا) و دور از آسمان (زیرا در نشیب واقع است، یا آنکه بواسطۀ اخلاق رذیله رحمت الهی از شما دور است) [۲] عقلهای شما سبک و حلم و بردباری شما در غیر موضع استعمال میشود (چنانکه مصالح آخرت و دنیا و دین خود را بدست زنی داده از شتری پیروی نمودید) [۳] پس (بر اثر سبکی عقل و

نقصِ حِلم) برای تیرانداز نشانه و برای خورنده لُقمه و برای حمله کننده شکارید (بواسطهٔ کمی فهم و نادانی لشگر بیگانه را بدیارِ خود راه دادید که شما را هدفِ منظورِ خویش قرار داده اموالتان خورده مُبتلیٰ و گرفتارتان ساخته اند) •

(١٥) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(فِيمَا رَدَّهُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَطَائِعِ عُثْمَانَ:)

[1] وَاللهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ، وَمُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ، فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، [2] وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ•

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است دربارهٔ زمینهائی که در زمان خلافت خود بمسلمانان بازگردانید، و آنها زمینهائی بود که عُثمان (در زمان خلافتش بخویشان و کسانیکه سزاوار احسان نبودند) بخشیده بود:

[1] سوگند بخدا اگر بخشیدهٔ عُثمان را بیابم بمالک آن بازگردانم اگرچه از آن زنها شوهر داده و کنیزان خریده شده باشد، زیرا در عدل و درستی (برای مردم در امرِ دین و دنیا) وُسعت و گشایشی است [2] و کسیکه عدل و درستی تنگ گردد (از رفتار بر طبق آن عاجز باشد، بطریق اَولیٰ) جور و ستم تنگتر شود (عاجزتر و ناتوانتر باشد) •

(١٦) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(لَمَّا بُويِعَ بِالْمَدِينَةِ:)

[1] ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةٌ، وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ، إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبَرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثُلَاتِ، حَجَزَتْهُ التَّقْوَىٰ عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ، [2] أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللهُ نَبِيَّكُمْ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) [3] وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً، وَلَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً

وَالتُساطُنَّ سَوطَ القِدرِ، حَتّى يَعودَ أَسفَلُكُم أَعلاكُم وَأَعلاكُم أَسفَلَكُم،
وَلَيَسبِقَنَّ سابِقونَ كانوا قَصَّروا، وَلَيُقَصِّرَنَّ سَبّاقونَ كانوا
سَبَقوا [٤] وَاللهِ ما كَتَمتُ وَشمَةً، وَلا كَذَبتُ كِذبَةً، وَلَقَد نُبِّئتُ
بِهذا المَقامِ وَهذا اليَومِ [٥] أَلا وَإِنَّ الخَطايا خَيلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيها
أَهلُها وَخُلِعَت لُجُمُها فَتَقَحَّمَت بِهِم فِي النّارِ، أَلا وَإِنَّ التَّقوى مَطايا
ذُلُلٌ حُمِلَ عَلَيها أَهلُها وَأُعطوا أَزِمَّتَها فَأَورَدَتهُمُ الجَنَّةَ [٤] حَقٌّ وَ
باطِلٌ، وَلِكُلٍّ أَهلٌ فَلَئِن أَمِرَ الباطِلُ لَقَديمًا فَعَلَ، وَلَئِن
قَلَّ الحَقُّ فَلَرُبَّما وَلَعَلَّ، وَلَقَلَّما أَدبَرَ شَيءٌ فَأَقبَلَ .

أَقولُ: إِنَّ في هذَا الكَلامِ الأَدنى مِن مَواقِعِ الإِحسانِ ما
لا تَبلُغُهُ مَواقِعُ الاِستِحسانِ، وَإِنَّ حَظَّ العَجَبِ مِنهُ أَكثَرُ
مِن حَظِّ العُجبِ بِهِ، وَفيهِ مَعَ الحالِ الَّتي وَصَفنا زَوائِدُ مِنَ
الفَصاحَةِ، لا يَقومُ بِها لِسانٌ، وَلا يَطَّلِعُ فَجَّها إِنسانٌ، وَلا
يَعرِفُ ما أَقولُ إِلّا مَن ضَرَبَ في هذِهِ الصِّناعَةِ بِحَقٍّ، وَجَرى
فيها عَلى عِرقٍ، وَما يَعقِلُها إِلَّا العالِمونَ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است که در موقع بیعت مردم شهر مدینه با آنجناب میفرماید:
[۱] ذِمّه من گرو سخنانیست که میگویم و تمام آنها را ضمانت میکنم (در راستی گفتارم تردیدی نیست و باطل

و نادرستی در آن راه ندارد) کسیرا که عِبرتها دپیش آمدهای روزگار از عُقوبات و اِنقلابات دنیا در جلو بوده تقوی و پرهیزکاری از وُقوع در شُبهات (چیزهائیکه حقّ بباطِل و حَلال بحَرام اِشتِباه میشود) باز میدارد [2] آگاه باشید محنَت و بَلاء (اِختِلاف آراء و نادانیها) بشما بازگشته مانندِ محنَت و بلای روزی (زَمان جاهِلیّت) که خداوند پیغمبر شما را برانگیخت [3] سوگند بآن کسیکه پیغمبر را بحَقّ فرستاد هرآینه درهم آمیخته شوید و (در غِربالِ اِمتِحان) ازهم بیخته و جدا گردید و برهم زده شوید مانند برهم زدن کفگیر آنچه در دیگ طَعام است (در وقت غَلَیان و جوشش) تا اینکه بازگشت کند پستترین شما بمَقام بلندترین شما و بلندترین شما بمَقام پستترین شما (چون چشم از حَقّ بپوشید و آنچه خدا و رَسول فرموده مُتابَعت نکنید فِتنَه و فَساد در میان شما پیدا شود بطوریکه زبر و رو شوید تا اینکه عَزیز شما خوار و خوار شما عَزیز گردد) و پیشی گیرند (جلو افتند) کسانی (مانند طَلحَه و زُبَیر و دیگران) که در اسلام سَبقت گرفته (و در نظر حضرت رَسول) قَدر و مَنزِلَتی نداشتند و هرآینه باز میمانند کسانیکه زودتر از همه در اسلام وارِد شدند (و در نزد رسولخدا قَدر و منزِلَت بسیار داشتند) [4] سوگند بخدا هیچ سخنی را پنهان نکردم (آنچه را باید بگویم گفتم) و اَبَداً دروغ نگفتم، و من باین مَقام (بَیعَت کردن شما) و باین روز (اِجتِماع شما برای بَیعَت) خبر داده شدم (پیغمبر اَکرَم مرا خبر داده) [5] آگاه باشید مَعاصی مانند اسبهای سرکشی لِجام گسیخته است که سوار کرده شده بر آنها گناهکاران و میاندازد سواران خود را در آتش، و تَقوی و پرهیزکاری مانند شترهای رامی است که مهارشان بدست سواران آنهاست، سوار کرده شده بر آنها صاحِبانشان و وارد میسازند ایشان را در بهشت [6] و تَقوی و پرهیزکاری راه حَقّ و درست و گناهان راه باطِل و تباه است و هریک از این دو راه را اَهلی است، پس اگر باطِل بسیار باشد (عَجَب نیست، زیرا) از قَدیم هم بسیار بوده که مُرتَکِب میشدند و اگر حَقّ کم باشد امید است بسیار گردد (و آن در زَمان ظُهور دَولَت حقّه است و در غیر آن زَمان مُشکِل است که حقّ باطِل را از بَین بَرد، لِذا میفرماید:) و حَقّ که ضَعیف شد مُشکِل است قُوَّت یابد. (پس از این سَیّد رَضیّ عَلَیهِ الرَّحمَة میفرماید:)

میگویم: این کلام کوتاه (امام عَلَیهِ السَّلام) مَوارِدی از نیکوئی سخن را داراست که تَحسین تَعریف کنندگان از روی فَهم بپایهٔ آن نمیرسد و بهرهٔ شگفتی از این کَلام بیشتر است از بهرهٔ خودپسندی (شگفتی فُصَحاء از دانستن حُسن کلام آنحضرت بیشتر است از خودپسندی ایشان بسَبَب درک کردن نِکات دَقیقهٔ کلام آنجناب، زیرا ابا بدائعی است در سخن آن بزرگوار که عقل آنرا بنُور بَصیرت دَرک میکند و زبان از بیان و تقریرش قاصِر است) و بعِلاوه آنچه بیان کردیم در کلام آنحضرت فَصاحَت بسیاری بکار برده شده که هیچ زبانی توانائی وَصف آنرا ندارد و هیچ اِنسانی بعُمق آن پی نمیبرد، و این اوصافی که بیان کردم مُلتَفِت نمیشود مگر کسیکه عُمر خود را در فَصاحَت صَرف کرده پایه و ریشهٔ

آزا بدست آورده باشد و در نیابند این گفتار را مگر دانشمندان .

ومن هذه الخطبة :

[7] شُغِلَ مَنِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ أَمَامَهُ ، [8] سَاعٍ سَرِيعٌ نَجَا ، وَطَالِبٌ
بَطِيءٌ رَجَا ، وَمُقَصِّرٌ فِي النَّارِ هَوَى ، [9] اَلْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ ، وَ
الطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَآثَارُ النُّبُوَّةِ ،
وَمِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّةِ ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ ، [10] هَلَكَ مَنِ ادَّعَى ،
وَخَابَ مَنِ افْتَرَى ، [11] مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ ، [12] وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلاً
أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ ، [13] لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنْخُ أَصْلٍ ، وَلَا يَظْمَأُ
عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ ، [14] فَاسْتَتِرُوا فِي بُيُوتِكُمْ ، وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ ،
وَالتَّوْبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ ، [15] وَلَا يَحْمَدْ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ ، وَلَا يَلُمْ لَائِمٌ
إِلَّا نَفْسَهُ .

وقسمتی از این خطبه است :

[7] مشغول شد کسیکه بهشت و دوزخ در پیش روی او است (میداند چه اعمالی مردم را ببهشت رهبری میکند و چه کرداری بدوزخشان میرساند ، پس از آن مردم را به سه دسته تقسیم مینماید ، اوّل [8]) کوشش کننده با شتاب (باعمال صالحه از عذاب الهی) نجات یافته است و (دوّم) طالب حق که کاهل است (بمغفرت وآمرزش خداوند) امیدوار است و (سوّم) تقصیر کننده که (از حق چشم پوشیده) در آتش و عذاب الهی سرنگون است (این تقسیم را خداوند متعال در قرآن کریم س ۳۵ ی ۳۱ میفرماید : فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللهِ یعنی بعضی از بندگان

بر نفسِ خود ستمکارند و در راه باطل قدم نهاده مُرتکِبِ افعالِ قبیحه میشوند و بعضی میانه روانند در کارهای زشت و نیکو و بعضی بر نیکوئیها پیشی گیرند باذن و فرمان خدا) [9] رفتن از راست و چپ راه بگمراهی میانجامد و راه راست راه میانه است (که نباید از آن مُنحرِف شد ، زیرا) کتاب باقیمانده (قرآن کریم) و آثار نُبوّت (سُنّت حضرت رسُول) بر آن (شاهِد) است و از آن راه راست (عدلِ محض) سُنّت و طریقهٔ رسولخدا بیرون میآید و بسوی آن عاقبت امر (مردم در دُنیا و آخِرت) بازگشت مینماید [10] هر که بغیر حق اِدّعا کرد هلاک گردید و هر که دروغ گفت زیان دید [11] کسیکه در میان مردم نادان حق را اِظهار نماید هلاک میشود (از دست و زبان ایشان آزار میبیند یا کشته میشود) [12] و جهل و نادانی بس است برای مردی که قدر و منزِلت خود را نشناسد (زیرا جهل بخود مُستلزِم سائِر نادانیهاست از قبیلِ ادّعای بیمعنی نمودن و دروغ گفتن و بمردم خداپرست اَذِیّت و آزار رساندن) [13] اصلِ راسخ و پایهٔ محکمی که بر تقوی و پرهیزکاری استوار است هلاک و تباه نمیشود و زِراعت قومی بر اثر آن تشنه نمیماند (اعتِقادی که روی اساس تقوی استوار است از تبلیغات دشمن زائِل نمیشود و کشت و عملی که از روی اُصول تقوی باشد از گرمی فتنه و فساد خشک نخواهد شد برخِلاف کشت و عملی که از روی غیر تقوی است که باندک سببی در معرض هلاکت و خشکی واقع میگردد ، چنانکه خداوند در قرآن کریم س ۹ ی ۱۰۹ میفرماید : أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ یعنی آیا کسیکه بنا کند بُنیان دین خود را بر تقوی و پرهیزکاری از خدا و خوشنودی او را بطلبد بهتر است یا کسیکه بنا کند بُنیان دینش را بر کنار رودی که زیر آن بر اثر سیل تهی شده نزدیک بخرابی است ، پس مُنهدِم شود و فرود آید در آتش دوزخ) [14] و در خانه‌های خودتان پنهان شوید (برای فتنه و فساد بیرون نیائید) و اِختلافاتی که بین شماست اِصلاح کنید و توبه (بازگشت بسوی خدا و پشیمانی از کردار زشت) در عقب شماست (هر موقع از معاصی پشیمان شدید بتوبه باز گردید که از شما جدا نیست) [15] و هیچ سپاسگزارنده‌ای (چون نعمتی بیند) حمد و سپاس نباید بکند مگر پروردگارش را (زیرا جمیع نعمتها از او است) و هیچ سرزنش کننده‌ای (چون شرّی بیند) ملامت و سرزنش نباید بکند مگر خود شرا (زیرا از شرارتِ خود او است که بآن شرّ گرفتار شده است ، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س ۴ ی ۷۹ میفرماید : مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ یعنی آنچه را که از نیکوئی بتو میرسد از جانب خدا است و آنچه که از بدی بتو میرسد از جانب تو است ، معاصی و کردار زشت تو سبب آن است) .

(١٧) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي صِفَةِ مَنْ يَتَصَدَّى لِلْحُكْمِ بَيْنَ الْأُمَّةِ وَلَيْسَ لِذٰلِكَ بِأَهْلٍ):

[١] إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللهُ إِلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بِدْعَةٍ وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ، [٢] فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنِ اقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ، حَمَّالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ.[٣] وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلاً، مُوضِعٌ فِي جُهَّالِ الْأُمَّةِ، غَارٌّ فِي أَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ، عَمٍ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ،[٤] قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِماً وَلَيْسَ بِهِ، بَكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ مِنْ جَمْعٍ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءٍ آجِنٍ، وَاكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ،[٥] جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِياً ضَامِناً لِتَخْلِيصِ مَا الْتَبَسَ عَلَى غَيْرِهِ، فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّأَ لَهَا حَشْواً رَثّاً مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ، فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ، لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ، فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ.[٦] جَاهِلٌ خَبَّاطُ جَهَالَاتٍ، عَاشٍ رَكَّابُ عَشَوَاتٍ، لَمْ يَعَضَّ عَلَى الْعِلْمِ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ، يُذْرِي الرِّوَايَاتِ إِذْرَاءَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ،[٧] لَا مَلِيٌّ وَاللهِ بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ

عَلَيْهِ، وَلَا هُوَ أَهْلٌ لِمَا فُوِّضَ إِلَيْهِ، لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ،
وَلَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَباً لِغَيْرِهِ،[٨] وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ
اكْتَتَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ، تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدِّمَاءُ،
وَتَعِجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ.[٩] إِلَى اللهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَّالًا، وَ
يَمُوتُونَ ضُلَّالًا،[١٠] لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ،
وَلَا سِلْعَةٌ أَنْفَقُ بَيْعاً وَلَا أَغْلَى ثَمَناً مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ،
وَلَا عِنْدَهُمْ أَنْكَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفُ مِنَ الْمُنْكَرِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است درباره کسیکه میان مردم حُکمرانی میکند ولائِق این مَنصِب نیست :

[۱] دشمن ترین خَلائق نزد خدا (کسانیکه هرگز رَحمَت حق شامِل حال ایشان نمیشود) دو مردند (اَوَّل) مردی که خداوند اورا (بسَبَبِ عِصیان و نافرمانی) بخود واگذاشته، پس (چنین مردی چون هرچه میخواهد انجام میدهد) ازراه راست مُنحَرِف گردیده و بسخن بِدعَت آور و دَعوَت مردم بضَلالَت و گمراهی دِل داده است (دوست دارد باینکه سخنی بگوید که بسَبَبِ اِحداث چیزی در دین شود که از دین نبوده و مردم را بگمراهی وبَد عَملی وادارد) [۲] پس این مرد سَبَبِ فِتنَه و فَساد است برای کسیکه بواسِطهٔ او در فِتنَه واقع شده، و گمراه است ازراه کسیکه پیش از او براه راست رفته (برطِبقِ کتاب و سُنَّت رفتار کرده) و گمراه کننده است کسانیرا که در زنده بودن و بعد از مردنش از او پیروی میکنند (و بسَبَبِ اِضلال و گمراه کردنش) بارگناهان غَیر خود را حَمل کرده و در گرو گناه خویش هم میباشد و [۳] (دوّم) مردیکه نادانیهارا در خود جمع کرده (و بوَسیلهٔ آنها) مردم نادان را گمراه میکند، در تاریکیهای فِتنَه و فَساد بیخَبَر است (از اینکه راه نَجاتی برای او نیست) در مَوقِع اِصلاح کردن (میان مردم) کور است (راه اِصلاح میان ایشان را نمیداند و بچه نَحوی است) [۴] عوامّ اورا

دانا فنماید و حال آنکه نادان است، صبح کرد هر روز و در پی زیاد کردن چیزی بود که کم آن بهتر از بسیار است تا اینکه بآن رسید و سیرآب گردید از آب متعفّن گندیده و پر شد از مطالب بیهوده (جمع کرد چیزهائی را که گفتار و کردارش را بر خلاف حق نموده و مانند آب گندیده زیان آور بود، زیرا آب متعفّن علاوه بر اینکه رفع تشنگی نمیکند سبب بیماریهای گوناگون میگردد) ٥ میان مردم برای حکم دادن نشسته و بآنچه که بر غیر او اشتباه است خود را دانا میداند (برای اصلاح مرافعه و هر مشکلی مهیّا است) اگر باو یکی از مسائل مشکله عرضه شود در پاسخ آن سخنان بیمعنی و بیهوده از رأی خود تهیّه نموده (بر طبق سخنانش حکم میدهد) و بدرستی آنچه در جواب گفته یقین دارد، او در خلط نمودن شبهات (بیکدیگر برای فریب عوامّ) مانند تنیدن تار عنکبوت است (برای صید مگس، چنانکه عنکبوت بلعاب دهن خود تاری بافته که پایۀ محکمی ندارد و بوزیدن نسیمی از هم جدا میشود، سخنان بیمعنی این مرد هم چون بنای صحیحی ندارد بیک اشکال کردن جزئی از بین میرود، و در آنچه را که گفته مردّد میماند) نمیداند آیا درست حکم کرده یا بخطا رفته، اگر درست حکم نموده میترسد که مبادا خطا کرده باشد و اگر غلط گفته امید دارد (که مردم بگویند) درست حکم کرده ٦ نادان است و در نادانیها هم بسیار اشتباه میکند، چشم او کم سو است (که در تاریکیهای جهل و نادانی وامانده نمیداند از کدام راه برود) و بسیار سوار بر شترهائی میشود که پیش راه خود را نمی بیند (در مسائل مشکله حیران و سرگردان است نمیداند چه جواب دهد) بواسطۀ نادانی جواب دندان شکنی نمیتواند بدهد (آنچه میگوید از روی وهم و خیال است و در هیچیک از مسائل علم و یقین ندارد) روایات را (از روی بی اطّلاعی و نفهمیدن صحّت و بطلان آنها) باد میدهد مانند بادی که گیاه خشک و بیفائده را پراکنده میکند (مقصود از آن روایات را نمیفهمد چیست و جای استعمال آنرا نمیداند کجا است، روایات را بدون سبب هر جا نقل میکند) ٧ سوگند بخدا با مایه و توانا نیست (از علم و دانش بهره ای ندارد) بپاسخ دادن پرسشی که از او میشود، و آنچه باو تفویض شده (از امور دین و دنیای مردم) لیاقت ندارد، و چیزی را که او انکار کرده گمان نمیبرد دیگری علم بر آن دارد (بسبب جهل مرکّب که نمیداند و مدّعی است که میداند، گمان میکند آنچه برای او معلوم نیست برای دیگران نیز مجهول است و راه حلّی ندارد) و باور نمیکند که بر خلاف آنچه که گفته دیگری را دانشی است (چون خود را اعلم از همه میداند گمان میکند کسی را بر خلاف گفتۀ او سخنی نیست) ٨ و اگر امری بر او تاریک باشد (در جواب مسئله ای باز ماند) چون دانست که آنرا نمیداند (از اهلش) بپوشاند و نمیگذارد آشکار گردد (تا نگویند که او دانا نیست) و بسبب حکمهائی که بظلم و ستم صادر کرده خونهای بناحقّ ریخته شده بزبان حال فریاد میکنند، و میراثها از دست جور

او بآواز بلند مینالند (که بناحق بصاحبانش رسیده) [9] بخدا شکایت میکنم (و درد خود را اظهار مینمایم) از گروهیکه با جهل و نادانی زندگانی میکنند و بر ضلالت و گمراهی میمیرند، [10] متاع و کالائی کاسدتر و بیقدرتر از کتاب خدا در میان ایشان نیست موقعی که بدرستی خوانده (تغییر و تبدیلی در آن ندهند)، و متاعی رواجتر و گرانبهاتر از آن نیست هرگاه تحریف و تغییر در آن داده شود (و بر طبق اغراض باطله تأویل نمایند) و نزد ایشان چیزی زشت‌تر از معروف و نیکوتر از منکر نیست (زیرا اغراض آنان وابستگی بچیزی دارد که در دین منع گردیده است).

(١٨) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(فِي ذَمِّ اخْتِلافِ الْعُلَماءِ فِي الْفُتْيا):

[1] تَرِدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكامِ فَيَحْكُمُ فِيها بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِها عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيها بِخِلافِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمامِ الَّذِي اسْتَقْضاهُمْ فَيُصَوِّبُ آراءَهُمْ جَمِيعاً، وَإِلٰهُهُمْ واحِدٌ، وَنَبِيُّهُمْ واحِدٌ، وَكِتابُهُمْ واحِدٌ، [2] أَفَأَمَرَهُمُ اللهُ تَعالَى بِالْاخْتِلافِ فَأَطاعُوهُ؟ أَمْ نَهاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ؟ [3] أَمْ أَنْزَلَ اللهُ سُبْحانَهُ دِيناً ناقِصاً فَاسْتَعانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمامِهِ؟ أَمْ كانُوا شُرَكاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى؟ [4] أَمْ أَنْزَلَ اللهُ سُبْحانَهُ دِيناً تامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدائِهِ؟ وَاللهُ سُبْحانَهُ يَقُولُ: ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ، وَقالَ: فِيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَيْءٍ، [5] وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَأَنَّهُ لا اخْتِلافَ فِيهِ

فَقَالَ سُبْحَانَهُ : وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ ٱللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ ٱخْتِلَافاً كَثِيراً . وَإِنَّ ٱلْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ ، وَلَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ ، وَلَا تُكْشَفُ ٱلظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است در مذمّت علمائی که فتوای مخالف میدهند

(و حکم آن را نه از روی ادلّهٔ شرعیّه ، بلکه برأی خود و از روی قیاس مینمایند) :

[۱] مسئله ای از احکام دین از یکی از علما پرسیده میشود و او برأی خود راجع بآن فتوی میدهد ، همان مسئله از قاضی دیگری سؤال میشود فتوای او برخلاف قاضی اوّلی است ، آنگاه ایشان با حکمهای خلاف یکدیگر نزد پیشوائی که آنها را قاضی قرار داده گرد میآیند (و از او تصدیق میخواهند) قاضی القضاة رأی همهٔ آنان را درست میداند در صورتیکه خدای ایشان یکی و پیغمبر آنها یکی و کتابشان یکی است (پس حکم یک مسئله را باختلاف بیان کردن برای چیست و تصویب قاضی القضاة درستی همهٔ آن اختلافات را از روی چه مبنائی است ؟ !) [۲] آیا خداوند سبحان ایشان را امر فرموده که مخالف یکدیگر (در یک مسئله) فتوی بدهند آنان هم فرمان او را پیروی کرده اند ؟ (بدیهی است چون اختلاف سبب حیرت و سرگردانی است امر بآن از خداوند متعال شایسته نیست) یا اینکه آنان را از اختلاف نهی نموده و آنها معصیت و نافرمانی کرده اند (پس صواب دانستن قاضی القضاة آراء مختلفه را و حکم کردن بدرستی همهٔ آنها بیجا است) [۳] یا اینکه خدای متعال دین ناقصی فرستاده و برای اتمام آن از ایشان کمک و یاری خواسته است ؟ (این نیز درست نیست ، زیرا کمک خواستن خالق از مخلوق خلاف عقل است) یا اینکه خود را شریک خداوند میدانند و (برطبق رأی خویش بهر نحوی که بخواهند) حکم میدهند و او هم راضی است ؟ (این نیز باطل است ، زیرا بدیهی است که خدا را شریکی نیست) [۴] یا اینکه خداوند دین تامّی فرستاده (و بسبب اختلاف قضات آنستکه) رسولخدا صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در تبلیغ و رساندن آن کوتاهی نموده ؟ و حال آنکه (چنین نیست ، زیرا) خداوند متعال میفرماید (در قرآن کریم که بوسیلهٔ رسولش بمردم تبلیغ فرموده س ۶ ی ۳۸) : هیچ چیز را در قرآن فروگذار نکرده ایم (آنچه باید بگوئیم بیان نموده ایم) وَقَالَ : فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ یعنی و فرموده در آن هر چیزی بیان شده (این جمله مضمون قول خداوند سبحان است که در س ۱۶ ی ۸۹ میفرماید : وَنَزَّلْنَا

عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ یعنی قرآن را بر تو فرستادیم که هر چیز را بیان میکند) و ذکر فرموده است که بعضی از قرآن تصدیق میکند بعض دیگرش را و اختلافی در آن نیست ، پس فرموده (در قرآن کریم س ٤ ی ۸۲) : این قرآن اگر از جانب غیر خداوند بود (چنانکه کفّار و منافقین عقیده داشتند که از جانب خدا نیست ، بلکه بشری آن را بیان کرده) هر آینه در آن اختلاف بسیاری مییافتند (زیرا کلام بشر از جهت لفظ و معنی خالی از خلل و فساد نیست و چون در قرآن اختلافی از قبیل تناقض معنی و تفاوت نظم یافت نشده دلیل بر آنستکه آن را بشر نگفته ، پس از جملهٔ این بیانات دانسته شد که رسول اکرم در تبلیغ احکام کوتاهی نکرده و هیچ چیز سبب اختلاف قضات نیست مگر جهل و نادانی ایشان بکتاب خدا ، و البتّه چنین اشخاص شایستهٔ حکم دادن نیستند) و ظاهر قرآن کریم شگفت آور و نیکو و باطن آن ژرف و بی پایان است (پس همه کس اسرار آن بدست نیاید) و عجائب و غرائب (نکات و اسرار) آن پایانی ندارد (هر چند در تحصیل آنها کوشش شود) و تاریکیها (ی جهل و نادانی و شبهات) رفع نمیگردد مگر بوسیلهٔ آن .

(١٩) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَهُ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ وَهُوَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ يَخْطُبُ ، فَمَضَى فِي بَعْضِ كَلَامِهِ شَيْءٌ اعْتَرَضَهُ الْأَشْعَثُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ : هَذِهِ عَلَيْكَ لَا لَكَ ، فَخَفَضَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ قَالَ :

[1] مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي ؟ عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ ، حَائِكٌ ابْنُ حَائِكٍ ، مُنَافِقٌ ابْنُ كَافِرٍ [2] ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَسَرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَالْإِسْلَامُ أُخْرَى فَمَا فَدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالُكَ وَلَا حَسَبُكَ [3] ، وَإِنَّ امْرَأً دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ ، وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ ، لَحَرِيٌّ أَنْ

يَمْقُتُهُ الْأَقْرَبُ، وَلَا يَأْمَنُهُ الْأَبْعَدُ.

أَقُولُ: يُرِيدُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ أُسِرَ فِي الْكُفْرِ مَرَّةً وَفِي الْإِسْلَامِ مَرَّةً. وَأَمَّا قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ، فَأَرَادَ بِهِ حَدِيثًا كَانَ لِلْأَشْعَثِ مَعَ خَالِدِ ابْنِ الْوَلِيدِ بِالْيَمَامَةِ، غَرَّ فِيهِ قَوْمَهُ، وَمَكَرَ بِهِمْ حَتَّى أَوْقَعَ بِهِمْ خَالِدٌ، وَكَانَ قَوْمُهُ بَعْدَ ذَلِكَ يُسَمُّونَهُ عُرْفَ النَّارِ، وَهُوَ اسْمٌ لِلْغَادِرِ عِنْدَهُمْ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بأشعث ابن قيس، حضرت در كوفه بالاى منبر خطبه ميخواند، در ضمن بياناتش سخنى فرمود كه اشعث بر آنجناب اعتراض كرد (در ضمن سخن، آن بزرگوار امر حكمين را در جنگ با معاويه بيان ميكرد، مردى از اصحاب آنحضرت برخاسته گفت ما را از قبول حكمين نهى فرمودى و بعد بآن اجازه دادى، نميدانيم كدام يك از اين دو بهتر بود، پس حضرت امير دست بروى دست زده فرمود هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ يعنى اين حيرت و سرگردانى جزاى شما است كه در كار خويش تأمّل و احتياط را از دست داديد و مرا بقبول آنچه حكمين بگويند وادار ساختيد، اشعث بمقصود حضرت پى نبرد و گمان كرد كه آنجناب ميفرمايد اين جزاى من است كه از مصلحت غافل مانده احتياط را از دست دادم، و) گفت: اين سخن بر ضرر و زيان حضرتت تمام شد و سودى نداشت، پس حضرت نگاه تندى باو كرده فرمود:

۱– چه ترا دانا گردانيد (باينكه) چه بر ضرر و چه بر نفع من است؟ لعنت خدا (دورى رحمت او) و لعنت و نفرين لعنت كنندگان بر تو باد اى جولا پسر جولا، واى منافق پسر كافر (لعن حضرت بر اشعث براى اعتراض او بر آنجناب نبوده، بلكه براى آن بود كه با وجود بودن ميان اصحاب حضرت نفاق را از دست نداده، هميشه دوروئى ميكرد، و شخص منافق سزاوار لعن است، چنانكه خداوند متعال در قرآن كريم س ۲ ى ۱۵۹ ميفرمايد: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ يعنى كسانيكه ميپوشانند نشانه‌هاى

روشن و هدایتی را که ما فرستادیم بعد از چیزی که در کتاب برای مردم بیان کردیم، خداوند و جمیع لعنت کنندگان ایشان را لعنت و نفرین میکنند. در بعضی تواریخ بیان شده که اشعث و پدرش بردیمانی میبافته اند و چون جولائی موجب نقصان عقل و سفاهت است، لذا حضرت او را باین اسم سرزنش فرموده، و در بعضی کتب نوشته اند او از اکابر و بزرگان کنده بود و سرزنش حضرت او را برای آن بود که در راه رفتن از روی تکبر و تبختر دوشش میجنبانید و این نوع حرکت را در لغت حِیاکة خوانند، و بهر تقدیر در تعقیب بیان مذمت و نقصان عقل او فرموده) [۲] سوگند بخدا در کفر یکمرتبه اسیر شدی و در اسلام بار دیگر، و دارائی و حسب و بزرگی ترا از یکی از این دو اسیری نجات نداد (سبب اسیری او در زمان کفر آن بود که چون قبیلهٔ مراد پدرش را کشتند لشگر آراسته بخونخواهی پدر حرکت کرد و در آن جنگ مغلوب شده اسیر گردید و در آخر سه هزار شتر فدا داده خود را از اسیری نجات داد، پس از آن با هفتاد مرد از کنده خدمت حضرت رسول مشرف شده اسلام پذیرفت، اما سبب اسیری او در اسلام آنکه بعد از وفات پیغمبر اکرم مرتد شد و آن زمان ساکن حضرموت بود، اهل آن سامان را از دادن زکوة منع کرد و با ابابکر بیعت ننمود، پس ابابکر زیاد ابن لبید را با جمعی بجنگ او فرستاد، اشعث با ایشان جنگ کرد تا اینکه در قلعه ای محصور شد، و زیاد بر او سخت گرفت و آبرا بروی و تابعینش بست، پس اشعث برای خود و ده نفر از خویشاوندانش امان خواست که او را نزد ابابکر ببرند تا درباره ایشان حکم دهد، و زیاد و لشگرش بعد از گرفتن امان بقلعه راه داده چون وارد شدند بقتل ساکنین قلعه پرداختند، آنان گفتند که شما با امان داده اید، زیاد گفت: اشعث بجز برای خودش و ده نفر امان نخواسته، پس آنها را کشت، و اشعث را با ده نفر اسیر کرده بنزد ابابکر فرستاد، ابابکر او را عفو نمود و خواهر خود امّ فروه دختر ابی قحافه را باو تزویج کرد، و از او سه فرزند متولد شد: محمد و اسحاق و اسمعیل، و محمد ابن اشعث همان کسی است که در خون سید الشهداء در کربلا شرکت داشت، خلاصه چون اشعث از روی بیخردی قوم خود را بکشتن داد، لذا حضرت میفرماید:) [۳] مردیکه قوم خود را بشمشیر (کشته شدن) راهنما باشد و ایشان را بمرگ سوق دهد سزاوار است نزدیکان دشمنش بدارند و بیگانگان امینش ندانند. (سید رضی فرماید:)

میگویم: منظور حضرت آنستکه یکمرتبه اشعث در موقعی که کافر بود اسیر شد و بار دیگر وقتی که اسلام آورده بود، و اما مقصود سخن آنحضرت در مذمت اشعث که فرمود کسی که شمشیر را بر قوم خود راهنما باشد، واقعهٔ اشعث است با خالد ابن ولید در یمامه که اشعث در آن شهر قوم خود را فریب داد و با ایشان مکر کرد تا اینکه خالد بر آنان تسلط یافت و بعد از این واقعه او را عرف النّار مینامیدند یعنی نشانهٔ بلندی آتش و این جمله نزد آنها نام مکرکننده بوده (کنایه از اینکه مکرکننده نشانهٔ آتش است که هرکه

نزد او رود و در آتش میافتند) .

(۲۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ[۱]:

[۱] فَإِنَّكُمْ لَوْ عايَنْتُمْ ما قَدْ عايَنَ مَنْ ماتَ مِنْكُمْ لَجَزِعْتُمْ وَوَهِلْتُمْ، وَسَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَلٰكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ ما قَدْ عايَنُوا، وَقَرِيبٌ ما يُطْرَحُ الْحِجابُ [۲] وَلَقَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَأُسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ، وَهُدِيتُمْ إِنِ اهْتَدَيْتُمْ [۳] بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جاهَرَتْكُمُ الْعِبَرُ، وَزُجِرْتُمْ بِما فِيهِ مُزْدَجَرٌ، وَما يُبَلِّغُ عَنِ اللّٰهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّماءِ إِلَّا الْبَشَرُ .

از خُطْبَه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (که مَعصِیَت کار را از سختیهای بعد از مرگ آگاه میسازد، گویا میفرماید ای کسانیکه دُستورات اِلهی را پیروی نمیکنید) :

[۱] اگر شما بچشم ببینید آنچه را که مردگان شما بچشم دیدند هر آینه غمگین میشوید و زاری میکنید (اَمر و نَهی خداوند را) میشنوید و پیروی مینمائید ولیکن آنچه را که گذشتگان دیده اند از شما پنهان است (و باین جهت زاری نکرده نمیترسید و از خدا و رسول و خَلیفَهٔ برحَق اِطاعَت و پیروی نمینمائید) و نزدیکست پرده برداشته شود (شما نیز ببینید آنچه رفتگان دیده اند) [۲] و بتحقیق بینا تان نموده اند اگر بینا باشید، و شنوا تان کرده اند اگر شنوا باشید، و هِدایت شده اید (راه راست را بشما نشان داده اند) اگر قبول هِدایت نمائید [۳] براستی بشما میگویم هر آینه عِبرَتها (بتَوَسُّط پیغمبران) برشما آشکار گردید، و مَنع شدید شما از آن چیزیکه نَهی شده است (پس جای عُذر باقی نمانده) و تَبلیغ نمیکند از جانِب خدا بعد از رسولان آسمان (مَلائِکه) مگر بَشَر (اِرشاد و اِنذار مردم بدست بَشَر است، پس اِنتِظار و تَوَقُّع نداشته باشید که فرشتگان بر شما فرود آیند و اَحکام اِلهی را تَبلیغ نمایند) .

(۲۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

۱ فَانَّ الْغايَةَ أَمامَكُمْ، وَإِنَّ وَراءَكُمُ السّاعَةَ تَحْدُوكُمْ، ۲ تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّما يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ.

أَقُولُ: إِنَّ هٰذَا الْكَلامَ لَوْ وُزِنَ بَعْدَ كَلامِ اللهِ سُبْحانَهُ وَبَعْدَ كَلامِ رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِكُلِّ كَلامٍ لَمالَ بِهِ راجِحًا، وَبَرَّزَ عَلَيْهِ سابِقًا، فَأَمّا قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلامُ) تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا، فَما سُمِعَ كَلامٌ أَقَلُّ مِنْهُ مَسْمُوعًا وَلا أَكْثَرُ مَحْصُولًا، وَما أَبْعَدَ غَوْرَها مِنْ كَلِمَةٍ، وَأَنْفَعَ نُطْفَتَها مِنْ حِكْمَةٍ، وَقَدْ نَبَّهْنا فِي كِتابِ الْخَصائِصِ عَلىٰ عِظَمِ قَدْرِها وَشَرَفِ جَوْهَرِها.

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (راجع بمرگ و قیامت):

۱ عاقبت و پایان جلو روی شما است (بالأخره هر کس پاداش خواهد دید و ببهشت یا بدوزخ وارد خواهد شد) و قیامت یا مرگ در عقب است که شما را سوق میدهد و میراند (چون قیامت و مرگ آمدنی است مانند آنستکه دنبال کسی افتاده و او را براند)، بنابراین ۲ سبک شوید (بارهای گران را از خود دور کنید) ملحق گردید (برفتگان برسید) که اوّلی شما را بازداشت نموده آخری شما را منتظرند (پیشینیان که رفته اند، در راه بازداشتشان کرده منتظرند که آخرین نفر بایشان ملحق شود تا همه کاروان یکباره بقیامت وارد شوند. سیّد رضیّ فرماید):

میگویم: بعد از کلام خداوند سبحان و کلام حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این کلام با هر کلامی سنجیده شود رجحان و برتری دارد و از آن پیشی گیرد (هیچ کلامی بپایهٔ آن نخواهد رسید) و امّا آنچه آنحضرت فرموده: تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا (سبک گردید تا ملحق شوید) کلامی از این کوتاهتر و پر معنی‌تر

شنیده نشده ، وچه ژرفست عمق این کلمه (هرچند بیشتر تأمّل و تدبّر کنی بپایان آن نمیرسی) وچقدر این جمله سرتاپا حکمت و پند تشنگی (هر تشنه ای) را برطرف میکند ، و ما در کتاب خصایص عظمت و بزرگی این کلمه را شرح داده ایم .

٢٢ (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :)

أَلا وَإِنَّ الشَّيْطانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطانِهِ، وَيَرْجِعَ الْباطِلُ إِلَى نِصابِهِ، وَاللّٰهِ ما أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً، وَلا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نِصْفاً، وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ، فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ كانُوا وَلُوهُ دُونِي فَمَا التَّبِعَةُ إِلّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ، يَرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَيُحْيُونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ، يا خَيْبَةَ الدّاعِي! مَنْ دَعا وَإِلامَ أُجِيبَ؟ وَإِنِّي لَراضٍ بِحُجَّةِ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ، فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ، وَكَفى بِهِ شافِياً مِنَ الْباطِلِ وَناصِراً لِلْحَقِّ. وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعانِ، وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلادِ! هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ، لَقَدْ كُنْتُ وَما أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ، وَإِنِّي لَعَلى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.

از خطبه‌های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در توبیخ و سرزنش کسانی که کشتن عثمان را بآنحضرت نسبت دادند مانند طلحه و زبیر، و بطلان دعوی ایشان را ثابت میکند، پس از آن شجاعت و دلیری خود را اظهار میفرماید):

۱- آگاه باشید شیطان گروه خود را برانگیخته و سپاهش را گرد آورده تا جور و ستم بجاهای خود بازگردد (فاسق ستم پیشه گیرد) و باطل بأصلش برگردد (جاهل نادرست گوید) ۲- سوگند بخدا خودداری نکردند از نسبت دادن بمن منکری را (نسبت دروغ که بمن دادند کشتن عثمان و رضای من بر قتل او میباشد) و میان من و خودشان از روی عدل و انصاف سخن نگفتند (زیرا اگر بعدل و انصاف رفتار میکردند بطلان دعوی ایشان واضح بود) و ۳- (دعوی نادرست ایشان آنستکه) حقی را (از من) میطلبند که خودشان ترک کرده‌اند، و (خونخواهی مینمایند از) خونیکه خودشان ریخته‌اند، پس اگر من در ریختن آن خون (کشتن عثمان) با ایشان شرکت کرده بوده‌ام آنها را هم بهره‌ای از آن بود (پس ایشان نباید در صدد خونخواهی عثمان برآیند، زیرا آنان نیز قاتل هستند، نه وارث تا بتوانند خون او را مطالبه نمایند) و اگر بدون من مباشر بوده‌اند، پس بازخواستی نیست مگر از ایشان، و بزرگترین حجت و دلیلشان (بر نسبت دادن شرکت در قتل عثمان بمن) بر زیان خودشان است (زیرا خودشان در قتل او مباشرت داشته‌اند، و من میدانم ایشان در صدد خونخواهی عثمان نیستند، بلکه) ۴- شیر میخواهند از مادریکه از شیر دادن باز ایستاده و زنده میخواهند بنمایند بدعتی را که مرده (توقع دارند من هم مانند عثمان از مال فقرا و مسلمانان هر چه میخواهند بایشان بدهم، ولیکن من چنان نخواهم نمود و بدعت او بر نمیگردد) ۵- ای نومیدی که دعوت میکنی (مرا بجنگ با موافقت خویش میخوانی حاضر شو) دعوت کننده کیست و بچه چیز اجابت میشود؟ (مقصود از این جمله بیان رذالت و پستی دعوت کننده آنحضرت است بجنگ که طلحه یا زبیر یا عائشه باشند) و من بحجت خدا بر ایشان و علم او درباره ایشان راضی هستم (بآنچه خدای متعال میان من و ایشان حکم کرده و حجت بر آنها تمام ساخته رضا میدهم، و خداوند بفساد نیت و ضلالت کارشان داناست، و مراد از حجت خدا فرمان او است بجنگیدن با یاغیان، چنانکه در قرآن کریم س ۴۹ ی ۹ میفرماید: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ یعنی اگر دو طائفه از مؤمنین با یکدیگر کارزار کنند میان ایشان را صلح دهید و اگر یکی از این دو طائفه تعدی و ستم کرد و بصلح راضی نگشت کارزار کنید با کسانیکه تعدی کنند تا بحکم خدا برگردند و امر و فرمان او را

پیروی کنند ، پس اگر براهِ حقّ باز گردیده جنگ را ترک نمایند میان ایشان را بالتّسویة اصلاح کنید ، و عدالت داشته باشید
که خدا عدالت کنندگان را دوست میدارد . خلاصهٔ منظور حضرت آنستکه من بفرمان خدا راضی هستم) پس اگر ایشان
سرکشی نمایند (از راه حقّ پیروی نکنند) برندگی شمشیر را بآنها حواله میکنم (آنان را بقتل میرسانم) که
ایشان را برای بهبودی از باطل (بیماری جور و ستم) کفایت میکند و حقّ را یاری مینماید [٤] ، و شگفت
است پیغام فرستادن ایشان بسوی من که برای نیزه زدن بیرون بیایم و برای شمشیر کشیدن
شکیبا و بردبار باشم ! مادرشان بعزائشان بنشیند ، هیچ وقت من بجنگ تهدید نمیشدم و از
ضرب شمشیر نمیترسیدم ، و من بوجود پروردگار یقین داشته در دین خویش شکّ و شبهه ای
ندارم (تهدید و ترسیدن سزاوار کسی است که بخدای خود یقین نداشته در دینش شبهه دارد باین جهت از
مرگ و کشته شدن میترسد) .

(۲۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ[١]:

أَمَّا بَعْدُ[١] فَإِنَّ ٱلْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلْأَرْضِ كَقَطَرَاتِ ٱلْمَطَرِ
إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُسِمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ[٢]، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ
لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلٍ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً ، فَإِنَّ ٱلْمَرْءَ
ٱلْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ دَنَاءَةً تَظْهَرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَتُغْرَى بِهَا
لِئَامُ ٱلنَّاسِ كَانَ كَٱلْفَالِجِ ٱلْيَاسِرِ ، ٱلَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ
قِدَاحِهِ تُوجِبُ لَهُ ٱلْمَغْنَمَ ، وَيُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ ٱلْمَغْرَمُ[٣]، وَكَذَٰلِكَ ٱلْمَرْءُ
ٱلْمُسْلِمُ ٱلْبَرِيءُ مِنَ ٱلْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ ٱللهِ إِحْدَى ٱلْحُسْنَيَيْنِ : إِمَّا
دَاعِيَ ٱللهِ فَمَا عِنْدَ ٱللهِ خَيْرٌ لَهُ ، وَإِمَّا رِزْقَ ٱللهِ فَإِذَا هُوَ ذُو أَهْلٍ

وَمَالٍ وَمَعَهُ دِينُهُ وَحَسَبُهُ[٤]. إِنَّ ٱلْمَالَ وَٱلْبَنِينَ حَرْثُ ٱلدُّنْيَا،
وَٱلْعَمَلَ ٱلصَّالِحَ حَرْثُ ٱلْآخِرَةِ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا ٱللّٰهُ لِأَقْوَامٍ، فَٱحْذَرُوا
مِنَ ٱللّٰهِ مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَٱخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ[٥]
وَٱعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ ٱللّٰهِ يَكِلْهُ ٱللّٰهُ
لِمَنْ عَمِلَ لَهُ[٦]. نَسْأَلُ ٱللّٰهَ مَنَازِلَ ٱلشُّهَدَاءِ، وَمُعَايَشَةَ ٱلسُّعَدَاءِ،
وَمُرَافَقَةَ ٱلْأَنْبِيَاءِ.

[٧] أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَغْنِي ٱلرَّجُلُ وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ عَنْ عَشِيرَتِهِ
وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَأَلْسِنَتِهِمْ، وَهُمْ أَعْظَمُ ٱلنَّاسِ حِيطَةً مِنْ
وَرَائِهِ، وَأَلَمُّهُمْ لِشَعَثِهِ، وَأَعْطَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلَةٍ إِذَا
نَزَلَتْ بِهِ[٨]. وَلِسَانُ ٱلصِّدْقِ يَجْعَلُهُ ٱللّٰهُ لِلْمَرْءِ فِي ٱلنَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ
ٱلْمَالِ يُورِثُهُ غَيْرَهُ.

[٩] وَمِنْهَا: أَلَا لَا يَعْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ ٱلْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا ٱلْخَصَاصَةَ
أَنْ يَسُدَّهَا بِٱلَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ[١٠]
وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا تُقْبَضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ وَ
تُقْبَضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ[١١]، وَمَنْ تَلِنْ حَاشِيَتُهُ يَسْتَدِمْ مِنْ قَوْمِهِ ٱلْمَوَدَّةَ.

أَقُولُ: ٱلْغَفِيرَةُ هٰهُنَا ٱلزِّيَادَةُ وَٱلْكَثْرَةُ مِنْ قَوْلِهِمْ لِلْجَمْعِ

ٱلْكَثِيرِ: ٱلْجَمُّ ٱلْغَفِيرُ وَٱلْجَمَّاءُ ٱلْغَفِيرُ، وَيُرْوَى عَفْوَةٌ مِنْ أَهْلٍ أَوْ مَالٍ، وَٱلْعَفْوَةُ ٱلْخِيَارُ مِنَ ٱلشَّيْءِ، يُقَالُ: أَكَلْتُ عَفْوَةَ ٱلطَّعَامِ أَيْ خِيَارَهُ. وَمَا أَحْسَنَ ٱلْمَعْنَى ٱلَّذِي أَرَادَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِقَوْلِهِ: وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إِلَى تَمَامِ ٱلْكَلَامِ، فَإِنَّ ٱلْمُمْسِكَ خَيْرَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إِنَّمَا يُمْسِكُ نَفْعَ يَدٍ وَاحِدَةٍ فَإِذَا ٱحْتَاجَ إِلَى نُصْرَتِهِمْ وَٱضْطَرَّ إِلَى مُرَافَدَتِهِمْ قَعَدُوا عَنْ نَصْرِهِ، وَتَثَاقَلُوا عَنْ صَوْتِهِ، فَمُنِعَ تَرَافُدَ ٱلْأَيْدِي ٱلْكَثِيرَةِ، وَتَنَاهُضَ ٱلْأَقْدَامِ ٱلْجَمَّةِ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است

(در آن فقراء را پند میدهد که بر اغنیاء رشک نبرند و باغنیاء دستور داده که از روی ریاء و خودنمائی کاری نکنند و فوائد صلهٔ رحم و مهربانی و کمک بخویشان را بیان میفرماید):

[1] پس از ستایش خداوند و درود بر پیغمبر اکرم فرمان الهی (آنچه مقدّر است) فرود میآید بسوی هرکس مانند دانه های باران از آسمان بزمین و قسمت هرکس زیاد یا کم باو میرسد (هرکس بآنچه خداوند متعال از روی حکمت و عدالت برای او تعیین نموده بهره مند میگردد، چنانکه در قرآن کریم س ۴۳ ی ۳۲ میفرماید: نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا یعنی ما آنچه را که باید در زندگانی دنیا بآنها برسد بین ایشان قسمت نموده ایم، و در س ۱۵ ی ۲۱ میفرماید: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ یعنی هیچ چیز نیست مگر آنکه خزینه های آن در تحت تصرّف ما است و نمیفرستیم آنرا مگر باندازه ای که معلوم شده) [2] بنابراین هرگاه یکی از شما در اهل یا در مال یا در وجود شخص برادر (همنوع) خود زیادتی بیند نباید سبب فتنه و فساد او گردد (رشک براو برده خود را در مخاطرات دنیا و آخرت نیندازد) زیرا مرد مسلمان مادامیکه (بر دیگری رشک

نبرده) پستی و عاری اظهار نکرده تا سر زبان مردم بیفتد و بر اثر آن بمقدار شود و کوتاه بینان پست بسبب آن براو برانگیخته شوند مانند قمار باخته است که از اولین تیرهای خود فیروزی و بردن را منتظر است تا بلکه غنیمتی بدست آورده خسارت خود را جبران نماید (خلاصه فقیر درویش تهی دست که امثال و اقران خود را با مال و منال و اولاد بسیار می بیند نباید برایشان رشک برده در معصیت افتد و با آنها بدخوئی کند یا در برابر آنان فروتنی نماید ، بلکه باید اظهار بی نیازی نموده اندوه در دل خود راه ندهد و همت بر آن گمارد که آنچه سبب پستی و عار است از او ظاهر نشود و آبرو و شرف خویش را نیکو نگهدارد ، و همیشه خوشحال و منتظر فراوانی نعمت باشد مانند قمار باخته ای که انتظار بردن را میکشد) [۳] و همچنین مرد مسلمان تنگدست که از خیانت (با خدا و خلق) دوری نموده یکی از دو چیز نیکو را از جانب خدا انتظار میبرد : یا دعوت کننده خدا را (مرگ که هر کس را بسوی خدا میخواند) پس آنچه نزد خدا میباید (از نعمتهای آخرت) برای او بهتر (از نعمتهای دنیا) است ، یا روزی خدا را (در دنیا) پس او صاحب اهل و مال گردد در حالتیکه دین و حسب او (علم و ادب و بردباریش) با او است [۴] بتحقیق مال و اولاد متاع دنیا است (که فانی میگردد) و عمل نیکو متاع آخرت است (که باقی و برقرار میباشد) وگاه باشد که خداوند بگروهی هر دو را عطا میفرماید (هم از دنیا بهره میبرند و هم از آخرت) پس (بآنچه مقدر است رضا داده معصیت و نافرمانی نکنید و) از عذاب خدا که بآن ترسانیده است شما را بترسید ، و ترسیدن شما از روی عذر و بهانه نباشد (مانند ترسیدن خردمندان که میترسند مبادا گرفتار خطا و تقصیری شوند) [۵] و عبادت کنید (خدا را) نه بقصد جلوه دادن نزد مردم و خودنمائی ، زیرا کسیکه برای غیر خدا کاری انجام دهد خداوند اجر او را بکسیکه برای او آن کار را انجام داده محول میسازد (تا مزد خود از او بخواهد ، و چون حضرت در جمیع گفتار و کردارش کسی را غیر از خدا در نظر نداشته در اینجا شروع بدعا میفرماید :) [۶] از خدا میطلبیم مرتبه های شهیدان را (که در بلا شکیبا بودند) و زندگی کردن با خوشبختان را (که بکسی رشک نبردند) و مرافقت با پیغمبران را (که کاری از روی ریا و خودنمائی نکردند) .

[۷] ای مردم هیچکس از طائفه و خویشان خود بی نیاز نیست هر چند صاحب مال و دارائی باشد و بدست و زبان آنها که از او دفاع و یاری نمایند حاجت دارد و نزدیکان شخص برای حفظ الغیب او مهمترین اشخاصند و بهتر میتوانند پراکندگی و گرفتاری او را مرتفع سازند و در هنگام سختی و پیش آمدهای ناگوار اگر برای او پیش آید براو (از بیگانگان) مهربانترند [۸] و نام نیکو که خداوند

بشخص در میان مردم عطا فرماید بهتر است برای او از ثروت و دارائی که برای دیگری میراث گذارد (زیرا نام نیکو در میان مردم سبب میشود که از خویشان و بیگانگان هر که بشنود برای او طلب مغفرت کند و اما ارث نفعا بارث برنده نتیجه میبخشد، پس صرف مال در طلب ذکر جمیل و نام نیکو برای شخص بهتر است از باقی گذاردن مال و ثروت برای وارث، و این جمله اشاره است باینکه شخص باید از صرف مال درباره خویشان دریغ ننموده و بایشان کمک و دستگیری نماید).

وقسمتی از این خطبه است: آگاه باشید نباید رو بگرداند یکی از شما از خویشان خود آنگاه که ببیند آنها را در فقر و پریشانی و بایستی بایشان احسان نماید مالی را که زیاد نمیشود اگر از دادن آن خودداری نماید و کم نمیگردد اگر آنرا صرف کند (خداوند عوض آنرا خواهد داد) و هر که از طائفه خویش دست بکشد (آنها را کمک و دستگیری ننماید) پس، از ایشان یکدست گرفته شده و از او دستهای بسیار، و کسیکه (بخویشان خود) متواضع و مهربان و همراه باشد دوستی همیشگی آنها را بخود جلب میکند. (سید رضی فرماید):

میگویم: غفیرة در این خطبه بمعنی زیادتی است، چنانکه در عوض جمع کثیر میگویند: جم غفیر و جماء غفیر، و در روایتی بجای آن عفوة گفته شده، و عفوة چیز نیکو را گویند، چنانکه گفته میشود: أكلت عفوة الطعام یعنی طعام نیکوئی خوردم، و چه خوش معنائی اراده فرموده است حضرت از فرمایش خود: وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ تا آخر زیرا هر که همراهی و نفع خود را از خویشانش بازدارد یک کمک را از آنها دریغ نموده، پس هرگاه بنصرت و یاری ایشان حاجت پیدا کند و بخواهد که آنها او را کمک کنند، از یاریش خودداری بنمایند و بحرف او گوش نمیدهند، بنابراین از مساعدت دستهای زیاد و همراهی قدمهای بیشمار محروم میماند.

(۲۴) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ):

وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالِ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ

وَلَا إِيهَانٍ[۲]، فَاتَّقُوا اللهَ عِبَادَ اللهِ، وَفِرُّوا إِلَى اللهِ مِنَ اللهِ، وَامْضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ[۳]، وَقُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ، فَعَلِيٌّ ضَامِنٌ لِفَلْجِكُمْ آجِلًا إِنْ لَمْ تُمْنَحُوهُ عَاجِلًا.

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در اظهار ثبات قدم و ایستادگی خود در جنگ فرموده، و قول کسیرا گفته آنحضرت در کارزار سستی مینماید نادرست دانسته، و مردم را بتقوی و پرهیزکاری ترغیب میفرماید):

[۱] بجان خودم سوگند در جنگیدن با کسیکه مخالفت حقّ کرده و در راه ضلالت و گمراهی قدم نهاده است مسامحه و سستی نمیکنم (زیرا جنگیدن با مخالفین حقّ واجب و سهل انگاری و سستی در آن معصیت است) [۲] پس ای بندگان خدا از خدا بپرهیزید (سخن بیجا نگوئید و کار ناشایسته نکنید) و از خدا بسوی خدا بگریزید (از خشم او در پناه رحمتش، و از عذاب او در پناه آمرزشش، و از عدل او در پناه فضلش) و در راه واضح و روشنی که جلو شما قرار داده (راه راست شریعت) بروید [۳] و قیام کنید بچیزیکه مکلّف نموده است شما را (بانجام اوامر شرعیّه) پس (چون بدستورات الهی رفتار کرده اوامر شرعیّه را انجام دادید) اگر در دنیا رستگار نشدید ــ علی ضامن فیروزی و رستگاری شما در آخرت است.

(۲۵) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(وَقَدْ تَوَاتَرَتْ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ بِاسْتِيلَاءِ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْبِلَادِ، وَقَدِمَ عَلَيْهِ عَامِلَاهُ عَلَى الْيَمَنِ وَهُمَا عُبَيْدُ اللهِ ابْنُ عَبَّاسٍ وَسَعِيدُ ابْنُ نِمْرَانَ لَمَّا غَلَبَ عَلَيْهِمَا بُسْرُ ابْنُ أَبِي أَرْطَاةَ، فَقَامَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَلَى الْمِنْبَرِ ضَجِرًا بِتَثَاقُلِ أَصْحَابِهِ عَنِ الْجِهَادِ وَمُخَالَفَتِهِمْ لَهُ فِي الرَّأْيِ فَقَالَ:

[١] مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ أَقْبِضُهَا وَأَبْسُطُهَا، إِنْ لَمْ تَكُونِي إِلَّا أَنْتِ تَهُبُّ أَعَاصِيرُكِ فَقَبَّحَكِ اللهُ (وَتَمَثَّلَ بِقَوْلِ الشَّاعِرِ) :

(لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنَّنِي ✻ عَلَى وَضَرٍ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلِ)

[٢] (ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :) أُنْبِئْتُ بُسْرًا قَدِ اطَّلَعَ الْيَمَنَ وَإِنِّي وَاللهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيُدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبِأَدَائِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ[٣] فَلَوِ ائْتَمَنْتُ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ لَخَشِيتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ.[٤] اَللّٰهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلِلْتُهُمْ وَمَلُّونِي، وَسَئِمْتُهُمْ وَسَئِمُونِي، فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي،[٥] اَللّٰهُمَّ مُثْ قُلُوبَهُمْ كَمَا يُمَاثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.[٦] أَمَا وَاللهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسِ ابْنِ غَنْمٍ،

(هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ ✻ فَوَارِسُ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ)

(ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمِنْبَرِ).

أَقُولُ : اَلْأَرْمِيَةُ جَمْعُ رَمِيٍّ وَهُوَ السَّحَابُ، وَالْحَمِيمُ هٰهُنَا وَقْتُ الصَّيْفِ، وَإِنَّمَا خَصَّ الشَّاعِرُ سَحَابَ الصَّيْفِ بِالذِّكْرِ لِأَنَّهُ أَشَدُّ

جُفُولاً وَأَسْرَعُ خُفُوفاً ، لِأَنَّهُ لَا مَاءَ فِيهِ ، وَإِنَّمَا يَكُونُ السَّحَابُ ثَقِيلَ السَّيْرِ لِامْتِلَائِهِ بِالْمَاءِ ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ فِي الْأَكْثَرِ إِلَّا زَمَانَ الشِّتَاءِ ، وَإِنَّمَا أَرَادَ الشَّاعِرُ وَصْفَهُمْ بِالسُّرْعَةِ إِذَا دُعُوا وَالْإِغَاثَةِ إِذَا اسْتُغِيثُوا ، وَالدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ :

(هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ .)

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است ، چون اَخبار پی در پی بآنجناب میرسید که اَصحاب و لشکر مُعاوِیَه بر شهرها دست یافته اند و عُبَیدُ اللهِ ابن عَبّاس و سَعیدِ ابن نَمْران که از جانِب آنحضرت بر شهر یَمَن والی و حاکِم بودند پس از غَلَبهٔ بُسْرِ ابن اَبی اَرطاة بر ایشان در کوفه نزد آن بزرگوار آمدند (و سَبَب بیرون آمدن آنها از یَمَن آن بود که در صَنْعاء یکی از شهرهای یَمَن گروهی از دوستان عثمان بودند که برای مَصلَحَتی با حضرت امیر بَیْعَت کردند تا وقتی که مردم عِراق با آنحضرت مُخالَفَت نمودند و در مِصر محمّدِ ابن اَبی بَکر را کشتند ، و ظُلْم و تَعَدّی اَهل شام بسیار شد ، ایشان هم فُرْصَت بدست آورده بنام خونخواهی عثمان با عُبَیدُ الله ابن عبّاس و سَعیدِ ابن نَمْران مُخالَفَت کردند ، چون این خَبَر بآنحضرت رسید نامه ای بایشان نوشت و آنان را تَهدید نمود ، آنها در جواب نوشتند که بایستی عُبَیدُ الله و سَعید را از این شهر عَزل کنی تا ما ترا اِطاعت کنیم ، و بعد نامهٔ آنحضرت را برای مُعاوِیَه فرستاده او را از این قَضِیَّه خبر دادند ، معاوِیَه بُسرِ ابن اَبی اَرطاة را که مردی فِتْنَه جو و خونریز بود بسوی ایشان فرستاد ، و او وقتی وارِد صَنْعاء شد که عُبَیدُ الله و سَعید ، عَبدُ الله ثَقَفی را جانشین خود قرار داده از آنجا گریخته بسَمْت کوفه میآمدند ، بُسر ، عَبدُ الله ثَقَفی را بقَتْل رسانید ، چون اینه و نَفَر در کوفه خدمت حضرت رسیدند آنجناب ایشان را مَلامَت و سرزنش نمود که چرا با بُسرِ ابن اَبی اَرطاة نجنگیدند ، آنها عُذْر آوردند باینکه ما توانائی جنگیدن با او را نداشتیم) حضرت در حالتیکه از تنبلی اَصحاب خود از جِهاد و مُخالَفَت کردن ایشان با رأی و تَدْبیرش دلتنگ و آزرده گردیده بود برخاسته بمِنْبَر رفت و فرمود :

[1] نیست در تَصَرُّف من مگر کوفه که اِختیار و قَبْض و بَسْط آن در دست من است ، ای کوفه

اگر نباشد مراجز تو وگِرد بادهای تو هم بوزد (فِتنه وفَساد ونِفاق ودوروئی اَهل تو انگیخته شود) پس خدا
زشت گرداند ترا (خَراب وویران کند که هیچکس بتو مُتوَجِّه نگردد) وبر سَبیل مِثال شعر شاعِر را خواند :

(لَعَمْرُ أَبِيكَ ٱلْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنَّنِي ❊ عَلَىٰ وَضَرٍ مِّن ذَا ٱلْإِنَاءِ قَلِيلِ)

یعنی ای عَمْرو سوگند بجان پدر خوب تو که من رسیده ام بچرکی وچربی کمی [2] از این ظَرف طَعامی که
باقی مانده است (کِنایَه از اینکه بهرهٔ من از مَملِکَت باین پستی وکمی شده است) پس از آن فرمود :
بمن خَبَر رسیده که بُسر (باَمْر معاوِیَه بالشکر بسیار) وارِد یَمَن گردیده ، سوگند بخدا من
گمان میکنم بهمین زودی ایشان بر شما مُسَلَّط میشوند وصاحِب دَوْلَت گردند برای اِجْتماع ویگانگی که
درراه باطِلشان دارند وتَفْرِقَه وپراکندگی که شما از راه حَقّ خود دارید ، وبرای اینکه شما درراه حَقّ از
اِمام وپیشوای خود نافرمانی میکنید وآنان درراه باطِل از پیشوای خودشان پیروی مینمایند ، وآنها
اَمانَت اورا ادا میکنند وشما خِیانَت مینمائید (بَیْعَت وپیمان آنها پایدار است وشما پیمان خود را میشکنید)
وبرای اِصْلاحی که آنها در شهرهای خودشان مینمایند (بایکدیگر اُلْفَت ودوستی ویگانگی دارند) وفَساد شما (که با
یکدیگر بُغْض وحَسَد ونِفاق ودوروئی وجدائی دارید ، واین سَبَب مَغْلوبیَّت وشکست هر قَوْمی است) [3] پس
(من شمارا آنقدر خِیانتکار میدانم که) اگر یکی از شمارا بر قَدَح چوبی بگمارم میترسم بند وحِنگ آنرا (که
بپالان شتر آویزان میکنند) ببرد [4] بارخدایا من از ایشان (اَهل کوفَه) بیزار ودلتنگ شده ام
وایشان هم از من ملول وسیر گشته اند ، پس بهتر از ایشان را بمن عطا کن وبجای من شَرّی را بآنها
عِوَض ده [5] بارخدایا دلهای ایشانرا (از عَذاب در تَرس) آب کن مانند نمک در آب (ای
اَهل کوفَه [6]) آگاه باشید بخدا سوگند دوست داشتم بجای شما هزار سوار از فرزندان فِراس اِبن غَنْم
(که بغیرَت وشُجاعَت وهمراهی مشهور بودند) برای من بود (در اینجا در تَعْریف فرزندان فِراس بر سَبیل
مِثال این شعر شاعِر را خواند :) هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتِ أَتَاكِ مِنْهُمْ ❊ فَوَارِسُ مِثْلُ أَرْمِيَةِ ٱلْحَمِيمِ
یعنی ای اُمّ زِنْباع (اُمّ زِنْباع کُنیهٔ زنی است) جای نُصْرَت ویاری اگر ایشان (بنی تَمیم) را بخوانی سوارانی
از آنها مانند ابرهای تابستان بسوی تو میآیند . پس از آن حضرت از مِنْبَر فرود آمد . (سَیِّد رَضی فرماید :)
میگویم : أَرْمِيَة جَمْع رَمِیّ ومَعْنی آن ابر است ، وحَمیم در اینجا فَصل تابستان
است ، واینکه شاعِر ابر تابستانرا ذِکْر نموده برای آنستکه ابر تابستان چون آب ندارد تُند رو است

وابری که پر از آب باشد آهسته میرود و چنین ابری غالباً در زمستان میآید . و شاعر حمیت آن جماعترا وصف نموده باینکه چون ایشان را برای نصرت و یاری کردن بطلبند آنها دعوت را فوراً اجابت کرده برای همراهی و کمک حاضرند ، و دلیل براین همان قول شاعر در این شعر است .

(۲۶) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ :)

[۱] إِنَّ ٱللهَ بَعَثَ مُحَمَّداً (صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَذِيراً لِلْعَالَمِينَ ، وَأَمِيناً عَلَى ٱلتَّنْزِيلِ ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ ٱلْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ وَحَيَّاتٍ صُمٍّ [۲] تَشْرَبُونَ ٱلْكَدِرَ ، وَ تَأْكُلُونَ ٱلْجَشِبَ ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ [۳] أَلْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ ، وَٱلْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ .

[۴] وَمِنْهَا : فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ ٱلْمَوْتِ [۵] وَأَغْضَيْتُ عَلَى ٱلْقَذَى ، وَشَرِبْتُ عَلَى ٱلشَّجَى ، وَصَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ ٱلْكَظَمِ ، وَعَلَى أَمَرَّ مِنْ طَعْمِ ٱلْعَلْقَمِ .

[۶] وَمِنْهَا : وَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى ٱلْبَيْعَةِ ثَمَناً ، فَلَا ظَفِرَتْ يَدُ ٱلْبَائِعِ ، وَخَزِيَتْ أَمَانَةُ ٱلْمُبْتَاعِ [۷] فَخُذُوا لِلْحَرْبِ أُهْبَتَهَا ، وَأَعِدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا ، فَقَدْ شَبَّ لَظَاهَا ، وَعَلَا سَنَاهَا [۸] وَٱسْتَشْعِرُوا ٱلصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى ٱلنَّصْرِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که پیش از حرکت بنهروان فرموده) :

۱ - بتحقیق خداوند متعال فرستاد حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در حالتیکه ترساننده بود جهانیانرا
از عذاب الهی و امین بود بر آنچه باو نازل میشد ، و شما ای گروه عرب در آن هنگام پیرو بدترین کیش بودید
(که شرک و بت پرستی بود) و در بدترین جایگاه (حجاز) بسر میبردید (که قحطی و فتنه و فساد در آنجا بسیار بود)
در زمینهای سنگلاخ و میان مارهای پر زهریکه از آوازها نمیرمیدند مانند اینکه کر بودند اقامت داشتید
۲ - آب لجن سیاه را میآشامیدید ، و غذای خشن (مانند آرد جو پر سبوس و آرد هسته خرما و سوسمار) میخوردید
و خون یکدیگر را میریختید ، و از خویشاوندان دوری میکردید (بر اثر سختی معیشت و بدی اخلاق رعایت
صله رحم نمینمودید) ۳ - بتها در میان شما نصب شده بود (ساخته دست خود را پرستش مینمودید) و از گناهان
اجتناب و دوری نمیکردید (پس بسبب وجود مقدس حضرت رسول اکرم از آن زندگانی بد و فساد عقیده
و همه گرفتاریها نجات یافتید و در میان مردم دنیا بسیادت و بزرگی مشهور شدید ، اکنون آیا سزاوار است که بر خلیفه
بحق و جانشین آن بزرگوار یاغی شده او را نافرمانی کنید) .

۴ - و قسمتی از این خطبه است (که پیشآمد خود را بعد از وفات حضرت رسول اکرم بطور اجمال بیان
میفرماید : چون مخالفین خلافت را که حق من بود غصب کردند) :
پس (در کار خویش) اندیشه کرده دیدم در آن هنگام بغیر از اهل بیت خود (بنی هاشم) یاوری
ندارم (و ایشان هم نمیتوانستند با آن همه مخالفین ستیزه کنند ، لذا) راضی نشدم که آنها کشته شوند ۵ - و چشمی که
خاشاک در آن رفته بود بهم نهادم و با اینکه استخوان گلویم را گرفته بود آشامیدم ، و بر گرفتگی راه نفس
(از بسیاری غم و اندوه) و بر چیزهای تلختر از طعم علقم (که گیاهی است بسیار تلخ) شکیبائی نمودم .

۶ - و قسمتی از این خطبه است (که طریقه بیعت کردن عمرو بن عاص با معاویه را بیان میفرماید ، و مختصر
این قضیه آنکه پس از فراغت از جنگ جمل حضرت بکوفه تشریف آورد و در آنجا بمعاویه نامه ای نوشت و در آن از او بیعت
خواست و آنرا بوسیله جریر ابن عبدالله بجلی فرستاد ، چون جریر وارد شام شد نامه را بمعاویه داد ، پس از آنکه معاویه
نامه را خواند در اندیشه فرو رفت و جریر را برای گرفتن پاسخ معطل نگاهداشت و گروهی از مردم شام را طلبید و راجع
بخونخواهی عثمان با آنها سخن گفت ، ایشان با رأی او موافقت نموده برای نصرت و یاریش خود را آماده نشان دادند ،
بعد از آن با برادرش عتبة ابن ابی سفیان در اینباب مشورت کرد ، عتبه گفت : عمرو ابن عاص را در این کار بکمک بطلب زیرا تو

بفتنه انگیزی ورأی وتدبیر او آگاهی، پس نامه ای بعمرو ابن عاص نوشت و در آن بکلات او را بستود و بنصرت و یاری خویش و خونخواهی عثمان دعوتش نمود، عمرو در پاسخ او نوشت: نامه ترا خوانده مقصودت را فهمیدم، بدانکه من حاضر نیستم از دین اسلام خارج شده بضلالت وگمراهی و متابعت تو رو آورم و بر روی علی ابن ابیطالب با آنهمه فضائل و منزلت و شجاعت شمشیر کشم، ای معاویه تو برد ن عثمان از حکومت شام معزول گشتی و بوسیله خونخواهی از او میخواهی خلافت را برای خود بدست آوری و باین حیله مانند منی را نمیتوان فریب داد که در راه تو از دین گذشته جانبازی نمایم، معاویه چون نامه او را خواند دانست که بدون رشوه نمیتوان راضیش نمود، ومیدانست که او خواهان حکومت مصر است، وعده حکومت مصر را باو داد، عمرو هم دنیا را بر آخرت اختیار کرده بمعاویه پیوست، لذا حضرت میفرماید):

عمرو بمعاویه بیعت نکرد تا اینکه شرط کرد ثمن و بهائی (حکومت مصر را) در مقابل آن باو بدهد، پس دست فروشنده (دین بثمن دنیا) برکت نیابد، وعهد و پیمان خریدار (معاویه) سبب رسوائی او گردد [7]، پس (اکنون که عمرو بمعاویه پیوست) برای جنگ آماده شوید ولوازم آنرا فراهم کنید که آتش کارزار افروخته و روشنائی آن بلند شد [8]، و شکیبائی را شعار خود قرار دهید (در جنگ پایداری کنید و صدمات آنرا متحمل شوید) که مهمترین راه رسیدن بفتح و فیروزی و غلبه بر دشمن شکیبائی است.

(۲۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

[1] أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى، وَدِرْعُ اللهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ، [2] فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللهُ ثَوْبَ الذُّلِّ وَشَمْلَةَ الْبَلَاءِ، وَدُيِّثَ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ، وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَسِيمَ الْخَسْفَ وَمُنِعَ النَّصَفَ [3]. أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا وَسِرًّا وَإِعْلَانًا، وَقُلْتُ لَكُمْ: اغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزُوكُمْ، [4] فَوَاللهِ مَا

غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا، فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شُنَّتْ
عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَمُلِكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ[5]، وَهٰذَا أَخُو غَامِدٍ وَقَدْ
وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ ابْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ، وَ
أَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا[6] وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ
عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةِ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلُبَهَا وَقَلَائِدَهَا
وَرِعَاثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَالِاسْتِرْحَامِ[7] ثُمَّ انْصَرَفُوا
وَافِرِينَ، مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ[8] فَلَوْ أَنَّ امْرَأً
مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هٰذَا أَسَفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي
جَدِيرًا[9] فَيَا عَجَبًا عَجَبًا !! وَاللهِ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ الْهَمَّ اجْتِمَاعُ
هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، فَقُبْحًا لَكُمْ وَتَرَحًا
حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يُرْمَى : يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَلَا تُغِيرُونَ، وَتُغْزَوْنَ
وَلَا تَغْزُونَ، وَيُعْصَى اللهُ وَتَرْضَوْنَ[10] فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي
أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ هٰذِهِ حَمَارَّةُ الْقَيْظِ أَمْهِلْنَا يُسَبَّخْ عَنَّا الْحَرُّ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ
بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ هٰذِهِ صَبَارَّةُ الْقُرِّ أَمْهِلْنَا يَنْسَلِخْ عَنَّا
الْبَرْدُ، كُلُّ هٰذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ، فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفِرُّونَ
فَأَنْتُمْ وَاللهِ مِنَ السَّيْفِ أَفَرُّ[11] يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ، حُلُومُ

ٱلْأَطْفَالِ، وَعُقُولُ رَبَّاتِ ٱلْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمْ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ، مَعْرِفَةٌ وَٱللّٰهِ جَرَّتْ نَدَماً وَأَعْقَبَتْ سَدَماً. [١٢] قَاتَلَكُمُ ٱللّٰهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحاً، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظاً، وَجَرَّعْتُمُونِي نُغَبَ ٱلتَّهْمَامِ أَنْفَاساً، [١٣] وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِٱلْعِصْيَانِ وَٱلْخِذْلَانِ حَتَّى قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ٱبْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَلٰكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِٱلْحَرْبِ، لِلّٰهِ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاساً وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَاماً مِنِّي؟ [١٤] لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ ٱلْعِشْرِينَ، وَهَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَّفْتُ عَلَى ٱلسِّتِّينَ، وَلٰكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (که در اواخر عمر شریفش فرموده و اصحاب خود را از جهاد نکردن با معاویه توبیخ و سرزنش مینماید):

[١] پس از ستایش خداوند و درود بر رسول اکرم، جهاد (کارزار با مخالفین دین) دری است از درهای بهشت که خداوند آنرا بروی خواصّ دوستان خود گشوده، و لباس تقوی و پرهیزکاری است (اهل تقوی را از شرّ مخالفین حفظ میکند مانند لباس سرما و گرما را) و زره محکم حقتعالی و سپر قوی اوست (برای نگاهداری اهل تقوی از اسلحه دشمنان) [٢] پس هر که از آن دوری کرده آنرا ترک کند خداوند جامه ذلّت و خواری و ردای بلاء و گرفتاری باو میپوشاند و بر اثر این حقارت و پستی زبون و بیچاره میشود، و چون خداوند رحمت خود را از دل او برداشته به بیخردی مبتلی گردد (در کار خویش حیران و سرگردان ماند) و بسبب رفتن جهاد و اهمیّت ندادن باین امر مهمّ از راه حقّ دور شده در راه باطل قدم میگذارد و بنکبت و بیچارگی گرفتار گردیده، از عدل و انصاف محروم میشود (ستمکار بر او تسلّط پیدا نموده با او بی انصافی رفتار خواهد کرد).

۳ آگاه باشید من شما را بجنگیدن (معاویه و تابعین او) شب و روز و نهان و آشکار دعوت نموده گفتم پیش از آنکه آنها بجنگ شما بیایند شما بجنگشان بروید ؛ ۴ سوگند بخدا هرگز با قومی در میان خانه (دیار) ایشان جنگ نشده مگر آنکه ذلیل و مغلوب گشته اند ، پس شما وظیفهٔ خود را بیکدیگر حواله نمودید (هر یک از شما توقع داشته دیگری بوظیفهٔ خود عمل کند) و همدیگر را خوار میساختید تا اینکه (دشمن غلبه پیدا نموده) از هر طرف اموال شما غارت گردید و دیار شما از تصرفتان بیرون رفت ؛ ۵ و این برادر غامد (سفیان ابن عوف از قبیلهٔ بنی غامد) است که (بامر معاویه) با سواران خود بشهر انبار (یکی از شهرهای قدیم عراق و واقع در سمت شرقی فرات) وارد گردیده ، و حسان ابن حسان بکری (والی و حاکم آنجا) را کشت و سواران شما را از حدود آن شهر دور گردانید ؛ ۶ و بمن خبر رسیده که یکی از لشگریان ایشان بر یک زن مسلمان و یک زن کافرهٔ ذمیه داخل میشده و خلخال و دست بند و گردن بندها و گوشوارههای او را میکنده ، و آن زن نمیتوانسته از او ممانعت کند مگر آنکه صدا بگریه و زاری بلند نموده از خویشان خود کمک بطلبد ؛ ۷ پس دشمنان (از این کارزار) با غنیمت و دارائی بسیار بازگشتند در صورتیکه بیک نفر از آنها زخمی نرسید و خونی از آنها ریخته نشد ؛ ۸ اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه از حزن و اندوه بمیرد ، بر او ملامت نیست ، بلکه بنزد من هم بمردن سزاوار است ؛ ۹ ای بسا جای حیرت و شگفتی است ! سوگند بخدا اجتماع ایشان (معاویه و همراهان او) بر کار نادرست خودشان و تفرقه و اختلاف شما از کار حق و درست خودتان دل را میمیراند و غم و اندوه را جلب مینماید ، پس رو های شما زشت و دلهای تان غمین گردد هنگامیکه در آماج تیر آنها قرار گرفته اید : (دشمن بسوی شما تیر میاندازد و شما از روی بی حمیتی و تفرقه و اختلافی که دارید سینهٔ خود را هدف قرار داده خاموش نشسته اید) مال شما را بیغما میبرند و شما غارت نمیکنید ، و با شما جنگ میکنند و شما جنگ نمینمائید ، و خداوند را معصیت میکنند و شما راضی هستید ؛ ۱۰ وقتیکه بشما در ایام تابستان امر کردم که بجنگ ایشان بروید گفتید اکنون هوا گرم است ما را مهلت ده تا سورت گرما شکسته شود ، و چون در ایام زمستان شما را بجنگ با آنها امر کردم گفتید در این روزها هوا بسیار سرد است بما مهلت ده چندانکه سرما برطرف گردد ، شما که این همه عذر و بهانه از جهت فرار از گرما و سرما میآورید پس سوگند بخدا (در میدان جنگ) از شمشیر زودتر فرار خواهید نمود ؛ ۱۱ ای نامردهائی که آثار مردانگی در شما نیست ، و ای کسانیکه عقل شما مانند عقل بچهها و زنهای تازه بحجله رفته است ، ایکاش من شما را نمیدیدم و نمیشناختم که سوگند بخدا نتیجهٔ شناختن

شما پشیمانی و غمّ و اندوه میباشد[12] خدا شما را بکشد که دل مرا بسیار چرکین کرده سینه ام را از خشم آگندید، و در هر نفس پی در پی غمّ و اندوه بمن خورانیدید[13] و بسبب نافرمانی و بی اعتنائی بمن رأی و تدبیرم را فاسد و تباه ساختید تا اینکه قریش گفتند پسر ابیطالب مرد دلیری است، ولیکن علم جنگ کردن ندارد، خدا پدرانشان را بیامرزد! (که در گفتار خود فکر و تأمّل نکردند) آیا هیچیک از آنان ممارست و جدیّت مرا در جنگ داشته و پیش قدمی و ایستادگی او بیشتر از من بوده؟[14] هنوز بسنّ بیست سالگی نرسیده بودم که آمادهٔ جنگ گردیدم و اکنون زیاده از شصت سال از عمرم میگذرد (که همیشه رأی و تدبیر من در جنگها صائب بوده) ولیکن رأی و تدبیر ندارد کسیکه فرمانش را نمیبرند و پیروی از احکامش نمینمایند.

(۲۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[1] أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَدْبَرَتْ وَآذَنَتْ بِوَدَاعٍ، وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَأَشْرَفَتْ بِاطِّلاعٍ[2] أَلا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ، وَغَداً السِّبَاقُ، وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ[3] أَفَلا تَائِبٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ، أَلا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ[4] أَلا وَإِنَّكُمْ فِي أَيَّامِ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَلَمْ يَضْرُرْهُ أَجَلُهُ[5] وَمَنْ قَصَّرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ وَضَرَّهُ أَجَلُهُ، أَلا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ[6] أَلا وَإِنِّي لَمْ أَرَ كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا، وَلا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا![7] أَلا وَإِنَّهُ مَنْ لا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ، وَمَنْ لا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى يَجُرُّ بِهِ الضَّلالُ إِلَى الرَّدَى[8]، أَلا وَإِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ، وَدُلِلْتُمْ عَلَى الزَّادِ[9] وَإِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ

عَلَيْكُمُ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ، فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَداً .

أَقُولُ : إِنَّهُ لَوْ كَانَ كَلَامٌ يَأْخُذُ بِالْأَعْنَاقِ إِلَى الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَيَضْطَرُّ إِلَى عَمَلِ الْآخِرَةِ لَكَانَ هٰذَا الْكَلَامَ، وَكَفَى بِهِ قَاطِعاً لِعَلَائِقِ الْآمَالِ، وَقَادِحاً زِنَادَ الْإِتِّعَاظِ وَالْإِزْدِجَارِ، وَمِنْ أَعْجَبِهِ قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَغَداً السِّبَاقُ، وَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ - فَإِنَّ فِيهِ مَعَ فَخَامَةِ اللَّفْظِ وَعِظَمِ قَدْرِ الْمَعْنَى وَصَادِقِ التَّمْثِيلِ وَوَاقِعِ التَّشْبِيهِ سِرّاً عَجِيباً وَمَعْنًى لَطِيفاً وَهُوَ قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ، وَالْغَايَةُ النَّارُ» فَخَالَفَ بَيْنَ اللَّفْظَيْنِ لِاخْتِلَافِ الْمَعْنَيَيْنِ، وَلَمْ يَقُلِ السَّبَقَةُ النَّارُ كَمَا قَالَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ، لِأَنَّ الْاِسْتِبَاقَ إِنَّمَا يَكُونُ إِلَى أَمْرٍ مَحْبُوبٍ وَغَرَضٍ مَطْلُوبٍ، وَهٰذِهِ صِفَةُ الْجَنَّةِ، وَلَيْسَ هٰذَا الْمَعْنَى مَوْجُوداً فِي النَّارِ (نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا) فَلَمْ يَجُزْ أَنْ يَقُولَ وَالسَّبَقَةُ النَّارُ، بَلْ قَالَ : وَالْغَايَةُ النَّارُ، لِأَنَّ الْغَايَةَ قَدْ يَنْتَهِي إِلَيْهَا مَنْ لَا يَسُرُّهُ الْاِنْتِهَاءُ إِلَيْهَا، وَمَنْ يَسُرُّهُ ذٰلِكَ فَصَلَحَ أَنْ يُعَبَّرَ بِهَا عَنِ الْأَمْرَيْنِ مَعاً فَهِيَ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ كَالْمَصِيرِ وَالْمَآلِ، قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: قُلْ تَمَتَّعُوا

فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى ٱلنَّارِ ، وَلَا يَجُوزُ فِي هٰذَا ٱلْمَوْضِعِ أَنْ يُقَالَ : فَإِنَّ سُبْقَتَكُمْ (بِسُكُونِ ٱلْبَاءِ) إِلَى ٱلنَّارِ ، فَتَأَمَّلْ ذٰلِكَ فَبَاطِنُهُ عَجِيبٌ وَغَوْرُهُ بَعِيدٌ لَطِيفٌ ، وَكَذٰلِكَ أَكْثَرُ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) وَفِي بَعْضِ ٱلنُّسَخِ وَقَدْ جَاءَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَىٰ : وَٱلسُّبْقَةُ ٱلْجَنَّةُ (بِضَمِّ ٱلسِّينِ) وَٱلسُّبْقَةُ عِنْدَهُمْ ٱسْمٌ لِمَا يُجْعَلُ لِلسَّابِقِ إِذَا سَبَقَ مِنْ مَالٍ أَوْ عَرَضٍ وَٱلْمَعْنَيَانِ مُتَقَارِبَانِ ، لِأَنَّ ذٰلِكَ لَا يَكُونُ جَزَاءً عَلَىٰ فِعْلِ ٱلْأَمْرِ ٱلْمَذْمُومِ ، وَإِنَّمَا يَكُونُ جَزَاءً عَلَىٰ فِعْلِ ٱلْأَمْرِ ٱلْمَحْمُودِ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است (که در بی اعتمادی بدنیا و مُهیّا شدن برای آخرت بیان فرموده):

1 پس از ستایش حضرت باری و درود بر پیغمبر اکرم ، بتحقیق دنیا پشت کرده و بمفارقت و جدائی (شما را از چیزهائی که بآن علاقه دارید) آگاه مینماید ، و آخرت نزدیک و آشکار شده است (دنیا برای هرکس درگذر است و آخرت که بمردن تحقّق پیدا میکند آمدنی است ، پس بدنیای فانی نباید دل بست و برای رفتن بجایگاه همیشگی بایستی آماده گردید) 2 آگاه باشید امروز (مدّتی که از عمر باقیمانده برای انجام کارهای نیکو و رسیدن باخلاق پسندیده) روز مضمار و روز مهیّا شدن است (که از لذّات دنیوی باید چشم پوشید) و فردا (آخرت) روز پیشی گرفتن است (مضمار مدّتی را گویند که اسبها را برای روز مسابقه و اسب دوانی تربیت میکنند باین طریق که مدّتی بر علیق اسب بیافزایند تا خوب فربه و پرزور گردد ، پس از آن مدّتی تدریجاً آنچه بر علیق افزوده اند کم میکنند تا بقرار عادی برسد و اسب از خامی بیرون آید و برای روز مسابقه حاضر باشد) و پیشی گرفتن (برندهٔ مسابقه) بهشت است ، و پایان (عقب مانده) آتش است (هرکه در این مدّت مضمار خود را باعمال صالحه و اخلاق پسندیده ریاضت داد و تربیت نمود ، فردا در آن میدان امتحان سبقت گیرد و بهشت را دریابد ، و هرکه در آن کوتاهی نمود و غفلت ورزید فردا خوار و شرمسار گردیده در آتش داخل شود) 3 پس آیا نیست کسیکه پیش از رسیدن مرگش از گناه خود توبه کند ؟ و آیا نیست کسیکه پیش از

رسیدن روز بدبختی خود برای نجات خویشتن (از عذاب الهی) چاره‌ای نماید ؟ (کردار نیکوئی بجا آورد که در آن روز هیچ چیز باعث نجات نمیشود مگر اعمال صالحه)[4] آگاه باشید، شما در ایام امید و آرزو هستید (بقای حیات داشتن و استمرار زندگانی) که از پی آن مرگ است (که بیخبر میرسد) پس کسیکه در روزهای امید و آرزوی خود پیش از رسیدن اجلش کار کرد (خلق را یاری و خداوند را بندگی نمود) عملش او را نفع بخشیده مرگش زیانی وارد نیاورد، و کسیکه در آن ایام پیش از رسیدن اجل کوتاهی کرد (نه بندگان یاری و نه خداوند را بندگی نمود) کارش زار است و از مرگ زیان خواهد برد (زیرا پشیمانی از تقصیر در خدمت خلق و بندگی خالق در وقت مردن سودی ندارد و بدینجهت در نتیجه زیان خواهد برد)[5] آگاه باشید، عمل کنید (در خدمت خلق و عبادت خالق بکوشید) در وقت راحتی و ایمنی (موقعیکه دستتان میرسد) همانطور که کار میکنید در وقتی که خوف و ترس بر شما مسلط میشود (چون هر وقت بشر محتاج و مضطر گردد با خلوص و علاقه تمام بجلب رضای خالق میکوشد، لذا حضرت دستور میدهد که در موقع خوشی و ایمنی که کمتر یادی از خداوند مینمائید از آن غافل نباشید که باعث پشیمانی است)[6] آگاه باشید، من نعمتی مانند بهشت ندیده‌ام که خواهان آن در خواب غفلت باشد، و نه عذابی را مانند آتش که گریزان از آن در خواب بیهوشی باشد! (شگفتی از مردمانی است که از بزرگترین نعمتها که بهشت باشد غافل مانده اند و حال آنکه برای کوچکترین صرفه‌ای کوشش میکنند، و از احتراز و دوری از چنین آتش باین بزرگی بی پروا هستند در صورتیکه از ترس ضرر بسیار اندک وسیلهٔ زیاد برمیانگیزند)[7] آگاه باشید هر که از حق نفع نبرد، زیان باطل حتماً باو میرسد، و هر که را هدایت براه راست نیاورد، ضلالت و گمراهی او را بهلاکت و بیچارگی میکشاند،[8] آگاه باشید، شما مأمور شده اید (چاره ندارید مگر) بکوچ کردن (رفتن از این سرا بسرای باقی) و دلالت شده اید بتوشه برداشتن (در قرآن کریم س ۲ ی ۱۹۷ میفرماید: تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ یعنی در سفر توشه بردارید و بهترین توشه پرهیزکاری است)[9] و دو چیز است ترسناکترین چیزیکه بر شما از آن بیم دارم یکی متابعت هوای نفس (که حقائق را پیش چشم شما میپوشاند) و دیگری طول امل و آرزو است (که شما را از تهیهٔ زاد و توشهٔ آخرت غافل گرداند) پس در دنیا تهیهٔ توشه نمائید چیزی را (از خدمت بخلق و بندگی خالق) که فردای قیامت خود را (از عذاب ابدی) بآن حفظ کنید. (سید رضی فرماید:)

میگویم: اگر باشد کلامی که مردم را بزهد و بی رغبتی در دنیا و کارهای نیکوئی که بکار آخرت آید وادار نماید هر آینه همین کلام حضرت است و بس که مردم را از آمال و آرزوهائی که علاقهٔ فراوانی بآن دارند منصرف نماید، و شعله‌های پند و منع از عصیان و نافرمانی از خدا و رسول را میافروزد، و شگفت سخن

آنحضرت است که میفرماید: أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَغَداً السِّبَاقُ وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ زیرا در این کلام با وجود عظمت لفظ و بزرگی معنی و با تمثیل و تشبیهی که مطابق واقع و نفس الامر است رازی شگفت و معنائی لطیف است که فرموده: وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ پس برای اختلاف دو معنی دو جور لفظ بیان کرده یعنی لفظ السَّبَقَةُ را برای بهشت و لفظ الْغَايَة را برای آتش بیان نموده و نفرموده: وَالسَّبَقَةُ النَّارُ چنانکه فرموده: وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ زیرا لفظ إِسْتِبَاق و پیشی گرفتن برای امر محبوب و مقصود مطلوب میباشد که صفت بهشت است و این معنی در آتش موجود نیست «که از آن آتش پناه بخدا میبریم» پس جائز نبوده که بفرماید: وَالسَّبَقَةُ النَّارُ، بلکه فرموده: وَالْغَايَةُ النَّارُ زیرا غایت برای کسیکه بدانجا منتهی میگردد گاهی شادی نیاورد و گاهی سرور میگرداند پس تعبیر از این دو لفظ برای هر دو معنی صلاحیت دارد، و این کلمۀ غایت در اینجا مانند کلمۀ مصیر و مآل است که خداوند متعال فرموده (در قرآن کریم س ۱۴ ی ۳۰) قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ یعنی بگو از کارهای ناشایسته لذت ببرید پس پایان کار شما بآتش است. و جائز نیست در اینموضع گفته شود: فَإِنَّ سَبْقَتَكُمْ إِلَى النَّارِ پس در این گفتار تأمل و اندیشه کن که باطن آن شگفت آور و ژرفی آن دور است، و بیشتر سخنان آنحضرت چنین است، و در بعضی از نسخ است که در روایت دیگری سُبْقَة بضم سین وارد شده و سُبْقَة بضم سین نزد عرب اسم مال یا متاعی است که جایزه داده میشود بسبقت گیرنده وقتی که پیشی میگیرد، و معنی سُبْقَة بفتح و بضم سین بهم نزدیکست، زیرا سُبْقَة بضم سین جزای کار امر مذموم و نکوهیده نیست، بلکه پاداش کاری است که بر امر محبوب و پسندیده باشد.

(۲۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

1 أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، كَلَامُكُمْ يُوهِي الصُّمَّ الصِّلَابَ، وَفِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمُ الْأَعْدَاءَ! 2 تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ: كَيْتَ وَكَيْتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ: حِيدِي

حَيادِ [۳] ما عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعاكُمْ، وَلاَ اسْتَراحَ قَلْبُ مَنْ قاساكُمْ، أَعالِيلُ بِأَضالِيلَ، دِفاعَ ذِي الدَّيْنِ الْمَطُولِ [۴] لاَ يَمْنَعُ الضَّيْمَ الذَّلِيلُ، وَلاَ يُدْرَكُ الْحَقُّ إِلاَّ بِالْجِدِّ، [۵] أَيَّ دارٍ بَعْدَ دارِكُمْ تَمْنَعُونَ؟ وَمَعَ أَيِّ إِمامٍ بَعْدِي تُقاتِلُونَ؟ [۶] الْمَغْرُورُ وَاللهِ مَنْ غَرَرْتُمُوهُ، وَمَنْ فازَ بِكُمْ فَقَدْ فازَ وَاللهِ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ، وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقَ ناصِلٍ [۷] أَصْبَحْتُ وَاللهِ لاَ أُصَدِّقُ قَوْلَكُمْ، وَلاَ أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَلاَ أُوعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ [۸] ما بالُكُمْ؟ ما دَواؤُكُمْ؟ ما طِبُّكُمْ؟ اَلْقَوْمُ رِجالٌ أَمْثالُكُمْ [۹] أَقَوْلاً بِغَيْرِ عِلْمٍ؟ وَغَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ؟ وَطَمَعاً فِي غَيْرِ حَقٍّ؟!

از خُطبه‌های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است (در توبیخ و سرزنش اصحاب خود از جهت مسامحه و سهل انگاری در جنگیدن با دشمن):

[۱] ای مردمی که بدنهایشان جمع و اندیشه‌ها و آرزوهایشان مُختَلِف است، سخنان شما (لاف و گزافشان) سنگهای سخت را نرم میگرداند، و کار شما (که در خانه نشسته برای جنگیدن با دشمن حاضر نیستید) دشمنان را در شما بطمع میاندازد (که آنچه دارید بتصرّف در آورده بر شما دست یابند) [۲] در مجالس (که دور هم نشسته‌اید) چنین و چنان میگوئید (لاف زده و گزاف بسیار گفته اظهار دلیری و مردانگی مینمائید) و چون وقت جنگیدن با دشمن پیش آید میگوئید: حِیدِی حَیادِ یعنی ای جنگ از ما دور شو [۳] (جملهٔ حِیدِی حَیادِ مَثَلی است که عَرَب در وقت فِرار از دشمن بزبان میآورد) دعوت کسیکه شما را (بنُصرَت و یاری خود) خواند پذیرفته نشد (زیرا او را یاری نکردید) کسیکه دربارهٔ شما زحمت و رنج کشید دل او راحتی و آسایش نیافت، عُذرها و بهانه‌ها (ی شما برای نرفتن بجهاد و نجنگیدن با دشمن درست نیست و سبب) ضلالت و گمراهی است مانند بدهکاری که بدهی خود را (بدون عُذر) بتأخیر اندازد (چون

نیخواهد وامش را اَدا کند بهانه پیش آرد وامروز و فردا گوید ، شما هم چون نمیخواهید بجهاد بروید بهانه های نادرست پیش آورده امروز و فردا میگوئید و بر اَثَر این مُسامَحَه خود را ذَلیل وخوار میگردانید و)[۴] ذَلیل وترسنده نمیتواند از ظُلم وستمی (که براو وارِد میشود) مانِع گردد ، وحَقّ (وآسایش برای هیچ قَوْمی) بدست نمیآید مگر بتلاش وکوشش (پس با اینکه در خانه نشسته بجِهاد نمیروید تا دشمن را مَغْلوب وسرکوب گردانید آسایش وآسودگی خواستن خطا است)[۵] کدام خانه (دِیاری) را بعداز خانهٔ خود (از تَصَرُّف وخَرابی دشمن) بازمیدارید ؟ (در مَوْقِعیکه شما را از خانهایتان بیرون نمودند) وباکدام اِمام وأمیری بعداز من بجِهاد میروید ؟ (که دشمن را از خود دور نمائید)[۶] سوگند بخدا فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده اید (زیرا شما اَمیر خود را بنُصْرَت ویاری وَعْدِه داده وقتیکه با دشمن روبرو شد ازاو پشت گردانیده برای کارزار بهانه پیش آورید) وکسیکه بکمک وهمراهی شما رستگار شد (بدشمن غَلَبَه پیدا نمود) سوگند بخدا (مانند کسی است که در تیراندازی باشَرْط) رستگار شده به تیری که (از همهٔ تیرهائی که برای قِمار تَعْیین شده) بی نَصیب تر (پرخَسارَت تر) است ، وکسیکه بکمک شما تیراندازد (بجانِب دشمن وبخواهد از ظُلْم وتَعَدّی او جلوگیری نماید) پس به تیر سرشکسته بی پیکان تیرانداخته (وچنین تیری اگر بنشان هم برسد کارگر نخواهد بود وشما هم اگر بدشمن دست یابید بر اَثَر ترس وبیمی که دارید نمیتوانید از پیش روی او مُمانَعَت نمائید)[۷] سوگند بخدا صُبْح کردم در حالتیکه گفتار (عَهْد وپیمان) شما را باور ننموده بهمراهی شما طَمَع ندارم ، و دشمن (مُعاوِیَه واَصحابش) را بمُساعَدَت شما بیم نمیدهم (زیرا بی وَفائی وبدقَوْلی شما بر من ودشمن آشکار گردیده است)[۸] چگونه است حال شما (که هرچه شما را بجنگ بادشمن تَرْغیب میکنم سَهْل انگاری مینمائید) چیست داروی درد شما (تا آماده سازم) بچه چیز عِلاج میپذیرید (تا چاره کنم) دشمنان مردمانی هستند مانند شما (چرا شما مانند آنها نیستید واز آنان بدل خود خَوْف وترس راه داده اید ؟)[۹] آیا میگوئید گفتاری را که نمیدانید و اِعْتِقاد بآن ندارید ؟ (برای رفتن بجِهاد بایکدیگر میگوئید : چنین وچنان خواهیم کرد درصورتیکه اَصْلاً اِرادهٔ جنگیدن بادشمن ندارید) وآیا در دوری از مَعاصی غَفْلَت دارید ؟ (پس بیدار شوید) آیا در غَیْرِ حَقّ طَمَع دارید ؟ (در راه باطِل ونافرمانی خدا ورسول واِمام بَرحَقّ سودی تَصَوُّر میکنید ؟ نه چنین است ، بلکه طَمَع نَفْع بردن از راه باطِل وغَفْلَت در مَعاصی وگفتار بدون عِلْم واِعْتِقاد سَبَب بدبختی وبیچارگی در دنیا وآخِرَت است) .

(۳۰) (وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(فِي مَعْنَىٰ قَتْلِ عُثْمانَ):

١ لَوْ أَمَرْتُ بِهِ لَكُنْتُ قَاتِلاً، أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ لَكُنْتُ نَاصِراً، ٢ غَيْرَ أَنَّ
مَنْ نَصَرَهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ : خَذَلَهُ مَنْ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، وَمَنْ خَذَلَهُ
لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ : نَصَرَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي ٣ وَأَنَا جَامِعٌ لَكُمْ أَمْرَهُ :
إِسْتَأْثَرَ فَأَسَاءَ الْأَثَرَةَ، وَجَزِعْتُمْ فَأَسَأْتُمُ الْجَزَعَ ٤ وَلِلّٰهِ حُكْمٌ وَاقِعٌ فِي
الْمُسْتَأْثِرِ وَالْجَازِعِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است درباره کشتن عثمان :

١ اگر بکشتن او امر داده بودم هرآینه کشنده او بودم ، واگر جلوگیری کرده بودم هرآینه یاورش بودم (پس کشندگان او در اینباب با من شور نکردند تا آنان را امر یا نهی کرده باشم) ٢ لیکن (میدانم) کسیکه یاری کرد اورا (مروان ابن حکم وجمعی از بنی امیّه) نمیتواند بگوید : من بهترم از کسیکه خوار کرد (یاری ننمود) اورا ، وکسیکه خوار کرد اورا (گروهی از مهاجرین وانصار) نمیتواند بگوید : یاری نمود اورا کسیکه از من بهتر است (غرض حضرت در اینجا نکوهش عثمان است) ٣ پس من اکنون سبب کشته شدن اورا (بطور اختصار) برای شما بیان میکنم : عثمان خلافت را برای خود اختیار کرد ودر آن استبداد بخرج داد خودسری نمود (بی مشورت وملاحظهٔ رضای امّت هرکاری میخواست انجام میداد) پس بد کرد که چنین امری را اختیار نموده ودر آن استبداد بکار برد ، وشما (از ظلم وجور او) بی تابی میکردید (شکیبائی مینمودید وباین جهت اورا بقتل رسانیدید) پس شما هم در این بیتابی بد کردید (بایستی صبر مینمودید تا این امر بهمواری باصلاح میآمد ویا از دور او متفرّق میشدید تا حقّ بصاحبش برمیگشت) ٤ وخدایرا حکم ثابت درباره کسیکه استبداد بخرج داده خودسری نموده وکسیکه در کشتن او بیتابی کرده است (خداوند در روز قیامت میان ایشان حکم خواهد فرمود وهریکرا باندازه جرم وتقصیرش کیفر خواهد داد) .

---

(٣١) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لَمَّا أَنْفَذَ عَبْدَ اللهِ ابْنَ عَبَّاسٍ إِلَى الزُّبَيْرِ قَبْلَ وُقُوعِ الْحَرْبِ يَوْمَ الْجَمَلِ لِيَسْتَفِيئَهُ إِلَى طَاعَتِهِ :

١ لَا تَلْقَيَنَّ طَلْحَةَ فَإِنَّكَ إِنْ تَلْقَهُ تَجِدْهُ كَالثَّوْرِ عَاقِصاً قَرْنَهُ يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ : هُوَ الذَّلُولُ ٢ وَلَكِنِ الْقَ الزُّبَيْرَ فَإِنَّهُ أَلْيَنُ عَرِيكَةً ٣ فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ : عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ وَأَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ ، فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا ؟ .

أَقُولُ : هُوَ (عَلَيْهِ السَّلامُ) أَوَّلُ مَنْ سُمِعَتْ مِنْهُ هٰذِهِ الْكَلِمَةُ ، أَعْنِي : فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا ؟ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است پیش از واقعهٔ جنگ جَمَل در وقتی که عَبْدُ اللّٰه بْن عَبّاس را نزد زُبَیر فرستاد تا او را باطاعت حضرت برگرداند :

١ البتّه طَلحَه را ملاقات مکن ، زیرا اگر او را ملاقات کنی مییابی مانند گاوی که شاخ خود را پیچیده و تیز کرده (بهرکسیکه نزدیک او رود آمادهٔ شاخ زدن است ، کِنایه از آنکه طَلحه بفتنه و فساد مشغول است و از تکبّر و نخوت گوش بسخن هیچکس نمیدهد) سوار شتر سرکش میشود و میگوید : آن شتر رام است (کارهای دشوار پیش گرفته از نادانی و خودسری آسان میشمارد) ٢ و لیکن زُبَیر را ملاقات کن ، زیرا طبیعت او نرمتر (حُسن خُلق و فرمانبرداریش بیشتر) است ٣ و باو بگو : پسر دائی تو (مادر زُبَیر صَفیّه خواهر ابوطالب است) میگوید تو مرا در حِجاز (مَدینَه) شناختی (بمن بیعت کردی) و در عِراق (بَصرَه) اِنکار نمودی (عَهد و پیمان خود را شکسته از اِطاعت من خارج شدی) پس چه چیز ترا منصرف کرد از آنچه بر تو ظاهر و هویدا گردیده بود (چه روداد که عَهد و پیمان خود را شکسته با من در صَدَد مُخالفت و کارزار برآمدی . سیّد رَضی فرماید :)

میگویم: آنحضرت علیه السلام اوّل کسی است که این کلمهٔ «فما عدا مما بدا» از او شنیده شده است.

(۳۲) ومن خطبة له علیه السلام:

۱ أیها الناس إنا قد أصبحنا في دهر عنود، وزمن کنود، یعدّ فیه المحسن مسیئا، ویزداد الظالم فیه عتوا ۲ لا ننتفع بما علمنا، ولا نسأل عما جهلنا، ولا نتخوف قارعة حتی تحلّ بنا ۳ فالناس علی أربعة أصناف: منهم من لا یمنعه الفساد في الأرض إلا مهانة نفسه، وکلالة حدّه، ونضیض وفره ۴ ومنهم المصلت لسیفه، والمعلن بشرّه، والمجلب بخیله ورجله، قد أشرط نفسه، وأوبق دینه، لحطام ینتهزه، أو مقنب یقوده، أو منبر یفرعه ۵ ولبئس المتجر أن تری الدنیا لنفسك ثمنا، ومما لك عند الله عوضا ۶ ومنهم من یطلب الدنیا بعمل الآخرة، ولا یطلب الآخرة بعمل الدنیا ۷ قد طامن من شخصه، وقارب من خطوه، وشمّر من ثوبه، وزخرف من نفسه للأمانة، واتخذ ستر الله ذریعة إلی المعصیة ۸ ومنهم من أقعده عن طلب الملك ضؤولة نفسه، وانقطاع سببه، فقصرته الحال علی حاله ۹

فتحلى باسم القناعة، وتزيّن بلباس أهل الزهادة، وليس من ذلك في مراح ولا مغدى [١٠] وبقي رجال غضّ أبصارهم ذكر المرجع، وأراق دموعهم خوف المحشر، فهم بين شريد نادّ، وخائف مقموع، وساكت مكعوم، وداع مخلص، وثكلان موجع [١١] قد أخملتهم التقيّة، وشملتهم الذلّة، فهم في بحر أجاج، أفواههم ضامزة، وقلوبهم قرحة، قد وعظوا حتّى ملّوا، وقهروا حتّى ذلّوا وقتلوا حتّى قلّوا [١٢] فلتكن الدنيا في أعينكم أصغر من حثالة القرظ، وقراضة الجلم، واتّعظوا بمن كان قبلكم قبل أن يتّعظ بكم من بعدكم، وارفضوها ذميمة فإنّها قد رفضت من كان أشغف بها منكم.

أقول: هذه الخطبة ربّما نسبها من لا علم له إلى معاوية وهي من كلام أمير المؤمنين (عليه السلام) الذي لا يشكّ فيه، و أين الذهب من الرّغام؟ والعذب من الأجاج؟ وقد دلّ على ذلك الدليل الخرّيت، ونقده الناقد البصير عمرو بن بحر الجاحظ، فإنّه ذكر هذه الخطبة في كتاب البيان والتبيين، وذكر من نسبها إلى معاوية، ثمّ قال: هي بكلام عليّ (عليه السلام) أشبه، وبمذهبه

فِي تَصْنِيفِ النَّاسِ وَبِالْإِخْبَارِ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْقَهْرِ وَالْإِذْلَالِ وَمِنَ التَّقِيَّةِ وَالْخَوْفِ الْبَقِ. قَالَ: وَمَتَى وَجَدْنَا مُعَاوِيَةَ فِي حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ يَسْلُكُ فِي كَلَامِهِ مَسْلَكَ الزُّهَّادِ، وَمَذَاهِبَ الْعُبَّادِ؟!

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در شکایت از اهل زمان خود):

[۱] ای مردم، ما صبح کردیم (واقع شده ایم) در روزگاری که (مردم آن) ستمکار و کُفران کننده نعمت هستند، نیکوکار در آن بدکار شمرده میشود، و ظالم نَخوَت خود را میافزاید، [۲] از آنچه که میدانیم بهره ای نبریم (بر وفق علم خود عمل نمیکنیم) و از آنچه را که نمیدانیم نمیپرسیم، و (بر اثر نادانی و نخوت) از بلای بزرگ نمیترسیم تا اینکه باو وارد شود، پس [۳] (بعاقبت کار خود فکر نمیکنیم تا آنگاه که ببدبختی و بیچارگی مبتلی گردیم، در این زمان) مردم بر چهار صِنفند: اوّل کسی است که او را از فِتنه و فساد منع نمیکند مگر بیچارگی و کندی شمشیر و کمی مال او. [۴] دوّم کیست که شمشیر از غِلاف کشیده و شرّ خود را آشکار ساخته سواره و پیاده (لشگریان) خویش را گرد آورده، برای فِتنه و فساد خویشتن را آماده نموده، و دینش را تباه کرده (از دست داده) است برای متاعی که بغنیمت برُباید، یا برای سوارانی که پیشرو خود قرار دهد (برای اظهار تکبّر و بزرگی) یا برای مِنبری که بر آن برآید (و بر مردم پیشوائیش را نمایش دهد) [۵] و بد تجارتی است که خود را و بهشتی که خداوند آنرا برای تو قرار داده بفروشی و بهای آن دنیا را بگیری. [۶] سوّم کسی است که دنیا را بعمل آخرت (تظاهر بعبادت و بندگی) میطلبد و آخرت را بعمل دنیا (زهد و تقوی و عبادت حقیقی) خواهان نیست، [۷] خود را با وَقار و طُمأنینه نشان میدهد (مانند پرهیزکاران تواضع و فروتنی از خود ظاهر نموده) و گام خویش را نزدیک بهم گذارده (مانند مردم بی اذیّت و آزار در راه رفتن آهسته آهسته قدم برمیدارد) و (برای عبادت و بندگی) دامن جامه اش را جمع کرده بسُرعت تمام راه میرود، و خود را برای امین قرار دادن و مورد وُثوق گشتن (نزد مردم بزُهد و تقوی) آراسته نموده، و پردهٔ خداوند (راه دین و شریعت) را وسیلهٔ معصیت قرار داده (خود را بلباس دین جلوه داده با حیله و تزویر برای صید متاع دنیا و جلب مال و دارائی در راه مردم دام افکنده). [۸] چهارم کسی است که بر اثر حقارت و پستی و نداشتن وسیله ای که بمقام ریاست برسد از خواستن انتقام خانه نشین گردیده است [۹] و چون دسترسی

بآرزوهای خود ندارد بهمان حالی که مانده خویشرا قانع نشان داده بلباس اَهل زُهد وتقوی زینت میدهد ، وحال آنکه نه در اندرون خود که شب آرام میگیرد و نه در بیرون که روز بسر میبرد (هیچوقت اَهل قَناعَت وزُهد نیست [۱۰]) ومردانی چند باقی مانده اند که یاد روز بازپسین چشمهای ایشان را (از لذّات دنیا) پوشانده است ، واز بیم آن روز اشکشان جاری است ، پس بعضی از آنها رانده ورمیده اند (بر اثر انکار منکر یا مشاهدهٔ کارهای ناشایسته از میان مردم بیرون رفته یا منزوی شده اند) و جمعی ترسناک وخوار ، وبرخی خاموش ودهن بسته مانده اند (که نمیتوانند حق را آشکار کنند) و بعضی از روی اِخلاص وراستی (مردم را براه حق) دَعوَت میکنند (یا آنکه خدا را از روی اِخلاص خوانده آمرزش میطلبند) وگروهی (بر اثر جور ستمکاران) اندوهگین ورنجورند [۱۱] وتَقیّه وپنهان شدن (از دشمنان) ایشان را گمنام کرده (بطوریکه هیچکس آنها را نمیشناسد) وذِلَّت وخواری آنانرا فراگرفته ، پس ایشان در دریای شور فرو رفته دهانشان بسته ودلشان زخمدار است ، ومردم را پند داده اند تا اینکه مَلول ورنجیده شدند (چون سخنان آنها گوش نداده اِعتنائی بایشان ننمودند) و بر اثر مَغلوبیَّت ذَلیل وخوار گشته کشته گردیدند تا اینکه کم شدند [۱۲] پس باید دنیا (ئی که رفتارش بانیکان چنین بوده) در نظر شما کوچکتر باشد از نفالهٔ برگ درخت سَلَم (درختی است در بیابان که برگ آن در دبّاغی بکار میرود) واز خُرده ریزه ای که از مِقراض میافتد (هنگام مِقراض کردن پشم گوسفند ومانند آن) وپند گیرید (تَنبُّه شوید) از اَحوال پیشینیان (رفتند وبجزای اَعمالشان رسیدند) پیش از آنکه آیندگان از حال شما پند گیرند ، ورها کنید دنیا را که مَذموم وناپسند بوده است ، زیرا دُنیا بکسیکه بیش از شما بآن عَلاقَه ودوستی داشته وَفا ننموده (سیّد رضی فرماید :)

میگویم : نادانی ، این خُطبَه را بمُعاوِیَه نسبَت داده ، وشکّ وریبی نیست در اینکه این خُطبَه از سخنان امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام است ، وکجا برابری میکند مَرتَبَهٔ طلا با خاک ومَرتَبهٔ آب شیرین با آب شور ؟! ودَلالت نموده بر درستی این سخن راهنمای ماهر وتشخیص داده آنرا منتقد بینا : عَمرو ابن بَحر جاحظ که این خطبه را در کتاب «بَیان وتَبیین» بیان کرده وکسیرا که آنرا بمُعاوِیَه نسبت داده نام برده پس از آن گفته : این خُطبَه بکلام عَلی عَلَیهِ السَّلام شَبیه تر وبروش آنحضرت در تقسیم مردم وشمردن اَصناف ایشان وخبر دادن از اَحوال آنها : مَغلوبیَّت ، خواری ، تَقیّه و خَوف لائقتر وسزاوارتر است ، (ونیز در آن کتاب) گفته : ما مُعاوِیَه را در کجا یافتیم که در

کلام خود راه زنها دپیش گیرد وبروشِ بندگان خدا رفتار نماید ؟

(٣٣) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

عِنْدَ خُرُوجِهِ لِقِتَالِ أَهْلِ ٱلْبَصْرَةِ، قَالَ عَبْدُ ٱللهِ ٱبْنُ ٱلْعَبَّاسِ:
دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) بِذِي قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ،
فَقَالَ لِي: مَا قِيمَةُ هٰذِهِ ٱلنَّعْلِ؟ فَقُلْتُ: لَا قِيمَةَ لَهَا، فَقَالَ
(عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ): وَٱللهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ
حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا، ثُمَّ خَرَجَ فَخَطَبَ ٱلنَّاسَ، فَقَالَ:

[1] إِنَّ ٱللهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ ٱلْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدَّعِي نُبُوَّةً، [2] فَسَاقَ ٱلنَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، وَبَلَّغَهُمْ مَنْجَاتَهُمْ، فَٱسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ، وَٱطْمَأَنَّتْ صَفَاتُهُمْ. [3] أَمَا وَٱللهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقَتِهَا، حَتَّى وَلَّتْ بِحَذَافِيرِهَا، مَا ضَعُفْتُ وَلَا جَبُنْتُ، [4] وَإِنَّ مَسِيرِي هٰذَا لِمِثْلِهَا، فَلَأَبْقُرَنَّ ٱلْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ ٱلْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ. [5] مَالِي وَلِقُرَيْشٍ؟ وَٱللهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ، وَلَأُقَاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ، [6] وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِٱلْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمُ ٱلْيَوْمَ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است هنگام رفتن بجنگ با مردم بَصرَه (در جنگ جمل)

عَبدُاللّه اِبن عبّاس گفت : در ذِی قار (مَوضعی است نزدیک بَصرَه) بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارِد شدم هنگامیکه پارگی کفش خود را میدوخت ، پس بمن فرمود قیمت این کفش چند است ؟ عرض کردم ارزشی ندارد ، فرمود : سوگند بخدا این کفش نزد من از اِمارت و حکومت بر شما محبوبتر است ، لکن (من قبول چنین اِمارت و حکومتی نموده ام برای اینکه) حقّی را ثابت گردانم یا باطِلی را براندازم ، پس حضرت بیرون رفته برای مردم خُطبَه خواند و فرمود :

(۱) خداوند سُبحان حضرت محمّد صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِه را فرستاد در میان عرب که هیچیک از آنها نبود که کتاب بخواند و نه دَعوَی نبوّت و پیغمبری کند (نه کتابی در میان ایشان بود و نه پیغمبری) (۲) پس آنحضرت ایشان را رهنمائی فرمود (از گفتار و کردار زشت منع نمود) تا آنکه جا داد آنها را بمکان شان و بجایگاه آسودگی رسانیدشان و از بیچارگی نجاتشان داد ، پس نیزه ایشان راست گردید (باستِقلال و نظم در زندگی رسیدند) و سنگ بزرگ لرزان آنان آرامش یافت (اِضطِراب و نگرانی که بر اثر ناامنی داشتند برطرف شد) (۳) آگاه باشید سوگند بخدا من در میان کسانی بودم که آنها را براه هِدایت و رستگاری سَوق میدادند (و با آنان که زیر بار اِطاعت نرفته جنگیدند جنگ کردم) تا همه لشگریان دشمن پشت کرده فِرار نمودند ، و من (در آن واقِعَه) عاجِز نبوده ترس بخود راه ندادم (۴) و این رفتن من بجنگ مردم بَصرَه مانند همان هنگام است که با پیغمبر برای هِدایت و رستگاری خَلق میرفتیم ، پس (اکنون هم عاجز نبوده و ترس بمن راه نیافته) باطِل را میشکافم تا حق از پهلوی آن بیرون آید (تاریکی باطِل که حقّ را پوشانده من بروشنائی عمل خود برطرف میسازم تا هویدا گردد) (۵) مرا با قُرَیش چه کار است؟ (سبب دشمنی ایشان با من چیست) سوگند بخدا (غرض از جنگ کردن من با ایشان این است که) در وقتی که کافِر (مُشرِک و بت پرست) بودند با آنها جنگیدم و اکنون هم که فِتنَه و فساد پیش گرفته از راه حقّ قَدَم بیرون نهاده اند با آنان میجنگم (پس جنگ من با آنها در این دو مَوقِع بر اثر کفر و ضَلالَت است و گرنه دشمنی ندارم) (۶) و من همانطور که دیروز (زمان حیات حضرت رسول در جنگ کردن) با ایشان همراه بودم (اِستِقامَت داشتم) امروز هم همراه هستم (ایستادگی دارم ، پس در اِستِقامَت و دلیری من هیچ تغییری پیدا نشده ، بنابراین از راه ضَلالَت و گمراهی قَدَم بیرون نهید و دست از کارزار با من بردارید) .

(۳۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي اسْتِنْفَارِ النَّاسِ إِلَى أَهْلِ الشَّامِ:)

[1] أُفٍّ لَكُمْ لَقَدْ سَئِمْتُ عِتَابَكُمْ ! أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ
عِوَضًا ؟ وَبِالذُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلَفًا ؟ [2] إِذَا دَعَوْتُكُمْ إِلَى جِهَادِ عَدُوِّكُمْ دَارَتْ
أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ ، وَمِنَ الذُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ ،
يُرْتَجُ عَلَيْكُمْ حَوَارِي فَتَعْمَهُونَ ، فَكَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَأْلُوسَةٌ ، فَأَنْتُمْ لَا
تَعْقِلُونَ ، [3] مَا أَنْتُمْ لِي بِثِقَةٍ سَجِيسَ اللَّيَالِي ، وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يُمَالُ
بِكُمْ ، وَلَا زَوَافِرُ عِزٍّ يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ ، [4] مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَإِبِلٍ ضَلَّ رُعَاتُهَا ،
فَكُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ انْتَشَرَتْ مِنْ آخَرَ ، [5] لَبِئْسَ لَعَمْرُ اللهِ سُعْرُ نَارِ
الْحَرْبِ أَنْتُمْ ، تُكَادُونَ وَلَا تَكِيدُونَ ، وَتُنْتَقَصُ أَطْرَافُكُمْ
فَلَا تَمْتَعِضُونَ ، لَا يُنَامُ عَنْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ ! [6] غُلِبَ
وَاللهِ الْمُتَخَاذِلُونَ ، [7] وَايْمُ اللهِ إِنِّي لَأَظُنُّ بِكُمْ أَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَغَى ،
وَاسْتَحَرَّ الْمَوْتُ قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ . [8] وَاللهِ
إِنَّ امْرَأً يُمَكِّنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَعْرُقُ لَحْمَهُ ، وَيَهْشِمُ عَظْمَهُ ، وَ
يَفْرِي جِلْدَهُ ، لَعَظِيمٌ عَجْزُهُ ، ضَعِيفٌ مَا ضُمَّتْ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ ! [9]
أَنْتَ فَكُنْ ذَاكَ إِنْ شِئْتَ ، فَأَمَّا أَنَا فَوَاللهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ

ضَرْبٌ بِالْمَشْرَفِيَّةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَاشُ الْهَامِ، وَتَطِيحُ السَّوَاعِدُ وَالْأَقْدَامُ، وَيَفْعَلُ اللهُ بَعْدَ ذٰلِكَ مَا يَشَاءُ.

[10] أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمَا تَعْلَمُوا، [11] وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِينَ آمُرُكُمْ.

از خُطْبه‌های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است هنگامیکه اَصْحاب خود را اَمْر بجنگ با مردم شام فرموده (بَعْد از جنگ با خَوارِج در نَهْرَوان حضرت مردم را اَمْر فرمود که در نُخَیْلَه بیرون شهر کوفه گرد آمده برای جنگ با مردم شام آماده باشند و بایشان دَسْتور داد که کمتر بمُلاقات زن و فرزندانشان بروند، آنها سخنان حضرت را پیروی نکرده پنهانی داخل کوفه شدند، و آن بزرگوار را با مَعْدودی از بزرگانشان در آنجا تنها گذاشته لشگرگاه را خالی کردند، پس کسانیکه بکوفه رفتند برنگشتند و آنها که مانده بودند شکیبائی نداشتند، لِذا حضرت بکوفه تَشْریف آورده برای مردم خُطْبه خواند و آنها را بجهاد تَرْغیب نمود، آنان اِطاعَت نکردند، پس حضرت ایشان را چند روزی بحال خود گذاشت و بعد از آن این خُطْبه را فرمود):

[1] من از شما دلتنگ و نگران میباشم و از مَلامَت کردن شما رنجیده گشتم، آیا در عِوَض زندگانی همیشگی بزندگانی مُوَقَّت دنیا خوشنود هستید، و بجای عِزَّت و بزرگی تن بذِلَّت و خواری داده‌اید؟ [2] وقتی شما را بجنگ کردن با دشمن میخوانم چشمهایتان دور میزند (مُضْطَرِب میشود) گویا بسختی مرگ و رنج بیهوشی مُبْتَلی شده‌اید که راه گفت و شنود شما با من بسته در پاسخ سخنانم حَیْران و سرگردانید مانند آنکه عَقْل از شما زائل گشته دیوانه شده‌اید که (راه صَلاح را از فَساد و خوبی را از بدی و عِزَّت را از ذِلَّت تمیز نمیدهید) نمیفهمید، [3] هیچوقت شما برای من نه اَمین و درستکار هستید (اِعْتِماد بشما نداشته و ندارم) و نه سپاهی

یباشید که (برای دفع دشمن) میل بشما داشته باشند، و نه یاران توانائی که نیازمند بشما گردند [4] نیستید شما مگر مانند شترهائی که ساربانهایشان ناپیدا هستند، چون از طرفی گرد آیند از طرف دیگر پراکنده شوند [5] سوگند بخدا شما برای افروخته شدن آتش جنگ بد مردمی باشید (زیرا) با شما مکر و حیله میکنند و شما حیله نمیکنید و شهرهای شما را تصرّف مینمایند و شما خشمگین نمیشوید (در صدد دفاع برنمیآئید) دشمن بخواب نمیرود و شما را خواب غفلت ربوده فراموشکار هستید [6] سوگند بخدا مغلوبند کسانیکه (برای جلوگیری از پیشروی دشمن) با یکدیگر همراهی نکردند [7] سوگند بخدا گمان میکنم اگر جنگ شدّت یابد و آتش مرگ و قتل افروخته شود شما مانند جدا شدن سر از بدن از (طرف) پسر ابوطالب جدا خواهید شد (با این خوف و ترسی که دارید ممکن نیست دوباره بدور من گرد آئید) [8] و سوگند بخدا مردی که دشمن را بطوری بر خود مسلّط کند که گوشتش را بدون اینکه چیزی بر استخوان باقی بماند بخورد و استخوان را شکسته پوستش را جدا سازد (خلاصه از دشمن که هستی او را از جان و مال و زن و فرزند در تصرّف آورده جلوگیری ننماید) ناتوانی و بی حمیّتی او بسیار و قلب و آنچه آنرا از اطراف سینهٔ او فرا گرفته ضعیف است [9] ای شنونده اگر تو هم میخواهی در ناتوانی و بی حمیّتی مانند این مرد باش و امّا من بخدا سوگند پیش از آنکه بدشمن فرصت و توانائی دهم با شمشیرهای مشرفی (مشارف نام قرائی بوده که شمشیر مشرفی بآن منسوب است) چنان باو خواهم زد که ریزه استخوانهای سر او بپرّد و بازوها و قدمهایش قطع شود و پس از کوشش من اختیار فتح و فیروزی با خدا است.

[10] ای مردم مرا بر شما حقّی و شما را بر من حقّی است: امّا حقّی که شما بر من دارید نصیحت کردن بشما است (ترغیب باخلاق پسندیده و بازداشتن از گفتار و کردار ناشایسته) و رساندن غنیمت و حقوق بشما است بتمامی (از بیت المال مسلمین بدون اینکه بگذارم حیف و میل شود) و یاد دادن بشما است (از کتاب و سنّت آنچه را که نمیدانید) تا نادان نمانید، و تربیت نمودن شما است (بآداب شرعیّه) تا بیاموزید (و برطبق آن رفتار نمائید) [11] و امّا حقّی که من بر شما دارم باقی ماندن بر بیعت است، و اخلاص و دوستی در پنهان و آشکار، و اجابت من چون شما را بخوانم، و اطاعت و پیروی بآنچه بشما امر کنم.

(۳۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(بَعْدَ التَّحْكِيمِ:)

[۱] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَإِنْ أَتَى الدَّهْرُ بِالْخَطْبِ الْفَادِحِ، وَالْحَدَثِ الْجَلِيلِ [۲]، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَيْسَ مَعَهُ إِلٰهٌ غَيْرُهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ).

[۳] أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرِّبِ تُورِثُ الْحَيْرَةَ وَتُعْقِبُ النَّدَامَةَ. [۴] وَقَدْ كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ فِي هٰذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي، وَنَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي، لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ [۵]، فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْجُفَاةِ، وَالْمُنَابِذِينَ الْعُصَاةِ، حَتَّى ارْتَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ، وَضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ [۶]، فَكُنْتُ أَنَا وَإِيَّاكُمْ كَمَا قَالَ أَخُو هَوَازِنَ:

(أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللِّوَى ✻ فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النُّصْحَ إِلَّا ضُحَى الْغَدِ.)

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است که پس از رأی دادن حَکَمَین فرموده است:

(وقتی که عَمرو ابن عاص و ابو موسی بموجب قرار داد تحکیم در دَوْمَةُ الْجَنْدَل که قلعهٔ بین شام و مدینه و بشام نزدیکتر بوده و در سرحد شام و عراق واقع است بهم رسیدند و راجع بامر خلافت بایکدیگر گفتگو نمودند، حضرت در آنهنگام بکوفه تشریف برده منتظر دانستن نتیجهٔ حکم آنها بود، تا اینکه در آخر عَمرو، ابو موسی را فریب داد و قرار گذاشتند هر یک بمنبر رفته امیر خود را عزل نموده امر خلافت را بشوری محوّل نمایند، عَمرو، ابو موسی را بر خود مقدم داشت که بمنبر رفت و حضرت امیر را از خلافت عزل نمود، و بعد از او عَمرو

بمنبر رفته معاویه را بخلافت نصب کرد ، چون این خبر در کوفه بآنحضرت رسید دلتنگ شده برخاست و
برای مردم این خطبه را خواند) :

[۱] ستایش مخصوص خداوند است هر چند روزگار بلیهٔ بزرگ و پیش آمد بسیار سخت پیش آرد
[۲] (مقصود حضرت این است که ستایش خداوند در هر حال خواه در وقت خوشی و خواه در وقت سختی لازم است)
و گواهی میدهم که نیست خدائی مگر خدای یگانه که شریک ندارد و نیست معبودی سوای او ، و محمّد بنده
و فرستادهٔ او است ، خداوند بر او و آلش درود فرستد [۳] و بعد ، نتیجهٔ نافرمانی نصیحت کنندهٔ
مهربان که (بهر چیز) دانا و با تجربه است حسرت و اندوه است و در پی آن ندامت و پشیمانی است [۴] و
من در این حکمیت (چون زیان آنرا دیده استم) امر و رأی خود را با خلاصهٔ آنچه در نظر داشتم برای شما بیان
کردم (شما گفتارم را پیروی نکردید بپشیمانی گرفتار شدید که سودی ندارد) «لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ»
ای کاش امر و رأی قصیر پیروی میشد (این جمله ضرب المثل مشهور عرب است برای کسانیکه نصیحت
ناصح را نشنوند و به پشیمانی مبتلی گردند ، و قصه آن اینست که جذیمهٔ أبرش پادشاه حیره با عمرو ابن
ظرب پادشاه جزیره جنگ کرد و او را بقتل رسانید ، پس از عمرو دخترش زباء جانشین پدر شد و در
صدد خونخواهی پدر بر آمده خواست با جذیمه کارزار نماید خواهرش زبیبه او را منع کرد ، پس زباء
بفکر افتاد که با مکر و حیله انتقام پدر را بگیرد ، نامهٔ ای بجذیمه نوشت که من زنم و زنان را پادشاهی نشاید
و از شوهر ناگزیرند ، و من غیر از تو کسیرا برای همسری نمی پسندم و اگر بیم سرزنش مردم نبود خودم بسوی
تو میآمدم ، پس اگر قدم رنجه فرمائی مملکت مرا از آن خود خواهی یافت ، چون نامه بجذیمه رسید با بزرگان
اصحابش مشورت کرد همه او را باین سفر تشویق نمودند مگر قصیر ابن سعید که فرزند کنیز او و مردی بسیار باهوش
و تدبیر بود که هیچگاه جانب احتیاط را فرو نمیگذاشت ، از روی فراست حدس زد که باید حیله‌ای در این
دعوت باشد ، لذا با رأی اصحاب جذیمه مخالفت کرد و او را از این سفر منع نمود ، لیکن جذیمه بگفتار او
اعتنائی نکرده با هزار سوار حرکت کرد ، چون نزدیک جزیره رسید لشکر زباء او را استقبال نمودند ولی
احترام زیادی ندید ، قصیر اشاره کرد که برگرد و بنزد زباء نرو که من در این کار مکر و حیله می بینم ، جذیمه با
اعتنائی بگفتهٔ او نکرده چون وارد جزیره گشت ، او را کشتند ، آنگاه قصیر گفت : لَوْ كَانَ يُطَاعُ
لِقَصِيرٍ أَمْرٌ و این سخن در میان عرب ضرب المثل شد ، خلاصه مقصود حضرت آنستکه ای کاش رأی و اندیشهٔ

مرا در قبول نکردن حَکَمِیّت عَمرو بن عاص و ابو موسی پیروی میکردید تا اکنون پشیمان نمیشدید ، و من آنچه را که بشما
باید بگویم گفتم) پس مرا پیروی نکرده اِمتِناع نمودید ، مانند مخالفین جفاکار و پیمان شکن نافرمان
تا اینکه (بر اثر اِصرار شما بر مخالفت و نافرمانی) نصیحت کننده در پند دادن مردّد گشت ، و آتش زنه از
آتش دادن بُخل ورزیده (با اینکه نصیحت کننده با تجربه هرگز مردّد نمیشود و از پند دادن خودداری نمیکند ، اتفاق
رأی و اجتماع شما بر مخالفت و نافرمانی او را مانند کسی نموده که در گفتارش مردّد باشد و از پند دادن خودداری نماید ،
و این جمله وَضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ مَثَلی است که گفته میشود برای کسیکه چون مردم نصائح سودمند او را قبول
نکنند از پند دادن مُضایقه میکند ، و صلاح و فساد کار ایشان را نمیگوید) پس حکایت من و شما مانند آنستکه برادر
هوازن (دُرَیدُ ابنُ الصِّمَّة) گفته (و سبب اینکه حضرت دُرَید را برادر هوازن فرموده آنست که در نسب
بقبیله هوازن میرسد ، زیرا او از بنی خُثَم ابن معاویة ابن بکر ابن هوازن است ، چنانکه خداوند متعال در
قرآن کریم س ۴۶ ی ۲۱ میفرماید : وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ یعنی یاد کن برادر عاد را که مراد حضرت هود پیغمبر است
که از قبیله عاد بوده ، و حکایت دُرَید آنستکه چون با برادرش عبدالله بجنگ بنی بکر ابن هوازن رفت و
غنیمت بسیاری آورد ، در مراجعت عبدالله خواست در مُنْعَرَجِ اللِّوی که اِسم موضعی است یکشب توقّف
کند ، دُرَید از باب نصیحت او را گفت : ماندن در اینجا دور از اِحتیاط است ، مبادا بنی هوازن را جمعیت
و کمکی فراهم آمده ناگاه بر سر ما تازند ، عبدالله از غروری که داشت پند او را گوش نداد و شب را در آن منزل
توقّف نمود ، فردا چاشتگاه طائفه بنی هوازن با جمعیت زیادی بر سر ایشان تاخته عبدالله را بقتل رساندند
و دُرَید با زخم بسیار از دست آنان نجات یافت ، پس از آن قصیده ای گفت که یکی از اشعار آن این شعر
است که حضرت بر سبیل مثال فرموده) : أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللِّوَى * فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النُّصْحَ إِلَّا ضُحَى الْغَدِ
یعنی در مُنعرج اللّوی امر و رأی خود را بشما بیان کردم ، پس فائده پند مرا ندانستید مگر چاشتگاه فردا
(نظیر این حکایت نصیحت و پند دوستانه من بود بشما که گفتم کار جنگ بر معاویه و اصحابش سخت شده
لذا در صدد حیله و تزویر برآمده قرآنها بر سر نیزه ها کرده اند و تشکیل مجلس محاکمه میخواهند ، شما از گفتار
من پیروی ننموده فریب گفتار و کردار ایشان را خورده بحکومت حَکَمَین راضی شدید و اِصرار نمودید و منهم رضاء
دادم ، اکنون زیان مخالفت با من بر شما هویدا گردید) .

(۳۶) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

فِي تَخْوِيفِ أَهْلِ ٱلنَّهْرَوَانِ:

[۱] فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرْعَى بِأَثْنَاءِ هٰذَا ٱلنَّهْرِ، وَبِأَهْضَامِ هٰذَا ٱلْغَائِطِ، عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، وَلَا سُلْطَانٍ مُبِينٍ مَعَكُمْ: [۲] قَدْ طَوَّحَتْ بِكُمُ ٱلدَّارُ، وَٱحْتَبَلَكُمُ ٱلْمِقْدَارُ، [۳] وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هٰذِهِ ٱلْحُكُومَةِ، فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ ٱلْمُخَالِفِينَ ٱلْمُنَابِذِينَ، حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمْ، [۴] وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخِفَّاءُ ٱلْهَامِ، سُفَهَاءُ ٱلْأَحْلَامِ، وَلَمْ آتِ «لَا أَبَا لَكُمْ» بُجْراً، وَلَا أَرَدْتُ بِكُمْ ضُرّاً.

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است که در ترسانیدن اَهل نَهرَوان فرموده.

(نَهرَوان اِسم مَوضعی است در کنار نَهری در راهی که بکوفه نزدیک است سَمت صَحرای حَرُوراء، و حَرُوراء نام قَریه‌ایست نزدیک کوفه، و اینکه خَوارج نَهرَوان را حَرُورِیّه مینامند از جهت این است که اِجتماع ایشان برای مُخالفت با امیرالمؤمنین در آن صَحرا بوده است، و سَبَب جنگ حضرت با خَوارِج نَهرَوان آنستکه چون در جنگ صِفّین کارزار بر مُعاوِیَه و اَصحابش سخت شد مَخصوصًا در لَیلَةُ ٱلْهَرِیر، که سی و شش هزار نفر از هر دو لشکر کشته شد، و هَرِیرُ ٱلْکَلْب در لُغَت زوزه کشیدن سگ را گویند، و در و بر شدن دلیران را در کارزار بآن تشبیه مینمایند، خُلاصه بامداد آنشب مُعاوِیَه بدستور عَمرو بن عاص حیله بکار برده فرمان داد تا لشکریان پانصد قرآن بر سر نیزه‌ها کرده جلو لشکر حضرت آورده فریاد کردند: ای مسلمانان کارزار دَمار از روزگار عَرَب برآورد و این همه مُخالفت بنیاد قَبائِل ما و شما را بر انداخت، بیائید تا بکتاب خدا بازگشته تا آنچه میان ما حُکم کند رِضا داده دست از مُخالفت برداریم، این حیلهٔ ایشان مُؤَثِّر شد و لشکر عِراق از آن سخنان مُتَرَدِّد گشته در جنگ سُستی

نمودند و دوازده هزار کس روگردانند و بحضرت گفتند : مالک اَشتَر را از جنگ بازگردان وگرنه با تو میجنگیم ، آنجناب ناچار مالک را بازگردانید و قَضیّهٔ حَکَمَینْ رُو داد ، وحضرت از زیادی اِصرار ایشان بحکمیّت آنان تن داد ، وآنها بعد از دانستن رَأیِ حَکَمَینْ وحیلهٔ عَمْرو اِبْن عاص بیش از پیش با حضرت مُخالَفَت نموده گفتند : چون خَلق را در کار خالِق وامْر خِلافت حَکَم ساختی اکنون بکفْر وخطای خویش اِقْرار وپس از آن تَوْبه کن تا از تو اِطاعت وپیروی نمائیم ، حضرت اِبْتِداء عبدالله اِبْن عبّاس را فرستاد تا ایشان را نَصیحت نمود وپس از آن خودش با آنان سخن گفته شُبْهِهاشان را رَفْع فرمود تا اینکه هشتهزار تن از گفتار وتَصْمیم خود بازگشتند وچهار هزار در صَدَد جنگ با آنجناب برآمده مُتَوجّه نَهْرَوان شدند ، وهمهٔ آنها در حوالی آن نَهْر کشته گردیدند مگر نه نفر که باَطْراف گریختند ، واکثر نَواصِب خَوارِج از نَسْل ایشانند ، وسَبَب اینکه ایشان را خَوارِج میگویند آنستکه بر آنحضرت خُروج کردند ، وسَبَب نامیدن نَواصِب آنستکه بعَداوَت ودشمنی اَهْل بَیت « عَلَیْهِمُ السّلام » وشیعیان ایشان مُتَظاهِرند ، خُلاصه حضرت پیش از جنگ برای اِتْمام حُجّت آنها را ترسانیده فرمود) :

(۱) من شما را میترسانم از اینکه صُبْح کنید در حالتی که در میان این نَهْر ودر بَیْن این زمینهای پست وبلند کشته افتاده باشید بدُون آنکه نزد پروردگار خود (بر مُخالَفَت ویاغی شدن با من) حُجّت ودَلیلی داشته ونه (در این کار) بُرْهان واضِحی با شما است (۲) دنیا شما را هَلاک میکند وقَضا وقَدَر الهی شما را در دام میاندازد (با مُخالَفَت با امام خود راهی جز کشته شدن برای شما نیست) (۳) من شما را از حُکُومَت حَکَمَیْن (که اکنون پشیمان شده اید) نَهْی کردم ، پس شما اِمْتِناع کرده مُخالَفَت نمودید مانند مُخالِفین پیمان شکن (هنگامیکه لشکر مُعاوِیَه در جنگ صِفّین قرآنها را بر سر نیزه ها کردند گفتید : ایشان ما را بسوی کتاب خدا دَعْوَت مینمایند وما را لازم است دَعْوَت آنها را اِجابَت کنیم ، ومن میدانستم آنان چون شکست خورده این حیله را بکار برده اند ، گفتارشان را باور نکردم ، شما با من مُخالَفَت نموده گفتید : اگر دَعْوَت ایشان را اِجابَت نکنی ترا با آنها تسلیم مینمائیم ، پس من بدُون رِضایَت چاره نداشتم) تا اینکه بمَیْل وخواهش شما رفتار کردم (از جنگ دست کشیده مالک اَشتَر را هم از کارزار بازگردانیدم) (۴) وشما (دیروز که حُکُومَت حَکَمَیْن را واجب دانسته امروز آنرا کُفْر می پندارید ، پس) گروهی سبک سر وسَفیه وبی بردباری هستید (زیرا در گفتار وکردار ثابت قَدَم نبوده از روی خردمندی

سخن نگفته کاری بسکنید) من شرّی برای شما نیاوردم ، ای بی پدرها (جملهٔ لا أبا لكم را عرب در موقع مذمّت و نفرین گوید ، زیرا پدر نداشتن نزد شان سبب ذلّت و خواری است) و نخواستم بشما زیانی وارد شود .

(۳۷) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

يَجْرِي مَجْرَى الْخُطْبَةِ :

۱ فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا ، وَتَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا ، وَنَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا ، وَمَضَيْتُ بِنُورِ اللهِ حِينَ وَقَفُوا ، وَكُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً ، وَأَعْلاهُمْ فَوْتاً ۲ فَطِرْتُ بِعِنانِها ، وَاسْتَبْدَدْتُ بِرِهانِها ، كَالْجَبَلِ لا تُحَرِّكُهُ الْقَواصِفُ ، وَلا تُزِيلُهُ الْعَواصِفُ ۳ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ ، وَلا لِقائِلٍ فِيَّ مَغْمَزٌ ۴ أَلذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ ، وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ ۵ رَضِينا عَنِ اللهِ قَضاءَهُ ، وَسَلَّمْنا لِلهِ أَمْرَهُ ۶ أَتَرانِي أَكْذِبُ عَلى رَسُولِ اللهِ ؟ « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ » وَاللهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ ۷ فَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذا طاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي ، وَإِذَا الْمِيثاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلام است که قائم مقام خُطبه میباشد (و کلمات این فصل خُلاصه و گزیدهٔ از گفتار طولانی است که آن بزرگوار بعد از واقعهٔ نهروان فرموده و در آن شرح حال خود را از

زمان وفات حضرت رسول تا آن زمان بیان فرموده است) :

[۱] برای یاری دین اسلام قیام کردم هنگامیکه مسلمین ضعیف و ناتوان بودند، و خود را آشکار نمودم آنگاه که ایشان (از عجز و ناتوانی) سر در گریبان بودند و (در مسائل دین) گویا شدم وقتی که آنان واماندند، و بنور خدا (از ظلمات جهل) گذشتم (هر مجهولی نزد من معلوم بود) زمانیکه آنها حیران و سرگردان بودند، و (با این وصف در خودنمائی) از همه خاموشتر و در پیشی گرفتن (بمراتب کمال) از آنها برتر بودم، [۲] پس زمام فضائل را گرفته پرواز نمودم (برای گشایش مشکلات بجا یکی حاضر میشدم) و گرو آن فضائل را بردم (مرتبهٔ هیچکس در فضل و کمال بمن نرسید)، و در هر امری ثبات قدم داشتم) مانند کوه که بادهای شکننده و تند آنرا نمیجنباند و از جا نمیکند، [۳] هیچکس نتوانسته از من (در حضور یا در غیاب) عیب و نقصی بگیرد، [۴] ذلیل و ستمکشیده نزد من عزیز و ارجمند است تا آنگاه که حق او را (از ظالم) بستانم، و قوی و ستمگر نزد من ناتوان است تا وقتی که حق (مظلوم) را از او بگیرم، [۵] ما از قضاء و قدر الهی خوشنود و تسلیم فرمان او هستیم، [۶] آیا می بینی مرا که بر رسولخدا دروغ بگویم؟! (با اینکه من بوحی خداوند و بنص آنحضرت خلیفه و جانشین او هستم) سوگند بخدا من اول کسی هستم که او را تصدیق کرد، پس اول کسیکه (بعد از وفات) او را تکذیب نماید نمیباشم (زیرا در پنهان و آشکار براستی و درستی و پاکی مرا ستوده و برادر خویش خوانده)، پس اگر دروغ بگویم او را تکذیب کرده ام، [۷] پس (سبب اینکه با خلفاء مدارا نمودم آنستکه) در امر خلافت خود اندیشه کرده دیدم اطاعت و پیروی از فرمان حضرت رسول (فرموده بود اگر کار بجدال بکشد سر فرود آرم) بر من واجب است، بیعت کردم و بر طبق عهد و پیمان خود با آن حضرت رفتار نمودم.

(۳۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

[۱] وَإِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبْهَةُ شُبْهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ، فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللهِ فَضِيَاؤُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ، وَدَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى، [۲] وَأَمَّا

أَعْدَاءُ اللهِ فَدُعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلاَلُ، وَدَلِيلُهُمُ الْعَمَى ٣ فَمَا يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَهُ، وَلاَ يُعْطَى الْبَقَاءَ مَنْ أَحَبَّهُ.

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در بیان وجه تسمیه شُبهه و اینکه کسیرا از مرگ رهائی نیست):

١ شُبهه از این جهت شُبهه نامیده شده که شَبیه و مانند حقّ است (هر کس نمیتواند میان حقّ و باطل تمیز دهد) پس روشنی دوستان خدا در شُبهه ایمان و اعتقاد ایشان است (بخدا و رسول) و راهنماشان راه هدایت و رستگاری است (که از آن راه پیروان خود را از تاریکیهای شُبهه ها نجات داده و حقّ را بآنان آشکار مینمایند) ٢ و امّا دشمنان خدا دعوت کننده شان در آن شُبهه ضلالت و گمراهی است و رهنمای شان کوری و سرگردانی (که بسبب آن پیروان خود را در دُنیا بدبخت و در آخرت بعذاب الهی گرفتار میسازند) ٣ پس (پیروان دوستان خدا نباید از مرگ و کشته شدن بیم داشته باشند، زیرا) کسیرا هم که از مرگ بیم داشته باشد بالاخره نجات و رهائی از آن نیست و کسیکه دوستدار زنده بودن باشد همیشه باقی و زنده نخواهد ماند (بنابراین شایسته آنست که شخص بزندگی موقّتی دُنیا دل نبندد و از مرگ و پیکار در راه خدا برای نُصرت دین رو نگرداند).

(٣٩) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ:

١ مُنِيتُ بِمَنْ لاَ يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ، وَلاَ يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ ٢ لاَ أَبَا لَكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبَّكُمْ؟ أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ، وَلاَ حَمِيَّةَ تُحْمِشُكُمْ؟ ٣ أَقُومُ فِيكُمْ مُسْتَصْرِخاً، وَأُنَادِيكُمْ مُتَغَوِّثاً، فَلاَ تَسْمَعُونَ لِي قَوْلاً، وَلاَ تُطِيعُونَ لِي أَمْراً، حَتَّى تَكَشَّفَ الْأُمُورُ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ ٤

فَمَا يُدْرَكُ بِكُمْ ثَارٌ، وَلَا يُبْلَغُ بِكُمْ مَرَامٌ. دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ فَجَرْجَرْتُمْ جَرْجَرَةَ الْجَمَلِ الْأَسَرِّ، وَتَثَاقَلْتُمْ تَثَاقُلَ النِّضْوِ الْأَدْبَرِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مُتَذَائِبٌ ضَعِيفٌ «كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ».

أَقُولُ: قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مُتَذَائِبٌ أَيْ مُضْطَرِبٌ مِنْ قَوْلِهِمْ تَذَاءَبَتِ الرِّيحُ أَيِ اضْطَرَبَ هُبُوبُهَا، وَمِنْهُ يُسَمَّى الذِّئْبُ ذِئْباً لِاضْطِرَابِ مِشْيَتِهِ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (هنگامیکه نُعمانِ ابْن بَشیر بامرِ مُعاویه با دو هزار نفر برای ترساندن مردم عِراق از شام حرکت کرد، چون به عَيْنُ التَّمر نزدیک کوفه رسید مالِکِ ابْن کَعْب اَرْحَبی که از جانِب حضرت حکومت آنجارا داشت و بیش از صد نفر با او نبود آنجناب را از این واقعه خبر داد، حضرت بر مِنبر تشریف برده پس از اَدای حمد و ثنای اِلهی فرمود: خدا شما را اِیذا کند، نُعمانِ ابْن بَشیر با گروهی از مردم شام که بسیار نیستند نزدیک مالِکِ ابْن کَعْب که برادر شما است فرود آمده اند، مُهیّا شوید بروید و برادر خود را کمک دهید، شاید بسبب شما خداوند جمعی از کُفّار را نابود نماید، چون مردم در رفتن بکمک مالِکِ ابْن کَعْب اِهمال نمودند حضرت رُؤَسای ایشان را دعوت کرده امر برفتن نمود، قریب سیصد نفر گرد آمده بقیّه خودداری کردند، پس آن بزرگوار غمگین برخاسته فرمود):

۱- بکسانی گرفتار شده ام که چون ایشان را امر مینمایم پیروی نمیکنند و آنها را میخوانم جواب نمیدهند، ۲- ای بی پدرها برای نُصرت و یاری پروردگار خود منتظر چه هستید (سبب سستی در کار و رفتن بسوی جهاد در راه خدا چیست؟) آیا نیست دینی که شما را گرد آورد (تا برای بدست آوردن سَعادت دنیا و آخِرت یکدیگر را کمک نمائید) و آیا نیست حَمیّت و غیرتی که شما را (برای دَفع دشمن) بکار آن بدارد (برای حمایت از دین و اهل آن) ۳- در میان شما ایستاده فریاد کنان یاری و همراهی میطلبم،

سخن مرا گوش نمیدهید و فرمانم را پیروی نمیکنید تا اینکه (بر اثر نافرمانی و مخالفت با من) پیش آمدهای بد هویدا گردد (دشمن بر جان و مال و ایمان شما تسلّط پیدا نماید) [۴] بتوسّط شما خونخواهی نمیتوان نمود (با شما مقاومت با دشمن ممکن نیست) و بهمراهی شما مقصودی (در امر دین و دنیا) حاصل نمیشود [۵] شما را برای یاری برادرانتان دعوت کردم، ناله کردید (آخ و وای گفتید) مانند ناله شتر هنگامی که نافش درد میکند، و (در رفتن بکارزار و یاری برادرانتان) مانند (راه رفتن) شتر بیماری که پشتش زخم است سستی کردید، و سپاه کمی از شما هم که بسوی من آمد نگران و ناتوانند مانند اینکه ایشان بسوی مرگ فرستاده میشوند و آنان مرگ را در مقابل خود می بینند. (سیّد رضی فرماید:) میگویم: مُتَذائب در سخن آنحضرت بمعنی مُضطرِب و نگران است و این مأخوذ از گفتار عرب است که گفته اند تَذاءَبَتِ الرِّیحُ یعنی بادهای مُضطرِب و درهم وزید، و از این جهت گرگ ذِئب نامیده شده که در رفتارش نگران است.

(۴۰) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

فِي الْخَوارِجِ لَمّا سَمِعَ قَوْلَهُمْ «لا حُكْمَ إِلّا لِلّهِ» قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[۱] كَلِمَةُ حَقٍّ يُرادُ بِهَا الْباطِلُ، نَعَمْ إِنَّهُ لا حُكْمَ إِلّا لِلّهِ [۲] وَلٰكِنْ هٰؤُلاءِ يَقُولُونَ: لا إِمْرَةَ إِلّا لِلّهِ، وَإِنَّهُ لا بُدَّ لِلنّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فاجِرٍ [۳] يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ، وَيُقاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَراحَ مِنْ فاجِرٍ.

[۴] وَفِي رِوايَةٍ أُخْرىٰ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلامُ لَمّا سَمِعَ تَحْكِيمَهُمْ قالَ:

حُكْمَ ٱللّٰهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ. وَقَالَ:

أَمَّا ٱلْإِمْرَةُ ٱلْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا ٱلتَّقِيُّ، وَأَمَّا ٱلْإِمْرَةُ ٱلْفَاجِرَةُ فَيَتَمَتَّعُ فِيهَا ٱلشَّقِيُّ، إِلَىٰ أَنْ تَنْقَطِعَ مُدَّتُهُ، وَتُدْرِكَهُ مَنِيَّتُهُ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است هنگامیکه شنید سخن خوارج نهروان را:

«نیست حکمی مگر از جانب خدا» فرمود:

۱ سخن حقّی است که از آن اراده باطل میشود، آری نیست حکمی مگر از جانب خدا (خداوند متعال حاکم بجمیع امور و واجب الاطاعه است و از مقتضیات احکام الهی آنست که باید در میان خلق امیر و رئیسی باشد تا امر معاش و معاد شان را منظّم نماید) ۲ ولیکن خوارج میگویند: امارت و ریاست (در بین خلق) مخصوص خداوند است، و حال آنکه ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکوکار یا بدکار باشد ۳ مؤمن در امارت و حکومت او بطاعت مشغول است و کافر بهرهٔ خود را میبابد (همه با بودن امیر از هرج و مرج و اضطراب و نگرانی آسوده اند) و خداوند در زمان او هر کرا با جل مقدّر میرساند (با بودن امیر مردم بجان هم میافتند) و بتوسّط او مالیات جمع میگردد (تا در وقت حاجت بکار بندد) و با دشمن جنگ میشود، و راهها (از دزدها و یاغیها) ایمن میگردد، و حقّ ضعیف و ناتوان از قوی و ستمکار گرفته میشود تا نیکوکار در رفاه و از (شرّ) بدکار آسوده ماند.

(سیّد رضی فرماید:) ۴ در روایت دیگر وارد شده که چون حضرت سخن خوارج را شنید (که میگفتند: نیست حکمی مگر از جانب خدا) فرمود: منتظر حکم خدا دربارهٔ (کشتن) شما هستم، ۵ و فرمود: پرهیزکار در زمان امیر عادل بطاعت خدا مشغول است و زیانکار در زمان امیر فاجر بهرهٔ خود را میبابد تا اینکه عمر هر یک بسر آمده مرگ او را دریابد (آنگاه او پاداش و این کیفر کردار خود خواهد رسید).

(۴۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ إِنَّ ٱلْوَفَاءَ تَوْأَمُ ٱلصِّدْقِ، وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَىٰ مِنْهُ، وَلَا يَغْدِرُ

مَنْ عَلِمَ كَيْفَ ٱلْمَرْجِعُ ٢ وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ ٱتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ
ٱلْغَدْرَ كَيْسًا، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ ٱلْجَهْلِ فِيهِ إِلَىٰ حُسْنِ ٱلْحِيلَةِ، مَا لَهُمْ؟
قَاتَلَهُمُ ٱللّٰهُ! ٣ قَدْ يَرَى ٱلْحُوَّلُ ٱلْقُلَّبُ وَجْهَ ٱلْحِيلَةِ وَدُونَهُ مَانِعٌ مِنْ
أَمْرِ ٱللّٰهِ وَنَهْيِهِ فَيَدَعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ ٱلْقُدْرَةِ عَلَيْهَا، وَيَنْتَهِزُ
فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيجَةَ لَهُ فِي ٱلدِّينِ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است (که در آن وفا را ستوده و حیله را مذمّت فرموده):

۱ وفا قرین راستی است، و من سپری نگاهدارنده تر از وفای بعهد (برای جلوگیری از عذاب الهی) سراغ ندارم، و کسیکه بداند بازگشتش (در قیامت) چگونه است (و بچه نحوی از او حساب میکشند، هرگز) مکر نمیکند، ۲ ما در زمانی واقع شده ایم که بیشتر مردم آن، مکر را زیرکی پندارند، و نادانان ایشانرا زیرک خوانند، چه سودی میبرند این مکر کنندگان؟ خدا ایشان را بکشد! (تا مردم از شرّشان آسوده گردند، و یا اینکه خدا آنانرا از رحمت خود دور فرماید) ۳ شخص زیرک و کاردان راه حیله و چارهٔ هر کار را میداند و سبب اینکه حیله بکار نمیبرد آنست که امر و نهی خدا او را مانع میشود، و با اینکه حیله را دیده و دانسته و توانائی بکار بردن آنرا دارد ترک میکند، و کسیکه در دین از هیچ گناهی باک ندارد (مانند معاویه و عمرو ابن عاص) فرصت را از دست نداده در هر کاری بمکر و حیله دست اندازد (مقصود حضرت آنستکه اگر ترس از خدا نبود برای بکار بردن حیله و مکر، من از همه زبردست تر بودم).

(۴۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ:

۱ أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ ٱثْنَانِ: ٱتِّبَاعُ ٱلْهَوَىٰ
وَطُولُ ٱلْأَمَلِ، فَأَمَّا ٱتِّبَاعُ ٱلْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ ٱلْحَقِّ، وَأَمَّا طُولُ ٱلْأَمَلِ

فَيُنْسِي الْآخِرَةَ [۱] أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَذَّاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُّهَا [۲] أَلَا وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَلِكُلٍّ مِنْهُمَا بَنُونَ، فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيُلْحَقُ بِأُمِّهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ [۴] وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ، وَغَداً حِسَابٌ وَلَا عَمَلَ .

أَقُولُ : الْحَذَّاءُ : السَّرِيعَةُ، وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرْوِيهِ جَذَّاءَ بِالْجِيمِ وَالذَّالِ أَيِ انْقَطَعَ دَرُّهَا وَخَيْرُهَا .

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در مذمّت از متابعت هوای نفس وآرزوی بیجا) :

[۱] ای مردم ترسناکترین چیزیکه از ابتلای شما بآن میترسم دو چیز است : اوّل پیروی از هوای نفس و دوّم آرزوی بیشمار، امّا پیروی از هوای نفس شخص را از راه حقّ باز میدارد، وآرزوی بیجا آخرت را از یاد میبرد [۲] آگاه باشید دنیا بسرعت وتندی (از اهلش) رو میگرداند (اهل آن بزودی فانی میگردند، و دنیا یکه خوشگذرانی در آن و دل بستن بآن بی نتیجه میگردد) پس باقی نمانده از آن مگر ته مانده ای مانند باقیمانده آب ظرفی که کسی آنرا (سراشیب گرفته) ریخته باشد (در آن ظرف آبی باقی نمانده باشد مگر اندکی) [۳] واگاه باشید که آخرت نزدیکست، و برای هریک از دنیا و آخرت فرزندانی است، پس شما از فرزندان آخرت باشید (بدستور خدا و رسول رفتار نموده باین زندگی موقّتی دل نبندید) واز فرزندان دنیا نباشید، زیرا بزودی در قیامت هر فرزندی بمادرش ملحق خواهد شد (پس فرزند دنیا در آتش و فرزند آخرت در بهشت خواهد رفت) [۴] و (بدانید) امروز (ایام عمر فانی) روز عمل و کار است، و حساب و بازخواستی ندارد، و فردا (قیامت) روز حساب

وبازخواست است وموقع عمل وکار نیست (پس امروز را غنیمت شمرده در کاری که رضای خدا در آنست بکوشید تا در قیامت موقع حساب آسوده باشید . سیّد رضی فرماید :)

میگویم : حذّاء بمعنی سرعت وشتاب است وبعضی جذّاء بجیم وذال نقل میکنند ، یعنی دردل بستن بدنیا خیر وسودی نمیباشد .

(۴۳) وَمِنْ كَلاَمٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ

وَقَدْ أَشَارَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ بِالاِسْتِعْدَادِ لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ بَعْدَ إِرْسَالِهِ جَرِيرَ ابْنَ عَبْدِ اللهِ الْبَجَلِيِّ إِلَى مُعَاوِيَةَ:

۱ إِنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَجَرِيرٌ عِنْدَهُمْ إِغْلاَقٌ لِلشَّامِ، وَصَرْفٌ لِأَهْلِهِ عَنْ خَيْرٍ إِنْ أَرَادُوهُ ۲ وَلٰكِنْ قَدْ وَقَّتُّ لِجَرِيرٍ وَقْتاً لاَ يُقِيمُ بَعْدَهُ إِلاَّ مَخْدُوعاً أَوْ عَاصِياً ، وَالرَّأْيُ عِنْدِي مَعَ الْأَنَاةِ فَأَرْوِدُوا ، وَلاَ أَكْرَهُ لَكُمُ الْإِعْدَادَ ۳ وَلَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هٰذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ ، وَقَلَّبْتُ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ ، فَلَمْ أَرَ لِي إِلاَّ الْقِتَالَ أَوِ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ۴ إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْأُمَّةِ وَالٍ أَحْدَثَ أَحْدَاثاً ، وَأَوْجَدَ لِلنَّاسِ مَقَالاً ، فَقَالُوا ثُمَّ نَقَمُوا فَغَيَّرُوا .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلاَمُ است که پس از آنکه جریر ابن عبدالله بجلی را (برای گرفتن بیعت) نزد معاویه بشام فرستاد ، اصحاب آن بزرگوار (چون دانستند معاویه امر آنحضرت را اطاعت نخواهد نمود ، پیش از مراجعت جریر از شام و پاسخ آوردن) گفتند مصلحت در آن است

که برای جنگ با مردم شام آماده شویم (حضرت فرمود) :

۱ آماده شدن من برای جنگ با مردم شام با اینکه جریر نزد ایشان است (و هنوز جواب مارا نیاورده) بستن در است بروی آنان، و باعث روگردانیدن آنها است از خوبی (بیعت کردن) اگر اراده کرده باشند (اگر بگویند اقدام تو بجنگ، ما را وادار نمود که فرمانترا قبول نکنیم مارا بر نافرمانی آنها ایرادی نیست، و بر فرض که بخواهند بیعت کنند شروع بجنگ سبب انصراف آنان میشود)

۲ امّا من برای جریر مدّتی را معلوم کرده ام که بیش از آن توقّف نماید مگر (از معاویه) فریب خورده باشد (و او برای گرفتن جواب معطّل داشته) یا نافرمانی کرده (در گرفتن جواب از او اهمال نموده) و رأی من مدارا نمودن (با ایشان) است، پس شما هم مدارا کنید و (اگر چه) بدم نمیآید که شما آماده برای جنگ باشید ۳ «وَلَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هٰذَا ٱلْأَمْرِ وَعَيْنَهُ» یعنی من بینی و چشم این کار را زده ام (این ضرب المثل عربی است که بجای ضرب المثل فارسی : من همه طرف این کار را پائیده ام، بکار میرود) و نهان و آشکار آنرا زیر و رو کرده ام، چاره ای برای خود ندیدم مگر جنگیدن (با معاویه و یارانش) یا کفر و انکار آنچه را که حضرت رسول صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آورده (زیرا جلوگیری نکردن از اضلال و گمراهی کفّار و منافقین بی اعتنائی بامر خدا و رسول میباشد و آن برای علی کفر است، و برای اطاعت امر خدا و رسول البتّه با آنان جنگ کرده شرّشان را دفع مینمایم . پس در موضوع سبب قتل عثمان که معاویه بآنحضرت نسبت میداد میفرماید :) ۴ عثمان بر امّت حکومت میکرد و بدعتهای چندی (کارهای ناشایسته و مخالف ایمان) پدید آورد، و (آن کارهای زشت) سبب گفتگو بین مردم (مذمّت و اعتراض) گردید، و ایشان هم (آنچه باید درباره او بگویند) گفتند و باو بیمیل شدند، و تغییرش دادند (او را کشتند، پس نسبت قتل او بمن از طرف معاویه برخلاف واقع است) .

(۴۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

لَمَّا هَرَبَ مَصْقَلَةُ ابْنُ هُبَيْرَةَ ٱلشَّيْبَانِيُّ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَكَانَ قَدِ ٱبْتَاعَ سَبْيَ بَنِي نَاجِيَةَ مِنْ عَامِلِ أَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ «عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ» وَأَعْتَقَهُمْ فَلَمَّا طَالَبَهُ بِٱلْمَالِ خَاسَ بِهِ وَهَرَبَ إِلَى ٱلشَّامِ

۱ قَبَّحَ اللّٰهُ مَصْقَلَةَ فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ، وَفَرَّ فِرَارَ الْعَبِيدِ ۲، فَمَا أَنْطَقَ مَادِحَهُ حَتّٰى أَسْكَتَهُ، وَلَا صَدَّقَ وَاصِفَهُ حَتّٰى بَكَّتَهُ ۳، وَلَوْ أَقَامَ لَأَخَذْنَا مَيْسُورَهُ، وَانْتَظَرْنَا بِمَالِهِ وُفُورَهُ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است هنگامیکه مَصْقَلَة ابْن هُبَیْرَه شَیْبانِی گریخته

نزد مُعاوِیَه رفت، و او اسیران بَنی ناجِیَه را از عامِل امیرالمؤمنین خریده آزاد کرد، چون حضرت بهای آنرا مُطالبه نمود خِیانَت کرده بشام گریخت (گروهی از بَنی ناجِیَه بَعْد از جنگ صِفّین با خَوارِج نَهْرَوان مُتَّفِق و با آنحضرت یاغی گشته رو بمَدائِن آوردند، حضرت مَعْقِل ابن قَیْس را با دو هزار سوار بجنگ آنها فرستاد، چون مَعْقِل در کنار دریای فارس بایشان رسید جنگید و رئیس بَنی ناجِیَه خِرّیت ابن راشِد را با اَصْحابش بقَتْل رسانید، و پانصد تن زن و مرد و بچه را که در اوّل نَصْرانی و بعد مسلمان آنگاه مُرْتَدّ شده و بخِرّیت مُلْحق گشته بودند اسیر کرد، و در برگشتن رسید به اَرْدْشیرخُرّه که اسم شهری است در خوزستان و در آنجا مَصْقَلَه از جانب امیرالمؤمنین حاکِم بود اسیران باو پناه برده آزادی خود شانرا درخواست نمودند مَصْقَلَه آنانرا از مَعْقِل بپانصد هزار دِرْهَم خریده آزاد کرد و وَعْده داد که در وقت مُعَیَّن آن مَبْلَغ را برای حضرت بفرستد، پس مَعْقِل بکوفه رفته واقِعَه را خدمت حضرت عرض کرد، آن بزرگوار مُنْتَظِر بود که مَصْقَلَه پانصد هزار دِرْهَم بفرستد، چون دیر کرد نامه‌ای باو نوشت که یا مال را بفرست یا حاضِر شو تا بکار تو رسیدگی شود، مَصْقَلَه بخدمت حضرت رسید و دویست هزار دِرْهَم اَدا نمود، و نتوانست باقی را پرداخت نماید، چند روزی مُهْلَت خواست و شبانه نزد مُعاوِیَه بشام گریخت، چون حضرت گریختن او را شنید فرمود) :

۱ خدا مَصْقَلَه را زشت سازد رفتاری کرد مانند رفتار بزرگان (اسیرانی خریده آزاد نمود) و گریخت مانند گریختن بندگان ۲، پس هنوز مَدْح کننده را گویا نکرده خاموش گردانید، و تَوْصیف کننده تَصْدیق کار او را ننموده مَجْبور بتَوْبیخ و سرزنشش گردید (آزاد کردن اسیران سَبَب مَدْح و ثنای او شد، لیکن چون برای پرداخت بهای آنها نزد دشمن گریخت مَدْح خود را بذَمّ تَبْدیل نموده سَبَب مَلامَت خلق گردید) ۳ و اگر میماند و نمیرفت آنچه را که مَقْدور او بود میگرفتیم، و (برای دریافت باقی) مُنْتَظِر زیاد شدن مال او میگردیدیم .

(۴۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ :

1 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ غَيْرَ مَقْنُوطٍ مِّنْ رَّحْمَتِهِ ، وَلَا مَخْلُوٍّ مِّنْ نِّعْمَتِهِ ، وَلَا مَأْيُوسٍ مِّنْ مَّغْفِرَتِهِ ، وَلَا مُسْتَنْكَفٍ عَنْ عِبَادَتِهِ ، اَلَّذِي لَا تَبْرَحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ ، وَلَا تُفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ 2 وَالدُّنْيَا دَارٌ مُّنِيَ لَهَا الْفَنَاءُ ، وَلِأَهْلِهَا مِنْهَا ٱلْجَلَاءُ ، وَهِيَ حُلْوَةٌ خَضْرَاءُ ، وَقَدْ عَجِلَتْ لِلطَّالِبِ ، وَٱلْتَبَسَتْ بِقَلْبِ ٱلنَّاظِرِ 3 فَارْتَحِلُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِّنَ ٱلزَّادِ ، وَلَا تَسْأَلُوا فِيهَا فَوْقَ ٱلْكَفَافِ ، وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ ٱلْبَلَاغِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ ٱلسَّلَامُ است (در مذمّت دنیا و مفاسد آن) :

1 سپاس خداوندی راست که هیچکس مأیوس از رحمت او نیست ، و نعمت او همگان را شامل است ، و از آمرزش او احدی نومید نبوده ، و پرستش او برای کسی سبب سرشکستگی نمیباشد (زیرا تنها او سزاوار پرستش است و بسبب عبادت و پرستش تکبّر نکند تا بنده سرشکسته شود) خدائیکه از رحمت دریغ نمیکند ، و نعمت او زوال نمیپذیرد 2 دنیا سرائی است فنا و نیستی برای آن و برای اهلش رخت بربستن مقدّر گردیده است ، و آن (در نظر اهلش) خوشگوار و سبز و خرّم است ، و (سبب گول زدن و غافل نمودن آن اینستکه) شتابان بسراغ خواهان و طالبش میآید ، و علاقه و محبّت خود را بدل نظر کننده وارد میکند 3 پس کوچ کنید از آن (دل بند بآن نگشته تهیّای سفر آخرت شده و آسایش در آنجا را بخواهید) و از بهترین متاع خود (پرستش خالق و خدمت بخلق) توشه بردارید ، و در آن بیش از حاجت نطلبید ، و از آن زیادتر از آنچه بشما رسیده نخواهید (برای گرد آوردن مال در دنیا تلاش نکنید ، زیرا در حلال آن حساب و بازپرسی است ، و در حرام آن عقاب و کیفر) .

(٤٦) (وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(عِنْدَ عَزْمِهِ عَلَى المَسِيرِ إِلَى الشَّامِ :)

١- أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ المُنْقَلَبِ، وَسُوءِ المَنْظَرِ فِي الأَهْلِ وَالمَالِ وَالوَلَدِ ٢- أَللّٰهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَأَنْتَ الخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ، وَلا يَجْمَعُهُما غَيْرُكَ : لِأَنَّ المُسْتَخْلَفَ لا يَكُونُ مُسْتَصْحَباً، وَالمُسْتَصْحَبَ لا يَكُونُ مُسْتَخْلَفاً .

وَابْتِدَاءُ هٰذَا الكَلامِ مَرْوِيٌّ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَقَدْ قَفَّاهُ أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلامُ) بِأَبْلَغِ كَلامٍ، وَتَمَّمَهُ بِأَحْسَنِ تَمَامٍ، مِنْ قَوْلِهِ : وَلا يَجْمَعُهُما غَيْرُكَ إِلَى آخِرِ الفَصْلِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است هنگامیکه تصمیم حرکت بشام گرفته (چون در نُخَیْلَه که اسم مَوضعی است در بیرون کوفه برای جنگ با مُعاوِیَه، پای مُبارک در رکاب نهاد، این دُعا را که برای مُسافرت وسپردن خواسته وخانواده به پناه خدا بهترین دُعا است خواند) :

١- بارخدایا از مَشَقَّت سَفَر واندوه بازگشتن (که بر اثر مرگ کسان یا تلف شدن مال پیش آید) وبدی نگاه کردن (مردم) در اَهل ومال وفرزند بتو پناه میبرم ٢- بارخدایا تو در سَفَر همراه ودر خانواده جانشین منی، وغیر از تو کسی نیست که بتواند در سَفَر همراه ودر وَطَن جانشین باشد، زیرا هر که (در وَطَن) جانشین باشد (در سَفَر) همراه نیست، وهر که همراه باشد جانشین نیست (سَیِّد رَضِی فرماید :)

ابتدای این کلام از رسولخدا صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ روایت شده، وحضرت امیر عَلَیْهِ السَّلامُ در پی آن از وَلا یَجْمَعُهُما غَیْرُکَ تا آخر فرمایش بلیغترین سخن را فرموده آنرا بهترین وَجْهی تَمام کرده است .

(۴۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي ذِكْرِ الْكُوفَةِ):

[1] كَأَنِّي بِكِ يَا كُوفَةُ تُمَدِّينَ مَدَّ الْأَدِيمِ الْعُكَاظِيِّ، تُعْرَكِينَ بِالنَّوَازِلِ، وَتُرْكَبِينَ بِالزَّلَازِلِ [2] وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ مَا أَرَادَ بِكِ جَبَّارٌ سُوءاً إِلَّا ابْتَلَاهُ اللهُ بِشَاغِلٍ أَوْ رَمَاهُ بِقَاتِلٍ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است درباره کوفه (و از ویران شدن آن و ظلم و جور ستمکاران که بعد از آن بزرگوار بر اهل آن وارد ساختند خبر میدهد):

[1] ای کوفه گویا ترا می بینم که (بر اثر آمد و رفت لشگرهای گوناگون و پیش آمد هرج و مرج) کشیده میشوی مانند چرم عکاظی (که در وقت دباغی کش و واکش و مالش آن بسیار است، و عکاظ اسم بازاری بوده در بیابانی میان نخله و طائف، و عرب پیش از اسلام هر سال یکماه در آنجا گرد آمده اشعار خوانده در حسب و نسب بر یکدیگر فخر و مباهات مینمودند، و بیشتر متاعی که در آنجا خرید و فروش میشده چرم بوده، لذا میفرماید:) و از پیش آمد حادثه ها (ظلم و جور ستمکاران مانند چرم در وقت دباغی) پایمال میشوی، و جنبشها (انواع مصیبت و بلاء) بر تو وارد میشود [2] و من میدانم هیچ ستمگری بر تو اراده ظلم و جور نکند مگر آنکه خداوند او را به بلائی مبتلی یا کشنده ای را بر او مسلط گرداند (این خبر از جمله اخبار بغیب آنحضرتست، چنانکه در تواریخ وقائع کوفه و پیش آمد ها بر ستمکاران آن شرح داده شده است).

(۴۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(عِنْدَ الْمَسِيرِ إِلَى الشَّامِ):

[1] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ كُلَّمَا وَقَبَ لَيْلٌ وَغَسَقَ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كُلَّمَا لَاحَ نَجْمٌ وَخَفَقَ،

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ غَيْرَ مَفْقُودِ الْإِنْعَامِ ، وَلَا مُكَافَاءِ الْإِفْضَالِ ٢ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَعَثْتُ مُقَدِّمَتِي ، وَأَمَرْتُهُمْ بِلُزُومِ هٰذَا الْمِلْطَاطِ حَتّٰى يَأْتِيَهُمْ أَمْرِي ٣ وَقَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَقْطَعَ هٰذِهِ النُّطْفَةَ إِلٰى شِرْذِمَةٍ مِّنْكُمْ مُّوطِنِينَ أَكْنَافَ دِجْلَةَ ، فَأُنْهِضَهُمْ مَعَكُمْ إِلٰى عَدُوِّكُمْ ، وَأَجْعَلَهُمْ مِنْ أَمْدَادِ الْقُوَّةِ لَكُمْ .

أَقُولُ : يَعْنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمِلْطَاطِ هٰهُنَا السَّمْتَ الَّذِي أَمَرَهُمْ بِلُزُومِهِ وَهُوَ شَاطِئُ الْفُرَاتِ ، وَيُقَالُ ذٰلِكَ أَيْضًا لِشَاطِئِ الْبَحْرِ ، وَأَصْلُهُ مَا اسْتَوٰى مِنَ الْأَرْضِ ، وَيَعْنِي بِالنُّطْفَةِ مَاءَ الْفُرَاتِ ، وَهُوَ مِنْ غَرِيبِ الْعِبَارَاتِ وَعَجِيبِهَا .

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (که در نُخَیلَه) هنگام رفتن بشام

(جنگ صِفّین در بیست و پنجم ماه شوّال سال سی و هفت هجری فرموده) :

١ سپاس خداوند را سزا است هر بار که شب گردد و جهان رو بظُلمت و تاریکی نهد ، و ستایش حقتعالی را روا است هر وقت که ستاره هویدا و پنهان شود (همیشه در هر وقتی از اوقات حمد و شکر خدای متعال بر هر کس واجب لازم است) و حمد بیشمار معبودی را است که مُستجمع جمیع صِفات کمالیّه است ، و نعمت و بخشش او تمامی ندارد (همگان را شامل است) و فضل و کرمش را هیچ چیز برابری نمیکند ٢ و بعد جلوداران لشگر خود (زیاد ابن نَضر و شُرَیح ابن هانی) را (با دوازده هزار سوار) فرستادم ، و بایشان دستور دادم که در کنار فُرات درنگ نمایند تا فرمان من (در خصوص حرکت) بآنها برسد ، ٣ مصلحت در این دیدم که از این آب (فُرات) عبور کرده نزد عِدّه ای از شما (مسلمانان) روم که در اطراف دِجلَه ساکن (اهل مدائن) هستند و ایشان را تجهیز کرده با شما بجنگ دشمنان بیاورم ، و آنها را برای شما کمک قرار دهم . (سیّد رَضی فرماید :)

میگویم : منظور حضرت از لفظ مِلطاط دراینجا موضعی بوده است کنار فرات که جلوداران لشگر خود را بفرود آمدن در آنجا امر فرموده ، و نیز بساحل و کنار دریا هم مِلطاط گفته میشود ، واین لفظ در اصل بمعنی زمین هموار است ، ومقصود حضرت از لفظ نُطفَة (که بمعنی آب صافی است کم یا زیاد) آب فرات است ، واین تعبیر از عبارات غریبه وشگفت آور است .

(۴۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

۱ أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَطَنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلامُ الظُّهُورِ ، وَامْتَنَعَ عَلَى عَيْنِ الْبَصِيرِ ۲ فَلا عَيْنُ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ ، وَلا قَلْبُ مَنْ أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ ۳ سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ ، وَقَرُبَ فِي الدُّنُوِّ فَلا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ ، فَلا اسْتِعْلاؤُهُ باعَدَهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ ، وَلا قُرْبُهُ ساواهُمْ فِي الْمَكانِ بِهِ ۴ لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ ، وَلَمْ يَحْجُبْها عَنْ واجِبِ مَعْرِفَتِهِ ۵ فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلامُ الْوُجُودِ عَلَى إِقْرارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ ، تَعالَى اللّٰهُ عَمّا يَقُولُ الْمُشَبِّهُونَ بِهِ ، وَالْجاحِدُونَ لَهُ عُلُوّاً كَبِيراً .

۱ از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در صفات حق‌تعالی) :

سپاس مخصوص خداوندی است که دانای بامور پنهانی است (پنهانها نزد او هویداست ، پس آنچه آشکار است بطریق اَولی داناست) ونشانهای ظاهر وهویدا (جمیع موجودات) بر وجود وهستی او دلالت دارد (از روی علامات وآثار ظاهر وپیداست ، زیرا مخلوق بخالق نیازمند است ، ونمیشود که ممکن

بخودی خود دارای وُجود و هستی گردد) و دیدن او با بینائی چشم مُحال است (زیرا در مکانی نیست تا بچشم دیده شود) ٢ پس چشم کسیکه او را ندیده (هستی و بودنش را) اِنکار نمیکند (زیرا آثار هستی او را می بیند) و دل کسیکه هستی او را (از آثار و علامات) دانسته بکُنه ذاتش پی نمیبرد ٣ در بلندی (بر همه) برتری دارد ، و هیچ چیز از او بالاتر نیست ، و در نزدیکی (بهمه) نزدیک است ، و هیچ چیز از او نزدیکتر نیست ، پس (چون بهمه اِحاطه دارد) بلندی او او را از مخلوقاتش دور نکرده ، و نزدیکی او خلق را در مکانی با او مُساوی و برابر ننموده ٤ عقلها را بر حدّ و نِهایت صِفت خود آگاه نساخته (زیرا برای صِفات که عین ذات او است حدّی نیست) ولی آنها را از شناختن خویش بقدر واجب باز نداشته (زیرا عقول اگر چه بکُنه ذات و صِفات او پی نمیبرند ولی بقدر واجب از آثار و علامات بمعرفت و شناسائیش راه برده باو اِعتراف کرده اند) ٥ پس او است خداوندی که آثار و علامات موجوده بر اِقرار دل مُنکِر او گواهی میدهد (کسانیکه خدا را بگفتار و کردار اِنکار میکنند آثار و علامات موجوده گواهی میدهد که در دل باو اِقرار دارند) و مُنزّه است خداوند از گفتار آنهائیکه او را بخلق تشبیه میکنند ، و کسانیکه او را اِنکار مینمایند .

(٥٠) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ :

١ إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ ٱلْفِتَنِ أَهْوَآءٌ تُتَّبَعُ ، وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ ٱللهِ ، وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ ٱللهِ ٢ فَلَوْ أَنَّ ٱلْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ ٱلْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى ٱلْمُرْتَادِينَ ، وَلَوْ أَنَّ ٱلْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ ٱلْبَاطِلِ ٱنْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ ٱلْمُعَانِدِينَ ٣ وَلٰكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هٰذَا ضِغْثٌ وَمِنْ هٰذَا ضِغْثٌ فَيُمْزَجَانِ ! فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي ٱلشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَآئِهِ ، وَيَنْجُو ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ ٱللهِ ٱلْحُسْنَى .

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در بیان آنچه سبب فتنه و فساد میشود):
۱ منشأ فتنه و فسادها (درمیان مردم) پیروی از خواهشهای نَفس است، و احکامیکه برخِلاف شرع صادر گردد، کتاب خدا (قرآن کریم) با آن خواهشها و حُکمها مُخالِف است، و (همچنین از اسباب فتنه و فساد آنستکه) گروهی از مردم دیگرا را بر خواهشها و حُکمهای برخِلاف دین یاری و پیروی میکنند (چون حَق و باطِل را درهم مینمایند فِتنه و فساد ظاهر میشود) ۲ پس اگر باطِل با حَق درهم نمیشد راه حَق بر خواهان آن پوشیده نمیگردید، و اگر حَق درمیان باطِل پنهان نمیبود دشمنان (هرگز) نمیتوانستند از آن بدگوئی کنند ۳ ولیکن چون قِسمتی از حَق و قِسمتی از باطِل فرا گرفته و درهم میگردد پس آنگاه شَیطان بر دوستان خود تسلّط پیدا میکند (برای اِضلال و گمراهی فُرصت بدست آورده، و باطِل را درنظر خواهان حَق جِلوه میدهد و راه بدگوئی را برای دشمنان دین باز مینماید) و کسانیکه لُطف خدا شامِل حالشان گردیده است (از اِضلال گمراهی شَیطان) نَجات مییابند (و از آمیزش حَق با باطِل در شُبهه نمیافتند).

---

(۵۱) وَ مِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لَمّا غَلَبَ أَصْحابُ مُعاوِيَةَ أَصْحابَهُ «عَلَيْهِ السَّلامُ» عَلىٰ شَرِيعَةِ الْفُراتِ بِصِفِّينَ، وَمَنَعُوهُمْ مِنَ الْماءِ:

۱ قَدِ اسْتَطْعَمُوكُمُ الْقِتالَ، فَأَقِرُّوا عَلىٰ مَذَلَّةٍ، وَتَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ، أَوْ رَوُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّماءِ تَرْوَوْا مِنَ الْماءِ ۲ فَالْمَوْتُ فِي حَياتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَياةُ فِي مَوْتِكُمْ قاهِرِينَ ۳ أَلا وَإِنَّ مُعاوِيَةَ قادَ لُمَةً مِنَ الْغُواةِ، وَعَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتّىٰ جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْراضَ الْمَنِيَّةِ.

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است آنگاه که لشگر مُعاوِیَه در جنگ صِفّین بر اَصحاب آن بزرگوار پیشی جسته راه وُرود بآب فُرات را بتصرّف درآورده آنها را از برداشتن آب مانع گشتند:

۱ لشکر معاویه (با تصرّف شریعهٔ فرات ومنع شما از برداشتن آب) کارزار با شما را طالبند، پس شما یا بر ذلّت وخواری اقرار کرده شجاعت وشرافت را از دست بدهید (اظهار عجز وناتوانی کرده از تشنگی بیچاره شده خود را بدشمن تسلیم نمائید) یا آنکه شمشیرها تان را از خونها (ی ایشان) سیرآب کنید تا از آب سیرآب شوید، ۲ پس مرگ (حقیقی) در زندگانی شما است اگر مغلوب بشوید، و (حقیقت) زندگانی در مرگ شما است آنگاه که (بر دشمن) غالب آئید (مرگ با عزّت وشرافت بهتر است از زندگانی با ذلّت وخواری) ۳ آگاه باشید که معاویه عدّهٔ قلیلی از گمراهان ونادانان را بکارزار آورده (با اینکه لشکر معاویه زیاد بوده ایشان را بعدّهٔ قلیلی تعبیر فرموده، اشاره است باینکه بعلم جنگ آشنا نیستند) وحقیقت امر را (که جنگ برای بدست آوردن سلطنت وریاست است) از آنان پنهان نموده (وخونخواهی عثمان را بهانه قرار داده) تا اینکه آنها گلوهای خود را هدف (تیرهای) مرگ قرار داده اند (از روی نادانی وگمراهی برای کشته شدن آماده هستند).

---

(۵۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[وَقَدْ تَقَدَّمَ مُخْتَارُهَا بِرِوَايَةٍ، وَنَذْكُرُهَا هٰهُنَا بِرِوَايَةٍ أُخْرَىٰ لِتَغَايُرِ الرِّوَايَتَيْنِ:]

۱ أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ، وَآذَنَتْ بِانْقِضَاءٍ، وَتَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا، وَأَدْبَرَتْ حَذَّاءَ، فَهِيَ تَحْفِزُ بِالْفَنَاءِ سُكَّانَهَا، وَتَحْدُو بِالْمَوْتِ جِيرَانَهَا، وَقَدْ أَمَرَّ مِنْهَا مَا كَانَ حُلْواً، وَكَدِرَ مِنْهَا مَا كَانَ صَفْواً، ۲ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا سَمَلَةٌ كَسَمَلَةِ الْإِدَاوَةِ، أَوْ جُرْعَةٌ كَجُرْعَةِ الْمَقْلَةِ، لَوْ تَمَزَّزَهَا الصَّدْيَانُ لَمْ يَنْقَعْ ۳ فَأَزْمِعُوا عِبَادَ اللهِ الرَّحِيلَ عَنْ هٰذِهِ الدَّارِ الْمَقْدُورِ عَلَىٰ أَهْلِهَا الزَّوَالُ، وَلَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ،

وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ ؛ فَوَاللَّهِ لَوْ حَنَنْتُمْ حَنِينَ الْوُلَّهِ الْعِجَالِ، وَدَعَوْتُمْ بِهَدِيلِ الْحَمَامِ، وَجَأَرْتُمْ جُؤَارَ مُتَبَتِّلِ الرُّهْبَانِ، وَخَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ، الْتِمَاسَ الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ فِي ارْتِفَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ، أَوْ غُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كُتُبُهُ، وَحَفِظَهَا رُسُلُهُ لَكَانَ قَلِيلًا فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ، وَأَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ.
وَاللَّهِ لَوِ انْمَاثَتْ قُلُوبُكُمُ انْمِيَاثاً، وَسَالَتْ عُيُونُكُمْ «مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنْهُ» دَماً، ثُمَّ عُمِّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ، مَا جَزَتْ أَعْمَالُكُمْ «وَلَوْ لَمْ تُبْقُوا شَيْئاً مِنْ جُهْدِكُمْ» أَنْعُمَهُ عَلَيْكُمُ الْعِظَامَ، وَهُدَاهُ إِيَّاكُمْ لِلْإِيمَانِ.

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است

(در بیان بیوفائی دنیا و اهمیّت ندادن بآن و ترغیب مردم بآخرت و بزرگ شمردن ثواب و عقاب و نعمتهای حقتعالی) این خطبه پیش از این بروایتی اختیار و نقل شده، و در اینجا از روی روایت دیگری برای اختلافی که در این دو روایت است بیان میکنیم:

۱ آگاه باشید دنیا رو بفنا و نیستی نهاده، و (بر اثر تغییراتی که در آن مشاهده میشود) در گذشتش را اعلام کرده، و خوشی آن باقی نمانده، (مانند جوانی و تندرستی) و بتندی (از اهلش) رو بر میگرداند، و ساکنین خود را بفنا و نیستی میکشاند، و همسایگانرا بسوی مرگ میراند (تا بگورستان بسپارد) و شیرینیهای آن بتلخی مبدّل شد (مانند جوانی که به پیری و تندرستی که به بیماری تبدیل میگردد) و صافیهای آن تیره گردید (پس اکنون که تغییرات در آن آنی و فوری و بهره از آن موقتی است، نبایستی بآن دلبند شد) ۲ پس از این دنیا (نسبت بزندگانی هرکس زمانی) باقی نمانده مگر ته مانده ای (چند روزی) مانند ته ماندهٔ آب در مشک کوچکی، یا باقی نمانده از آن مگر جرعه ای

(مدّت کمی) مانند جُرعهٔ مَقلَة (عادت عرب بر اینست که چون تشنگان در بیابان اندک آبی یابند، سنگ ریزه در ظرفی ریخته آنقدر آب بر آن بریزند که آن سنگریزه‌ها را بپوشاند، پس هر یک آن مِقدار آب را برای رَفع تشنگی بیاشامد، و باین طَریق آب اندک را میان خودشان قِسمت کنند، و آن سنگریزه‌ها را مَقلَة گویند) پس تشنه (دنیا که مدّت کمی از عُمرش باقی مانده) اگر بمکد آن تَه مانده (و یا آن جُرعهٔ مَقلَه) ٣ را (بدنیا دل بسته از آخِرت چشم پوشد) تشنگی او بر طَرَف نشود (بهره‌ای که در نظر دارد بدست نیاورد) پس ای بندگان خدا (اکنون که رفتار دنیا با شما چنین است) برای کوچ کردن از این سرا که برای اهلش زَوال و نیستی مُقدَّر شده آماده شوید، و آرزو بر شما غالِب نشود، و مُدّت زندگانی در آن بنظر شما طولانی نیاید (بآرزوهای بیجا تکیه نکنید و از مرگ غافِل نباشید که ناگاه شما را دریابد) ٤ پس سوگند بخدا اگر بنالید مانند نالهٔ شتران غمزدهٔ فرزند مرده، و بخوانید مانند صدای کبوتر، و فریاد و زاری نمائید مانند فریاد و زاری راهبی که دنیا را ترک کرده، و از مالها و فرزندان در راه خدا بگذرید برای درخواست تقرّب از جهت بلندی مَقام و مَنزِلَت نزد او، یا آمرزش گناهی که نوشته شده و فرشتگان او آن گناه را ثبت نموده اند، هر آینه کم است در مقابِل ثوابی که از جانِب خداوند مُتَعال من برای شما امیدوارم، و (همچنین) کم است در برابر عَذاب او که من از آن برای شما میترسم (ثَواب و پاداش عِبادَت و پرستش خدا که من بشما اَمر میکنم بیشتر است از پاداش عِبادَتی که شما در طَلَب آن تَضَرُّع و زاری میکنید و بآنچه که وَسیلهٔ تقرّب است دست میاندازید، و عِقاب و کیفر مَعصیَتی که من شما را از آن نَهی مینمایم سختتر است از مَعصیَتی که شما در آمرزش آن ناله و سوگواری مینمائید، خلاصه پاداش عِبادَت و بندگی خدا و کیفر مَعصیَت و نافرمانی او که من میدانم از حیطهٔ اِدراک و فهم شما بیرون است، پس کوشش کنید در آنچه که اَمر میکنم، و چشم بپوشید از آنچه که نَهی مینمایم) ٥. و سوگند بخدا اگر برای شَوق بحقتَعالی یا برای ترس از او دلهای شما گداخته شود و از چشمهایتان خون جاری گردد و بدینمِنوال زندگی کنید در دنیا مادامی که باقی است، این اَعمال و مُنتَهی دَرَجهٔ کوشش شما برابری با نِعمَتهای بزرگ خداوند که بشما عطا فرموده نمینماید، و مُساوی راهنمائی نمودن او شما را بسوی ایمان نمیگردد.

(وَمِنها ۱)

(فی ذِکرِ یَومِ النَّحرِ وَصِفَةِ الاُضحِیَّةِ:)

ـ۲ وَمِن تَمامِ ٱلْأُضْحِيَّةِ ٱسْتِشْرافُ أُذُنِها، وَسَلامَةُ عَيْنِها، فَإِذا سَلِمَتِ ٱلْأُذُنُ وَٱلْعَيْنُ سَلِمَتِ ٱلْأُضْحِيَّةُ وَتَمَّتْ ـ۳ وَلَوْ كانَتْ عَضْباءَ ٱلْقَرْنِ تَجُرُّ رِجْلَها إِلَى ٱلْمَنْسَكِ. وَٱلْمَنْسَكُ هٰهُنا ٱلْمَذْبَحُ.

وقسمتی از این خُطبه در بیان عید قُربان و صفت حیوان قُربانی است:

ـ۲ از جملهٔ شرائط حیوان قُربانی آنستکه تمام گوش باشد (بریده و شکافته نباشد) و چشم سالم باشد، پس اگر گوش و چشم بی عیب بود، قُربانی صحیح و درست است ـ۳ و اگر شاخ شکسته باشد (برای قُربانی صلاحیّت ندارد، مانند گوسفند پا شکسته ایست که) برای رفتن به قُربانگاه می لنگد (قُربانی گوسفند پا شکسته و شاخ شکسته درست نیست. سیّد رضیّ فرماید:)

مَنْسَك (اگرچه بمعنی محلّ عبادت و پرستش است، ولیکن) در اینجا بمعنی قُربانگاه آن موضعی است که قُربانی را در آنجا سر میبرند.

(۵۳) (وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ)

(فِي ذِكْرِ ٱلْبَيْعَةِ:)

ـ۱ فَتَداكُّوا عَلَيَّ تَداكَّ ٱلْإِبِلِ ٱلْهِيمِ يَوْمَ وِرْدِها قَدْ أَرْسَلَها راعِيها، ـ۲ وَخُلِعَتْ مَثانِيها، حَتّٰى ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قاتِلِيَّ، أَوْ بَعْضُهُمْ قاتِلُ بَعْضٍ لَدَيَّ. وَقَدْ قَلَّبْتُ هٰذَا ٱلْأَمْرَ بَطْنَهُ وَظَهْرَهُ، حَتّٰى مَنَعَنِي ٱلنَّوْمَ، فَما وَجَدْتُنِي يَسَعُنِي إِلَّا قِتالُهُمْ، أَوِ ٱلْجُحُودُ بِما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ (صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ـ۳ فَكانَتْ مُعالَجَةُ ٱلْقِتالِ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مُعالَجَةِ ٱلْعِقابِ، وَمَوْتاتُ ٱلدُّنْيا أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مَوْتاتِ ٱلْآخِرَةِ.

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است در بیان بَیعت کردن (مردم با آن بزرگوار):

۱ پس (از کشته شدن عُثمان) مردم نزد من خود را بیکدیگر زده (برای بَیعت نمودن) اِزدِحام نمودند، مانند اِزدِحام شتر تشنه هنگام آشامیدن آب که عِقال و ریسمانش باز شده و ساربان رهایش نموده باشد (و بطوری بر من هُجوم آوردند) که گمان کردم میخواهند مرا بقتل رسانند، یا بَعضی از ایشان قَصد دارند در حُضور من بَعض دیگر را بکشند (پس بَیعت ایشان را قَبول کردم) ۲ و (چون بعد از آن دسته‌ای مانند طَلحه و زُبَیر نقض عَهد کرده پیمان شکستند) من ظاهِر و باطِن این اَمر را زیر و رو نمودم بحَدّیکه (اندیشه در اینباب) مرا از خواب باز داشت، پس طاقت نیاوردم مگر بجنگیدن با ایشان (که پیمان شکستند) یا اِنکار آنچه که مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ آورده است (زیرا پیکار با یاغیها بر اِمام واجب است و در صورت قُدرت و توانائی اگر با آنان جنگ نکند ترک واجب کرده و آن برای اِمام مانند آن بود که اَحکام حضرت رسول را اِنکار نموده باشد، و چون اِنکار اَحکام رَسول خدا سَبَب عَذاب اِلهی است) ۳ پس عِلاج جنگیدن بر من آسانتر بود از عِلاج عَذاب اِلهی، و مرگهای دنیا (مَشَقّتها و سختیها) بر من آسانتر است از مرگها (و عَذابها) ی قیامَت.

(٥٤) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

وَقَدِ استَبطَأَ أَصحابُهُ إِذنَهُ لَهُم فِي القِتالِ بِصِفِّينَ:

۱ أَمّا قَولُكُم: أَكُلَّ ذٰلِكَ كَراهِيَةَ المَوتِ؟ فَوَاللهِ ما أُبالِي دَخَلتُ إِلَى المَوتِ أَو خَرَجَ المَوتُ إِلَيَّ. ۲ وَأَمّا قَولُكُم: شَكّاً فِي أَهلِ الشّامِ، فَوَاللهِ ما دَفَعتُ الحَربَ يَوماً إِلّا وَأَنا أَطمَعُ أَن تَلحَقَ بِي طائِفَةٌ فَتَهتَدِيَ بِي، وَتَعشُوَ إِلَى ضَوئِي، ۳ وَذٰلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِن أَن أَقتُلَها عَلَى ضَلالِها وَإِن كانَت تَبُوءُ بِآثامِها.

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است در صِفّین موقعی که اصحاب آن بزرگوار تصوّر کردند در شروع بجنگیدن (با مردم شام) درنگ و کندی مینماید (چون در صِفّین آب بتصرّف حضرت درآمد واز اهل شام ممانعت نمود چند روزی جنگ متارکه گشت، پس بعضی از لشگریان گفتند تأمّل او در فرمان بجنگ شاید برای اینست که از مرگ وکشته شدن میترسد، وبرخی دیگر گفتند شاید برای اینست که در وجوب جنگیدن با مردم شام شکّ وتردید دارد، حضرت در پاسخ آنان فرمود) :

١ امّا سخن شما که آیا اینهمه تأمّل ودرنگ من برای ترس از مرگ وکشته شدن است؟ پس سوگند بخدا هیچ باکی ندارم از داخل شدن در مرگ (کشته شدن در میدان کارزار) یا اینکه ناگاه مرگ مرا دریابد ٢ واما سخن شما در اینکه (فرمان جنگیدن نمیدهم برای آنستکه در وجوب کارزار) با اهل شام مرا شکّ و تردیدی است، پس سوگند بخدا یک روز جنگ کردن را بتأخیر نینداختم مگر برای آنکه میخواهم گروهی (از ایشان) بمن ملحق گردیده هدایت شوند (از گمراهی دست کشیده براه راست قدم نهند) وبچشم کم نور خود روشنی راه مرا ببینند ٣ واین تأمّل ودرنگ در کارزار نزد من محبوبتر است از اینکه آن گمراهان را بکشم واگر چه (ایشان دست از ضلالت وگمراهی برنداشته بالآخره کشته میشوند ودر قیامت) با گناهانشان (مخالفت با امام وپیروی نمودن از دشمنان آنحضرت) باز میگردند (گرفتار خواهند شد).

(۵۵) وَمِنْ کَلامٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ :

١ وَلَقَدْ کُنّا مَعَ رَسُولِ اللّهِ (صَلَّى اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ) نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا، مَا یَزِیدُنَا ذلِکَ إِلاّ إِیمَاناً وَتَسْلِیماً وَمُضِیّاً عَلَى اللَّقَمِ، وَصَبْراً عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ، وَجِدّاً فِی جِهَادِ الْعَدُوِّ ٢ وَلَقَدْ کَانَ الرَّجُلُ مِنّا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا یَتَصَاوَلانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَیْنِ، یَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَیُّهُمَا یَسْقِی صَاحِبَهُ کَأْسَ الْمَنُونِ، فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَمَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنّا ٣ فَلَمّا رَأَى اللّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْکَبْتَ، وَ

أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِياً جِرَانَهُ، وَمُتَبَوِّئاً أَوْطَانَهُ. وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ، وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ. وَايْمُ اللهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً، وَلَتُتْبِعُنَّهَا نَدَماً.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (که در آن ثبات قدم خویش و سائر اصحاب

حضرت رسول و فداکاریها شانرا در جنگها برای یاری دین مقدس اسلام بیان فرموده، و اصحابش را بجهاد در راه خدا و جنگ با دشمنان ترغیب نموده آنانرا از سستی در این امر توبیخ و سرزنش مینماید):

۱ ما (برای یاری دین اسلام زمانیکه) با رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودیم پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را (در جنگها) میکشتیم، و این رفتار بر ایمان و اعتقاد ما افزوده اطاعت و فرمانبرداری پیش میگرفتیم، و ثبات قدم ما را در راه راست میافزود، و شکیبائی ما را بر سوزش درد و سعی و کوشش مان را برای جهاد با دشمن زیاد مینمود ۲ و (در کارزارهای زمان پیغمبر روش جنگیدن ما با دشمن چنین) بود مردی از ما با یکی از دشمن بیکدیگر حمله کرده باهم درمیافتادند مانند درافتادن دو حیوان نر و بجان بکدیگر میافتادند (در صدد کشتن هم برمیآمدند) تا کدام یک دیگری را از جام مرگ سیرآب نماید (او را بکشد) پس گاهی ما بر دشمن ظفر مییافتیم و گاهی دشمن بر ما غالب میگشت ۳ چون خداوند راستی ما را دید (از همه چیز گذشتن در راه اسلام را نشان دادیم) دشمن ما را خوار و فیروزی را نصیب ما گردانید، تا اینکه اسلام مستقر (و امر دین منظم) گردید مانند شتریکه در موقع استراحت سینه و گردن خود را بر زمین میافکند (از اضطراب و نگرانی از دشمنها ئی یافت) و در جاهای خود بخش شد (حقیقت آن در همه جای جهان منتشر گردید) ۴ و بجان خودم سوگند اگر رفتار ما (در یاری اسلام) مانند رفتار شما بود (و در پیکار با دشمن مانند شما سستی و سهل انگاری مینمودیم) پایهٔ دین برقرار نمیگردید (خداشناسی پیدا نمیشد) و شاخهٔ درخت ایمان سبز نمیگشت (قوانین اسلام منتشر نمیگردید) ۵ و سوگند بخدا از این رفتار (ناپسندیده و سستی در کارزار بعوض شیر از ناقهٔ دنیا) خون خواهید دوشید، و در پی آن (وقتی دشمن بر شما مسلط گردد) پشیمان خواهید گشت.

(۵۶) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

(لِأَصحابِهِ:)

۱ أَمَا إِنَّهُ سَيَظهَرُ عَلَيكُم بَعدِي رَجُلٌ رَحبُ البُلعُومِ، مُندَحِقُ البَطنِ، يَأكُلُ مَا يَجِدُ، وَيَطلُبُ مَا لَا يَجِدُ، فَاقتُلُوهُ وَلَن تَقتُلُوهُ. ۲ أَلَا وَإِنَّهُ سَيَأمُرُكُم بِسَبِّي وَالبَرَاءَةِ مِنِّي، أَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي، فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَلَكُم نَجَاةٌ، وَأَمَّا البَرَاءَةُ فَلَا تَتَبَرَّأُوا مِنِّي ۳ فَإِنِّي وُلِدتُ عَلَى الفِطرَةِ، وَسَبَقتُ إِلَى الإِيمَانِ وَالهِجرَةِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيهِ السَّلامُ است برای اصحاب خود (اهل کوفه که بآنان خبر میدهد بَلِیَّه‌ای راکه بعد از آن بزرگوار بآن مُبتَلی میشوند و دُستور میفرماید که در آن هنگام چگونه رفتار نمایند):

۱ آگاه باشید که بزودی بعد از من مردی گشاده گلو و شکم برآمده (مُعاوِيَة ابن أبي سُفيان) بر شما غالب میشود، میخورد آنچه بیابد و میخواهد آنچه نیابد (هر چه میخورد سیر نمیگشت تا اینکه میگفت سُفره را بر چینید خسته شدم و سیر نگردیدم. گفته‌اند پُرخوری او بر اثر نفرین حضرت رسول بود آنگاه که کس بطلب او فرستاده دید بخوردن مَشغول است، بازگشت وگفت طعام میخورد، دیگر باره فرستاد باز بخوردن مَشغول بود، پس آنحضرت فرمود: اَللّهُمَّ لَا تُشبِع بَطنَهُ یعنی بار خدایا شکم او را سیر مگردان) پس (در صورت قُدرَت و توانائی) او را بکشید و اگرچه هرگز او را نخواهید کشت (توانائی کشتن او را ندارید) ۲ آگاه باشید بزودی آمر دشمارا بناسزا گفتن و بیزاری جستن از من اَمر میکند، پس اگر شمارا بناسزاگفتن مَجبور نمود مرا دُشنام دهید، زیرا ناسزاگفتن برای من سبب عُلُوِّ مَقام میشود و برای شما باعث رِنجات و رهائی (از شَرّ او) است، و امّا در بیزاری جستن، پس از من بیزاری نجوئید (در باطن دوستدارم باشید) ۳ زیرا من بفِطرت اسلام تَوَلُّد یافته ام (هیچگاه در راه کُفر و شِرک قَدَم ننهاده) از اوّل اسلام اِختیار نموده ام نه مانند سائرین که کافر و بت پرست بوده مسلمان گردیده اند)

و در ایمان و هجرت (بیرون رفتن از وطن برای نصرت و یاری رسولخدا) سبقت و پیشی گرفتم (اوّل مردی که به پیغمبر ایمان آورد و برای پیشرفت دین اسلام او را یاری کرد من بودم، پس بیزاری از من بیزاری از خدا است و بیزاری از خدا موجب عذاب ابدی است).

(۵۷) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

كَلَّمَ بِهِ الخَوارِجَ :

۱ أَصابَكُم حاصِبٌ، وَلا بَقِيَ مِنكُم آبِرٌ ۲ أَبَعدَ إِيماني بِاللّهِ وَجِهادي مَعَ رَسُولِ اللّهِ (صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ) أَشهَدُ عَلى نَفسي بِالكُفرِ؟ لَقَد ضَلَلتُ إِذاً وَما أَنا مِنَ المُهتَدينَ! ۳ فَأُوبُوا شَرَّ مَآبٍ، وَارجِعُوا عَلى أَثَرِ الأَعقابِ ۴ أَما إِنَّكُم سَتَلقَونَ بَعدي ذُلّاً شامِلاً، وَسَيفاً قاطِعاً، وَأَثَرَةً يَتَّخِذُها الظّالِمُونَ فِيكُم سُنَّةً.

قَولُهُ (عَلَيهِ السَّلامُ): وَلا بَقِيَ مِنكُم آبِرٌ، يُروى عَلى ثَلاثَةِ أَوجُهٍ: أَحَدُها أَن يَكُونَ كَما ذَكَرناهُ آبِرٌ بِالرّاءِ مِن قَولِهِم رَجُلٌ آبِرٌ لِلَّذي يَأبُرُ النَّخلَ أَي يُصلِحُهُ، وَيُروى آثِرٌ بِالثّاءِ بِثَلاثِ نُقَطٍ يُرادُ بِهِ الَّذي يَأثُرُ الحَديثَ أَي يَرويهِ وَيَحكيهِ وَهُوَ أَصَحُّ الوُجُوهِ عِندي كَأَنَّهُ (عَلَيهِ السَّلامُ) قالَ: لا بَقِيَ مِنكُم مُخبِرٌ وَيُروى آبِزٌ بِالزّايِ المُعجَمَةِ وَهُوَ الواثِبُ، وَالهالِكُ أَيضاً يُقالُ لَهُ آبِزٌ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است که بخوارج نهروان فرموده (چون در جنگ

صِفّین پس از قرار دادِ تحکیم و نوشتن عَهْدنامه، خَوارِج ازآن بزرگوار کناره گیری نموده از هر طَرَف فریاد کردند:
لاحُکْمَ اِلّا لِلّٰهِ یعنی نیست حُکمی مگر از جانب خدا، و گفتند اَلْحُکْمُ لِلّٰهِ یا عَلِیُّ لا لَکَ یعنی یا علی حُکْم و فرمان
دادن مخصوص خدا است نه برای تو، و حُکْم خدا در بارهٔ مُعاوِیَه و اَصْحابش آنست که بفرمان ما داخل گردند
و ما خطا کردیم که به تحکیم رِضا دادیم، پس چون بخطای خود پی بردیم بخدا توبه و بازگشت نمودیم، تو نیز مانند
ما از خطای خود توبه و بازگشت نما، و بعضی گفتند چون به تحکیم رِضا دادی کافر شدی اکنون بکُفر خود گواهی
ده پس ازآن توبه کن تا ترا اِطاعت کنیم، حضرت فرمود):

[۱] بادی که سنگ ریزه را بجنبش میآورد بر شما بوزد (عذاب اِلهی شما را دریابد) و باقی نماند
از شما کسیکه نخل خرما را هَرَس کند (یا کسیکه سخن گوید، یا کسیکه برجهد، خُلاصه نَسْل شما قطع گردد[۲]) آیا
بَعد از ایمان آوردن من بخدا و جهاد بهمراهی رسول اَکرَم، صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ (در جنگها) کُفْر و
خطاء را بر خود گواهی دهم؟ پس در این هنگام (باقرار برخطای خویش) گمراه شده از راه راست
قَدَم بیرون نهاده ام[۳]! پس، از بدترین راهیکه قَدَم درآن نهاده اید برگردید (از این راه باطل
برگشته دیگرباره این سخنان زشت را نگوئید) و بجای پای خود بازگشت نمائید (از راهیکه رفته اید
بجای خویش برگشته از حق پیروی کنید) [۴] آگاه باشید بزودی بعد از من بذِلّت و خواری
بسیار بر خورده بشمشیر بُرنده مُبتَلی گردید، و مال شما را ستمکاران گرفته اِختِصاص بخود دهند
و این کار را در میان شما سُنَّت و عادَت خویش قرار دهند (از قتل و غارتی که بَعد ازآن بزرگوار از
طرَف ستمکاران مانند مُهَلَّب ابن اَبی صُفْرَه و دیگران در میان آنان واقِع شده خَبَر میدهد. سَیِّد رَضِیّ فرماید):

فرمایش آنحضرت: وَلا بَقِیَ مِنْکُمْ آبِرٌ برسه وَجه نَقْل میشود: اَوَّل چنانکه
بیان نمودیم آبِرٌ براء مُهمَله و این مأخوذ از قَول عَرَبست که کسیکه نخل خرما را هَرَس میکند میگویند
رَجُلٌ آبِرٌ، و (دوّم) آثِرٌ بثاء سه نقطه روایت میشود که مُراد ازآن کسی است که حَدیثی روایت
میکند یا سخنی حِکایت مینماید، و این قَول نزد من صحیحترین وُجوه است (زیرا) گویا حضرت
فرموده است: گوینده ای از شما باقی نماند، و (سوّم) آبِزٌ بزاء نُقْطه دار روایت
میشود وآن بمعنی واثِب یعنی برجهنده است، و نیز آبِزٌ بمعنی هالِكٌ یعنی تباه
گشته اِستِعمال میشود.

(۵۸) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا عَزَمَ عَلَى حَرْبِ الْخَوَارِجِ وَقِيلَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ عَبَرُوا جِسْرَ النَّهْرَوَانِ:

۱ مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّطْفَةِ، ۲ وَاللهِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ، وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشَرَةٌ.

يَعْنِي بِالنُّطْفَةِ مَاءَ النَّهْرِ وَهِيَ أَفْصَحُ كِنَايَةٍ عَنِ الْمَاءِ وَإِنْ كَانَ كَثِيرًا جَمًّا، وَقَدْ أَشَرْنَا إِلَى ذَلِكَ فِيمَا تَقَدَّمَ عِنْدَ مُضِيِّ مَا أَشْبَهَهُ.

هنگامیکه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ تصمیم بجنگ با خوارج گرفت و بآنحضرت گفته شد که ایشان از پل نهروان عبور کردند، فرمود:

۱ قتلگاه ایشان (موضع کشته شدنشان) این طرف آب (نهروان) است ۲ سوگند بخدا ده تن از آنان (از کشته شدن) نجات نمی یابد، و ده نفر هم از شما هلاک نمیگردد (چون حضرت برای جنگ با خوارج در پی ایشان میرفت، مردی از اصحابش آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین خوارج از نهر عبور کردند، فرمود دیدی ایشان گذشتند؟ آنمرد گفت آری، فرمود سوگند بخدا عبور نکردند و هرگز عبور نمیکنند و محل کشته شدن آنها اینطرف نهر است، بعد از آن سوار شده رفتند، چون نزدیک نهر رسیدند، دیدند که همهٔ خوارج غلاف شمشیرها را شکسته اسبهای خود را پی کرده آمادهٔ جنگند و فریاد میکنند: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ یعنی حکمی نیست مگر از جانب خدا «این کلمه را همیشه شعار خود قرار داده غوغائی برپا مینمودند» پس حضرت فرمان جنگ داد، چون جنگ تمام شد فهمیدند که نه تن از خوارج فرار کرده کشته نشده اند و از اصحاب حضرت فقط هشت تن کشته شده بودند. سیّد رضی فرماید) مقصود حضرت از لفظ نُطْفَة (که بمعنی آب صافی است) آب نهر است و این فصیحترین کنایه است برای آب هر چند زیاد باشد، و پیش از این باینمعنی (در پایان خطبهٔ چهل و هشتم که راجع بجنگ با خوارج بود) اشاره نمودیم.

(۵۹) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

لَمَّا قُتِلَ ٱلْخَوَارِجُ فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ هَلَكَ ٱلْقَوْمُ بِأَجْمَعِهِمْ:

۱ كَلَّا وَٱللهِ إِنَّهُمْ نُطَفٌ فِي أَصْلَابِ ٱلرِّجَالِ، وَقَرَارَاتِ ٱلنِّسَاءِ، ۲ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصاً سَلَّابِينَ.

چون خوارج نهروان کشته شدند بآنحضرت گفته شد: یا امیر المؤمنین همهٔ ایشان هلاک گشتند، فرمود:

۱ سوگند بخدا چنین نیست، ایشان نطفه هائی هستند در پشت مردها و رحم زنها (زنده‌ از آنها گریخته و در شهرها متفرّق شدند، از آنان فرزندانی بوجود خواهد آمد که در روی زمین فتنه و فساد بنمایند)، ۲ ولیکن هر زمان از آنها شاخی (سری) پیدا گردد شکسته شود (بزودی کشته میشود) تا اینکه آخر شان دزدها و راهزنان میشوند (مانند اجدادشان، چنانکه نقل شده چون آن نه نفر در شهرها پراکنده گشتند هر کدام مذهبی اختیار و از آن ترویج کردند و در راهها دزدی مینمودند).

(۶۰) وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

(فِي ٱلْخَوَارِجِ:)

۱ لَا تَقْتُلُوا ٱلْخَوَارِجَ بَعْدِي، فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ ٱلْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ، كَمَنْ طَلَبَ ٱلْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ.

يَعْنِي مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابَهُ.

امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ دربارهٔ خوارج فرمود:

۱ بعد از من خوارج را نکشید، زیرا کسیکه میخواسته حق را بدست آورد و خطا کرده (گمراه شده) مانند کسی نیست که در راه باطل قدم نهاده و آنرا دریافته (سیّد رضی فرماید:) منظور حضرت (از جملهٔ مَنْ طَلَبَ ٱلْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ یعنی کسیکه باطل را خواسته و آنرا

دریافته) معاویه و پیروان او است (حضرت از کشتن خوارج نهی فرموده برای اینکه مقصود اصلی آنها بدست آوردن حق بوده، ولیکن برای رسیدن بآن براه خطا افتاده گمراه شدند، و البته چنین کسانی سزاوار کشتن نیستند بخلاف معاویه و یارانش که مقصود اصلی آنان باطل بوده و آنها را باید کشت، چنانکه در سخن پنجاه و ششم فرمود: فَاقْتُلُوهُ یعنی معاویه را بکشید. و امّا اینکه آنحضرت خوارج را کشت و کشتنشان را بعد از خود نهی فرمود برای این بود که آنها پیشقدم در جنگ با آن بزرگوار شده و فتنه و فساد کرده مردم را به بدعتهای خویش دعوت نموده نیکان را بقتل میرساندند مانند عبدالله ابن خبّاب که از اصحاب امیرالمؤمنین بود او را کشتند و شکم زنش را که آبستن بود دریدند، پس نهی از کشتن ایشان در صورتیست که فتنه و فساد برپا نکنند و خون ناحق نریزند و اقدام بجنگ ننمایند).

(۶۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا خُوِّفَ مِنَ الْغِيلَةِ:

۱ وَإِنَّ عَلَيَّ مِنَ اللهِ جُنَّةً حَصِينَةً، فَإِذَا جَاءَ يَوْمِي انْفَرَجَتْ عَنِّي وَأَسْلَمَتْنِي، فَحِينَئِذٍ لَا يَطِيشُ السَّهْمُ وَلَا يَبْرَأُ الْكَلْمُ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است هنگامیکه او را از کشته شدن ناگهانی ترسانیدند (اصحابش خبر دادند که ابن ملجم در صدد قتل او برآمده، فرمود:)

۱ خداوند سپر محکمی برای من قرار داده (نگهدار من است تا زمانیکه مرگ برایم مقدّر نشده) پس هرگاه روز من بسر رسد آن سپر (محافظت) از من جدا گردد، و مرا (بمرگ) تسلیم نماید، در آن هنگام تیر (مرگ) بخطا نرود و زخم (نیزهٔ تقدیر) شفا نیابد.

(۶۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لَا يُسْلَمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنْجَى بِشَيْءٍ كَانَ

لَهَا ² ٱبْتُلِيَ ٱلنَّاسُ بِهَا فِتْنَةً، فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخْرِجُوا مِنْهُ وَحُوسِبُوا عَلَيْهِ، وَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لِغَيْرِهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَأَقَامُوا فِيهِ ³ فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي ٱلْعُقُولِ كَفَيْءِ ٱلظِّلِّ، بَيْنَا تَرَاهُ سَابِغاً حَتَّى قَلَصَ، وَزَائِداً حَتَّى نَقَصَ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَیْهِ ٱلسَّلَامُ است (در بیان دل نبستن بدنیای فانی و ترس از حساب قیامت):

¹ آگاه باشید دنیا سرائی است که هیچکس از آن بسلامت نیماند مگر (بتقوی و پرهیزکاری) در آن (زیرا دنیا دار عمل است و آخرت دار جزاء، پس کسیکه در دنیا بدستور خدا و رسول رفتار نماید در آخرت بسلامت ماند، و کسیکه پیروی ننمود بعذاب ابدی گرفتار گردد) و هیچکس بجهت چیزی (گفتار و کرداری) که برای دنیا بنماید نجات نیابد (و نجات و رستگاری در آخرت برای کسی است که گفتار و کردارش برای خدا باشد) ² مردم بدنیا بسبب امتحان و آزمایش گرفتار شده اند (خداوند ایشان را امتحان میفرماید، باینمعنی که هرکس در دنیا از فرمان الهی پیروی نماید رستگار گردد، و هرکه نافرمانی کند بعذاب گرفتار شود، و این امتحان بجهت آن نیست که بآخر کار آنان علم نداشته باشد و بخواهد دانا گردد که امتحان باینمعنی محال است، زیرا او بآشکار و نهان هر چیز دانا است) پس آنچه از (متاع) دنیا برای دنیا فراهم آورند از کفشان میرود (در موقع مرگ بجا میگذارند) و (در آخرت) حساب آنرا از آنان میطلبند، و آنچه که از دنیا برای غیر دنیا (آخرت) تهیه نمایند برایشان میماند و همیشه با آنها است ³ پس (اکنون که کار دنیائی زیان آور است بآن دلبند مباش، زیرا) دنیا نزد خردمندان مانند برگشتن سایه است که تا آنرا گسترده بینی جمع میشود، و تا آنرا زیاد بینی کم گردد (همچو سایه زائل گشته برای هیچ باقی نماند).

---

(۶۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَیْهِ ٱلسَّلَامُ:

¹ فَٱتَّقُوا ٱللهَ عِبَادَ ٱللهِ، وَبَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ، وَٱبْتَاعُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ ² وَتَرَحَّلُوا فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ، وَٱسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ

فَقَدْ أَظَلَّكُمْ [٣] وَكُونُوا قَوْماً صِيحَ بِهِمْ فَانْتَبَهُوا، وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبْدَلُوا، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً، وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى [٤] وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوِ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ [٥] وَإِنَّ غَايَةً تَنْقُصُهَا اللَّحْظَةُ وَتَهْدِمُهَا السَّاعَةُ لَجَدِيرَةٌ بِقِصَرِ الْمُدَّةِ [٦] وَإِنَّ غَائِباً يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ : اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لَحَرِيٌّ بِسُرْعَةِ الْأَوْبَةِ [٧] وَإِنَّ قَادِماً يَقْدُمُ بِالْفَوْزِ أَوِ الشِّقْوَةِ لَمُسْتَحِقٌّ لِأَفْضَلِ الْعُدَّةِ [٨] فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تُحْرِزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَداً [٩] فَاتَّقَى عَبْدٌ رَبَّهُ نَصَحَ نَفْسَهُ، وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ، وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ، فَإِنَّ أَجَلَهُ مَسْتُورٌ عَنْهُ، وَأَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ، وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ، يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيَرْكَبَهَا، وَيُمَنِّيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا حَتَّى تَهْجُمَ مَنِيَّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا [١٠] فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى [١١] ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً، وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ، نَسْأَلُ اللهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ، وَلَا تُقَصِّرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةٌ، وَلَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةٌ وَلَا كَآبَةٌ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (که مردم را بخداپرستی ونکوکرداری در دنیا وآماده بودن برای سفر آخرت امر میفرماید) :

[1] پس (از سپاس و ستایش خداوند متعال و درود بر رسول اکرم) ای بندگان خدا از معصیت
خدا بپرهیزید (معصیت نمائید و از عذاب بترسید) و بسبب کردار خود بر مرگهایتان پیش دستی
کنید (در زندگی نیکوکردار باشید تا پس از مرگ ایمن گردید) و بخرید چیزی (اعمال صالحه) را که برای شما باقی
میماند بچیزیکه از کفتان میرود (آخرت را دریابید که همیشه باقی است، و از شهوات دنیا چشم بپوشید که بزودی
فانی گردد) و [2] (برای سفر آخرت) آماده باشید که برای کوچاندن شما سعی و شتاب دارند، و
برای مرگ مستعد باشید که بر شما سایه افکنده است (نزدیک شده و علامات و آثارش هویدا است)
و [3] (مانند) گروهی باشید که چون بانگ بر ایشان زده آگاه (و بیدار) شدند (نه مانند کسانیکه در خواب
غفلت ماندند تا آنگاه که بچنگال مرگ گرفتار گردیدند) و دانستند که دنیا جای (اقامت) ایشان نیست،
پس (آنرا بآخرت) تبدیل نمودند، زیرا خداوند سبحان شما را بیجهت نیافریده و مهمل و بیکار رها نکرده
است (چنانکه در قرآن کریم س ۲۳ ی ۱۱۵ فرموده: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ
إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان کردید که شما را بیجهت آفریدیم و پنداشتید که بسوی ما بازگشت نخواهید نمود؟)
و [4] میان هیچکس از شما و بهشت یا دوزخ فاصله‌ای نیست مگر مرگ که او را دریابد (زیرا پس از مرگ باب
عمل و توبه و بازگشت بسته شود، پس هرکه مرد اگر در دنیا اطاعت و پیروی کرده بهشت رود، و اگر نافرمانی نموده
در دوزخ گرفتار خواهد بود) [5] و مدت زندگی (در دنیا) که یک لحظه آنرا کم گرداند، و ساعت (مرگ)
آنرا از بین ببرد بکوتاهی سزاوار است (زندگانی در دنیا را که بزودی منقضی شود باید کوتاه دانست و از کار
آخرت باز نماند) [6] و غائبی که (از وطن اصلی خود آخرت دور گشته و) نو آیندگان یعنی شب و روز او را (بمنزل حقیقی) میرانند
سزاوار است که بزودی (بوطنش) بازگشت نماید (باید در فکر بازگشتن بوطن اصلی خود بوده در این مسافرت
دنیا برای آسایش آنجا رنج و سودی بدست آرد) [7] و کسیکه با سعادت و نیکبختی یا شقاوت و بدبختی (بوطنش)
میآید، نیکوترین توشه را نیازمند است [8] پس در دنیا از دنیا توشه بردارید از آنچه خود را فردا (روز قیامت
از عذاب الهی) برهانید، و [9] (بهترین توشه برای آخرت آنستکه) بنده از عذاب پروردگارش بپرهیزد
بآنکه خود را پند دهد (گفتار و کردار نیک را شعار خود قرار دهد) و بتوبه و بازگشت پیشی گیرد (پیش از رسیدن
مرگ ناگهان توبه نماید) و بر شهوتش (خواهشهای نفسش) مسلط شود، زیرا مرگ او از او پنهان است
(معلوم نیست چه وقت عمرش بسر میرسد) و آرزویش او را فریب میدهد (از کار آخرت باز میدارد).

وشیطان‌ها با او همراه است، معصیت و نافرمانی (خدا و رسول) را برای او می‌آراید تا بر آن سوار شود (ترکیب گردد) و او را به توبه نمودن امیدوار می‌نماید که از آن تأخیر اندازد تا اینکه ناگاه مرگ او را دریابد در حالتیکه از آن بسیار غافل می‌باشد،[۱۰] پس حسرت و اندوه بر آن غافلی باد که عمرش (در قیامت) بر او حجت و دلیل باشد (باینکه چرا در دنیا که همه جور وسیله برایت مهیا بود سعادتمند نگشتی) و ایام زندگانیش او را به بدبختی رساند (بر اثر نافرمانی در دنیا بعذاب ابدی گرفتار گردد)[۱۱] از خداوند سبحان درخواست می‌نمائیم که ما و شما را در ردیف کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی او را یاغی و سرکش ننماید (هر چند نعمت یابد تواضع و فروتنیش بیشتر گردد) و هیچ فائده و غرضی (از اغراض باطله مانند ریاء و خودنمائی) او را از عبادت و بندگی پروردگار باز ندارد، و (کاری کند که) بعد از مرگ پشیمانی و اندوه او را درنیابد.

(٦٤) و من خطبة له علیه السلام:

[١] الحمد لله الذی لم تسبق له حال حالاً، فیکون أولاً قبل أن یکون آخراً، و یکون ظاهراً قبل أن یکون باطناً،[٢] کل مسمّی بالوحدة غیره قلیل، و کل عزیز غیره ذلیل، و کل قوی غیره ضعیف، و کل مالك غیره مملوك، و کل عالم غیره متعلم، و کل قادر غیره یقدر و یعجز،[٣] و کل سمیع غیره یصم عن لطیف الأصوات و یصمّه کبیرها و یذهب عنه ما بعد منها، و کل بصیر غیره یعمی عن خفی الألوان و لطیف الأجسام، و کل ظاهر غیره غیر باطن، و کل باطن غیره غیر ظاهر،[٤] لم یخلق ما خلقه لتشدید سلطان، و لا تخوف من عواقب زمان، و لا استعانة علی ندّ مثاور، و لا شریك مکاثر، و لا ضد منافر، و لکن خلائق مربوبون، و عباد داخرون،[٥] لم یحلل

فِي ٱلْأَشْيَاءِ فَيُقَالَ: هُوَ فِيهَا كَائِنٌ، وَلَمْ يَنْأَ عَنْهَا فَيُقَالَ: هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ ٦ لَمْ يَؤُدْهُ خَلْقُ مَا ٱبْتَدَأَ، وَلَا تَدْبِيرُ مَا ذَرَأَ، وَلَا وَقَفَ بِهِ عَجْزٌ عَمَّا خَلَقَ، وَلَا وَلَجَتْ عَلَيْهِ شُبْهَةٌ فِيمَا قَضَى وَقَدَّرَ ٧ بَلْ قَضَاءٌ مُتْقَنٌ، وَعِلْمٌ مُحْكَمٌ، وَأَمْرٌ مُبْرَمٌ ٨ أَلْمَأْمُولُ مَعَ ٱلنِّقَمِ، أَلْمَرْهُوبُ مَعَ ٱلنِّعَمِ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَيهِ ٱلسَّلامُ است (در صفات حقتعالی) :

١ حمد و سپاس خداوندی را سزا است که هیچ صفتی (از صفاتش) بر صفت دیگر او پیشی نگرفته است، پس پیش از آنکه آخر است اوّل میباشد، و پیش از آنکه پنهان باشد هویدا است (زیرا پیش و پس شدن از مختصات زمان است و زمان از لواحق حرکت و حرکت از لوازم اجسام و ذات مقدّس او منزّه از زمان و زمانیات و متقدّم بر همه اجسام است، پس نمیتوان گفت که اوّلست قبل از آخر و ظاهر است پیش از باطن و حیّ و زنده است پیش از عالم و هکذا، زیرا برای او صفات زائده بر ذات نیست تا بعضی بر بعض دیگر تقدّم و پیشی گیرد، پس صفات او عین ذات او هستند و گرنه زیاده و نقصان پذیرد، و بعضی علّت بعض دیگر و بعضی معلول و ناقص گردد و این از لوازم ممکنات است، بنا بر این اوّلیّت و آخریّت او عبارتست از اینکه او است مبدء هر چه بوجود آمده و مرجع هر چه فانی گردد، و مراد از ظاهریّت و باطنیّت او آنستکه بسبب آیات و مخلوقاتش ظاهر و نمایان است و کنه ذات مقدّسش از رؤیت و ادراک و احاطه اوهام باطن و پنهان، خلاصه او یکتائی است که مانندی برای او فرض نشود، لذا میفرماید :) ٢ و غیر او هر که بوحدت و یکی بودن نامیده شود کم است (در مقابل بسیار یعنی ماسوای او واحد عددی است که متّصف بصفت قلّت باشد و مبدء و جزء کثیر است بخلاف او که واحد حقیقی است و کثرت ندارد یعنی دومی برای او فرض نمیشود) و هر عزیزی غیر او ذلیل و خوار است (زیرا معلول است و معلول ذلیل علّت میباشد) و هر توانائی غیر او ناتوان است (چون منشأ و مبدء هر قوّتی او است، پس غیر او چگونه ضعیف و ناتوان نباشد که یک چشم بر هم زدن بقاء و هستی خود را در اختیار ندارد) و هر مالک و متصرّفی غیر او مملوک (و مقهور اراده و مشیّت او) است (زیرا غیر از خداوند سبحان هر چه که هست ممکن است و هر ممکن معلول و در اختیار علّت، پس مالک حقیقی او است) و هر دانائی غیر او متعلّم و یاد گیرنده است

(زیرا علم او عین ذات است و علم غیر او زائد بر ذات و نیازمند بآموختن از غیر تا منتهی گردد بعلم حقتعالی، پس عالم مطلق
او است وبس) و هر قادر و توانائی غیر او (در بعض امور) توانا است و (در بعض دیگر) ناتوان (و این
دلیل را امکان است، پس قادر حقیقی او است که قدرت عین ذات او و مبدأ قدرت و هر قادر و توانائی است) [۳]
و هر شنونده ای غیر او را آوازهای بسیار بلند کر میگرداند و آوازهای آهسته و دور را نمیشنود
(زیرا شنوائی غیر او بتوسط قوه سامعه جسمیه است و آن قوه دارای شرائطی است که اگر آن شرائط موجود نباشد
صدائی نشنود، مثلاً بسیار آهسته و دور و یا بسیار بلند نباشد که باعث اختلال آن قوه گردد و مانع شنوائی
باشد، و لیکن چون شنوائی خداوند متعال بذاته و بدون آلت است، لذا همه صداها: آهسته و بلند
و دور و نزدیک پیش او یکسان و آشکار و نمایان است، پس سمیع مطلق و شنوای حقیقی او است) و هر
بینائی غیر او از (دیدن) رنگهای پنهان (مانند رنگها در تاریکی) و از (دیدن) اجسام لطیفه (مانند
ذره ها) نابینا است (زیرا بینائی هر کس بتوسط قوه باصره جسمیه است که آن قوه دارای شرائطی است،
و لیکن خدایتعالی بکنه ذات و بدون آلت بینا است، پس همه اشیاء: آشکار و نهان پیش او یکسان است)
و غیر او هر آشکاری پنهان نیست و هر پنهانی آشکار نیست (پس او هم آشکار و هم پنهان است:
آشکار است از جهة اینکه از روی آثار و علامات بر هیچکس پنهان نیست، و پنهان است از جهة اینکه محال است
و نمیشود کنه ذاتش را درک نمود، او است خداوندی که) [۴] مخلوقاتش را نه برای تقویت سلطنت و پادشاهی
آفریده و نه برای ترس از پیشآمدهای روزگار (که مبادا روزی محتاج شود) و نه برای یاری خواستن
(بر دفع) همتائی که با او نزاع کند، و نه برای جلوگیری از غلبه و فخر و مباهات شریک و ضد، بلکه
(آفریدگان) مخلوقاتی هستند پرورده شده (بنعمتهای او) و بندگانی ذلیل و خوار (در مقابل حکم و مشیت
او) [۵] در چیزها حلول نکرده تا گفته شود در آنها است (زیرا حلول در شیئ مستلزم جسمیت و امکان است) و از هیچ
چیز دور نگشته تا گفته شود از آنها جدا است (زیرا بهمه اشیاء احاطه دارد) [۶] آفریدن آفریدگان و تدبیر و اصلاح
حال آن او را خسته و درمانده نگردانید، و در آفریدن اشیاء ناتوان نگردیده، و در آنچه حکم نموده
و مقدر فرموده شبهه ای بر او دست نداده [۷] بلکه حکم او حکمی است استوار و علمش پایدار و امرش ثابت
و برقرار [۸] و بندگان او با وجود عقوبتها و خشمهای او باو امیدوارند (زیرا ملجأ و پناهی جز او ندارند) و
با وجود نعمتها و بخششهایش از او هراسانند (که مبادا کاری کنند که بعذاب گرفتار شوند).

(٦٥) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

كانَ يَقُولُهُ لِأَصْحابِهِ في بَعْضِ أَيّامِ صِفّينَ :

١ مَعاشِرَ الْمُسْلِمِينَ ، اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ ، وَتَجَلْبَبُوا السَّكِينَةَ ، وَعَضُّوا عَلَى النَّواجِذِ ، فَإِنَّهُ أَنْبى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهامِ ٢ وَأَكْمِلُوا اللَّأْمَةَ ، وَقَلْقِلُوا السُّيُوفَ في أَغْمادِها قَبْلَ سَلِّها ، وَالْحَظُوا الْخَزْرَ ، وَاطْعُنُوا الشَّزْرَ ، وَنافِحُوا بِالظُّبى ، وَصِلُوا السُّيُوفَ بِالْخُطى ٣ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بِعَيْنِ اللهِ ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ، فَعاوِدُوا الْكَرَّ ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ ، فَإِنَّهُ عارٌ فِي الْأَعْقابِ ، وَنارٌ يَوْمَ الْحِسابِ ٤ وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً ، وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً ٥ وَعَلَيْكُمْ بِهذَا السَّوادِ الْأَعْظَمِ ، وَالرِّواقِ الْمُطَنَّبِ ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ ، فَإِنَّ الشَّيْطانَ كامِنٌ في كِسْرِهِ ، قَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَداً ، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلاً ٦ فَصَمْداً صَمْداً ، حَتّى يَتَجَلّى لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ (وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ) .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در آداب جنگ) روزى در جنگ صِفّين (که شبش لَيْلَةُ الْهَرِيرِ و آن در ماه صفر سال سى و هفت هجرى بود) براى اَصحاب خود بيان فرمود :

۱ ای گروه مسلمانان، خوف و ترس را شعار خود بنمائید (و از خدا بترسید و در کارزار با دشمن
سستی نمائید) و وقار و آرامی (در کارزار) را رویهٔ خویش قرار دهید (از رو برو شدن با دشمن
پرهیز نکنید) و دندانهاتان را برهم بفشارید (در جنگ استقامت ورزید)، و سختیهای کارزار را بخود هموار
نمائید) زیرا این طرز رفتار، شمشیرها را از سرها دور کننده تر است (استقامت در جنگ و تحمل
سختیهای کارزار از هر حیله و تدبیری برای شکست دشمن بهتر و نتیجه اش فتح و فیروزی است) ۲ و زره را کامل
بپوشید (زرهٔ خود دار و آستین دار بپوشید تا جائی از تن شما نمایان نباشد) و شمشیرها را در غلاف
پیش از بیرون کشیدن بجنبانید (تا در وقت حاجت بیرون کشیدن آن آسان باشد، و یا اینکه صدای
آلات جنگ را بگوش دشمن رسانیده خود را آماده نشان دهید تا نگران گشته بترسد و باعث مغلوبیت او شود)
و (دشمن را) بگوشهٔ چشم و خشمناک بنگرید (زیرا با تمام چشم نگاه کردن علامت ترس و شگفت است که بر اثر
آن دشمن جرأت یافته ممکن است غلبه نماید) و بجانب چپ و راست نیزه بزنید (اطراف را بپائید که شاید
دشمن در کمین نشسته از چپ یا راست حمله نماید) و با نوک و دم شمشیرها زد و خورد نمائید (دشمن را
از جلو آمدن مانع گردید) و شمشیرها را (اگر کوتاه است) به پیش نهادن گامها (بدشمن) برسانید
(خود را با و نزدیک سازید که علامت مردی و دلیری پا پیش نهادن است نه دوری نمودن و بنوک شمشیر اشاره
کردن، روایت شده که در یکی از جنگها بحضرت عرض شد شمشیر تو کوتاه است، فرمود بگامی آنرا بلند
گردانم) ۳ و بدانید که خدا شما را در نظر دارد (کردار شما را می بیند) و با پسر عموی رسولخدا، صلی الله علیه
و آله و سلم، میباشید، پس پی در پی (بدشمن) حمله کنید، و از گریختن شرم نمائید، زیرا فرار
ننگ برای اعقاب است (فرزندانتان را بعد از شما سرزنش خواهند کرد) و آتش روز حساب و رستاخیز
میباشد (گریخته از جنگ در قیامت بعذاب الهی گرفتار خواهد شد) ۴ و خوشحال باشید که روحتان (در
جنگ) از بدن جدا گردد، و بآسانی بسوی مرگ بروید (از کشته شدن در راه حق برای یاری دین خورسند
باشید، زیرا حیات عاریتی را بدل بزندگانی جاویدان خواهید ساخت، چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۱۶۹
میفرماید: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
یعنی گمان مکن کسانیکه در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و از جانب پروردگارشان روزی
داده میشوند) ۵ و بر شما باد (حمله) باین سیاهی بسیار بزرگ (لشگر انبوه معاویه) و سراپردهٔ

افراشته شده بطنابها (خیمهٔ معاویه، گفته اند: سراپردهٔ بلندی برای معاویه برپا کرده بودند که صد هزار نفر در اطراف آن گرد آمده پیمان بسته بودند که متفرّق نشوند اگرچه کشته گردند) پس درون آن سراپرده را بزنید (همّت گمارید تا آن خیمه را متصرّف گردید) زیرا شیطان (معاویه) در گوشهٔ آن پنهان است که برای برجستن دست پیش داشته و برای برگشتن پا پس نهاده (در کارزار ثابت قدم نیست و مضطرب و نگران است اگر رسیدید بر شما مسلّط گردد، و اگر دلیر بودید مغلوب شده فرار اختیار نماید) پس (جنگیدن با او و همراهانش را قصد کنید (مهیّای حمله و نابود کردن ایشان گشته در این کار اقدام نمائید) تا حقیقت حقّ برای شما هویدا گردد (در دنیا و آخرت سعادتمند شوید، چنانکه در قرآن کریم س ۴۷ ی ۳۵ میفرماید: فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ یعنی ای مؤمنین در جنگ با کفّار سست نشوید و صلح و آشتی را از آنها درخواست نمائید که موجب عجز و ناتوانائی شما گردد) و شما برتر و بالاترید (شما بر خصم غلبه و فیروزی از آنِ شما است) و خدا با شما همراه است و هرگز (پاداش) کردارتان را ناقص و کم نمیگرداند (شما را در دنیا و آخرت رستگار مینماید).

(٦٤) ومن كلام له عليه السّلام

فِي مَعْنَى الْأَنْصَارِ، قَالُوا: لَمَّا انْتَهَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنْبَاءُ السَّقِيفَةِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: مَا قَالَتِ الْأَنْصَارُ؟ قَالُوا: قَالَتْ مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ، قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

۱ فَهَلَّا احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَصَّى بِأَنْ يُحْسَنَ إِلَى مُحْسِنِهِمْ، وَيُتَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ. قَالُوا: وَمَا فِي هَذَا مِنَ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَوْ كَانَتِ

ٱلْإِمَارَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ ٱلْوَصِيَّةُ بِهِمْ ١ ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) فَمَاذَا قَالَتْ قُرَيْشٌ ؟ قَالُوا : ٱحْتَجَّتْ بِأَنَّهَا شَجَرَةُ ٱلرَّسُولِ (صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ): ٱحْتَجُّوا بِٱلشَّجَرَةِ وَأَضَاعُوا ٱلثَّمَرَةَ!

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است درباره ادّعای اَنصار (راجع بامر خلافت)

گفته اند : پس از وفات رسولخدا «صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» چون اَخبار سقیفه (بنی ساعده یعنی خانه ای که جماعت اَنصار در مدینه برای حلّ و فصل قضایا در آنجا گرد میآمدند) بامیرالمؤمنین «عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ» رسید (که اَنصار سعد ابن عُباده را که بیمار بود بسقیفه آورده خواستند او را امیر و خلیفه نمایند، ابوبکر و عُمر آگاه شده بآنجا شتافته با ایشان گفتگو آغاز کردند، اَنصار گفتند : ما بامر خلافت سزاوارتریم، اگر قبول ندارید شما برای خود و ما برای خویشتن اَمیری تعیین بنمائیم، عُمر گفت : دو شمشیر در یک غلاف نشاید و عرب از شما اطاعت و پیروی نمینماید، و هر دسته از مُهاجرین و اَنصار فضائل و مناقب و حقوق خود را در اسلام یاد کردند، پس از آن بشیر ابن سعد خزرجی از روی حسد برخاسته قُریش را ستود و با عُمر و ابوعُبیده بابی بکر بیعت نمودند و سعد ابن عباده را بمنزلش بردند) حضرت فرمود : اَنصار چه گفتند ؟ پاسخ دادند که آنها گفتند از ما امیری باشد و از شما امیری، فرمود چرا حُجّت و دلیل برای ایشان نیاوردید بانیکه رسولخدا صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وصیّت کرده که به نیکوکار آنها نیکوئی شود و از بدکردارشان درگذرند، گفتند : این جمله بر اَنصار چگونه حُجّت و دلیل است ؟ فرمود اگر امارت در ایشان میبود (و لیاقت خلافت را داشتند) حاجت بتوصیه برای ایشان نبود (بلکه با ایشان سفارش دیگران را میفرمود) ٢ پس از آن فرمود : قُریش (در مقابل احتجاج اَنصار) چه گفتند ؟ پاسخ دادند که حُجّت و دلیل آوردند بانیکه آنها شجره و درخت رسول (از یک اصل و نسب و سزاوارتر بخلافت) هستند، فرمود : بدرخت احتجاج کردند و میوه را ضایع و تباه ساختند (اگر آنان باشجره و درخت رسول خویشی دوردارند و باینجهت خود را بامر خلافت سزاوار میدانند من خود میوه آن درخت و پسرعموی آنحضرت هستم، خلافت و امارت حقّ من است، و دیگری را شایستگی آن نیست).

(٦٧) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لَمَّا قُلِّدَ مُحَمَّدُ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ مِصْرَ فَمُلِكَتْ عَلَيْهِ وَقُتِلَ:

١- وَقَدْ أَرَدْتُ تَوْلِيَةَ مِصْرَ هاشِمَ ابْنَ عُتْبَةَ، وَلَوْ وَلَّيْتُهُ إِيّاها لَما خَلّى لَهُمُ الْعَرْصَةَ، وَلا أَنْهَزَهُمُ الْفُرْصَةَ ٢- بِلا ذَمٍّ لِمُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ، فَلَقَدْ كانَ إِلَيَّ حَبِيباً، وَكانَ لِي رَبِيباً.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است هنگامیکه (پیش از وقعهٔ صفّین) قلّادهٔ حکومت مصر را بگردن محمّد بن ابی بکر انداخت (خیر و شرّ و صلاح و فساد آنسامان را باو واگذار فرمود) ولی (بعد از وقعهٔ صفّین مصر از تصرّف او خارج گشته گردید (با خاتمهٔ جنگ صفّین و حکم حکمین کار معاویه بالا گرفت و روز بروز توانائی او زیاد شد، بطمع افتاد که مصر را بتصرّف خویش درآورد، و چنانکه در موقع بیعت عمرو ابن عاص با او قرار گذارده او را حاکم مصر گرداند، لذا عمرو را با شش هزار سوار که بسیاری از آنان کسانی بودند که در صدد خونخواهی عثمان برآمده گمان میکردند که محمّد ابن ابی بکر او را کشته بسوی مصر فرستاد، و ببزرگان آنجا نامه‌ها فرستاده دوستانش را ترغیب نموده دشمنانش را ترسانید، چون محمّد از این واقعه آگاه شد شرح حال را بحضرت نوشته پول و لشگر بکمک خواست، حضرت پاسخ نامه‌اش را فرستاده وعده داد آنچه خواسته بفرستد، ولی محمّد شتاب کرده اهل مصر را برای جنگیدن با عمرو دعوت نمود و چهار هزار نفر دعوتش را پذیرفته با او همراه شدند، دو هزار نفر از آنها را بسرداری کنانة ابن بشر پیش فرستاد و خود در میان دو هزار نفر دیگر باقی ماند، و کنانه داد مردی داده گروه بسیاری از لشگر عمرو را بقتل رسانید و آنقدر با آنان جنگید تا خود و همراهانش کشته شدند چون این خبر بلشگر محمّد رسید از دورش پراکنده گشتند، پس محمّد خود را تنها دیده فرار کرد و رو بمصر نهاده در یکی از خرابه‌ها پنهان شد و عمرو وارد مصر گردیده معاویة ابن خدیج کندی را که یکی از سردارانش بود بطلب محمّد فرستاد، معاویة ابن خدیج پس از جستجوی بسیار در حالتی که محمّد از تشنگی نزدیک بهلاکت بود او را پیدا کرده سر از بدنش جدا نمود و تنش را در میان خرمرده ای نهاده سوزانید، چون حضرت از این خبر مطّلع گردید بسیار اندوهگین شده فرمود: خدا محمّد را رحمت کند، او جوانی بود تازه کار که گرد حیلهٔ دشمنان را ندیده):

١ و من میخواستم حکومت مِصر را به هاشِم اِبن عُتْبَه واگذار نمایم (هاشِم که مردی با تَجْرِبَه و کاردان بوُد از خواصّ اَصْحابِ اَمیرِ المُؤمِنین و دوستدار آنحضرت بوده در جنگ صِفّین شهید شد، پس) اگر او را حاکِم آن سامان قَرار داده بودم هر آینه برای آنان (عَمْرِو ابْن عاص و لشکریانش) مَیدان جنگ را خالی نمیکرد (ایستادگی میکرد و شمشیر از دست نمیداد و فِرار نمینمود، چنانکه مُحَمَّد فِرار کرده گمان نمود که بر اَثَرِ فِرار نَجات مییابد) و آنها را فُرْصَت نمیداد (تا اِظهار شُجاعت و دلیری نمایند) ٢ و غَرَض من از این مَدْح هاشِم مَذَمّت مُحَمَّد پسر اَبی بَکْر نیست (زیرا او سزاوار نکوهش نمیباشد، و) او دوست و رَبیب (پسر زن) من بود (اگر مَیدان جنگ را خالی کرده فِرار نمود، ناچار بود و تقصیری نداشت . مادر مُحَمَّد اَسْماء بِنْت عُمَیْس است که در اَوّل زَوْجَه جَعْفَر اِبْن اَبیطالِب بود و از او عبد الله اِبْن جَعْفَر مُتَوَلِّد گشت و پس از کشته شدن جَعْفَر در جنگ مُؤْتَه اَبُو بَکْر او را گرفت و مُحَمَّد از او تَوَلُّد یافت و بَعْد از اَبُو بَکْر حضرت او را تَزْویج نمود و مُحَمَّد در دامن تَرْبِیَت آنجناب نشو و نما یافت و از همان کودکی بر وِلایَت و دوستی آن بزرگوار بار آمد، و حضرت او را بسیار دوست میداشت و اِحْترام مینمود، و میفرمود: مُحَمَّد فرزند من است که از صُلْب اَبُو بَکْر بوُجود آمده) .

(٦٨) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ)

(فِي ذَمِّ أَصْحَابِهِ :)

١ كَمْ أُدَارِيكُمْ؟ كَمَا تُدَارَى ٱلْبِكَارُ ٱلْعَمِدَةُ، وَٱلثِّيَابُ ٱلْمُتَدَاعِيَةُ، كُلَّمَا حِيصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهَتَّكَتْ مِنْ آخَرَ ٢ كُلَّمَا أَطَلَّ عَلَيْكُمْ مَنْسِرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ ٱلشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ، وَٱنْجَحَرَ ٱنْجِحَارَ ٱلضَّبَّةِ فِي جُحْرِهَا، وَٱلضَّبُعِ فِي وِجَارِهَا ٣ أَلذَّلِيلُ وَٱللهِ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ، وَمَنْ رُمِيَ بِكُمْ فَقَدْ رُمِيَ بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ ٤ إِنَّكُمْ وَٱللهِ لَكَثِيرٌ فِي ٱلْبَاحَاتِ، قَلِيلٌ تَحْتَ ٱلرَّايَاتِ ٥ وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ،

وَيُقِيمُ أَوَدَكُمْ، وَلٰكِنِّي وَاللّٰهِ لَا أَرَىٰ إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي ۶ أَضْرَعَ اللّٰهُ خُدُودَكُمْ، وَأَتْعَسَ جُدُودَكُمْ ۷ لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ كَمَعْرِفَتِكُمُ الْبَاطِلَ، وَلَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ كَإِبْطَالِكُمُ الْحَقَّ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است در نکوهش اصحابش (که برای جنگ با اهل شام یعنی معاویه و لشگرش خود را آماده نساختند).

۱ تا چند با شما (برای حاضر نشدن برای جهاد در راه خدا) مُماشات کنم، چنانکه با شترهای جوانیکه سنگینی بار کوهان آنها را کوبیده مُماشاة کنند (شما هم چون بهائم بی خرد یا بجهة شکیبائی نداشته زیر بار سختیهای جنگ نرفته از دشمن جلوگیری نمینمائید) و چنانکه با جامه های کهنه که پی در پی دریده شده هر بار که از سمتی بدوزند از طرف دیگر پاره میگردد، مُدارا مینمایند (شما را از هر جانبی گرد آورده برای جنگ آماده مینمایم پراکنده میگردید) ۲ هرگاه گروهی از لشگر اهل شام بشما نزدیک شوند هر مرد شما (از ترس) در خانهٔ خود را بسته در گوشه ای پنهان شود مانند پنهان شدن سوسمار و کفتار در لانهٔ خود (که بانگ آوازی در خانهٔ خود پنهان گردند)، پس ۳ سوگند بخدا ذلیل و خوار است کسیکه شما او را (در جلوگیری از دشمن، یا در کارزار) یاری کنید (زیرا مردی با خرد و دلیر نیستید) و کسیکه با یاری شما (بسوی دشمن) تیر اندازد (و بخواهد از پیشروی او را مانع گردد) با تیر سر شکستهٔ بی پیکان تیر انداخته (چنانکه از چنین تیری بهره ای نیست از شما هم برای دفع دشمن و شکست او در کارزار سودی برده نمیشود) ۴ سوگند بخدا شما در میان خانه ها بسیارید و در زیر بیرقها کم (تا در خانه های خود هستید گرد هم آمده لاف زده گزاف میگوئید، ولی برای جنگیدن با دشمن حاضر نمیشوید) ۵ و من آنچه را که شما را اِصلاح نماید (برای جنگ با دشمن آماده سازد) و کجی شما را راست گرداند (فرمانبردار کند) میدانم (میتوانم مانند ستمکاران برای پیشرفت مقاصد خود بعضی از شما را کشته یا زندانی نمایم تا دیگران عبرت گرفته از ترس مرا اطاعت نمایند) ولیکن سوگند بخدا اِصلاح شما را با اِفساد و تباه ساختن خود جایز نمی بینم (زیرا اِصلاح باین نحو سبب گرفتاری من است بعذاب الهی و باین امر راضی نیستم) ۶ خداوند روی شما را خوار گرداند (شما

چون لیاقت قبول نصیحت و پند مرا ندارید بعذاب گرفتار شوید) و حظّ و بهره‌های شما را نا قابل نماید (در دنیا بدبخت شوید، چنانکه در آخرت هم بدبخت خواهید بود، زیرا) [٧] حقّ را نمیشناسید (از احکام الهیّه پیروی نمیکنید) چنانکه با باطل آشنا هستید (از آن پیروی مینمائید) و در صدد ابطال باطل نیستید، چنانکه حقّ وحقیقت را باطل میکنید (براه حقّ قدم ننهاده همواره در راه باطل سیر مینمائید) .

(٦٩) (وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ)

(فِي سُحْرَةِ ٱلْيَوْمِ ٱلَّذِي ضُرِبَ فِيهِ :)

[١] مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَأَنَا جَالِسٌ ، فَسَنَحَ لِي رَسُولُ ٱللّٰهِ (صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ ٱللّٰهِ مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ ٱلْأَوَدِ وَ ٱللَّدَدِ ، فَقَالَ : ٱدْعُ عَلَيْهِمْ [٢] فَقُلْتُ : أَبْدَلَنِيَ ٱللّٰهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ ، وَأَبْدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّي .

يَعْنِي بِٱلْأَوَدِ : ٱلْاعْوِجَاجَ ، وَبِٱللَّدَدِ : ٱلْخِصَامَ ، وَهٰذَا مِنْ أَفْصَحِ ٱلْكَلَامِ .

امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ بعد از نیمهٔ شب روزی که (وقت طلوع صبح نوزدهم رمضان سال چهل هجری) شمشیر بر فرق مبارکش زده شد (بوسیلهٔ عبدالرّحمن ابن ملجم مرادی و بر اثر آن در ثلث اوّل شب بیست و یکم آن ماه وفات نمود) فرمود :

[١] نشسته بودم خواب بچشمم مسلّط شد و رسولخدا = صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ = بر من آشکار گردید، گفتم : ای رسولخدا بسیار کجی (نافرمانی) و دشمنی از امّت تو دیدم، فرمود : آنان را نفرین کن، [٢] گفتم : خدا بجای ایشان بهترین اشخاص را بمن بدهد و بجای من بدترین کس را بر آنها بگمارد

(با جابت دعای حضرت حجّاج بر آنان مسلّط گشت و انواع ظلمها وستمها نموده آنهارا بذلّت و بدبختی مبتلی کرد . سیّد رضی فرماید :)
مقصود حضرت از لفظ أَوَدِهِ اِعْوِجاج (کجی وناراستی) واز لفظ لَدَدِ خِصام (دشمنی) میباشد واین از سخنان بسیار فصیح است .

(۷۰) (وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

فِي ذَمِّ أَهْلِ الْعِراقِ :

۱ أَمّا بَعْدُ يا أَهْلَ الْعِراقِ فَإِنَّما أَنْتُمْ كَالْمَرْأَةِ الْحامِلِ حَمَلَتْ ! فَلَمّا أَتَمَّتْ أَمْلَصَتْ ۲، وَماتَ قَيِّمُها، وَطالَ تَأَيُّمُها، وَوَرِثَها أَبْعَدُها. أَما وَاللهِ ما أَتَيْتُكُمُ اخْتِياراً، وَلٰكِنْ جِئْتُ إِلَيْكُمْ سَوْقاً ۳ وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَقُولُونَ : عَلِيٌّ يَكْذِبُ ! قاتَلَكُمُ اللهُ، فَعَلى مَنْ أَكْذِبُ ؟ أَعَلَى اللهِ ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ ! أَمْ عَلى نَبِيِّهِ ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ ۴ ! كَلّا وَاللهِ وَلٰكِنَّها لَهْجَةٌ غِبْتُمْ عَنْها، وَلَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِها ۵ وَيْلُمِّهِ، كَيْلاً بِغَيْرِ ثَمَنٍ لَوْ كانَ لَهُ وِعاءٌ (وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ) .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است در نکوهش مردم عراق (در جنگ صفّین چون لشگر شام شکست خورده بدستور عمرو بن عاص قرآنها بر سر نیزه ها زده اظهار عجز و ناتوانی نمودند، و در اثر این مکر و حیله لشگر عراق در جنگیدن با ایشان سستی نموده و از فتح و فیروزی حتمی که بدستشان میآمد گذشته بجنگ

خاتمه دادند، حضرت فرمود):

۱- بعد از سپاس و ستایش خداوند متعال و درود بر پیغمبر اکرم، ای مردم عراق شما چون زن آبستنی هستید که پس از تحمّل مدّت حمل بچّه را سِقْط کرده مرده بیندازد و شوهرش بمیرد و بیوگی او طول بکشد، و (پس از مرگ چون فرزند و شوهری نداشته) بیگانه ترین اشخاص میراثش را ببرد (در این جنگ رنج بسیار کشیدید و چون فتح و فیروزی بشما نزدیک شد فریب خورده آنرا از دست دادید و بحکومت حکمین راضی گشتید و از رأی امامتان پیروی ننموده خود را بی پیشوا فرض کردید تا اینکه دشمن بیگانه شهرهایتان را بتصرّف در آورده بر شما مسلّط گردید). ۲- آگاه باشید سوگند بخدا من باختیار بسوی شما نیامدم (حرکت من از مدینه و آمدنم بسوی شما و ماندن در کوفه بدلخواه نبود) ولیکن (در جنگ جمل چون لشگر حجاز برای کمک با من وافی نبود و لشگر شما را میخواستم لذا) بناچار آمدم (و چون پس از جنگ با اهل بصره جنگ با مردم شام پیش آمد از اینجهت مجبور شدم در شهر شما اقامت نمایم) ۳- و بمن خبر رسیده که شما (از روی نفاق و دو روئی) میگوئید: علی دروغ میگوید، خدا شما را بکشد (رحمتش را از شما دور گرداند) بر که دروغ میگویم؟ آیا بر خدا دروغ میبندم؟ من که اوّل کسی هستم که باو ایمان آورده ام! یا بر پیغمبر او دروغ میبندم؟ من که اوّل کسی هستم که او را تصدیق نموده ام ۴- سوگند بخدا چنین نیست (که شما میگوئید) ولیکن سخنانم صحیح و گفتارم فصیح است، شما که در آن هنگام (که آنرا از پیغمبر فرا میگرفتم) حاضر نبودید، و (اگر هم حاضر بودید) لیاقت شنیدن آنرا نداشتید (چون اخبار بغیب را نمیفهمید بر شما پوشیده ماند) ۵- وای بر مادر او (که مرا تکذیب میکند یعنی مادر برگ او نشیند، زیرا) بی بها پیمانه میکنم (همه چیز را یاد میدهم بدون توقّع و مزد) اگر او را ظرفی باشد (استعداد داشته باشد) و هر آینه خواهید دانست راستی گفتار را بعد از این (در قیامت که بکیفر گفتار خود مبتلی خواهند شد، یا پس از وفات آنحضرت وقتیکه بنی امیّه بر آنها مسلّط گشته آنچه که آن بزرگوار از آینده خبر داده بود بر آنان هویدا گردید. جملهٔ «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» را از قرآن کریم اقتباس فرموده س ۳۸ ی ۸۸).

(۷۱) (وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(عَلَّمَ فِيهَا النَّاسَ الصَّلوةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:)

١- اللّهُمَّ دَاحِيَ الْمَدْحُوَّاتِ، وَدَاعِمَ الْمَسْمُوكَاتِ، وَجَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَى
فِطْرَتِهَا، شَقِيِّهَا وَسَعِيدِهَا، اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَنَوَامِيَ
بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ، وَالْفَاتِحِ
لِمَا انْغَلَقَ ٢- وَالْمُعْلِنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ، وَالدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ،
وَالدَّامِغِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ، كَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ، قَائِماً بِأَمْرِكَ،
مُسْتَوْفِزاً فِي مَرْضَاتِكَ، غَيْرَ نَاكِلٍ عَنْ قُدُمٍ، وَلَا وَاهٍ فِي عَزْمٍ ٣-
وَاعِياً لِوَحْيِكَ، حَافِظاً لِعَهْدِكَ، مَاضِياً عَلَى نَفَاذِ أَمْرِكَ،
حَتَّى أَوْرَى قَبَسَ الْقَابِسِ، وَأَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْخَابِطِ ٤- وَهُدِيَتْ بِهِ
الْقُلُوبُ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَالْآثَامِ، وَأَقَامَ مُوضِحَاتِ
الْأَعْلَامِ، وَنَيِّرَاتِ الْأَحْكَامِ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ، وَخَازِنُ
عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ، وَبَعِيثُكَ بِالْحَقِّ،
وَرَسُولُكَ إِلَى الْخَلْقِ ٥- اللّهُمَّ افْسَحْ لَهُ مَفْسَحاً فِي ظِلِّكَ، وَاجْزِهِ
مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ ٦- اللّهُمَّ أَعْلِ عَلَى بِنَاءِ الْبَانِينَ
بِنَاءَهُ، وَأَكْرِمْ لَدَيْكَ مَنْزِلَتَهُ، وَأَتْمِمْ لَهُ نُورَهُ، وَاجْزِهِ مِنِ ابْتِعَاثِكَ
لَهُ مَقْبُولَ الشَّهَادَةِ، وَمَرْضِيَّ الْمَقَالَةِ، ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ، وَخُطَّةٍ
فَصْلٍ ٧- اللّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فِي بَرْدِ الْعَيْشِ وَقَرَارِ النِّعْمَةِ،

وَمُنَى ٱلشَّهَوَاتِ، وَأَهْوَاءِ ٱللَّذَّاتِ، وَرَخَاءِ ٱلدَّعَةِ، وَمُنْتَهَى ٱلطُّمَأْنِينَةِ وَتُحَفِ ٱلْكَرَامَةِ.

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است که در آن درود فرستادن بر پیغمبر «صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» را بمردم یاد میدهد:

۱ بارخدایا ای گستراننده زمینها و نگاهدارنده آسمانها، وای آفریننده قلبهائی که شقاوت و بدبختی را اختیار کرده و دلهائیکه سعادت و خوشبختی را برگزیده، قرار ده بزرگترین درودها وافزونترین برکتهایت را بر محمّد، بنده و فرستاده خود که ختم کننده بود آن (وحی ورسالت) را که به پیغمبران پیش آمد، وراه بسته شده (سیادت وسعادت بشر) را گشود ۲ وحق (دین وشریعت) را بحق (برهان عقل وعلم) آشکار کرد، وازجوش وخروش باطل ونادرستیها (فتنه‌های زمان جاهلیت) جلوگیری نمود، وتسلّط گمراهیها (ی ازراه بیرون رفته وازراه برندگان) را نابود کرد، چنانکه سنگینی رسالت براو تحمیل شده بقوّت وتوانائی آنرا متحمّل گردید، وبامر وفرمان تو قیام کرد (دین حق وعلوم ومعارف را بمردم یاد داد) وبرای بدست آوردن خوشنودی تو (تبلیغ رسالت) شتاب نمود، بی آنکه از سبقت وپیش افتادن بماند، ودر اراده وتصمیم کوتاهی داشت سستی ورزد ۳ ووحی تو را ضبط کرد، وعهد وپیمانت را نگاه داشت، وبر اجراء فرمان تو اصرار ورزید تا اینکه شعله آتش را برافروخت (علم ودانش وخدا پرستی را در میان خلق منتشر ساخت) وبرای کسیکه در راه کج (راه نادانی وفتنه) میرفت راه حق را روشن وهویدا نمود ۴ وبسبب آنحضرت دلهائی که در فتنه‌ها وگمراهیها فرو رفته بودند هدایت شدند، وآن بزرگوار نشانهای واضح واحکام شرعیّه را برپا نمود، پس او امین درستکار وخزینه علم واسرار تو است، ودر روز رستخیز (بر نیکوکاران وبدکاران) از جانب تو شاهد وگواه است، ومبعوث شده براه حق ورسول وفرستاده تو بسوی خلق میباشد ۵ بارخدایا برای او در سایه رحمت واحسان خود جائی فراخ بگشا، واو را (در برابر رنجهائیکه برای نشر علوم ومعارف حقه کشیده) از فضل وکرمت پاداش نیکو ده ۶ بارخدایا بنای او را بر بنای سازندگان پیش (دین او را برادیان انبیاء سلف) بلند (ظاهر وغالب) گردان

و مقام و منزلتش را نزد خود گرامی دار، و نورش را (چراغی که در راه حق بیفروخت) تمام کن (تا همه جهانیان از آن بهره مند شوند) و پاداش برانگیختن او برسالت، گواهیش پذیرفته، گفتارش را پسندیده قرار ده که راست گفتار بود و میان حق و باطل را جدا می‌نمود ٧ بارخدایا بین ما و او را جمع کن در جائیکه زندگانی آن نیک و نعمت آن جاودانی و خواهشهای آن مطلوب و هوسهای تن برآورده و آسایش آن بسیار و جای استراحت است با تحف و ارمغانهای نیکو .

(٧٢) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

قَالَهُ لِمَرْوَانَ ابْنِ الْحَكَمِ بِالْبَصْرَةِ، قَالُوا: أُخِذَ مَرْوَانُ ابْنُ الْحَكَمِ أَسِيراً يَوْمَ الْجَمَلِ، فَاسْتَشْفَعَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَكَلَّمَاهُ فِيهِ، فَخَلَّى سَبِيلَهُ فَقَالَا لَهُ: يُبَايِعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

١ أَوَلَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ؟ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ! إِنَّهَا كَفٌّ يَهُودِيَّةٌ، لَوْ بَايَعَنِي بِيَدِهِ لَغَدَرَ بِسَبَّتِهِ ٢ أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلَعْقَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ ٣ وَهُوَ أَبُو الْأَكْبُشِ الْأَرْبَعَةِ، وَسَتَلْقَى الْأُمَّةُ مِنْهُ وَمِنْ وُلْدِهِ يَوْماً أَحْمَرَ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که در بصره راجع بمروان ابن حکم فرموده ،

گفته اند : چون مروان ابن حکم در جنگ جمل اسیر شد امام حسن و امام حسین «عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» را نزد امیرالمؤمنین «عَلَيْهِ السَّلَامُ» شفیع قرار داد، پس آن دو بزرگوار درباره او عرض کردند :

یا امیرالمؤمنین مَروان با تو بیعت میکند، حضرت او را رها کرده فرمود:

۱ آیا بعد از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ (و پس از آن در جنگ جمل شرکت نمود) مرا ببیعت او حاجت نیست، زیرا دست دادن او برای بیعت مانند دست دادن یهودی است (که بمکر و حیله و پیمان شکنی مشهور است) اگر بدست خود با من بیعت کند هر آینه با دُبُرش مکر و حیله بکار برد (در پنهانی پیمان بشکند و وفای بعهد نماید و بیعت خود را چون باد اگاشته رها کند. این جمله را برای پستی مروان فرموده و باز در سرزنش او میفرماید ۲:) آگاه باشید که او را امارت و حکومتی خواهد بود (بسیار کوتاه) چون لیسیدن سگ بینی خود را (مدّت امارت و حکومت مروان تقریباً چهار ماه و ده روز بوده) ۳ و او پدر چهار رئیس است (مراد از چهار رئیس فرزندان او بودند که عبدالملک خلیفه شد و عبدالعزیز والی مصر و بشر والی عراق و محمّد والی جزیره گردید، و آنها در مکر و حیله و گمراه کردن مردم مانند پدرشان بودند) و زود باشد که مردم از مروان و فرزندان او روز سرخ را (قتل و غارت و انواع سختیها که از ایشان صادر شد) دریابند (و بعضی گفته اند مراد از چهار رئیس که حضرت فرموده چهار پسر عبدالملک ابن مروان، یزید و سلیمان و ولید و هشام هستند که هر چهار بخلافت رسیدند).

(۷۳) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(لَمّا عَزَمُوا عَلى بَيْعَةِ عُثْمانَ:)

۱ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِها مِنْ غَيْرِي، ۲ وَوَاللهِ لَأُسْلِمَنَّ ما سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ، وَلَمْ يَكُنْ فِيها جَوْرٌ إِلّا عَلَيَّ خاصَّةً، ۳ اِلْتِماساً لِأَجْرِ ذٰلِكَ وَفَضْلِهِ، وَزُهْداً فِيما تَنافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَزِبْرِجِهِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است هنگامیکه مردم عزم بیعت با عثمان نمودند:

۱ شما میدانید که من برای خلافت از هر کس شایسته و سزاوارترم (و با اینحال او را بخلافت میگزارید) ۲

وسوگند بخدا خلافت را (بدیگری) رها مینمایم مادامیکه امور مسلمانان منظم باشد (فتنه وفسادی درمیان آنها پیدا نگردد) و مادامیکه درزمان خلافت دیگری بجز من (بهیچکس) جور وستمی وارد نشود (وآنکه حق خود را طلبیده) از آن چشم میپوشم ۳ برای درک اجر وثواب آن است (که حقتعالی بفضل من عطاء میفرماید) و برای بی رغبتی بمال وزینت دنیا (ریاست وبزرگی) است که شما بآن شائق هستید (من خلافت را باینکه لیاقت آنرا ندارد وامیگذارم تا بدانند طالب بدست آوردن ریاست وبزرگی دنیا نیستم، بلکه این گفتارم برای اتمام حجت وراهنمائی گمراهان است) .

(۷۴) وَمِن كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا بَلَغَهُ اتِّهَامُ بَنِي أُمَيَّةَ لَهُ بِالْمُشَارَكَةِ فِي دَمِ عُثْمَانَ :

۱ أَوَلَمْ يَنْهَ بَنِي أُمَيَّةَ عِلْمُهَا بِي عَنْ قَرْفِي ؟ ۲ أَوَمَا وَزَعَ الْجُهَّالَ سَابِقَتِي عَنْ تُهَمَتِي ؟ ۳ وَلَمَا وَعَظَهُمُ اللهُ بِهِ أَبْلَغُ مِنْ لِسَانِي ! ۴ أَنَا حَجِيجُ الْمَارِقِينَ ، وَخَصِيمُ الْمُرْتَابِينَ ۵ وَعَلَى كِتَابِ اللهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ ، وَبِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است هنگامیکه شنید بنی اُمَیّه او را متّهم نموده‌اند که در کشتن عثمان شرکت داشته :

۱ آیا آشنائی بنی امیه باحوال من آنانرا از عیب جوئی من باز نداشت ؟ ۲ آیا سابقه من در اسلام نادانان را از زدن تهمت بمن منع ننمود ؟ (بنی امیه با اینکه یقین دارند نفاق ودوروئی در گفتار وکردار من راه ندارد، برای چه مرا متّهم نموده میگویند : مباشر قتل عثمان بوده‌ام، واگر در ظاهر اقدام نکرده‌ام در پنهانی مردم را بکشتن او وادار نموده‌ام، آیا نمیدانند که من در گفتار وکردار از کسی باک ندارم ؟ اگر مائل بکشتن عثمان بودم آنرا پنهان نکرده در ظاهر با کشندگان او همراه میشدم) ۳

و (گفتار من در این مردم اثر نخواهد نمود، زیرا) آنچه خداوند بر سبیل پند بیان فرموده (در قرآن: س ۴۹ ی ۱۲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ، وَ لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا؟ فَكَرِهْتُمُوهُ، وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ يعنی ای کسانیکه بخدا و رسول گرویدید دوری کنید از بسیاری گمان که بعض از گمانها گناه است، و کنجکاوی نکنید و غیبت همدیگر را ننمائید یعنی پشت سر دیگری سخن نگوئید، آیا هیچیک از شما دوست دارد گوشت مرده برادر و همکیش خود را بخورد؟ نه، از خوردن آن کراهت خواهید داشت، پس همچنانکه از خوردن گوشت مردهٔ برادر خود کراهت دارید از غیبت او نیز دوری نمائید، و از خدا بترسید اگر غیبت کردید توبه کنید که خداوند بسیار آمرزندهٔ گناه و مهربان است. و س ۳۳ ی ۵۸: وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا یعنی کسانیکه مردان و زنان ایمان آورده را میرنجانند بدون آنکه کاری کرده باشند که سزاوار رنجانیدن گردند، پس آنها افتراء و دروغ بستن بدیگری و گناه هویدائی را مرتکب شده اند) از زبان (گفتار) من بلیغتر و نیکوتر است (و با اینحال اثر نکرد) [4] من با خارج شوندگان از دین احتجاج میکنم، و با شک کنندگان در دین دشمنی مینمایم [5] و (از جملهٔ احتجاج و مخاصمهٔ من اینست که میگویم) کارهای مشتبه بحق (مانند اینکه مرا شریک در خون عثمان میدانند) بر قرآن کریم عرضه میشود (پس با همراه بودن باشندگان او و اینکه هیچیک از مباشرین قتل او نگفته که در این امر شرکت داشته ام، اگر آیه ای از کتاب خدا دلالت دارد که قاتل عثمان هستم شما بر طبق آن حکم کرده در حق من رفتار نمائید) و بندگان خدا از روی آنچه در سینه ها دارند جزا داده میشوند (و چون شما قلباً بارزوی دست آوردن خلافت و امارت بوده خونخواهی عثمان را بهانه قرار داده برای فریب مردم مرا متهم نموده اید، پس در قیامت بکیفر گفتار خود خواهید رسید).

(۷۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

[1] رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى، وَدُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا، وَ

أَخَذَ بِحُجْزَةِ هَادٍ فَنَجَا ، رَاقَبَ رَبَّهُ ، وَخَافَ ذَنْبَهُ ، قَدَّمَ خَالِصًا ، وَ عَمِلَ صَالِحًا اكْتَسَبَ مَذْخُورًا ، وَاجْتَنَبَ مَحْذُورًا ، رَمَى غَرَضًا ، وَأَحْرَزَ عِوَضًا ، كَابَرَ هَوَاهُ ، وَكَذَّبَ مُنَاهُ ، جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ ، وَالتَّقْوَى عُدَّةَ وَفَاتِهِ ، رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَّاءَ ، وَلَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ ، اغْتَنَمَ الْمَهَلَ ، وَبَادَرَ الْأَجَلَ ، وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که مردم را ترغیب بصفات پسندیده که موجب بدست آوردن سعادت دنیا و آخرت گردد میفرماید) :

۱ - خدا رحمت کند مردی را که سخن حکیمانه ای بشنود و بپذیرد ، و چون براه راست خوانده شود بطرف آن برود ، و کمربند راهنما (رسول اکرم و ائمه معصومین) را بگیرد ، و (از سختیهای دنیا و آخرت) نجات یابد (دستورهای) ۲ - پروردگارش را مراقبت نماید (برطبق آنچه خداوند فرموده رفتار کند) و از گناه خود بترسد ، عمل خالص (پاکیزه از ریاء و خودنمائی) پیش فرستد ، و کردارش نیکو و شایسته باشد ، بدست آورد آنچه (ثواب و پاداش عبادت و بندگی) که برای او (در آخرت) ذخیره شده است و دوری کند از آنچه (گفتار و کردار زشت) که منع گردیده ۳ - تیر بنشان زند (در هر حال خدا را در نظر داشته باشد) و کالای آخرت را بجای کالای دنیا گرد آورد (از دنیا چشم پوشد و بکوشد تا سعادت جاودانی بدست آرد) بر خواهش نفس خود غلبه یابد و آرزوهایش را دروغ پندارد ۴ - شکیبائی را مرکب نجات و رستگاری خویش قرار دهد (در مصائب صبر را شعار خویش قرار داده رنجها و سختیهای دنیا را مانند شتر بارکش برخویشتن هموار نماید) و تقوی و پرهیزکاری را توشه مرگ خویش گرداند در راه روشن (شریعت اسلام) قدم نهد ، و از شاهراه درخشنده (که آشکار و هویدا است) دور نگردد (در بیراهه پا نگذارد) ۵ - مهلت چند روز زندگی را غنیمت شمرده فرصت را از دست ندهد (کاری کند که باعث خوشنودی خدا و رسول باشد و عمر خود را بیهوده بسر نبرد) و آماده مرگ باشد (بدنیا دل نبندد همیشه مستعد مرگ

باشد که ناگهان اورا دریابد) واز کردار (شایسته : بندگی خدا وخدمت بخلق) توشه بردارد .

(۷۶) ومن كلامٍ لهُ عليهِ السّلامُ :

[1] إنّ بني أُميّةَ ليُفوّقونني تراثَ محمّدٍ (صلى الله عليه وآله) تفويقاً [2] واللهِ لئن بقيتُ لهم لأنفضنّهم نفضَ اللّحّامِ الوِذامَ التّرِبةَ .

ويُروى التّرابُ الوذِمةُ وهو على القلبِ . وقولهُ (عليه السّلام) : ليُفوّقونني أي يُعطونني من المالِ قليلاً قليلاً كفُواقِ النّاقةِ ، وَ هو الحلبةُ الواحدةُ من لبنها ، والوِذامُ التّرِبةُ جمعُ وَذمةٍ ، وَ هي الحُزّةُ من الكرشِ أو الكبدِ تقعُ في التّرابِ فتُنفضُ .

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است (زمانیکه سعد ابن العاص از جانب عثمان حاکم کوفه بود برای حضرت در مدینه هدیّه و نامه‌ای فرستاد که من سوای عثمان برای هیچکس هدیّه باینقدار نفرستاده‌ام ، حضرت چون نامه او را خواند فرمود) :

[1] بنی اُمیّه از میراث محمّد «صلّی الله علیه وآله» (غنائی که ببرکت آنحضرت رسیده است) اندکی بمن میدهند ، مانند شیری که به بچّه شتر هنگام دوشیدن مادرش داده میشود [2] سوگند بخدا اگر بر ایشان تسلّط یافتم آنها را ابدور اندازم مانند دور انداختن گوشتفروش پاره های جگر یا شکنبه خاک آلود را . (سیّد رضیّ فرماید :)

ودر روایت دیگر است التّرابُ الوذِمةُ وآن بر عکس الوِذامُ التّرِبةُ میباشد . ومعنی لیُفوّقونني فرمایش آنحضرت «علیه السّلامُ» اینست که از بیت المال اندکی بمن میدهند مانند فُواقِ شتر و فُواق بمعنی یکبار شیر دادن بچّه شتر است از شیر مادرش ، و وِذامُ

جمع وَذمَةٍ است و آن بمعنی پارهٔ شکنبه یا جگر یبا شد که در خاک افتاده خاک آلوده گردد .

(۷۷) وَمِن كَلِمَاتٍ كَانَ عَلَيهِ السَّلامُ

(يَدعُو بِهَا :)

۱ اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَنتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي ، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ ، ۲ اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَأَيْتُ مِنْ نَفْسِي وَلَمْ تَجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدِي ۳ اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلِسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي ۴ اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاظِ ، وَسَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ ، وَشَهَوَاتِ الْجَنَانِ ، وَهَفَوَاتِ اللِّسَانِ .

از سخنانی است که آنحضرت عَلَيهِ السَّلام بوسیلهٔ آن دُعا میفرماید (وکیفیّت اِسْتِغفار وطلب آمرزش را بمردم یاد میدهد ، واِسْتِغفار معصومین از انبیاء وائمّهٔ اطهار «عَلَيهِمُ السَّلامُ» بجهت آموختن بخلق است ، زیرا آنان هیچگاه مَعصیت ونافرمانی حقتعالی نکرده اند تا درصدد اِستِغفار وطلب آمرزش برآیند) :

۱ خدایا بیامرز آنچه (گناهی) را از من که تو بآن داناتری ، پس اگر من بازگردم (دوباره مرتکب آن شوم) تو آمرزش را بمن بازگردان ۲ خدایا بیامرز آنچه که من با خود وَعْده کرده ام (اطاعت و بندگی کرا انجام آنرا عُهده گرفتم) ووَفای بآن عَهد را از من نیافتی ۳ خدایا بیامرز آنچه که من بآن بسوی تو بزبانم تقرّب میجویم و دلم برخلاف آنست (در آوّل امر برای تقرّب عبادت وبندگی نمودم وبعد از آن اندیشهٔ مانند ریاء وخودنمائی در خاطرم آمد) ۴ خدایا بیامرز اِشاره های گوشه های چشم را (که بگوشهٔ چشم اِشاره کند تا مُؤمنی را آزار رسانده یا بغیبت وبدگوئی او زبان گشاید) وگفتارهای بیهوده وآرزوهای دل ولغزشهای زبان مرا .

(٧٨) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

قالَهُ لِبَعضِ أَصحابِهِ لَمّا عَزَمَ عَلَى المَسيرِ إِلَى الخَوارِجِ، وَقَد قالَ لَهُ: يا أَميرَ المُؤمِنينَ إِن سِرتَ في هٰذا الوَقتِ خَشيتُ أَن لا تَظفَرَ بِمُرادِكَ مِن طَريقِ عِلمِ النُّجومِ. فَقالَ (عَلَيهِ السَّلامُ):

١ أَتَزعَمُ أَنَّكَ تَهدي إِلَى السّاعَةِ الَّتي مَن سارَ فيها صُرِفَ عَنهُ السّوءُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السّاعَةِ الَّتي مَن سارَ فيها حاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ ٢ فَمَن صَدَّقَكَ بِهٰذا فَقَد كَذَّبَ القُرآنَ، وَاستَغنى عَنِ الاِستِعانَةِ بِاللهِ في نَيلِ المَحبوبِ وَدَفعِ المَكروهِ ٣ وَيَنبَغي في قَولِكَ لِلعامِلِ بِأَمرِكَ أَن يُولِيَكَ الحَمدَ دونَ رَبِّهِ، لِأَنَّكَ بِزَعمِكَ أَنتَ هَدَيتَهُ إِلَى السّاعَةِ الَّتي نالَ فيها النَّفعَ، وَأَمِنَ الضُّرَّ!!

٤ ثُمَّ أَقبَلَ «عَلَيهِ السَّلامُ» عَلَى النّاسِ فَقالَ:

أَيُّها النّاسُ إِيّاكُم وَتَعَلُّمَ النُّجومِ إِلّا ما يُهتَدى بِهِ في بَرٍّ أَو بَحرٍ، فَإِنَّها تَدعو إِلَى الكَهانَةِ ٥ وَالمُنَجِّمُ كَالكاهِنِ، وَالكاهِنُ كَالسّاحِرِ، وَالسّاحِرُ كَالكافِرِ، وَالكافِرُ فِي النّارِ ٦ سيروا عَلَى اسمِ اللهِ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که ببعضی از اصحاب خود (عفیف برادر اشعث ابن قیس) فرمود آنگاه که عازم رفتن بجنگ با خوارج بود، او بآن بزرگوار عرض کرد : یا امیرالمؤمنین اگر در این هنگام (بسوی خوارج) روانه شوی میترسم ظفر نیافته بمقصود خویش نرسی، و این اطلاع را از علم نجوم دانسته ام، حضرت فرمود :

۱ آیا گمان داری که تو ساعتی را نشان میدهی که هر که در آن سفر کند بلا و بدی از او دور گردد؟ و بر حذر میداری از ساعتی که هر که در آن روانه شود زیان و سختی او را فراگیرد؟ ۲ کسیکه این سخنان ترا باور نماید قرآن را دروغ پنداشته (در قرآن کریم س ۲۷ ی ۶۵ میفرماید : قُل لَا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللهُ یعنی بگو هر که در آسمانها و زمین است نا آمده و پوشیده را نمیداند مگر خدا) و برای بدست آوردن آنچه دوست دارد و دوری از ناپسندیها از طلب یاری از خدا بی نیاز گردیده ۳ و سزای گفتار تو آنستکه هر که بفرمانت رفتار نماید باید ترا حمد و سپاس گزارد نه پروردگارش را، زیرا تو گمان داری که تو ئی آنکه او را بساعتی راهنمائی کرده ای که در آن سود بدست آورده و از زیان ایمن گشته است .

(۴ بعد از آن حضرت بمردم رو نموده فرمود :)

ای مردم از آموختن نجوم بپرهیزید (و آنرا یاد نگیرید) مگر بقدریکه در بیابان یا در دریا (برای دانستن راهها در سفر و شناختن اوقات عبادت و بندگی و تعیین قبله و سیر کشتی و مانند آنها) بآن راه یافته شود (حاجت داشته باشید، در قرآن کریم س ۶ ی ۹۷ میفرماید : وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ یعنی اوست خداوندیکه ستاره ها را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای بیابان و دریا بآنها راه بیابید، و برای مردم دانا نشانه های قدرت خود را بیان کردیم) زیرا نتیجهٔ آموختن نجوم کهانت و غیب گوئی گردد ۵ و (کهانت صنعتی است که دارای آن بکمک دیو و جن از غیب و پوشیده خبر میدهد و در میان مردم فتنه و فساد کند، و کار منجم از جهت غیب گوئی و ربط دادن کواکب و ستارگان را در سود و زیان و سعد و نحس اوقات و نومید کردن مردم را از خدا و امیدوار نمودن بگفتار و کردار خود و اعتقاد بدرستی آن مانند عمل و اعتقاد شخص کاهن است پس از جهت گمراهی خویش و گمراه کردن دیگران) منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر (سحر سخنی است که ساحر

بگوید، یا طلسمی است که مینویسد و بسبب آن بدیگری زیان وارد میسازد، مانند آنکه میان زن و شوهر و دوستان جدائی انداخته آنها را با یکدیگر دشمن مینماید) و ساحر مانند کافر است، و (سزای) کافر (معذّب بودن) در آتش است (پس بگفتار و کردار منجّم اعتماد ننمائید) ۶ سفر کنید بکمک و همراهی از اسم خدا (که البتّه حقتعالی زیان سفر را از مسافر دور خواهد کرد. حضرت در همان ساعت بجنگ خوارج رفت و فتح و فیروزی نصیب او گردید، و این کلام بزرگترین دلیل است بر بطلان و نادرستی قول منجّمین).

(٧٩) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ حَرْبِ الْجَمَلِ فِي ذَمِّ النِّسَاءِ):

١ مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ ٢ فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيمَانِهِنَّ فَقُعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلٰوةِ وَ الصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ ٣ وَأَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ ٤ وَأَمَّا نُقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ ٥ فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ، وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ ٦ وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که پس از خاتمهٔ جنگ جمل در نکوهش زنها میفرماید:

(گویا توبیخ و سرزنش عائشه و پیروان او نیز منظور باشد)

١ ای مردم، زنها از ایمان و ارث و خرد کم بهره هستند ٢ امّا نقصان ایمانشان

بجهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حَیض ۳ وجهت نقصان خرد شان آن است که (در اسلام) گواهی دو زن بجای گواهی یکمرد است ۴ واز جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان میباشد ۵ پس از زنهای بد پرهیز کنید، واز خوبانشان برحذر باشید ۶ و در گفتار و کردار پسندیده از آنها پیروی نکنید (پیروی نکردن از آنان در معروف «یعنی گفتار و کردار پسندیده» آنستکه اگر آن معروف یکی از واجبات باشد شما آنرا بعنوان معروف بودنش بجا آورید، و بنمایانید که اتیان آن بجهت اطاعت و پیروی از آنها نیست، واگر یکی از مستحبات باشد بجا نیاورید، زیرا بجا نیاوردن مستحب بعنوان پیروی نکردن از آنان مستحب است، خلاصه در هیچ امری بگفتار و خواهشهای آنان اعتنا ننمائید) تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند (و شما را بانجام آن وادار ننمایند).

(۸۰) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

۱ أَيُّهَا النَّاسُ، الزَّهَادَةُ قِصَرُ الأَمَلِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ، وَالْوَرَعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ ۲ فَإِنْ عَزَبَ ذٰلِكَ عَنْكُمْ فَلاَ يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ، وَلاَ تَنْسَوْا عِنْدَ النِّعَمِ شُكْرَكُمْ ۳ فَقَدْ أَعْذَرَ اللهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ، وَكُتُبٍ بَارِزَةِ الْعُذْرِ وَاضِحَةٍ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در ترغیب مردم بترک دنیا و سپاسگزاری از نعمتها و بخششهای خداوند متعال):

۱ ای مردم (از آثار) زُهد و دل نبستن بدنیا کم کردن آرزوها و سپاسگزاری از نعمتهای (حق تعالی) واجتناب و دوری از حرامها است ۲ پس اگر باین سه چیز دست نیافتید (نتوانستید هر سه را انجام دهید دو تای از آنها را ترک ننمائید، اوّل) حرام بر شکیبائی شما غلبه پیدا نکند (شکیبا باشید و گرد معاصی نگردید) و (دوّم) سپاسگزاری از نعمتها (ی حق تعالی) را فراموش نکنید (زیرا

اگر مخالفت نمودید، برای عذاب در قیامت [۳] خداوند بوسیلۀ حجّتهای پیدا و روشن (پیغمبران و دلیل عقل) و کتابهای (آسمانی که) آشکار و هویدا (در دسترس همۀ شما است) جای عذر برای شما باقی نگذاشته.

(۸۱) (وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ)

(فِي صِفَةِ ٱلدُّنْيا :)

[۱] ما أَصِفُ مِن دارٍ أَوَّلُها عَناءٌ، وَآخِرُها فَناءٌ، فِي حَلالِها حِسابٌ وَفِي حَرامِها عِقابٌ [۲] مَنِ ٱسْتَغْنَى فِيها فُتِنَ، وَمَنِ ٱفْتَقَرَ فِيها حَزِنَ، وَمَن ساعاها فاتَتْهُ، وَمَن قَعَدَ عَنْها واتَتْهُ [۳] وَمَنْ أَبْصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ، وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْها أَعْمَتْهُ.

أَقُولُ : وَإِذا تَأَمَّلَ ٱلْمُتَأَمِّلُ قَوْلَهُ (عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ) : «مَنْ أَبْصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ» وَجَدَ تَحْتَهُ مِنَ ٱلْمَعْنَى ٱلْعَجِيبِ، وَٱلْغَرَضِ ٱلْبَعِيدِ، ما لا تُبْلَغُ غايَتُهُ، وَلا يُدْرَكُ غَوْرُهُ، وَلا سِيَّما إِذا قُرِنَ إِلَيْهِ قَوْلُهُ : «وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْها أَعْمَتْهُ» فَإِنَّهُ يَجِدُ ٱلْفَرْقَ بَيْنَ أَبْصَرَ بِها وَأَبْصَرَ إِلَيْها واضِحاً نَيِّراً، وَعَجِيباً باهِراً.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ است در صفت دنیا :

[۱] چگونه وصف کنم سرائی را که اوّل آن رنج و آخر آن نیستی است، در حلال آن حساب و در حرامش عقاب میباشد (آنچه از راه حلال بدست آید در قیامت حساب آن را میرسند، و اگر از راه

حرام بیابید در آخرت بعذاب گرفتار میشوید [۲] کسیکه در آن غنیّ و بی نیاز شد در فتنه و بلا افتد، و کسیکه در آن نیازمند و درویش باشد غمگین است، و کسیکه در تحصیل آن کوشید بآن نمیرسد، و کسیکه در طلب آن نکوشید دنیا باو رو کند [۳] و کسیکه (بعبرت) بآن نگریست دنیا او را بینا و آگاه کرد (تا راه راست را یافته خود را آمادهٔ آخرت نمود) و کسیکه بزینت و آرایش آن نگاه کرد، دنیا او را نابینا گردانید (که گمراه شد. سیّد رضی فرماید:)

میگویم: اگر کسی در فرمایش آنحضرت «عَلَیْهِ السَّلامُ»: مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَّرَتْهُ (کسیکه بعبرت بدنیا نگریست دنیا او را بینا و آگاه نمود) تأمُّل و درنگ نماید، درون آن معنی شگفت و مقصود بزرگی مییابد که بنهایت آن نتوان رسید، و حقیقت آن را نتوان دریافت، مخصوصاً اگر این جمله را با جملهٔ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ (و کسیکه بزینت و آرایش دنیا نگاه کرد، دنیا او را نابینا گردانید) همراه نماید، چون فرق میان جملهٔ أَبْصَرَ بِهَا و جملهٔ أَبْصَرَ إِلَيْهَا را واضح و روشن و عجیب و آشکار مییابد.

(۸۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَتُسَمَّى بِالْغَرَّاءِ وَهِيَ مِنَ الْخُطَبِ الْعَجِيبَةِ:

[۱] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَلَا بِحَوْلِهِ، وَدَنَا بِطَوْلِهِ، مَانِحِ كُلِّ غَنِيمَةٍ وَفَضْلٍ، وَكَاشِفِ كُلِّ عَظِيمَةٍ وَأَزْلٍ، [۲] أَحْمَدُهُ عَلَى عَوَاطِفِ كَرَمِهِ، وَسَوَابِغِ نِعَمِهِ، وَأُومِنُ بِهِ أَوَّلًا بَادِيًا، وَأَسْتَهْدِيهِ قَرِيبًا هَادِيًا، وَأَسْتَعِينُهُ قَاهِرًا قَادِرًا، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كَافِيًا نَاصِرًا، [۳] وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ لِإِنْفَاذِ أَمْرِهِ، وَإِنْهَاءِ عُذْرِهِ، وَتَقْدِيمِ نُذُرِهِ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است که آن را خُطبهٔ غَرّاء (نورانی و برجسته) مینامند، و آن از خُطبه های شگفت آور است :

۱ سپاس خداوندی را سزا است که بقُدرت و توانائی خود (بهمهٔ اَشیاء) غالِب، و بفَضل و اِحسانش (بهر چیز) نزدیک است، بخشنده است هر فائده و سودی را، و دَفع کنندهٔ هر بَلای بزرگ و سخت ۲ بر اِحسانهای پی در پی و نِعمتهای واسِعه اش او را حَمد مینمایم، و باو ایمان میآورم (هستی و یکتا بودنش را یقین دارم) که اَوَّل (و مَبدَءِ اَشیاء) و (هستی او بر همه) هویدا است، و از او راه هِدایَت را میطَلَبم که (بهمه) نزدیک و راهنما است، و از او یاری میجویم که غالِب و توانا است (که هر شَرّی را از من دور و هر خَیری را بمن برساند) و باو تَوَکُّل مینمایم که (مرا) کافی و یاور است ۳ و گواهی میدهم که مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بنده و فرستادهٔ او است، فرستاده است او را برای انجام اَمر و فرمانش، و تَبلیغ حُجّت و دَلیلش، و ترساندن (مَعصیت کاران را) از عَذابش پیش از روز رستخیز.

---

۴ أُوصِيكُمْ عِبَادَ ٱللهِ بِتَقْوَى ٱللهِ ٱلَّذِي ضَرَبَ لَكُمُ ٱلْأَمْثَالَ، وَ وَقَّتَ لَكُمُ ٱلْآجَالَ، وَأَلْبَسَكُمُ ٱلرِّيَاشَ، وَأَرْفَعَ لَكُمُ ٱلْمَعَاشَ، وَأَحَاطَ بِكُمُ ٱلْإِحْصَاءَ، وَأَرْصَدَ لَكُمُ ٱلْجَزَاءَ، وَآثَرَكُمْ بِٱلنِّعَمِ ٱلسَّوَابِغِ، وَٱلرِّفَدِ ٱلرَّوَافِغِ، وَأَنْذَرَكُمْ بِٱلْحُجَجِ ٱلْبَوَالِغِ، فَأَحْصَاكُمْ عَدَداً، وَوَظَّفَ لَكُمْ مُدَداً، فِي قَرَارِ خِبْرَةٍ، وَدَارِ عِبْرَةٍ، ۵ أَنْتُمْ مُخْتَبَرُونَ فِيهَا، وَمُحَاسَبُونَ عَلَيْهَا، فَإِنَّ ٱلدُّنْيَا رَنِقٌ مَشْرَبُهَا، رَدِغٌ مَشْرَعُهَا، يُونِقُ مَنْظَرُهَا، وَيُوبِقُ مَخْبَرُهَا، ۶ غُرُورٌ حَائِلٌ،

وَضَوْءٍ آفِلٍ، وَظِلٍّ زَائِلٍ، وَسِنَادٍ مَائِلٍ[٧] حَتَّىٰ إِذَا أَنِسَ نَافِرُهَا، وَ
ٱطْمَأَنَّ نَاكِرُهَا، قَمَصَتْ بِأَرْجُلِهَا، وَقَنَصَتْ بِأَحْبُلِهَا، وَأَقْصَدَتْ
بِأَسْهُمِهَا، وَأَعْلَقَتِ ٱلْمَرْءَ أَوْهَاقَ ٱلْمَنِيَّةِ قَائِدَةً لَهُ إِلَىٰ ضَنْكِ ٱلْمَضْجَعِ،
وَوَحْشَةِ ٱلْمَرْجِعِ، وَمُعَايَنَةِ ٱلْمَحَلِّ، وَثَوَابِ ٱلْعَمَلِ[٨] وَكَذٰلِكَ
ٱلْخَلَفُ بِعَقْبِ ٱلسَّلَفِ : لَا تُقْلِعُ ٱلْمَنِيَّةُ ٱخْتِرَامًا، وَلَا يَرْعَوِي ٱلْبَاقُونَ
ٱجْتِرَامًا، يَحْتَذُونَ مِثَالًا، وَيَمْضُونَ أَرْسَالًا، إِلَىٰ غَايَةِ ٱلْإِنْتِهَاءِ،
وَصَيُّورِ ٱلْفَنَاءِ[٩] حَتَّىٰ إِذَا تَصَرَّمَتِ ٱلْأُمُورُ، وَتَقَضَّتِ ٱلدُّهُورُ، وَ
أَزِفَ ٱلنُّشُورُ، أَخْرَجَهُمْ مِنْ ضَرَائِحِ ٱلْقُبُورِ، وَأَوْكَارِ ٱلطُّيُورِ، وَأَوْجِرَةِ
ٱلسِّبَاعِ، وَمَطَارِحِ ٱلْمَهَالِكِ، سِرَاعًا إِلَىٰ أَمْرِهِ، مُهْطِعِينَ إِلَىٰ مَعَادِهِ[١٠]
رَعِيلًا صُمُوتًا، قِيَامًا صُفُوفًا، يَنْفُذُهُمُ ٱلْبَصَرُ، وَيُسْمِعُهُمُ ٱلدَّاعِي،
عَلَيْهِمْ لَبُوسُ ٱلْإِسْتِكَانَةِ، وَضَرَعُ ٱلْإِسْتِسْلَامِ وَٱلذِّلَّةِ[١١] قَدْ ضَلَّتِ
ٱلْحِيَلُ، وَٱنْقَطَعَ ٱلْأَمَلُ، وَهَوَتِ ٱلْأَفْئِدَةُ كَاظِمَةً، وَخَشَعَتِ ٱلْأَصْوَاتُ
مُهَيْنِمَةً، وَأُلْجِمَ ٱلْعَرَقُ، وَعَظُمَ ٱلشَّفَقُ، وَأُرْعِدَتِ ٱلْأَسْمَاعُ
لِزَبْرَةِ ٱلدَّاعِي إِلَىٰ فَصْلِ ٱلْخِطَابِ، وَمُقَايَضَةِ ٱلْجَزَاءِ، وَنَكَالِ ٱلْعِقَابِ،
وَنَوَالِ ٱلثَّوَابِ .

---

٤ بندگان خدا شما را سفارش میکنم بتقوی و ترس از (عذاب) خدائی که برای (رهنمائی)

شما (در قرآن کریم) مَثَلها زده (و حکایات بیان فرموده تا از غفلت بیرون آئید) و اَجَلهای شما را معلوم
نموده، و لباسها (ی آدمیّت) بشما پوشانیده (تا بر سائر مخلوقات برتری داشته باشید) و در مَعیشت شما
توسِعَه داده (وسائل راحتی را فراهم نموده) و بکردار شما (از نیک و بد و بزرگ و کوچک) اِحاطَه دارد،
و جزای آنرا در کمین نهاده، و نعمتهای بسیار و صِلَهٔ بیشمار بشما بخشیده، و بوسیلهٔ حجّتهای
آشکار (پیغمبران و کتب آسمانی) شما را (از عذاب) ترسانیده، و شما را (در امتحان و آزمایش) بشمار
آورده (عِلم او بجزئی و کلّی گفتار و کردار شما اِحاطَه دارد) و مدّت عمر و زندگانی شما را در دار آزمایش
و سرای عبرت تعیین نموده [5] و شما در دنیا امتحان میشوید (تا نیکوکارانتان از بدکرداران تمیز داده شوند)
و (در قیامت) بحساب آنچه که در دنیا گفته و انجام داده اید رسیدگی میکنند، پس (بدنیا دل نبندید
که) سرچشمهٔ دنیا تیره و گِل آلود است (و در نظر دنیاپرستان) منظرهٔ آن شگفت آور است،
و در مَورِد امتحان و آزمایش هلاک و تباه میسازد [6] و فریبنده ای است که نیست میشود، و
روشنی است که پنهان میگردد، و سایه ای است که زائل میشود، و تکیه گاهی است که رو بخرابی
میرود (ثبات و قراری برای آن نیست) [7] تا هرگاه کسیکه (از روی غریزهٔ عقل) از آن دوری میکرد
و بآن دل نمی بست، بآن اُنس گرفت و مُطمئن گردید، مانند اسب یا شتر، دنیا پای خود باو لگد
افکند (تا او را بزمین زند) و بدامهایش (که در راه گسترده) او را شکار کند، و به تیرهایش (که در
کمان نهاده) او را هلاک سازد، و ریسمانهای مرگ (بیماریهای گوناگون و سختیها) را بگردن مرد
(شجاع و دلیر) میاندازد، و او را بخوابگاه تنگ (قبر) و بازگشتگاه ترسناک (آخرت)
و دیدن جایگاه همیشگی (بهشت یا دوزخ) و جزای کردار (نیک یا بد) میکشاند [8] و همینطور
است رفتار دنیا با کسانیکه در آینده میآیند، و جانشین پیشینیان هستند: مرگ از هلاک
کردن (آنها و بیچاره کردنشان) باز نمیایستد، و بازماندگان، از ارتکاب گناه دست باز
نداشته پشیمان نمیشوند، و از رفتار گذشتگان پیروی مینمایند، و پی در پی (میآیند و
میگذرند تا پایان فنا و نیستی منتهی میشود (همه بمیرند) [9] پس هرگاه (بر اثر مرگ خلائق) رشتهٔ کارها
از هم گسیخت و روزگار سپری گردید و انگیختن مردم نزدیک شد (قیامت برپا گردید) خداوند آنان را

ازمیان قبرها و آشیانهٔ پرندگان (اگر آنهارا خورده باشند) ولانهٔ درندگان (اگر ایشانرا طعمهٔ خود کرده باشند) ومیدانهای جنگ (اگر کشته شده باشند) بیرون میآورد، درحالتی که آمادهٔ انجام اَمر و فرمان حقتعالی بوده بسوی مَعاد وجای بازگشت که خداوند برای آنها قرارداده بسُرعت وتندی میروند[10]، گروهی ساکت وخاموش وایستادهٔ درصف میباشند (که برنشستن وسخن گفتن توانائی ندارند) بینائی خداوند بهمهٔ آنان اِحاطه دارد (گفتار وکردار هیچیک از آنها در دنیا بر خداوند پوشیده نیست) و (چون برای حِساب خوانده شوند) مُنادی صدای خود را بهمه میشنواند لِباس خُضوع وفروتنی وفرمانبرداری وذِلّت وخواری (براثر هول وترس آنروز) برآنها پوشیده شود، ما[11] درآن روز مَکر وحیله (که در دنیا برای نجات از گرفتاریها بکار برده میشد) بکار نیاید، وآرزو بریده گردد و (از ترس عَذاب) دلها افسرده وغمگین باشد، وصِداها باخُشوع وفروتنی مَخفی وآهسته گردد ودهان پر از عَرَق میشود (مانند لِجام که بدهان اسب باشد) وترس (ازکیفر گناهان) بی اندازه است وازهیبت صدای مُنادی برای تمیز حق از باطِل وجزای خیر وشر وعِقاب وکیفر وبخشیدن ثَواب وپاداش، گوشها بلرزه درآید.

---

[12] عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ اقْتِدَاراً، وَمَرْبُوبُونَ اقْتِسَاراً، وَمَقْبُوضُونَ احْتِضَاراً، وَمُضَمَّنُونَ أَجْدَاثاً، وَكَائِنُونَ رُفَاتاً، وَمَبْعُوثُونَ أَفْرَاداً، وَمَدِينُونَ جَزَاءً، وَمُمَيَّزُونَ حِسَاباً[13] قَدْ أُمْهِلُوا فِي طَلَبِ الْمَخْرَجِ، وَهُدُوا سَبِيلَ الْمَنْهَجِ، وَعُمِّرُوا مَهَلَ الْمُسْتَعْتَبِ، وَكُشِفَتْ عَنْهُمْ سُدَفُ الرِّيَبِ، وَخُلُّوا لِمِضْمَارِ الْجِيَادِ، وَرَوِيَّةِ الْارْتِيَادِ، وَأَنَاةِ الْمُقْتَبِسِ الْمُرْتَادِ، فِي مُدَّةِ الْأَجَلِ، وَمُضْطَرَبِ الْمَهَلِ[14] فَيَا لَهَا أَمْثَالاً صَائِبَةً، وَمَوَاعِظَ شَافِيَةً، لَوْ صَادَفَتْ

قُلُوباً زاكِيَةً، وَأَسْماعاً واعِيَةً، وَآراءً عازِمَةً، وَأَلْباباً حازِمَةً[15]. فَاتَّقُوا اللهَ تَقِيَّةَ مَنْ سَمِعَ فَخَشَعَ، وَاقْتَرَفَ فَاعْتَرَفَ، وَوَجِلَ فَعَمِلَ، وَحاذَرَ فَبادَرَ، وَأَيْقَنَ فَأَحْسَنَ، وَعُبِّرَ فَاعْتَبَرَ، وَحُذِّرَ فَحَذِرَ، وَزُجِرَ فَازْدَجَرَ[16]، وَأَجابَ فَأَنابَ، وَراجَعَ فَتابَ، وَاقْتَدىٰ فَاحْتَذىٰ، وَأُرِيَ فَرَأىٰ، فَأَسْرَعَ طالِباً، وَنَجا هارِباً، فَأَفادَ ذَخِيرَةً، وَأَطابَ سَرِيرَةً، وَعَمَّرَ مَعاداً[17]، وَاسْتَظْهَرَ زاداً لِيَوْمِ رَحِيلِهِ، وَوَجْهِ سَبِيلِهِ، وَحالِ حاجَتِهِ، وَمَوْطِنِ فاقَتِهِ، وَقَدَّمَ أَمامَهُ لِدارِ مُقامِهِ[18]. فَاتَّقُوا اللهَ عِبادَ اللهِ جِهَةَ ما خَلَقَكُمْ لَهُ، وَاحْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ ما حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَاسْتَحِقُّوا مِنْهُ ما أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّنَجُّزِ لِصِدْقِ مِيعادِهِ، وَالْحَذَرِ مِنْ هَوْلِ مَعادِهِ.

(مردمانیکه رفتار دنیارا با آنها و چگونگی معاد و بازگشتشان را در قیامت بیان کردیم)[12] بندگانی هستند که بقدرت (خداوند) خلق شده‌اند، و باجبار پرورش یافته و دچار مرگ گردیده و در قبرها رفته و ریزه ریزه شده و بتنهائی (بدون اهل و مال) انگیخته و بجزا (ی گفتار و کردار نیک یا بد) رسیده و از روی حساب و وارسی (نیکوکار از بدکردار) تمیز داده شده‌اند (پس سزاوار است که از خواب غفلت بیدار شده معصیت و نافرمانی نکنید که بعد از مردن پشیمانی سودی ندارد، زیرا مردم در دنیا)[13] برای رهائی از گمراهی مهلت داده شده‌اند و (بوسیلهٔ پیغمبران) براه راست هدایت گردیده‌اند و فرصت بآنها داده شده مانند فرصتی که میدهند بکسیکه رضا و خوشنودی ناراضی از خود را جلب نماید، و تاریکیهای شبهات (نادانی و گمراهی بواسطهٔ نعمت عقل و تبلیغ انبیاء)

از آنان برداشته شده است ، و (در دنیا) بحال خود واگذاشته شده اند برای آماده شدن مانند آماده کردن ولاغر نمودن اسبهای نیکو را برای پیش گرفتن در میدان مُسابَقَه و برای فِکْر و اندیشه در بدست آوردن حَق و حقیقت و برای شتاب نکردن جوینده در فراگرفتن نور عِلْم و دانش ، در مُدَّت زندگانی تا رسیدن اَجَل که فُرْصَتی در دست است [۱۴] ای عَجَب و شگفت از این مَثَلهای صائِب و راست (که خطاء و اِشْتِباهی در آنها نیست) و از این پندهای شِفاء دِهَنْده (بیماریهای نادانی و گمراهی) اگر برخورد بدلهای پاکیزه و گوشهای شنوا و اندیشه های ثابِت و عَقْلهای استوار (که صَلاح و فَساد را تَشْخیص میدهد) [۱۵] پس ، از خدا بترسید مانند ترسیدن کسیکه پند را شنید و زیر بار رفت و (از روی نادانی) مُرْتَکِب گناه شد و اِعْتِراف نمود (تَوْبَه و بازگشت کرد) و (از مَعْصِیَت و نافرمانی) ترسیده عَمَل نیکو بجا آورد (رِضای خدا و رسول را تَحْصیل کرد) و (از عَذاب اِلٰهی) حَذَر نمود و (بطاعَت و بندگی) شتافت و (بروز رستخیز) یَقین حاصِل نموده رفتار خود را (در دنیا) نیکو گردانید و باو اندرز دادند (براه راست و رستگاری رهنمائیش نمودند) پذیرفت ، و او را (از سختیهای پس از مرگ) ترسانیدند و ترسید (کاری نکرد که بسختی مُبْتَلیٰ گردد) و (از مَعْصِیَت و نافرمانی) مَنْعش کردند و (از آن) دوری کرد ، و [۱۶] (فرمان خدا را) اِجابَت نمود ، و (از گمراهی) دور شده ، و (بعَقْل خویش) رُجوع کرده ، و (از گناهانی که مُرْتَکِب شده) تَوْبَه و بازگشت نمود ، و (به پیشوایان) اِقْتِداء کرد ، و (عَیْناً از رَدیَهٔ آنها) مُتابَعَت نمود ، و راه راست باو نموده شد و آزاد دید (در آن قَدَم نهاد) پس شتابان جوینده حَقّ گردید ، و رستگار شد در حالتیکه (از نادانی و گمراهی) گریزان بود ، و (برای روز رستخیز) ذَخیرَه (برای هنگام نیازمندی) بدست آورد ، و باطِن خود را پاک گردانید ، و مَعاد و بازگشت را (به بِنای تَقْویٰ و پرهیزکاری) آباد کرد ، [۱۷] و بتوشهٔ (بندگی خدا و خدمت بخَلْق) برای روز کوچ (از دنیا) و راه (سَفَر آخِرَت) و هنگام نیازمندی و جای تنگدستی (قَبْر و قیامَت) پشت خود را قَوّی نمود ، و برای جایگاه همیشگی (آخِرَت) آن توشه را پیش از خود فرستاد ، [۱۸] پس ای بندگان خدا پرهیزکار شوید و قَصْد کنید چیزی (عِبادت و بندگی) را که برای آن آفریده شده اید ، و از مُنْتَهیٰ دَرَجه چیزی (عَذاب همیشگی) که شما را ترسانیده بترسید ، و سزاوار گردید از او بهشتی را که برای شما آماده ساخته بطَلَب وفای وَعْدهٔ از او که وَعْدهٔ او همیشه

راست است و بجهت ترس از وحشت قیامت .

(وَمِنْهَا[١] :)

[١٩] جَعَلَ لَكُمْ أَسْمَاعاً لِتَعِيَ مَا عَنَاهَا، وَأَبْصَاراً لِتَجْلُوَ عَنْ عَشَاهَا، وَأَشْلَاءً جَامِعَةً لِأَعْضَائِهَا، مُلَائِمَةً لِأَحْنَائِهَا، فِي تَرْكِيبِ صُوَرِهَا، وَمُدَدِ عُمُرِهَا، بِأَبْدَانٍ قَائِمَةٍ بِأَرْفَاقِهَا، وَقُلُوبٍ رَائِدَةٍ لِأَرْزَاقِهَا، فِي مُجَلِّلَاتِ نِعَمِهِ، وَمُوجِبَاتِ مِنَنِهِ، وَحَوَاجِزِ عَافِيَتِهِ.[٢٠] وَقَدَّرَ لَكُمْ أَعْمَاراً سَتَرَهَا عَنْكُمْ، وَخَلَّفَ لَكُمْ عِبَراً مِنْ آثَارِ الْمَاضِينَ قَبْلَكُمْ، مِنْ مُسْتَمْتَعِ خَلَاقِهِمْ، وَمُسْتَفْسَحِ خَنَاقِهِمْ، أَرْهَقَتْهُمُ الْمَنَايَا دُونَ الْآمَالِ، وَشَذَّبَهُمْ عَنْهَا تَخَرُّمُ الْآجَالِ، لَمْ يَمْهَدُوا فِي سَلَامَةِ الْأَبْدَانِ، وَلَمْ يَعْتَبِرُوا فِي أُنُفِ الْأَوَانِ.[٢١] فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ بَضَاضَةِ الشَّبَابِ إِلَّا حَوَانِيَ الْهَرَمِ ؟ وَأَهْلُ غَضَارَةِ الصِّحَّةِ إِلَّا نَوَازِلَ السَّقَمِ ؟ وَأَهْلُ مُدَّةِ الْبَقَاءِ إِلَّا آوِنَةَ الْفَنَاءِ ؟[٢٢] مَعَ قُرْبِ الزِّيَالِ، وَأُزُوفِ الْإِنْتِقَالِ، وَعَلَزِ الْقَلَقِ، وَأَلَمِ الْمَضَضِ، وَغُصَصِ الْجَرَضِ، وَتَلَفُّتِ الْإِسْتِغَاثَةِ بِنُصْرَةِ الْحَفَدَةِ وَالْأَقْرِبَاءِ، وَالْأَعِزَّةِ وَالْقُرَنَاءِ.[٢٣] فَهَلْ دَفَعَتِ الْأَقَارِبُ؟ أَوْ نَفَعَتِ النَّوَاحِبُ ؟ وَقَدْ غُودِرَ فِي مَحَلَّةِ الْأَمْوَاتِ رَهِيناً، وَفِي ضِيقِ الْمَضْجَعِ وَحِيداً،[٢٤] قَدْ هَتَكَتِ الْهَوَامُّ جِلْدَتَهُ، وَأَبْلَتِ النَّوَاهِكُ جِدَّتَهُ،

وَعَفَتِ الْعَوَاصِفُ آثَارَهُ، وَمَحَا الْحَدَثَانُ مَعَالِمَهُ، وَصَارَتِ الْأَجْسَادُ شَحِبَةً بَعْدَ بَضَّتِهَا، وَالْعِظَامُ نَخِرَةً بَعْدَ قُوَّتِهَا، وَالْأَرْوَاحُ مُرْتَهَنَةً بِثِقَلِ أَعْبَائِهَا، مُوقِنَةً بِغَيْبِ أَنْبَائِهَا، لَا تُسْتَزَادُ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهَا، وَلَا تُسْتَعْتَبُ مِنْ سَيِّئِ زَلَلِهَا[25]، أَوَلَسْتُمْ أَبْنَاءَ الْقَوْمِ وَالْآبَاءَ وَإِخْوَانَهُمْ وَالْأَقْرِبَاءَ؟ تَحْتَذُونَ أَمْثِلَتَهُمْ، وَتَرْكَبُونَ قِدَّتَهُمْ، وَتَطَأُونَ جَادَّتَهُمْ[26]، فَالْقُلُوبُ قَاسِيَةٌ عَنْ حَظِّهَا، لَاهِيَةٌ عَنْ رُشْدِهَا، سَالِكَةٌ فِي غَيْرِ مِضْمَارِهَا، كَأَنَّ الْمَعْنِيَّ سِوَاهَا! وَكَأَنَّ الرُّشْدَ فِي إِحْرَازِ دُنْيَاهَا!!

قِسْمتی از این خُطبه (در بیان خَلقت بدن انسان و ذکر نعمتهای حقتعالی و ترسانیدن از هَول و وحشت صراط و ترغیب بتقوی و پرهیزکاری) است:

[19] خداوند متعال برای بهره بردن شما (از شنوائی) دو گوش (قوّهٔ سامِعَه) را آفرید تا آنچه را که لازم است (و در زندگانی اجتماع بکار آید) حفظ کنند، و (از دیدار) دو چشم (قوّهٔ باصِرَه) را قرار داد تا از تاریکی رها گردیده بینا شوند، و هر عضو (ظاهری) را محتوی اعضاء (باطِنَه) گردانید (هر عضوی در بر دارد اعضائی را مثل دست که دارای رگ و خون و استخوان و مانند آنها است) و آن اعضاء را در ترکیب صورت و دوامشان در جاهای مناسب قرار داد با بدنهائی که بترکیبهای سودمند خود قائم و برقرارند، و با دلهائیکه (بعقل و تدبیر) روزی آن بدنها را میطلبند (یا روزیهای خود «علوم و معارف» را جلب مینمایند) در حالتیکه از منّتهای نعمت بیکران او برخوردار بوده موجبات منّتهای او بر شما هویدا است و با وسائلی که مانع (بیماریها) است بنعمت عافیت و تندرستی از او متنعّم میباشید[20]، و (نیز از نعمتهائی که بشما عطا فرموده آنستکه) مدّت عمر و زندگی را از شما پنهان داشته (نمیدانید کی میمیرید و این ندانستن برای انتظام امور دنیوی بسیار سودمند است) و از آثار گذشتگان پیش از شما برای شما عبرتها باقی گذاشت از لذّت

وبهره ای که از دنیا بردند واز طول مدت وفراخی که قبل از گلو گیر شدن ریسمان مرگ بآنها نصیب شده بود، پیش از رسیدن بآرزوها مرگ آنها را شتابان دریافت ومیان آنان وآرزوها (شان را) جدائی انداخت، ودر هنگام تندرستی توشه ای (برای آخرت) تهیه نکردند، ودر اوّل زمان (جوانی وتوانائی) عبرت نگرفتند (وزندگی خود را بیهوده بسر بردند) ۲۱ آیا کسیکه در عنفوان جوانی وتوانائی است انتظار میبرد غیر پیری وخمیدگی را ؟ وآیا کسیکه تندرست است غیر بیماریهای گوناگون را چشم براه است ؟ وآیا کسیکه باقی وبرقرار است جز فنا ونیستی را منتظر است ؟ (خوشبخت کسیکه تا توانا وتندرست است فرصت را غنیمت شمرده درکار بشتابد) ۲۲ با اینکه نزدیک است دوری وجدائی (از دنیا) وانتقال وکوچ کردن (بآخرت) ولرزیدن از اضطراب ونگرانی درد ومصیبت وسختی (جان کندن) وآب دهان فرو دادن از بسیاری غم واندوه وچشم باطراف داشتن برای درخواست فریادرسی ویاری جستن از خدمتگزاران (یا فرزندزادگان) وخویشان ودوستان وهمسران، ۲۳ پس آیا خویشان (سختیهای مرگ را) دفع میکنند ؟ وآیا شیون آنها سودی دارد ؟ درحالتیکه در گورستان بگرو داده شده ودر خوابگاه تنگ (قبر) تنها مانده است، ۲۴ گزنده ها (مار وکژدم وکرم ودیگر حیوانات) پوست تنش را پاره پاره کردند وسختیها تازگی اورا پوسانید واز بین برد، وبادهای سخت آثارش را محو کرد، ومصائب دوران نشانه های اورا نابود نمود (پس درمیان قبر اثری ودرمیان مردم خبری از او باقی نماند) وجسدها پس از طراوت وتازگی تغییر یافت واستخوانها بعد از توانائی پوسیده شد، وجانها در گرو بارهای گران (گناه) بماند، وباخبار غیب ونادیده (قبر وقیامت وحساب وبهشت ودوزخ که درباره آن حیران وسرگردان بودند) یقین حاصل نمودند (ودر آن هنگام) زیاد کردن کردار نیکو را از ایشان نمیطلبند واز بدی خطاهاشان رضا وخوشنودی بدست نمی آورند (زیرا دنیا جای عمل است وآخرت دار جزاء، پس آنجا نمیگویند بکردار نیک بیفزا تا از تقصیر تو درگذریم ویا چون بسبب معصیت ونافرمانی از تو رنجیده ایم ما را خوشنود نما) ۲۵ آیا شما پسران این مردم وپدران وبرادران وخویشان ایشان نیستید که از رویّه ایشان پیروی کرده بر مرکب آنان سوار شده در راهیکه رفته اند قدم مینهید ۲۶ ؟ پس دلها سخت است برای بدست آوردن نصیب وبهرهٔ خود وغافلست از هدایت ورستگاری،

و در غیر مسیر خویش (در راه معصیت و نافرمانی) راه می پیماید، گویا مقصود (توجه تکالیف الهیه) بغیر
ایشان است! و گویا هدایت و رستگاری آنان در گرد آوردن (متاع) دنیا است (نه برای
تحصیل زاد و توشه آخرت) !!.

---

٢٧ وَاعْلَمُوا أَنَّ مَجَازَكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ وَمَزَالِقِ دَحْضِهِ، وَأَهَاوِيلِ
زَلَلِهِ، وَتَارَاتِ أَهْوَالِهِ، ٢٨ فَاتَّقُوا اللهَ عِبَادَ اللهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ
التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ، وَأَنْصَبَ الْخَوْفُ بَدَنَهُ، وَأَسْهَرَ التَّهَجُّدُ غِرَارَ
نَوْمِهِ، وَأَظْمَأَ الرَّجَاءُ هَوَاجِرَ يَوْمِهِ، وَظَلَفَ الزُّهْدُ شَهَوَاتِهِ،
وَأَوْجَفَ الذِّكْرُ بِلِسَانِهِ، ٢٩ وَقَدَّمَ الْخَوْفَ لِأَمَانِهِ، وَتَنَكَّبَ الْمَخَالِجَ
عَنْ وَضَحِ السَّبِيلِ، وَسَلَكَ أَقْصَدَ الْمَسَالِكِ إِلَى النَّهْجِ الْمَطْلُوبِ ٣٠
وَلَمْ تَفْتِلْهُ فَاتِلَاتُ الْغُرُورِ، وَلَمْ تَعْمَ عَلَيْهِ مُشْتَبِهَاتُ الْأُمُورِ،
ظَافِرًا بِفَرْحَةِ الْبُشْرَى، وَرَاحَةِ النُّعْمَى، فِي أَنْعَمِ نَوْمِهِ، وَآمَنِ يَوْمِهِ ٣١
قَدْ عَبَرَ مَعْبَرَ الْعَاجِلَةِ حَمِيدًا، وَقَدَّمَ زَادَ الْآجِلَةِ سَعِيدًا، وَبَادَرَ
مِنْ وَجَلٍ، وَأَكْمَشَ فِي مَهَلٍ، وَرَغِبَ فِي طَلَبٍ، وَذَهَبَ عَنْ هَرَبٍ،
وَرَاقَبَ فِي يَوْمِهِ غَدَهُ، وَنَظَرَ قُدُمًا أَمَامَهُ، ٣٢ فَكَفَى بِالْجَنَّةِ ثَوَابًا
وَنَوَالًا، وَكَفَى بِالنَّارِ عِقَابًا وَوَبَالًا، وَكَفَى بِاللهِ مُنْتَقِمًا وَنَصِيرًا،
وَكَفَى بِالْكِتَابِ حَجِيجًا وَخَصِيمًا.

۲۷ و بدانید که عبور شما بر صراط (پل دوزخ) است که قدمها از لغزش بر آن لرزان و شخص دچار هول و ترس بسیار گردد ۲۸ پس ای بندگان خدا از خدا بترسید مانند ترسیدن خردمندی که فکر و اندیشهٔ (روز رستخیز) دل او را مشغول ساخته و خوف و ترس (از عذاب الهی) بدنش را رنجور نموده و عبادت و بندگی شب خواب اندک او را هم از دستش گرفته و امید (برحمت پروردگار) او را در وسط روزها (هنگام شدت حرارت و گرمی) تشنه نگاهداشته (شب را بیدار است و روز را روزه دار) و بی علاقگی بدنیا خواهشهای نفس را از او باز داشته، و ذکر خدا بزبانش جاری است (همیشه بیاد خدا است) ۲۹ و ترس (از معصیت و نافرمانی) را برای در امان بودن (روز رستخیز) مقدم داشته (در دنیا گناهی ننموده تا در قیامت بعذاب مبتلی نگردد) و از گفتار و کرداری که او را از راه راست و آشکار باز دارد چشم پوشیده و برای رسیدن براه راست روشن (رضا و خوشنودی خدا) که مطلوبست در راسترین راهها سیر کرده ۳۰ و فریب خوردن (از دنیا) که بسیار مانع (از رستگاری) است او را (از عبادت و بندگی) باز نداشته و مشتبهات بر او پنهان نیست (در هیچ امری نادان نباشد) مظفر و خرسند است بشادی مژدهٔ (بهشت) و بآسایش و خوشی بسیار در آسوده ترین خوابگاه خود (قبر) و ایمن تر روزش (قیامت) ۳۱ از گذرگاه دنیا گذشته و ستوده شده و توشهٔ آخرت را پیش فرستاده و خوشبخت گردیده و از ترس (خدا در راه حق) شتاب کرد، و در دنیا که مهلتش دادند (برای عبادت و بندگی) سرعت نمود، و در طلب خوشنودی پروردگار شوق داشت، و برای گریختن (از عذاب الهی براه حق) رفت، و در امروز (دنیا) مراقب فردایش (آخرت) بود و آنچه که در پیش داشت (حالات قبر و برزخ و قیامت) پیش از رحلت دید ۳۲ پس بهشت بجهت ثواب و بخشش (برای نیکوکاران) کافی است (کاری کنید که جایگاه همیشگی شما آنجا باشد) و دوزخ بجهت عذاب و سختی (برای گناهکاران) بس است (کاری کنید که در آنجا قرار نگیرید) و کافی است که خداوند (از بدکاران) انتقام کشد و (به نیکوکاران) مدد و یاری دهد، و بس است که قرآن (در روز رستاخیز با کسانیکه از آن پیروی نکرده اند) احتجاج نموده دشمن گردد.

٣٣ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللهِ الَّذِي أَعْذَرَ بِمَا أَنْذَرَ، وَاحْتَجَّ بِمَا نَهَجَ، ٣٤ وَ
حَذَّرَكُمْ عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا، وَنَفَثَ فِي الْآذَانِ نَجِيًّا،
فَأَضَلَّ وَأَرْدَى، وَوَعَدَ فَمَنَّى، وَزَيَّنَ سَيِّئَاتِ الْجَرَائِمِ، وَهَوَّنَ
مُوبِقَاتِ الْعَظَائِمِ، ٣٥ حَتَّى إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَتَهُ، وَاسْتَغْلَقَ
رَهِينَتَهُ، أَنْكَرَ مَا زَيَّنَ، وَاسْتَعْظَمَ مَا هَوَّنَ، وَحَذَّرَ مَا أَمَّنَ.

---

٣٣ وصیّت و سفارش من بشما پرهیزکاری است و ترس از خدا که بوسیلهٔ آنچه ترسانده
(عذاب و سختیهای قیامت) جای عُذر باقی نگذاشته و بآنچه (قرآن کریم) واضح و آشکار نموده
حُجّت تمام کرده است ٣٤ و شما را از دشمنی (: شیطان) ترسانیده (در قرآن کریم س ۲ ی ۱۶۸
وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ یعنی جای پاهای شیطان
گام نهید و از او پیروی نکنید، زیرا او برای شما دشمن آشکار است) که نفوذ میکند در سینه‌ها پنهانی
و بصورت خیرخواهی (برای گمراه نمودن) در گوشها سخن میگوید، پس (پیرو خود را) گمراه کرده تباه
میسازد، و (او را) وَعده داده (بهوسهای بیجا) آرزومند میگرداند، و جرمهای بد را (در
نظر او) آرایش میدهد، و گناهان بزرگ هلاک کننده را آسان جلوه میدهد ٣٥ تا آنکه بتدریج پیرو
خویش را فریب داده مانند رَهن و گرو در قید و بند اطاعت خود در آورد (چنانکه رَهن و گرو بازاء
مالی است که تا داده نشود گرو مسترد نگردد)، پیرو شیطان تا بدستورش رفتار نماید دست از او برنمیدارد
آنگاه) آنچه (از خواهشها) که زینت و آرایش داده بود انکار میکند، و آنچه (گناهانی) که آسان
وانموده بود بزرگ میشمرد، و از آنچه که (پیروان خود را) ایمن کرده بود میترساند (این سخن اشاره
است بآنچه خداوند در قرآن کریم س ۸ ی ۴۸ از او حکایت فرموده: وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ، وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ، فَلَمَّا
تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ، وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ، إِنِّي أَرَى

مَا لَا تَرَوْنَ ، إِنِّي أَخَافُ ٱللّٰهَ ، وَٱللّٰهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ یعنی آنگاه که شیطان کردار مشرکین
قریش را برای رفتن بجنگ پیغمبر اکرم زینت وخوبی آنرا در نظر آنها جلوه داد وگفت : امروز از جهت توانائی
وانبوهی لشگر هیچکس بر شما غالب نخواهد شد ومن فریادرس شما هستم ، پس آنگاه که آنان لشگر اسلام را در
بدر دیده بهم نزدیک شدند ، شیطان بر دو پاشنه پا یعنی بطور قهقری بازگشته گفت : من از شما بیزارم
من میبینم فرشتگان برای یاری مسلمین میآیند وشما نمی بینید ، من از خدا میترسم وعذاب خدا سخت است)

وَمِنْهَا ١

(فِي صِفَةِ خَلْقِ ٱلْإِنْسَانِ :)

٣٦ أَمْ هٰذَا ٱلَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ ٱلْأَرْحَامِ وَشُغُفِ ٱلْأَسْتَارِ
نُطْفَةً دِهَاقًا ، وَعَلَقَةً مُحَاقًا ، وَجَنِينًا وَرَاضِعًا ، وَوَلِيدًا وَ
يَافِعًا ، ٣٧ ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا ، وَلِسَانًا لَافِظًا ، وَبَصَرًا لَاحِظًا ،
لِيَفْهَمَ مُعْتَبِرًا ، وَيُقَصِّرَ مُزْدَجِرًا ، حَتَّىٰ إِذَا قَامَ ٱعْتِدَالُهُ ، وَ
ٱسْتَوَىٰ مِثَالُهُ ، نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا ، وَخَبَطَ سَادِرًا ، مَاتِحًا فِي غَرْبِ
هَوَاهُ ، كَادِحًا سَعْيًا لِدُنْيَاهُ ، فِي لَذَّاتِ طَرَبِهِ ، وَبَدَوَاتِ أَرَبِهِ ٣٨
لَا يَحْتَسِبُ رَزِيَّةً ، وَلَا يَخْشَعُ تَقِيَّةً ، فَمَاتَ فِي فِتْنَتِهِ غَرِيرًا ،
وَعَاشَ فِي هَفْوَتِهِ يَسِيرًا ، لَمْ يُفِدْ عِوَضًا ، وَلَمْ يَقْضِ مُفْتَرَضًا ، ٣٩
دَهِمَتْهُ فَجَعَاتُ ٱلْمَنِيَّةِ فِي غُبَّرِ جِمَاحِهِ ، وَسَنَنِ مِرَاحِهِ ، فَظَلَّ سَادِرًا
وَبَاتَ سَاهِرًا ، فِي غَمَرَاتِ ٱلْآلَامِ ، وَطَوَارِقِ ٱلْأَوْجَاعِ وَٱلْأَسْقَامِ ٤٠

بَيْنَ أَخٍ شَقِيقٍ، وَوَالِدٍ شَفِيقٍ، وَدَاعِيَةٍ بِالْوَيْلِ جَزَعاً، وَلَادِمَةٍ لِلصَّدْرِ قَلَقاً، وَالْمَرْءُ فِي سَكْرَةٍ مُلْهِيَةٍ، وَغَمْرَةٍ كَارِثَةٍ، وَأَنَّةٍ مُوجِعَةٍ، وَجَذْبَةٍ مُكْرِبَةٍ، وَسَوْقَةٍ مُتْعِبَةٍ [٤١] ثُمَّ أُدْرِجَ فِي أَكْفَانِهِ مُبْلِساً، وَجُذِبَ مُنْقَاداً سَلِساً، ثُمَّ أُلْقِيَ عَلَى الْأَعْوَادِ، رَجِيعَ وَصَبٍ، وَنِضْوَ سَقَمٍ، تَحْمِلُهُ حَفَدَةُ الْوِلْدَانِ، وَحَشَدَةُ الْإِخْوَانِ إِلَى دَارِ غُرْبَتِهِ، وَمُنْقَطَعِ زَوْرَتِهِ [٤٢] حَتَّى إِذَا انْصَرَفَ الْمُشَيِّعُ، وَرَجَعَ الْمُتَفَجِّعُ، أُقْعِدَ فِي حُفْرَتِهِ نَجِيّاً لِبَهْتَةِ السُّؤَالِ، وَعَثْرَةِ الْإِمْتِحَانِ، وَأَعْظَمُ مَا هُنَالِكَ بَلِيَّةً نُزُولُ الْحَمِيمِ، وَتَصْلِيَةُ الْجَحِيمِ، وَفَوْرَاتُ السَّعِيرِ، وَسَوْرَاتُ الزَّفِيرِ [٤٣] لَا فَتْرَةٌ مُرِيحَةٌ، وَلَا دَعَةٌ مُزِيحَةٌ، وَلَا قُوَّةٌ حَاجِزَةٌ، وَلَا مَوْتَةٌ نَاجِزَةٌ، وَلَا سِنَةٌ مُسْلِيَةٌ، بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوْتَاتِ، وَعَذَابِ السَّاعَاتِ، إِنَّا بِاللهِ عَائِذُونَ .

قسمتی از این خطبه در کیفیت آفرینش انسان است (وحالات او را در دنیا و قبر شرح داده ومردم را بعبرت گرفتن از گذشتگان یادآوری و آنها را بتوبه ترغیب میفرماید) :

(شما را از فریب شیطان آگاه ساختم، اکنون) [٣٤] آیا شما را بچگونگی خلقت انسان یادآوری نمایم که خداوند او را در تاریکی رحمها (بچه دانها) و پرده ها که (برای او) مانند غلاف بود بیافرید (رحمها اشاره است به رحم وشکم و مشیمة که پرده ایست بچه باآن بدنیا میآید) از نطفه ریخته شده

وخون بسته گردیده ناقص، پس در شکم بچه شد بعد کودک شیرخواره واز شیر گرفته تا بسن
اِحتِلام رسید ۳۷ پس او را قلب حفظ کننده (عقل) وزبان گویا وچشم بینا بخشید برای اینکه
بفهمد و (از گذشتگان) عِبرت گیرد واز معصیت ونافرمانی خودداری ودوری نماید، تا
اینکه بحدّ کمال رسیده قدراست کرد وکبر وغرور براو مستولی شده فرار کرد (از خدا ورسول پیروی
نمود) وگمراه شده (در راه غیر مستقیم قدم نهاده از گفتار وکردار ناپسندیده) بی باک بود، بطوریکه
هوا وهوس خود را در دلو بزرگ (از چاه ضلالت وگمراهی بیرون) میکشد (مانند کسیکه از بالای
چاه بوسیلهٔ دلو آب بیرون میآورد) برای رسیدن بخوشیها وحاجتهای دنیای خود سعی و
کوشش بسیار دارد ۳۸ و باور ندارد که ناکامی وبلائی باو رخ نماید واز هیچ گناهی باک
ندارد، پس در غفلت ونادانی وضلالت وگمراهی مُرد بعد از آنکه در لغزش وخطای
خویش اندک زمانی (در دنیا) زیسته بود ودر مقابل نعمتهائی که خداوند باو بخشیده (برای
آخرت) عوض وسودی نبرد، وآنچه براو واجب بود بجا نیاورد ۳۹ پس در اواخر سرکشی
وپیروی از هوای نفس وهنگام خوشحالی اندوههای مرگ او را فرا گرفت وبا دردهای سخت
وبیماریهای گوناگون که بحران آن درشب است حیران وسرگردان روز را بشب میآمد وشب را
تا بروز بیدار بود ۴۰ درحالتیکه برادر غمخوار وپدر مهربان وهمسری که از بی صبری وای وای
میگفت ودختر (یا مادر) که از اضطراب ونگرانی بسینه میزد، در اطراف او بودند وآنمرد در بیهوشی
جان کندن که او را بخود مشغول داشت در غم واندوه بسیار وناله دردناک وجان دادن با
سختی ورفتن از دنیا از روی رنج مبتلی بود ۴۱ پس (از مردن) در کفنها پیچیده میشود درحالت
نومیدی و (بسوی قبر) کشیده درحالتیکه فرمانبردار وآرام است (چون کاری از او برنمیآید)
بعد او را روی تخته های تابوت میاندازند وامانده واز حال رفته مانند شتر از سفر بازگشته
درنجور که از جهت بیماری لاغر گردیده است، (پس از آن) فرزندان خدمتگزار وبرادران گرد
آمده او را بدوش میکشند (ومیبرند) تا خانهٔ غربت وبیکسی (قبر) جائیکه دیگر ملاقات نخواهد شد ۴۲
وچون تشییع کننده ها ومصیبت دیده ها (از گورستان) بازگردند او را در قبر مینشانند درحالتیکه

از وحشت و ترس سؤال (نکیر و منکر) و لغزش در امتحان آهسته سخن میگوید (زیرا از ترس بلند سخن گفتن توانائی ندارد ، یا آنکه از هول امتحان و سؤال با خدا راز میگوید که پروردگارا مرا بدنیا باز گردان تا کار نیکو انجام دهم) و بزرگترین بلیّه در آنجا آب گرم نازل شده و وارد کردن بدوزخ و هیجان و شدّت صدای آتش است ٤٣ در عذاب سستی نیست تا او را راحتی دهد و نه آسایشی که رنج را برطرف سازد و نه قوّت و طاقتی دارد که از آن مانع گردد و نه مرگی که او را (از این سختی) برهاند و نه چشم برهم زدن و خواب اندکی که اندوهش را بزداید ، بین انواع مرگها (دردهای سخت) و عذابهای پی در پی مبتلی است ، ما (از این عذابها) بخدا پناه میبریم (و رهائی از آن گرفتاریها را از او درخواست مینمائیم) .

٤٤ عِبَادَ ٱللهِ ، أَيْنَ ٱلَّذِينَ عُمِّرُوا فَنَعِمُوا ؟ وَعُلِّمُوا فَفَهِمُوا ؟ وَأُنظِرُوا
فَلَهَوْا ؟ وَسُلِّمُوا فَنَسُوا ؟ أُمْهِلُوا طَوِيلًا ، وَمُنِحُوا جَمِيلًا ، وَحُذِّرُوا
أَلِيمًا ، وَوُعِدُوا جَسِيمًا ، ٤٥ اِحْذَرُوا ٱلذُّنُوبَ ٱلْمُوَرِّطَةَ ، وَٱلْعُيُوبَ
ٱلْمُسْخِطَةَ . ٤٦ أُولِي ٱلْأَبْصَارِ وَٱلْأَسْمَاعِ ، وَٱلْعَافِيَةِ وَٱلْمَتَاعِ ، هَلْ مِن
مَنَاصٍ أَوْ خَلَاصٍ أَوْ مَعَاذٍ أَوْ مَلَاذٍ أَوْ فِرَارٍ أَوْ مَحَارٍ ؟ أَمْ لَا ؟ فَأَنَّى
تُؤْفَكُونَ أَمْ أَيْنَ تُصْرَفُونَ أَمْ بِمَاذَا تَغْتَرُّونَ ؟ ٤٧ وَإِنَّمَا حَظُّ أَحَدِكُمْ
مِنَ ٱلْأَرْضِ ذَاتِ ٱلطُّولِ وَٱلْعَرْضِ قِيدُ قَدِّهِ ، مُتَعَفِّرًا عَلَىٰ خَدِّهِ . ٤٨
ٱلْآنَ عِبَادَ ٱللهِ وَٱلْخِنَاقُ مُهْمَلٌ ، وَٱلرُّوحُ مُرْسَلٌ ، فِي فَيْنَةِ ٱلْإِرْشَادِ ،
وَرَاحَةِ ٱلْأَجْسَادِ ، وَبَاحَةِ ٱلِاحْتِشَادِ ، وَمَهَلِ ٱلْبَقِيَّةِ ، وَأُنُفِ
ٱلْمَشِيَّةِ ، وَإِنْظَارِ ٱلتَّوْبَةِ ، وَٱنْفِسَاحِ ٱلْحَوْبَةِ ٤٩ قَبْلَ ٱلضَّنْكِ وَ

ٱلْمَضِيقِ، وَٱلرَّوْعِ وَٱلزُّهُوقِ، وَقَبْلَ قُدُومِ ٱلْغَائِبِ ٱلْمُنْتَظَرِ، وَ أَخْذَةِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْمُقْتَدِرِ.

وَفِي ٱلْخَبَرِ أَنَّهُ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) لَمَّا خَطَبَ بِهٰذِهِ ٱلْخُطْبَةِ ٱقْشَعَرَّتْ لَهَا ٱلْجُلُودُ، وَبَكَتِ ٱلْعُيُونُ، وَرَجَفَتِ ٱلْقُلُوبُ. وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يُسَمِّي هٰذِهِ ٱلْخُطْبَةَ ٱلْغَرَّاءَ.

---

۴۴ بندگان خدا، کجا هستند کسانیکه خداوند بآنها عُمر و زندگی عطا فرمود و بنعمتهای خود آنان را مُتَنَعّم نمود، و آنچه باید بدانند بآنها آموخت بطوریکه فهمیدند، و بآنان مُهلت داد و ایشان در بازی و بیهودگی فُرصت را از دست دادند، و در تندرستی و رَفاه بودند (عطاهای خدا را) فراموش کردند؟ آنها را مُدّتی دراز مُهلت دادند و بایشان اِحسان و نیکوئی کرده از عذاب دردناک ترسانیدندشان، و بنعمتهای بزرگ وَعده داده شدند (و آنان از خواب غفلت بیدار نگشتند) ۴۵ از گناهانیکه (اِرتکاب آنها) هلاک و تباه میسازد و از عیبهائیکه (خدا را) بغضب و خشم میآورد دوری کنید (تا رستگار گردید) ۴۶ ای دارندگان دیده‌های بینا و گوشهای شنوا و تنِ درست و کالای دنیا (مال و اَولاد) آیا هیچ جای گریز یا رهائی یا پناهگاه یا تکیه‌گاه یا جای فرار و بازگشتی (از عذاب اِلهی) هست یا نیست؟ چگونه (از فرمان خدا) بازگشته بکجا بازگردیده بچه چیز فریفته میشوید؟! ۴۷ بهرهٔ هر یک از شما از زمین باندازهٔ درازی و پهنای قامت او است بار خسار خاک آلوده (آنگاه که زیر خاک پنهان گردد، پس اینهمه رنج و کوشش برای بدست آوردن خانه‌ها و آبادیها چه سودی دارد) ۴۸ اکنون ای بندگان خدا فُرصت را غنیمت شمرید تا وقتی که ریسمان (مرگ) رها است و گلوی شما را نگرفته و رُوح در بدن شما میباشد در حینی که مَوقع هِدایت و رستگاری است و بدنها راحت و اِجتماع فراوان و مُهلت زندگانی و اراده و اِختیار برقرار و مَوقع توبه و بازگشت و مجال انجام حاجت و نیازمندی باقی است، ۴۹

پیش از رفتن فرصت وقرار در جای تنگ (قبر) وترس از نابودی وبیرون شدن جان از بدن ورسیدن غایب نادیده (مرگ) که در انتظار آن میباشند وگرفتار (عذاب) خدای غالب وتوانا گردیدن . (سیّد رضی فرماید :)

در خبر وارد شده است چون امام علیه السّلام این خطبه را بیان فرمود بدنها بلرزه درآمد وچشمها گریان گردید ودلها مضطرب ونگران شد . وجماعتی این خطبه را خطبهٔ غرّاء (نورانی ودرخشنده) بنامند .

(۸۳) (وَمِن كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فِي ذِكْرِ عَمْرِو ابْنِ الْعَاصِ :

۱ عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ !! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً، وَأَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ، أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا ، وَنَطَقَ آثِمًا. ۲ أَمَا ، وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ ، إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ، وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ ، وَيُسْأَلُ فَيَبْخَلُ ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ. ۳ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ !! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَهَا ، فَإِذَا كَانَ ذٰلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَوْمَ سَبَّتَهُ. ۴ أَمَا ، وَاللّٰهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَةِ. ۵ وَإِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتّٰى شَرَطَ لَهُ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَتِيَّةً ، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً .

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است دربارهٔ (گفتار و کردار نادرست) عَمرو ابن عاص (و توبیخ و سرزنش از او) .

همانطور که عاص ابن وائل که برحسب ظاهر پدر عَمرو نامیده میشد دشمن رسولخدا بود عَمرو هم با امیرالمؤمنین دشمنی کرده در دروغ بستن بآنحضرت کوشش داشت از آن بزرگوار عیب جوئی مینمود و در صدد بود که محبّت و دوستی او را از دلها بیرون نموده آن وجود مقدّس را کوچک جلوه دهد ، واز جمله دروغهائیکه بآنجناب میبست ، بمردم شام میگفت : چون علی مزاح و شوخی بسیار میکند در اصلاح امور چندان کوششی ندارد ، از این جهت ما او را پیشوای خود قرار ندادیم . امام عَلَیهِ السَّلام در اینجا اثبات مینماید که گفتار عَمرو نادرست و این سخن بهتان و دروغ است) :

۱ شگفتا از پسر زانیه ! (نابغة نام مادر عَمرو است وجهت نامیدن او باین لفظ آنست که بزناء دادن شهرت داشت و همه او را میشناختند وعادت عرب آنستکه فرزندان را هرگاه بمادری که بخوبی یا بزشتی شهرت داشته باشد نسبت میدهند و نابغة کنیز اسیر شده ای بود که عبدالله ابن جُدعان تیمی در مکّه او را خرید وچون زانیه بود نتوانست او را نگاه دارد آزادش کرد ، پس ابولهب ابن عبدالمطّلب و امیّة ابن خلف و هشام ابن مغیره و ابوسفیان ابن حرب و عاص ابن وائل در یک طهر با او جمع شده در نتیجه عَمرو متولّد گردید و میان این پنج نفر اختلاف شد هر یک ادّعا مینمود که عَمرو فرزند من است ، ولی چون عاص ابن وائل بیش از دیگران بنابغه انفاق میکرد گفت این فرزند از آن عاص است با اینکه بابوسفیان شبیه تر بود ، خلاصه چنین بی پدری) میگوید بمردم شام دروغ ، که من مردی شوخ هستم و بسیار بازیگوش و بشوخی و بازی ممارست دارم ، نادرست سخن گفته و باین گفتار گناه کار است ۲ آگاه باشید که بدترین گفتار دروغ است و عَمرو سخنی که بزبان میراند دروغ میگوید و (با هرکه) وعده کند خلاف آن رفتار مینماید ، و در پرسش خود بزرگوئی میکند ، و از او که بپرسند (در پاسخ) بخل میورزد و در عهد و پیمان نابکاری میکند ، و از خویشان دوری مینماید ۳ و چون در میدان جنگ حاضر گردد (برای تهییج فساد و افروختن آتش جنگ) چه بسیار امر و نهی و زبان بازی میکند مادامیکه شمشیرها بکار نیفتاده اند ، پس آنگاه که شمشیرها از غلاف بیرون آمده جنگ شروع گردید بزرگترین حیله و کید او آنستکه عورت خود را بمردم نشان دهد (در جنگ

صِفّین چون عَمْرو در کارزار با امیرالمؤمنین مُصادِف شد و حضرت بر او تاخت تا او را بقتل رساند ، عَمْرو خود را از اسب بزیر انداخته بپشت ، روی زمین خوابید و در برابر آن بزرگوار پاهایش را بلند کرده عَوْرَتَش را نمایان ساخت ، حضرت چشم پوشیده بازگردید ، و بُسْرِ ابْنِ اَبی اَرْطاة که یکی از سرلشگرهای مُعاوِیَه بود در همان وَقْعَهٔ صِفّین شیوهٔ عَمْرو را بکار برده از چنگال مرگ رَهید ، بعد از آن جُملهٔ یَمْنَعُ الْقَوْمَ سَبَّتُهُ ضَرْبُ الْمَثَل شد برای کسیکه در حَوادِث و پیش آمدها بذِلَّت و خواری تن دهد)۴ بدانید بخدا سوگند یاد مرگ مرا از شوخی و بازی باز میدارد ، و فراموشی از آخِرَت عَمْرو را از گفتار حق مانع میگردد ۵ او با مُعاوِیَه بَیْعَت نمود مگر بشَرْط آنکه عَطیَّه و بخششی باو بدهد ، و برای دست از دین برداشتن (مُخالَفَت با اِمام زمان خود نمودن) رِشْوهٔ کمی (حُکومَت چند روزهٔ مِصْر را) باو ببخشد .

(۸۴) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :)

۱ وَأَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ ، اَلْأَوَّلُ لاَ شَيْءَ قَبْلَهُ ، وَالْآخِرُ لاَ غَايَةَ لَهُ ، ۲ لاَ تَقَعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ ، وَلاَ تُعْقَدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ ، وَلاَ تَنَالُهُ التَّجْزِئَةُ وَالتَّبْعِيضُ ، وَلاَ تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَالْقُلُوبُ .

۱ از خُطْبَه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلام است (در توحید و ذکر بَعْضی از صِفات حقّتعالی) :

گواهی میدهم معبودی بسزا نیست جز خدا ، یگانه ایست که شریک ندارد ، اَوَّل است که پیش از او چیزی نبوده (اَزَلی و مَبْدَء هر مَوْجودی است) و آخر است که برای او حَدّ و انتهائی نیست (اَبَدی و مُنْتَهی اِلَیْه همهٔ مَوْجودات است ۲) وَهمها بهیچیک از صِفات او نمیرسند (دَرْک نمیکنند ، زیرا او را صِفَت زائده بر ذات نیست تا وَهْم آنرا دریافته وَصف نماید) و دلها (عَقْلها) او را بکیفیّت و چگونگی تَصدیق نمینمایند (زیرا او را کَیْفیّتی نیست تا عقل آنرا بیان

کند) و تجزیه و تبعیض برای او روا نیست (زیرا جزء و ترکیب شایسته ممکن است) و چشمها و دلها با او احاطه ندارد (زیرا محدود و بحدّی نیست تا چشم او را ببیند و عقل حقیقتش را درک نماید).

حضرت در این چند جملۀ کوتاه جمیع مسائل توحید را بیان فرموده و منتهی درجۀ فصاحت و بلاغت را بکار برده و این یکی از فضائل بزرگ آن بزرگوار است که دیگران را از آن بهره‌ای نیست).

وَ مِنْهَا:

[۳] فَاتَّعِظُوا عِبَادَ اللّٰهِ بِالْعِبَرِ النَّوَافِعِ، وَ اعْتَبِرُوا بِالْآیِ السَّوَاطِعِ، وَ ازْدَجِرُوا بِالنُّذُرِ الْبَوَالِغِ، وَ انْتَفِعُوا بِالذِّکْرِ وَ الْمَوَاعِظِ[۴]، فَکَأَنْ قَدْ عَلِقَتْکُمْ مَخَالِبُ الْمَنِیَّةِ، وَ انْقَطَعَتْ مِنْکُمْ عَلَائِقُ الْأُمْنِیَّةِ[۵]، وَ دَهَمَتْکُمْ مُفْظِعَاتُ الْأُمُورِ، وَ السِّیَاقَةُ إِلَی الْوِرْدِ الْمَوْرُودِ، وَ کُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِیدٌ: سَائِقٌ یَسُوقُهَا إِلَی مَحْشَرِهَا، وَ شَاهِدٌ یَشْهَدُ عَلَیْهَا بِعَمَلِهَا.

قسمتی از این خطبه (در پند و اندرز بمردم) است:

[۳] بندگان خدا از موعظه‌های سودمند پند پذیرید، و از علامتهای درخشنده و آشکار (آیات قرآن که خیر و شرّ و پیش آمدهائی که بر اثر معصیت و نافرمانی برامم سابقه وارد شده بیان کرده) عبرت گیرید، و از هر گونه انذار (عذابهای الهی) که (در قرآن و سنّت) وارد شده (از گناه) دوری کنید، و از یادآوری و پندها (ی پند دهندگان) بهره‌مند گردید[۴]، گویا چنگالهای مرگ (مانند چنگال درندگان) بشما در آویخته است (اجل بشما نزدیکست) و علاقه و دلبستگی آرزو از شما جدا گردیده، و کارهای سخت رسوا کننده (جان دادن و با دست تهی از این عالم بیرون شدن و در قبر که جایگاه

وَحشت در سستی نمودن و مانند اینها) و سَوق دادن بجائی (قیامت) که وارد شدنی است (همهٔ خلائق بآنجا وارد خواهند گشت) شما را فرا گرفته است ۵ و (در اینراه) با هر کسی یک راننده و یک گواهی دهنده ای است : راننده ای (مرگ) که او را بمحشر میراند ، و گواهی دهنده ای (اعضا و جوارح) که بکردار (نیک و بد) او گواهی میدهد .

وَمِنهَا

(فِي صِفَةِ الْجَنَّةِ) :

دَرَجاتٌ مُتَفاضِلاتٌ ، وَمَنازِلُ مُتَفاوِتاتٌ ٦ لاَ يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا ، وَلاَ يَظْعَنُ مُقِيمُهَا ، وَلاَ يَهْرَمُ خالِدُهَا ، وَلاَ يَبْأَسُ ساكِنُهَا .

قسمتی از این خطبه در وصف بهشت است :

بهشت دارای درجه و پایه هائی است که بر یکدیگر برتری دارد، و دارای منزلهائی است که از هم امتیاز دارد (بجهت آنکه مراتب معرفت و کمال اهل ایمان از یکدیگر تفاوت دارد ، پس هر کس بر حسب کردار و اخلاص خود در دنیا درجه و منزلی را در آنجا دریابد ، چنانکه در قرآن کریم س ۶ ی ۱۳۲ میفرماید : وَلِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا وَما رَبُّكَ بِغافِلٍ عَمّا يَعْمَلُونَ یعنی برای هر یک از مردم بازاء کردارشان پایه هائی است و پروردگار تو از آنچه که بجا میآورند بیخبر نیست) ۷ آسایش و خوشی در آن زائل نمیگردد (چنانکه در قرآن کریم س ۱۳ ی ۳۵ میفرماید : مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُكُلُها دائِمٌ وَظِلُّها ، تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا ، وَعُقْبَى الْكافِرِينَ النّارُ یعنی صفت و چگونگی بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده آنستکه زیر آن جویها جاری است ، میوهٔ آن همیشه باقی و برقرار و سایهٔ آن همیشه گسترده است آنجا منتهی جایگاه پرهیزکاران است و عاقبت کفار آتش دوزخ باشد) مقیم در آن کوچ نمیکند و از آنجا

بیرون نخواهد شد (چنانکه در قرآن کریم س ۵۷ ی ۱۲ میفرماید : يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ، ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يعنی روزی را ببینی که نور ایمان مردان و زنان که ایمان آورده اند در پیش رو و جانب راست آنها میدرخشد « این برای آن است که نامهٔ اعمال آنان از پیش و سمت راستشان میدهند بخلاف کفار و منافقین که نامهٔ اعمالشان از پشت سر و طرف چپشان داده میشود » و فرشتگان بآنها میگویند مژده باد شما را امروز که در بوستانهائی که در زیر آنها نهرها جاری است وارد میشوید و در آنها جاوید هستید و این برای آنان رستگاری بزرگی است) و جاوید در آن پیر نمیشود ، و ساکن در آن فقیر نمیگردد (زیرا پیری و فقر مستلزم رنج و ناتوانی است و این دو در بهشت نیست ، چنانکه در قرآن کریم س ۳۵ ی ۳۴ میفرماید : وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ی ۳۵ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ يعنی کسانیکه داخل بهشت میشوند میگویند سپاس خدائی را سزا است که حزن و اندوه را از ما دور گردانید ، پروردگار ما ، آمرزندهٔ گناهکاران و جزا دهنده سپاسگزاران است خداوندی که از فضل و بخشش خود ، ما را بجایگاه همیشگی جای داد که در آنجا رنج و ناتوانی بما رو نمیآورد).

(۸۵) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :)

۱ قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ ، وَخَبَرَ الضَّمَائِرَ ، لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ ، وَالْغَلَبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ ، وَالْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ ۲ فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامِ مَهَلِهِ قَبْلَ إِرْهَاقِ أَجَلِهِ ، وَفِي فَرَاغِهِ قَبْلَ أَوَانِ شُغْلِهِ ، وَفِي مُتَنَفَّسِهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ ، وَلْيُمَهِّدْ لِنَفْسِهِ وَقَدَمِهِ ، وَلْيَتَزَوَّدْ مِنْ دَارِ ظَعْنِهِ لِدَارِ إِقَامَتِهِ ۳ فَاللَّهَ اللَّهَ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ ،

وَٱسْتَوْدَعَكُمْ مِنْ حُقُوقِهِ، فَإِنَّ ٱللّٰهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً، وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى، وَلَمْ يَدَعْكُمْ فِي جَهَالَةٍ وَلَا عَمًى ٤ قَدْ سَمَّى آثَارَكُمْ، وَعَلِمَ أَعْمَالَكُمْ، وَكَتَبَ آجَالَكُمْ، وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمُ ٱلْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ، وَعَمَّرَ فِيكُمْ نَبِيَّهُ أَزْمَاناً، حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَلَكُمْ فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ ٱلَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ ٥ وَأَنْهَى إِلَيْكُمْ عَلَى لِسَانِهِ مَحَابَّهُ مِنَ ٱلْأَعْمَالِ وَمَكَارِهَهُ، وَنَوَاهِيَهُ وَأَوَامِرَهُ، فَأَلْقَى إِلَيْكُمُ ٱلْمَعْذِرَةَ، وَٱتَّخَذَ عَلَيْكُمُ ٱلْحُجَّةَ، وَقَدَّمَ إِلَيْكُمْ بِٱلْوَعِيدِ، وَأَنْذَرَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ٦ فَٱسْتَدْرِكُوا بَقِيَّةَ أَيَّامِكُمْ، وَٱصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي كَثِيرِ ٱلْأَيَّامِ ٱلَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا ٱلْغَفْلَةُ، وَٱلتَّشَاغُلُ عَنِ ٱلْمَوْعِظَةِ ٧ وَلَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبَ بِكُمُ ٱلرُّخَصُ مَذَاهِبَ ٱلظَّلَمَةِ، وَلَا تُدَاهِنُوا فَيَهْجُمَ بِكُمُ ٱلْإِدْهَانُ عَلَى ٱلْمَعْصِيَةِ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در بیان بعضی از صِفات حقّتعالی و پند دادن بردم و تَرغیب آنان بعِبادَت و بندگی):

۱ خداوند مُتعال دانا بنهانیها است و آگاه از اندیشه ها (ی دردلها) بهر چیز اِحاطَه دارد (بکُلّی و جُزئی اَشیاء تَسَلُّط دارد) و بر هر چیز غَلَبَه و توانائی دارد ۲ پس باید عَمَل کننده از شما بعَمَل بپردازد (خوشنودی خدا و رَسول را بدست آرد) در روزهائیکه مُهلَت دارد و پیش

از آنکه مرگ بزودی او را دریابد و در وقتی که فرصت بدست او است پیش از آنکه (بهول
و وحشت قبر و قیامت) دوچار گردد ، و در زمانیکه راه نفس کشیدن او باز است پیش از
آنکه بند آید (بمیرد) و باید برای آسایش خود و استواری قدمش کار نیکو انجام دهد (فرمان
خدا و رسول را ببرد تا روز رستخیز آسوده بوده پایش بر صراط نلغزد) و باید از سرای کوچ کردن خود
(دنیا) برای جایگاه همیشگی (آخرت) توشه بردارد (که توشهٔ آنجا را جز از این سرا نبرند) [٣] بندگان
خدا از خدا بترسید در آنچه در کتاب خود (قرآن) محافظت و رعایت آن را بشما امر فرموده
(در قرآن تدبر و تأمل کنید) و در آنچه از حقوق خویش نزد شما ودیعه و امانت نهاده (از اوامر و
نواهی او پیروی نمائید) زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و مهمل و بیکار رها نکرده و شما را
در نادانی و کوری (گمراهی) وانگذاشته است [٤] اعمال شما را معلوم نموده (راه خیر و
شر و طاعت و معصیت را بشما نشان داده) و بکردار (نیک و بد و کوچک و بزرگ و نهان و آشکار)
شما دانا است و مدت عمر و زندگی شما را معین کرده ، و بر شما کتاب (قرآن کریم) را
برای برهان بر هر چیزی فرستاده است (اوامر و نواهی خویش را در آن بیان فرموده) و روزگاری
پیغمبرش را در میان شما زنده نگاهداشته تا آنکه دین خود را با آنچه در کتاب خویش فرود فرستاده
برای پیغمبر و شما کامل ساخت ، دینی که مورد پسند او است (اکمل ادیان است) [٥] و بزبان
آنحضرت آنچه دوست داشت از اعمال نیکو و آنچه کراهت داشت از کردار زشت و نواهی
و اوامر خود را بشما ابلاغ نمود ، و جای عذر برای شما باقی نگذاشت و حجت را بر شما تمام کرد ،
و شما را از عذاب تهدید نمود ، پیش از آنکه قیامت برپا شود ، و ترسانید پیش از رسیدن
عذاب سخت [٦] پس (از خواب غفلت بیدار شوید ، و) بقیهٔ عمر خود را دریابید (بطلب رضای
خدا مشغول گردید) و در روزهای باقیماندهٔ از عمر شکیبائی پیش گیرید (از معصیت و نافرمانی
خود را باز دارید) زیرا این روزهای باقیمانده (که ممکن است تدارک از دست رفته‌ها صرف شود)
کم است در مقابل روزهای بسیاری که از شما در غفلت و روگردانیدن از موعظه و پند میگذرد [٧]
و نفسهای (سرکش) خود را فرصت ندهید (معصیت را آسان نپندارید) که این فرصتها شما را

براههای ستمکاران میبرد (از رفتار آنها پیروی خواهید نمود) و (در هیچ امری) سهل انگار نباشید که سهل انگاری ناگاه شما را بمعصیت در آورد .

---

٨ عِبَادَ ٱللّٰهِ ، إِنَّ أَنْصَحَ ٱلنَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ ، وَإِنَّ
أَغَشَّهُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ ٩ وَٱلْمَغْبُونُ مَنْ غَبَنَ نَفْسَهُ ، وَ
ٱلْمَغْبُوطُ مَنْ سَلِمَ لَهُ دِينُهُ ، وَٱلسَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ ، وَٱلشَّقِيُّ
مَنِ ٱنْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَغُرُورِهِ ١٠ وَٱعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ ٱلرِّيَاءِ شِرْكٌ ، وَ
مُجَالَسَةَ أَهْلِ ٱلْهَوَىٰ مَنَاةٌ لِلْإِيمَانِ ، وَمَحْضَرَةٌ لِلشَّيْطَانِ ١١
جَانِبُوا ٱلْكَذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ ، اَلصَّادِقُ عَلَىٰ شَفَا
مَنْجَاةٍ وَكَرَامَةٍ ، وَٱلْكَاذِبُ عَلَىٰ شَرَفِ مَهْوَاةٍ وَمَهَانَةٍ ١٢ وَلَا
تَحَاسَدُوا فَإِنَّ ٱلْحَسَدَ يَأْكُلُ ٱلْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ ٱلنَّارُ
ٱلْحَطَبَ ، وَلَا تَبَاغَضُوا فَإِنَّهَا ٱلْحَالِقَةُ ١٣ وَٱعْلَمُوا أَنَّ ٱلْأَمَلَ
يُسْهِي ٱلْعَقْلَ ، وَيُنْسِي ٱلذِّكْرَ ، فَأَكْذِبُوا ٱلْأَمَلَ فَإِنَّهُ
غُرُورٌ ، وَصَاحِبُهُ مَغْرُورٌ .

---

٨ بندگان خدا ، پند دهنده ترین مردم بخود کسی است که پروردگارش را بیشتر اطاعت و بندگی نماید (زیرا مقصود پند دهنده نفع رساندن بدیگری است و بزرگترین نفعها بدست آوردن سعادت همیشگی است و تحصیل آن مستلزم طاعت و فرمانبرداری از حقتعالی ، پس هرکس پروردگارش را بیشتر عبادت و بندگی نماید بیشتر سعادت بدست آورد و کسیکه بیشتر سعادت بدست آرد بیشتر از پند

دهندگان خودرا پند داده است) وفریب دهنده ترین مردم خودرا کسی است که بیشتر از آنها پروردگارش را معصیت و نافرمانی کند (زیرا مقصود هر فریب دهنده ای زیان رساندن بدیگری است و بزرگترین زیانها بدست آوردن بیچارگی همیشگی است و یافتن آن مستلزم معصیت و نافرمانبرداری است ، پس هرکس پروردگارش را از دیگران بیشتر معصیت کند ، بیشتر بیچارگی بدست آورده و کسیرا که بیشتر بیچارگی فرا گیرد ، بیشتر از فریب دهندگان خودرا فریب داده است) ۹ وفریب خورده کسی است که زیان بخود روادارد (خودرا هلاک و تباه نموده کاری کند که مستوجب عذاب الهی گردد) وخرسند و خوشحال کسی است که دین او بسلامت باشد (بروفق احکام الهیه رفتار کند تا دیگران باو غبطه برده مقام اورا آرزو کنند) وخوشبخت کسی است که از دیگر کسان پندگیرد (در راه نیکوکاران قدم نهاده از کردار زشت بدکاران دوری نماید) وبدبخت کسی است که از خواهش نفس و نادرستیهای خویش فریب خورد (از هوای نفس پیروی کرده از خطر آن غافل گردد) ۱۰ وبدانید اندک ریاء وخودنمائی (در عبادت و بندگی) شرک است (زیرا هرکه در عبادت خدا غیری را در نظر گیرد ، البته اورا شریک خدا دانسته) وهمنشینی با هواپرستان (معصیت کاران) باعث فراموشی ایمان و حضور شیطان است (زیرا بر اثر غفلت از ذکر خدا و یاد آخرت نور ایمان از دل گناهکاران بیرون میرود و شیطان برای اضلال وگمراهی در مجالسشان حاضر میشود ، وبفرموده پیغمبر اکرم : « أَلْمَرْءُ عَلىٰ دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ یعنی مرد پیرو دین و آئین دوست و همنشین خود میباشد » نشست و برخاست با هواپرستان در شخص تأثیر خواهد نمود) ۱۱ از دروغ دوری کنید که آن از ایمان دور است (زیرا ایمان مجمع فضائل است که از جمله آنها راستی است و دروغ از جمله رذائل و صفات ناپسندیده میباشد ، و باینجهت میان آن با ایمان تباین و جدائی است) راستگو مشرف بنجات و رهائی (از عذاب) و رستگاری است ، و دروغگو بر جای بلندی است که نزدیک بافتادن در گودال هلاکت و ذلت و خواری است ۱۲ و بر یکدیگر حسد نبرید (زوال مقام دیگری را آرزومند نباشید) زیرا حسد ایمان را میخورد (مضمحل و نابود مینماید) چنانکه آتش هیزم را میخورد (سوزانده و خاکستر میکند) و با هم دیگر دشمنی نکنید ، زیرا دشمنی باعث (قطع رحم و) زوال هر خیر و برکتی است (مانند تیغ که مو را از سر زائل میگرداند) ۱۳ و بدانید که آرزو موجب بغلط و اشتباه انداختن عقل و فراموشی از ذکر خدا

میگردد ، پس (بیاد مرگ وہول ووحشت روز رستخیز) آرزو را دروغ انگارید ، زیرا آرزو فریب دہندہ است (بچیزیکہ حقیقتی ندارد) وآرزومند فریب خوردہ است •

(۸۶) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ عِبَادَ اللّٰهِ ، إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللّٰهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللّٰهُ عَلَى نَفْسِهِ ، فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ ، وَتَجَلْبَبَ الْخَوْفَ ، فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ ، وَأَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ ، فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ ، وَهَوَّنَ الشَّدِيدَ ۲ نَظَرَ فَأَبْصَرَ ، وَذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ ، وَارْتَوَى مِنْ عَذْبٍ فُرَاتٍ سُهِّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهَلًا ، وَسَلَكَ سَبِيلًا جَدَدًا ۳ قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ ، وَتَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا انْفَرَدَ بِهِ ، فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى ، وَمُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى ، وَصَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى ، وَمَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى ۴ قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ ، وَسَلَكَ سَبِيلَهُ ، وَعَرَفَ مَنَارَهُ ، وَقَطَعَ غِمَارَهُ ، وَاسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثَقِهَا ، وَمِنَ الْحِبَالِ بِأَمْتَنِهَا ، فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ ۵ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ ، وَتَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ ۶ مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ ، كَشَّافُ

عَشَوٰاتٍ ، مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ ، دَفَّاعُ مُعْضِلَاتٍ ، دَلِيلُ فَلَوَاتٍ ،
يَقُولُ فَيُفْهِمُ ، وَيَسْكُتُ فَيَسْلَمُ ٧ قَدْ أَخْلَصَ لِلّٰهِ فَاسْتَخْلَصَهُ ،
فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ ، وَأَوْتَادِ أَرْضِهِ ٨ قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ ،
فَكَانَ أَوَّلُ عَدْلِهِ نَفْيَ الْهَوَىٰ عَنْ نَفْسِهِ ، يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ ،
لَا يَدَعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّهَا ، وَلَا مَظِنَّةً إِلَّا قَصَدَهَا ، ٩ قَدْ أَمْكَنَ
الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ ، فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ ، يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ ،
وَيَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (که در آن صفات کسیکه خداوند او را بسیار دوست دارد و شخصی که او را دشمن دارد بیان و مردم را بمتابعت و پیروی ائمه «عَلَیهِمُ السَّلام» ترغیب فرموده) :

۱ـ بندگان خدا ، دوسترین بندگان نزد خدا (که نظر مرحمت حقتعالی شامل حال او است) بنده ای است که خداوند او را بر تسلّط بنفس خویش کمک و یاری کرده است (عقل او را تقویت نموده تا از شهوات و خواهشهای نفس پیروی ننماید) پس (آن بنده) حزن و اندوه را شعار خود قرار داد (برای تحصیل رضا و خوشنودی حقّ اندیشه نمود تا موجبات آنرا بدست آرد) و خوف و ترس (از عذاب الهیّ) را رویّه خویشتن گردانید (و هیچگاه بر خلاف دستورات خدا و رسول رفتار ننموده) پس چراغ هدایت (علوم و معارف الهیّ) در دل او روشن شد ، و (با آن از تاریکی نادانی و گمراهی رهائی یافته براه راست قدم نهاد ، و) سفره ضیافت را برای روزیکه بآن وارد میشود آماده ساخت (عبادت و بندگی نمود که پس از مرگ تهی دست نباشد) و دور را بر خود نزدیک کرد (مرگ را که بیخبران دور می پندارند پیش روی خویش قرار داد و هرگز از آن غافل نبود و باکی نداشت که مرگ او را در بستر بیماری دریابد ، یا او بر مرگ وارد شده در راه خدا کشته گردد) و سختی (مرگ و قبر و هول و وحشت

روز رستخیز) را (بوسیلهٔ توشهٔ طاعت و بندگی) آسان گردانید (و در خلقت آسمان و زمین و آنچه
در آن است [2] فکر و اندیشه نمود ، پس بینا شد (بمبدأ و معاد ، چنانکه در قرآن کریم س ۴۱ ی ۵۳
میفرماید : سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی
زود باشد که بمردم بنمایانیم آیات و نشانه های خود را در اطراف جهان و در نفوس خودشان تا آنکه برای آنها
آشکار گردد که خدای برحق او است) و یاد از خدا کرد ، پس اعمال نیکو را (که توشهٔ آخرت است) بسیار
گردانید (هیچ چیز او را از ذکر خدا باز نداشت ، چنانکه در قرآن کریم س ۲۴ ی ۳۷ میفرماید : رِجَالٌ
لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ یعنی مردانی خداوند را تسبیح مینمایند که بازرگانی و خرید
و فروش آنان را از ذکر خدا باز نمیدارد) و از آب پاکیزه و گوارائی که راههای ورود بر آن برای
او آسان شده بود سیراب شد (از علوم و معارف الهی بهره مند گردید و برای استفادهٔ از آن سرگردان
نماند ، بلکه آنچه بر او افاضه میشد بآسانی قبول مینمود ، بخلاف تشنه ای که بر سر نهرهای بزرگ دسترسی
بآب ندارد ، راه میجوید تا بآب دسترسی یافته بیاشامد) پس در اوّلین باری که آشامید سیراب
گردید (بعد از سیراب شدن از آب معنوی تشنه نشود که باز بآشامیدن نیازمند گردد ، چون شتری
که پس از تشنگی بآب برسد بسیار آشامیده سیراب میگردد ، و چون بآب دیگری رسید میل بآن ندارد
یعنی پس از کسب علوم و معارف الهی جهل و نادانی برای او نیست که بتحصیل دانشی محتاج باشد) و در
راه راست و هموار رفت (براه پرهیزکاران که اطاعت و پیروی است پا نهاد) [3] جامه های
شهوات و خواهشهای نفس را از تن بیرون کرده (بدنیا و آنچه در آنست دل نبست) و از همهٔ منظورها
خود را تهی نموده و منظوری ندارد مگر یکی (که تحصیل رضا و خوشنودی خدا است) پس (متصف بعلم و
معرفت الهی شده) از کوری (جهل و نادانی) و از شرکت و معاشرت با هواپرستان رهائی یافت
و خود از کلیدهای درهای هدایت و رستگاری و قفلهای درهای هلاکت گردید (راهنمای
دیگران شده و از گمراه کنندگان جلوگیری کرد) [4] راه خود را دیده و در آن رفته و علامت و نشانهٔ (هدایت
و رستگاری) خویش را شناخته و آنچه که در آن فرو رفته (سختیها و اندوهها را) از خود دور کرده و
بمحکمترین حلقه ها و بندها و استوارترین ریسمانها (قرآن کریم و عترت سیّد المرسلین) چنگ زده

(وراه نجات ورستگاری یافته) پس یقین او (بحق) مانند یقین بنور وروشنی آفتاب است (هیچ شک وتردیدی در او راه نیابد)، وچون از علوم حقه ومعارف الهیه بهره مند گردیده وراهنمای مردم شده) [٥] نفس خود را برای خدا قرار داده در بزرگترین کارها از هر جهت (که هرچه از او خواسته شود انجام دهد وهرچه از او پرسیده شود پاسخ گوید) وهر فرعی را بسوی اصل آن باز گرداند (حکم آنرا از روی استنباط واجتهاد صحیح بدست آرد) [٦] اوست چراغ تاریکیها وآشکار کننده امور مشتبهه که هویدا نیست وکلید مبهمات (آموزنده احکام) ودفع کننده مشکلات (بسخن وافی خود از مسائل رفع اشکال مینماید) وراهنمای بیابانهای پهناور (مسائل عقلیه) میباشد، میگوید و(مطلب را) میفهماند (نه آنکه برنادانی وشک بیفزاید) وخاموشی میگزیند که (از لغزش گفتار وفتوای بناحق) سالم ماند (نه آنکه خاموشی او از روی نادانی باشد)، خلاصه سخن گفتن وخاموشی را در آنچه مقتضی است بکار آرد، پس بیهوده سخن نگوید وبیجهت خاموش ننشیند) [٧] کردار خود را برای خدا (از شرک وریاء وخودنمائی) پاک گردانیده وحقتعالی هم او را برای خود اختیار کرده (انواع فیوضات وکمالات را باو عطا فرموده) پس (با این صفات) او از جمله کانهای دین واوتاد زمین او است (که دیگران از کان وجود او جواهر نفیسه علم وحکمت اخذ مینمایند، وانتظام امر دین وآسایش اهل زمین ببرکت وجود او باقی وبرقرار است) [٨] عدالت (راستی ودرستی) را ملازم خود قرار داده (واز آن دوری ننموده و هیچگاه در هیچ امر راه افراط یعنی تجاوز از حد وراه تفریط یعنی تقصیر وتأخیر در حق را پیش نگرفته) پس اول مرحله عدالت او آنستکه هوا وخواهش نفس را از خود دور کرده (زیرا مرد خدا برای تکمیل قوه عملیه باید از خواهشهای نفس پیروی ننموده از حدود خدا بیرون نرود) حق را بیان میکند (مردم را بکار نیکو امر نموده واز کار بد باز میدارد) وخود بر طبق آن رفتار مینماید (زیرا کسیکه رفتارش موافق گفتار نباشد پند او تأثیری ندارد ومورد توبیخ وسرزنش خداوند متعال میباشد، چنانکه در قرآن کریم س ٦١ ی ٢ فرموده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ی ٣ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزی را که بجا نمیآورید، بزرگترین غضب ودشمنی نزد خدا «یعنی دوری از رحمت او» آنستکه بگوئید چیزی را که طبق آن رفتار نکنید) نهایت

هیچ خیر و نیکوئی را ترک نکرده مگر آنکه آهنگ آن نموده و گمان هیچ خوبی را رها ننموده مگر آنکه آنرا قصد کرده (سعی و کوشش او آنستکه در همهٔ راههای خیر و نیکوئی قدم نهد تا منتهی درجهٔ رستگاری را بدست آرد هرچند بوسیلهٔ گمان باشد) ٩ و عنان خود را بکتاب (قرآن کریم) سپرده، پس کتاب خدا جلودار و پیشوای او است، فرود میآید هرجا که بار قرآن فرود آمده و جا میگیرد هرجا که جایگاه آنست (در مسافرت بسوی خدا از قرآن مفارقت و جدائی ننموده و دستور و احکامش را همه جا پیروی کرده است).

---

١٠ وَآخَرُ قَدْ تَسَمَّىٰ عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ، وَ
أَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكًا مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ،
وَقَوْلِ زُورٍ ١١ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَىٰ آرَائِهِ، وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَىٰ
أَهْوَائِهِ، يُؤَمِّنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ، وَيُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ،
يَقُولُ: أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَفِيهَا وَقَعَ، وَيَقُولُ: أَعْتَزِلُ
الْبِدَعَ وَبَيْنَهَا اضْطَجَعَ ١٢ فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَالْقَلْبُ
قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَىٰ فَيَتَّبِعَهُ، وَلَا بَابَ الْعَمَىٰ
فَيَصُدَّ عَنْهُ، فَذٰلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ ١٣ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ وَأَنَّىٰ
تُؤْفَكُونَ؟ وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ! وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ! وَالْمَنَارُ
مَنْصُوبَةٌ! ١٤ فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ
نَبِيِّكُمْ؟! وَهُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ، وَأَعْلَامُ الدِّينِ، وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ،
فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرِدُوهُمْ وُرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ. ١٥

أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ): «إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَيَبْلَى مَنْ بَلِيَ
مِنَّا وَلَيْسَ بِبَالٍ» [16] فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا
تُنْكِرُونَ، وَأَعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ، وَأَنَا هُوَ، [17] أَلَمْ أَعْمَلْ
فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ، وَأَتْرُكْ فِيكُمُ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ، وَرَكَزْتُ
فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ، وَوَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ،
وَأَلْبَسْتُكُمُ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي، وَفَرَشْتُكُمُ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَ
فِعْلِي، وَأَرَيْتُكُمْ كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي [18] فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ
فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ، وَلَا يَتَغَلْغَلُ إِلَيْهِ الْفِكَرُ.

---

[10] وبندهٔ دیگری (راکه خداوند دشمن دارد کسی است که) خود را عالِم و دانشمند نامیده در صورتی که نادان است، پس از نادانان نادانیها و از گمراهان گمراهیها فرا گرفته (در گفتار و کردارش از آنها پیروی نموده) و دامهائی از ریسمانهای فریب و گفتار دروغ برای مردم گسترده (آنها را بگفتار و کردار نادرست خود فریب میدهد تا مجذوب او گردند، چنانکه صیّاد صید را فریب میدهد تا در دام افتد) [11] کتاب (قرآن کریم) را بر اندیشه های خود حمل نموده (تفسیر کرده) و (کسیکه قرآن را برأی خود تفسیر نماید) حقّ را طبق خواهشهای خویش قرار داده، مردم را از خطرهای بزرگ ایمن میگرداند و گناهان بزرگ را (در نظر آنان) آسان مینماید (و برِیاء و خودنمائی) میگوید از شبهات (هر حکمی که مشکوک و مشتبه است) خودداری میکنم و حال آنکه در آنها افتاده است (حکم میکند و چون با حکام شرع و موارد آن نادان است هر حکم مشتبه در نظر او درست میآید) و میگوید از بدعتها (احکام بر خلاف

۱۲ قوانین شرع) کناره میگیرم و حال آنکه در میان آنها خوابیده است (هر حکم که میکند بدعت است)
پس صورت (او) صورت آدمی و دل (او) دل حیوان است ، باب هدایت و راه راست را نمیشناسد
تا (در آن قدم نهاده) پیروی نماید و باب کوری و گمراهی را نشناخته تا از آن دوری گزیند ،
پس او مرده ای است در میان زنده ها (زیرا مقصود از حیات ، بدست آوردن فضائل است که موجب
سعادت گردد و چون جاهل ، از آن فضائل بی بهره است بمرده ماند ، بلکه در حقیقت مرده او است) ۱۳ پس
(از آنکه راه حق و باطل را دانستید و اشخاصی را که خداوند دوست یا دشمن میدارد شناختید) کجا میروید (و
در کدام راه سیر میکنید که سزاوارتر باشد) و چگونه شما را (از راه هدایت و رستگاری) بر میگردانند
(یا در چه وقت و از کجا شما را از راه راست منصرف نمایند) و حال آنکه پرچمها (ی حق) برپا است و
نشانه ها (ی راستی) آشکار و هویدا و منار (هدایت و رستگاری) نصب شده است ۱۴ پس کجا شما را
حیران و سرگردان کرده اند ؟ بلکه چگونه حیران و سرگردان هستید (که صراط مستقیم و راه راست را
نمی بینید) و حال آنکه عترت پیغمبر شما (ائمه اطهار) در میان شما است ؟ و آنها پیشوایانی هستند که
(مردم را) براه حق میکشند (چنانکه شخص مهار شتر را بدست گرفته براه میبرد) و نشانه های دین و زبانهای
راستگو میباشند (گفتارشان راست و درست است که احتمال خلاف در آن داده نمیشود و آنچه به پیغمبر
اکرم وحی شده برای مردم ترجمه و تفسیر نموده آنان را بحقائق آشنا مینمایند) پس آنها را به نیکوترین منزلهای
قرآن فرود آورید (محبت و دوستی آنان را در دلهای خود جای دهید ، زیرا دل در میان منزلهای قرآن
« که عبارت است از منزل در مقام تصور و منزل در زبان بوسیله خواندن و منزل در کتب » بهترین
منزل است) و (چون ایشان سرچشمه علوم و معارف هستند) بسوی آنان بشتابید (و از علم و
دانششان بهره مند گردید) مانند ورود و شتاب شترهای بسیار تشنه (بر سر آب) ۱۵

مردم این روایت را از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم فرا گیرید (در مدح و
بزرگواری عترت خود فرموده : در ظاهر) مرده است آنکه از ما میمیرد و حال آنکه نمرده (بعد از
مرگ « که برای همه خلائق حتمی برای پیغمبر و عترت او حتمی است » با بدن مثالی ، بلکه با بدن اصلی هم
در این عالم زنده اند و مانند زمان حیات میبیند و میشنود و سخن میگوید) و (برطبق عقیده نادرست
نادانان) پوسیده شده است آنکه از ما پوسیده میشود و حال آنکه پوسیده نشده (بدنش باقی

وبرقرار است. شرّاح در توجیه وتأویل این حدیث شریف «إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَيَبْلَى مَنْ بَلِيَ مِنَّا وَلَيْسَ بِبَالٍ» که حضرت از پیغمبر اکرم نقل فرموده واز جملهٔ احادیث مشکلهٔ متشابه است برحسب مذاق وسلیقهٔ علمی خود هریک سخنی گفته وبرآن ادلّه ای اقامه نموده اند، لیکن جامعتر ودرستترین سخنان راکه روی دو پایهٔ برهان عقل ونقل استوار است ما در بالا بیان کردیم وپس از مراجعه بکتب علمیّه ومطالعهٔ در اقوال علمای اعلام وجمع بین اخبار مختلفه ظاهر وهویدا میگردد، بنابراین سزاوار نیست کسی از روی بی دانشی آنچه که گفته شد انکار نماید، ودر این باب حضرت فرموده: [١٦]) پس نگوئید (درباره عترت پیغمبر اکرم) آنچه را که نمیشناسید (بآن دانا نیستید) زیرا بیشتر حق درآن است که شما انکار مینمائید، و(هنگامیکه عذاب الهی بشما رسید) معذور دارید کسیرا که شمارا براو حجّت ودلیلی نیست، واو منم (پس عذری ندارید ودر آنموقع نمیتوانید بگوئید پروردگارا، آیا مارا بآنچه که ندانسته ونفهمیده ایم مؤاخذه وبازخواست مینمائی، زیرا من آنچه که برای رستگاری شما بکار آید بیان نموده درارشاد وراهنمائی کوتاهی نکردم، لیکن شما از سخنانم پیروی ننمودید) [١٧] آیا در میان شما برطبق بارگرانبهای بزرگ (قرآن کریم) رفتار نکردم؟ (قرآن را بشما نیاموختم) وآیا در میان شما بارگرانبهای کوچک (عترت پیغمبر اکرم حسن وحسین) را نگذاشتم (که هادی وراهنمای شما باشند- * - وانیکه حضرت قرآن را ثقل اکبر وعترت را ثقل اصغر فرموده برای آنستکه قرآن سند رسالت وولایت وآسایش دین وشریعت است، پس اگر قرآن نبود رسالت وولایت ودین وایمان ثابت نشده بود، ودیگر آنکه از حدیث شریف نبوی «که بر صحّت ودرستی مضمون آن عامّه وخاصّه متّفقند» متابعت نموده وآن حدیث بنابرآنچه ابو سعید خدری روایت کرده این است: قَالَ النَّبِيُّ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ یعنی پیغمبر اکرم فرمود: من دو چیز گرانبها میان شما میگذارم که یکی از آنها از دیگری بزرگتر است، یکی کتاب خدا که آن ریسمانی است از آسمان بزمین کشیده شده یعنی از جانب خدا بخلق نازل گردیده ودیگری عترت واهل بیت من است واین دو از هم جدا نمیشوند تا بمن بر سر حوض در روز رستخیز وارد گردند یعنی همیشه باقی وبرقرار خواهند بود)

و پرچم و نشانهٔ ایمان را در میان شما نصب نمودم (تا گمراه نگردید) و شما را بر حُدود و مَراتب حَلال و حَرام واقف ساختم، و از عَدْل و دادگری خود لباس عافیت را بشما پوشانیدم (راه رها گردیدن از ظُلْم و ستمگری را بشما یاد دادم) و با گفتار و کردار خویش مَعْروف را (که رضا و خوشنودی خدا و رسول در آنست) گسترانیدم (نشان دادم) و اَخْلاق پسندیدهٔ خود را برای شما آشکار کردم (باَخلاق شایسته آشناتان نمودم) ۱۸ پس رَأْی و تَدْبیر (نادرست خود) را در چیزیکه کُنه آنرا دیدهٔ بینش در نمییابد و فِکْر و اندیشه بآن راه ندارد بکار نبرید (در این باب از پیش خود سخنی نگوئید زیرا دانستن آن برای هیچکس مُمْکِن نیست مگر بالْهام و وَحْی، و وَحْی و اِلْهام هم مُخْتَص است باشْخاصی که خداوند آنها را برای این مَقام مُعَیَّن فرموده، پس آموختن مَعارِف و عُلوم و پیروی از آنان سَبَب رستگاری و خوشبختی است و از پیش خود سخن گفتن و مُراجعهٔ بغَیْر ایشان مُوجِب گمراهی و بدبختی).

وَمِنْهَا:

۱۹ حَتَّى يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ، تَمْنَحُهُمْ دَرَّهَا، وَتُورِدُهُمْ صَفْوَهَا، وَلَا يُرْفَعُ عَنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَلَا سَيْفُهَا!! ۲۰ وَكَذَبَ الظَّانُّ لِذٰلِكَ، بَلْ هِيَ مَجَّةٌ مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ يَتَطَعَّمُونَهَا بُرْهَةً، ثُمَّ يَلْفِظُونَهَا جُمْلَةً.

قِسْمَتی از این خُطْبَه (خبر میدهد تَسَلُّط بنی اُمَیَّه را بر مردم و اِنْقِراض دَوْلَت ایشان را بزودی):

(بَنی اُمَیَّه بر مردم مُسَلَّط شده شهرها را بتَصَرُّف خویشتن درآورند و مَردان خداپرست را کشته زنانشان را اسیر کرده اَمْوالشان را بغارت برند، و هر که برای جلوگیری از ظُلْم و تَعَدّی آنها قیام کند مَغلوب و کشته میشود) ۱۹ تا اینکه گمان کننده (دنیاپرست ظاهربین) گمان میکند که دنیا مُسَخَّر بَنی اُمَیَّه شده (چنانکه شتر بعِقال و بند بسته میشود) و سود شیر آنها میدهد و بر آب صاف و

پاکیزهٔ خود فرود شان میآورد (خلاصهٔ دنیا مخصوص آنان است و دیگران از آن بی بهره اند) و تازیانه ٢
و شمشیرش (قتل و غارت و انواع سختیها بوسیلهٔ آنان) از این اُمّت برداشته نمیشود
و حال آنکه گمان کنندهٔ این اَمر دروغ پنداشته، بلکه دولت بنی اُمیّه و بهره بردنشان در
زندگانی دنیا مانند آبی است (در دهان) که اندکی میچشند ، پس (هنوز نیاشامیده) تمام
آنرا بیرون میاندازند (بزودی دست ظلم و تعدّی آنها کوتاه دیگران برایشان مسلّط شده دولتشان
منقرض میگردد) .

(٨٧) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:)

١ أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللهَ لَمْ يَقْصِمْ جَبَّارِي دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا بَعْدَ
تَمْهِيلٍ وَرَخَاءٍ ، وَلَمْ يَجْبُرْ عَظْمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَزْلٍ وَ
بَلَاءٍ ، وَفِي دُونِ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ عَتْبٍ ، وَمَا اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ
خَطْبٍ ، مُعْتَبَرٌ ! ٢ وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بِلَبِيبٍ ، وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ
بِسَمِيعٍ ، وَلَا كُلُّ ذِي نَاظِرٍ بِبَصِيرٍ ٣ فَيَا عَجَبًا ، وَمَالِيَ لَا أَعْجَبُ
مِنْ خَطَإِ هٰذِهِ الْفِرَقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا ! لَا يَقْتَصُّونَ
أَثَرَ نَبِيٍّ ، وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيٍّ ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ ،
وَلَا يَعِفُّونَ عَنْ عَيْبٍ ٤ يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ ، وَيَسِيرُونَ
فِي الشَّهَوَاتِ ، الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا ، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ
مَا أَنْكَرُوا ٥ مَفْزَعُهُمْ فِي الْمُعْضِلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ ، وَتَعْوِيلُهُمْ
فِي الْمُبْهَمَاتِ عَلَى آرَائِهِمْ ، كَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامُ

نَفْسِهِ ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرًى ثِقَاتٍ ، وَأَسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ .

از خطبه‌های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است (که در آن مردم را بجهت اِختِلاف در دین و اِعتماد برآراء و عقائد باطِله و پیروی نکردن از پیغمبر و اِمام سرزنش میفرماید):

[1] پس از ادای حمد و سپاس خدای تعالی و درود بر خاتِم اَنبیاء (بدانید رسم دنیا براین بوده که) خداوند سُبحان گردنکشان روزگار را هرگز نابود ننموده مگر پس از مُهلت دادن و خوشگذرانی، و شکستگی استخوان هیچیک از اُمتها (ی پیغمبران) را اِصلاح نکرده مگر پس از تنگی و رنج (در زندگی، پس شما هم بستمگری ستمکاران شکیبا بوده مُنتظِر روزی باشید که خدا دست ظُلم و تعدّی آنها را کوتاه نماید) و سختیهائی که بآن روآورده (شمارا دریافت) و کارهای بزرگ و گرفتاریهائی که از آن پشت گردانیدید (رهائی یافتید) عِبرَت است (تا شمارا آگاه گرداند که خداوند هیچ قومی را در سختی نگذارد و عاقِبَت، ستمکاران را از پای درآورد و هر مُصیبت و بلائی را زوالی است) [2] و (لیکن) هر دلداری خردمند نیست (تا حقایق را بفهمد) و هر گوشداری شنوا نیست (تا حق را بشنود) و هر چشمداری بینا نیست (تا از دیدن پیشآمدهای روزگار عِبرَت گیرد، و مَعلوم است برای دَرکِ حقایق دلهای هشیار و گوشهای شنوا و چشمهای بینا لازِم است، نه این دلها و گوشها و چشمها که حیوانات هم آنرا دارند) [3] پس شگفتا و چگونه بشگفت نیایم از خطاء و اِشتباهکاری این فِرقه‌های گوناگون که دَلیلهای ایشان در دینشان با یکدیگر اِختِلاف دارد (و در هر اَمری اِعتماد بر دَلیلهای خود دارند) از سُنَّت پیغمبری پیروی نکرده بکردار وَصیّی اِقتِداء نمینمایند (اگر پیروی میکردند اِختِلاف در دینشان نبوده از عَذاب اِلهی میرهیدند) و ایمان بغَیب (خدا و روز رستخیز) نمیآورند و از زشتی (حَرام و شُبهه) خودداری نمینمایند (پس اگر بنادیده گرویده و از زشتی خودداری میکردند بدَلیلهای نادرست خود که مُوجِب اِختِلاف در دینشان شد اِعتماد نداشتند) [4] در شُبُهات (آنچه برایشان مُشتَبَه است، طِبق رَأی نادرست خود) رفتار نموده از خواهشهای نَفس پیروی میکنند، مَعروف و پسندیده نزد ایشان چیزی است که خودشان نیکو شناخته‌اند و مُنکَر و ناشایسته پیش آنها چیزیست که خودشان بد دانسته‌اند، [5] در مُشکِلات پناهگاهشان خودشان هستند (در حَلِّ اَحکام مُشکِله

بخود مُراجَعَه نموده و بنظر خویشتن رفتار مینمایند اگرچه مُخالِف گفتهٔ خدا و رسول باشد) و در اُمور پوشیده (مَعارِف اِلٰهِیّه) اِعْتِماد شان بر رأیهای (نادرست) خودشان است (اگرچه بر خِلاف عَقل و دین باشد) گویا هر مردی از ایشان (در اَمر دین) در آنچه می بیند (حُکم هر مسئله که بیان میکند) پیشوای خود است که بندهای استوار و دَلائِل مُحکَمه از خویش گرفته است (و بآنها اِستِدلال مینماید و اِعْتِقادش اینست که هر حُکمی که بِرَأی نادرست خود اِجتِهاد کرده مانند حُکم اِلٰهی است).

(۸۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

۱ أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَ اعْتِزَامٍ مِنَ الْفِتَنِ، وَانْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ، وَتَلَظٍّ مِنَ الْحُرُوبِ، وَ الدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّورِ، ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ ۲ عَلَى حِينِ اصْفِرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا، وَإِيَاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا، وَاغْوِرَارٍ مِنْ مَائِهَا، قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَى، وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى ۳ فَهِيَ مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا، عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا، ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ، وَطَعَامُهَا الْجِيفَةُ، وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ، وَدِثَارُهَا السَّيْفُ ۴ فَاعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ، وَاذْكُرُوا تِيكَ الَّتِي آبَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ بِهَا مُرْتَهَنُونَ، وَعَلَيْهَا مُحَاسَبُونَ ۵ وَلَعَمْرِي مَا تَقَادَمَتْ بِكُمْ وَلَا بِهِمُ الْعُهُودُ، وَلَا خَلَتْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمُ الْأَحْقَابُ وَالْقُرُونُ، وَمَا أَنْتُمُ الْيَوْمَ مِنْ يَوْمِ كُنْتُمْ فِي أَصْلَابِهِمْ بِبَعِيدٍ ۶ وَاللَّهِ مَا أَسْمَعَهُمُ

ٱلرَّسُولُ شَيْئًا إِلَّا وَهَا أَنَا ذَا ٱلْيَوْمَ مُسْمِعُكُمُوهُ ، وَمَا أَسْمَاعُكُمُ ٱلْيَوْمَ بِدُونِ أَسْمَاعِهِمْ بِٱلْأَمْسِ ، وَلَا شُقَّتْ لَهُمُ ٱلْأَبْصَارُ ، وَلَا جُعِلَتْ لَهُمُ ٱلْأَفْئِدَةُ فِي ذَٰلِكَ ٱلْأَوَانِ ، إِلَّا وَقَدْ أُعْطِيتُمْ مِثْلَهَا فِي هَٰذَا ٱلزَّمَانِ ٢ وَوَٱللَّهِ مَا بُصِّرْتُمْ بَعْدَهُمْ شَيْئًا جَهِلُوهُ ، وَلَا أُصْفِيتُمْ بِهِ وَحُرِمُوهُ ، وَلَقَدْ نَزَلَتْ بِكُمُ ٱلْبَلِيَّةُ جَائِلًا خِطَامُهَا ، رِخْوًا بِطَانُهَا ، فَلَا يَغُرَّنَّكُمْ مَا أَصْبَحَ فِيهِ أَهْلُ ٱلْغُرُورِ ، فَإِنَّمَا هُوَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مَعْدُودٍ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَام است (که در آن از بعثت پیغمبر اکرم و زمان جاهلیت بحث و بآن مردم را موعظه فرموده) :

۱ خداوند متعال پیغمبر اکرم را برسالت مبعوث گردانید در زمانیکه هیچیک از انبیاء باقی نمانده ، و بخواب رفتن فرق مختلفهٔ مردم در تاریکی نادانی و گمراهی طولانی گشته بود (زیرا از زمان آدم تا بعثت حضرت عیسی از جانب حقتعالی پیغمبران برای هدایت خلق پی در پی انگیخته میشدند ، و از زمان حضرت عیسی تا بعثت حضرت مصطفی که پانصد سال طول کشید پیغمبری مبعوث نشد) و فتنه ها در سرتاسر دنیا برپا گردیده کارها در هم و برهم گشته آتش جنگها افروخته و نور و روشنائی دنیا پنهان شده (زیرا پیغمبری نبود که مردم علوم و معارف الهی را که چراغ و روشنائی هدایت و رستگاری است از او اخذ نمایند ، و) نادرستیهای آن آشکار گردیده ۲ ها برگش زرد گشته ، و (مردم) از ثمرهٔ آن بهره و سودی نمیبردند و آبش فرو رفته و خشک شده (درخت علم و هدایت را خزان گرفته مردم در راه سعادت و رستگاری قدم نمیگذاشتند و خیر و نیکوئی باقی نمانده بود) نشانه های هدایت و رستگاری محو و نابود و پرچمهای هلاکت و بدبختی آشکار شده

(راهنمایان راه حقّ و درستی از میان رفته و پیشروان راه ضلالت و گمراهی بر سر کار بودند) ۳ پس دنیا با منظرهٔ بدی باهلش نگریسته و بخواهان خود روترش کرده بود (که بهر گونه سختی مبتلی و آسایش نداشتند) ثمره اش فساد و تباهکاری و طعامش گوشت مردار بود (زندگی اهل آن زمان پر از فساد و خوراک بیشتر عربها از بسیاری پریشانی گوشت مردار بود ، یا آنکه از راه غارتگری و دزدی از مال یکدیگر اعاشه میکردند که کم از گوشت مردار نبود) شعارش خوف و ترس و روپوش اش شمشیر بود (اهل آن زمان همواره مضطرب و نگران و بزد و خورد و کشتن یکدیگر مشغول بودند ، خلاصه فتنه و فساد و نادانی و گمراهی و بیچارگی سرتاسر دنیا را فرا گرفته بود که حقّ تعالی رسول اکرم را مبعوث گردانید تا آنها را براه راست راهنمائی فرموده سعادت و آسایش دنیا و آخرتشان را برقرار نمود) ۴ پس عبرت بگیرید بندگان خدا و بیاد بیاورید عقائد نادرست و کارهای زشت پدران و برادران خود را که (اکنون) در گرو و گرفتار آنها هستند و بآنها (روز رستخیز) باز خواست میشوند (و برای رهائی از آن چاره ای ندارند) ۵ و بجان خودم سوگند از زمان شما تا ایشان روزگار درازی طیّ نشده و میان شما و ایشان سالها و قرنها نگذشته و شما امروز از روزیکه در اصلاب آنها بودید دور نیستید (زمان شما با آنان نزدیک است ، پس سبب فراموشی و یاد نکردن روزگارشان با اینکه اندک زمانی است از دنیا رفته و از شما دور گشته اند چیست ؟) ۶ بخدا سوگند رسول اکرم چیزی را بگذشتگان شما نشنوانید مگر آنکه من امروز بشما گوشزد مینمایم (پس برای مخالفت کردن و نافرمانی خدا و رسول نمیتوانید بگوئید : کسی نبود ما را تبلیغ نماید) و گوشهای شما امروز از گوشهای آنها در دیروز پست تر نیست (پس نمیتوانید عذر بیاورید که پیشینیان از ما شنواتر بودند سخنان پیغمبر را شنیدند و ما سخنان ترا نمیشنویم) و در آنزمان دیده های آنان بینا نگشته و دلهائی بآنها داده نشده مگر آنکه در اینزمان مانند آن دیده ها و دلها بشما هم داده اند (پس نمیتوانید بگوئید : ما کور بوده و ترا ندیدیم آنطور که آنها بینا بوده پیغمبر را میدیدند و یا آنکه دلمان هشیار نبوده تا سخنان ترا بفهمیم بطوریکه آنها دل داشته سخنان او را میفهمیدند) ۷ و سوگند بخدا شما بعد از ایشان بچیزی بینا و دانا نشدید که آنها ندانسته باشند و بچیزی برگزیده نگشتید که آنها از آن محروم و بی بهره مانده باشند (بلکه بآنان آموختند آنچه شما آموختید و عطاء نمودند چیزی را که بشما عطاء کردند ، پس شما که بر آنها امتیازی ندارید جهت اینکه از خدا و رسول و امام زمان پیروی

نیکنید چیست ؟) و (برأثر این پیروی نکردن) بَلِیّه‌ای (فِتنه و فساد معاویه و بنی اُمَیّه) بشما وارد گشته
که (آن بَلِیّه مانند شتر سرکشی است که) مهارش در جولان و تنگ آن سُست است (و کسیکه
بر چنین شتری سوار گردد بخطر نزدیک است) پس آنچه (ثروت و بزرگی) که گناهکاران در آن ، روز کرده زندگی
مینمایند شما را نفریبد (که تصوّر کنید همیشه باقی است) زیرا آن مانند سایه‌ای است گسترده تا زمان
مُعَیَّن (که همیشه باقی نخواهد ماند و بزودی نابود میشود) .

(٨٩) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

١ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ ، وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ ، الَّذِي لَمْ يَزَلْ قَائِماً دَائِماً ، إِذْ لَا سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ ، وَلَا حُجُبٌ ذَاتُ أَرْتَاجٍ ، وَلَا لَيْلٌ دَاجٍ ، وَلَا بَحْرٌ سَاجٍ ، وَلَا جَبَلٌ ذُو فِجَاجٍ ، وَلَا فَجٌّ ذُو اعْوِجَاجٍ ، وَلَا أَرْضٌ ذَاتُ مِهَادٍ ، وَلَا خَلْقٌ ذُو اعْتِمَادٍ ٢ ذٰلِكَ مُبْتَدِعُ الْخَلْقِ وَوَارِثُهُ ، وَإِلٰهُ الْخَلْقِ وَرَازِقُهُ ، وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرْضَاتِهِ ، يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ ، وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ ٣ قَسَمَ أَرْزَاقَهُمْ ، وَأَحْصَى آثَارَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ ، وَعَدَدَ أَنْفَاسِهِمْ ، وَخَائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ ، وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِيرِ ، وَمُسْتَقَرَّهُمْ وَمُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الْأَرْحَامِ وَالظُّهُورِ ، إِلَى أَنْ تَتَنَاهَى بِهِمُ الْغَايَاتُ ٤ هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ

رَحْمَتِهِ، وَاتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ، قَاهِرُ مَنْ عَازَّهُ، وَمُدَمِّرُ مَنْ شَاقَّهُ، وَمُذِلُّ مَنْ نَاوَاهُ، وَغَالِبُ مَنْ عَادَاهُ. مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ، وَمَنْ سَأَلَهُ أَعْطَاهُ، وَمَنْ أَقْرَضَهُ قَضَاهُ، وَ مَنْ شَكَرَهُ جَزَاهُ.

٤ عِبَادَ اللهِ، زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا، وَحَاسِبُوهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَتَنَفَّسُوا قَبْلَ ضِيقِ الْخِنَاقِ، وَانْقَادُوا قَبْلَ عُنْفِ السِّيَاقِ، وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعَنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ.

از خُطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در ذِکرِ پاره‌ای از صِفات حقتعالی و پند دادن بمردم برای برداشتن توشهٔ سفرِ آخرت):

۱ سپاس خداوندی را سزاست که بدون دیده شدن بچشم (بوسیلهٔ عقول و آثار و صنایع) شناخته شده است (زیرا مُمکن را بچشم میتوان دید و واجب را که محدود بحدّی نیست نمیتوان) و بدون فِکر و اندیشه ایجاد کنندهٔ (عوالِم) است (زیرا فکر و اندیشه در نامعلوم بکار آید و جهل و نادانی بر ذات واجب مُحال است، پس چیزی بر او نامعلوم نیست که برای دانستن آن اندیشه بکار آرد) خداوندی که باقی و برقرار است و همیشه بوده زمانیکه آسمان دارای بُرجها و منازِل و حِجابهای دارای درهای بزرگ (کُرات مُعلّقه در جوّ که بوسیلهٔ قوّهٔ جاذبه و دافعه مجذوب یکدیگر میشوند) نبوده و نه شب تاریک و نه دریای آرام و نه کوه دارای راههای گشاده (درّه‌های بزرگ واقع بین دو کوه) و نه راه فراخ دارای اِعوِجاج و کجی (که بهر طرف راه دارد) و نه زمین گسترده شده و نه مخلوق دارای توانائی و توانگری وجود داشته ۲

اوست آفریننده و اختراع کننده خلائق بی سابقه و مانند (یا از عدم و نیستی بوجود و هستی آورنده) و (پس از فناء و نابودی آنها) وارث ایشان و باقی و برقرار، اوست معبود خلائق و روزی دهنده آنها، خورشید و ماه در طلب رضای او (بر طبق اراده و حکمتش) سیر میکنند و هر تازه ای راکهنه و هر دوری را نزدیک میگردانند (با سیر آنها مدت عمر هر چیز بسر آمده زائل و نابود گردد) ۳ روزی خلائق را قسمت کرده و آثار و کردار و عدد نفسها و خیانت چشمها (از زدی پنهانی با رمز و اشاره نگاه کردن) و آنچه در سینه های آنان پنهان است (فکر و اندیشه مینمایند) و جای استقرار و محل آنها را در رحم مادران و ظاهر شدنشان (بدنیا آمدن) تا آخر کار ایشان را دانسته (جزئی و کلی حالات آنها از ابتداء تا انتهاء داناست) ۴ اوست خداوندی که در عین وسعت و رحمت خود عذابش بر دشمنان سخت است و در عین سختی عذاب، رحمتش دوستداران را فرا گرفته (هیچ امری او را از امر دیگری باز نمیدارد) مسلط است بر هر که بخواهد بر او غلبه جوید و هلاک میکند کسی را که با او مخالفت کند، و خوار میکند کسی را که از او دوری کند، و غالب است بر کسیکه با او دشمنی ورزد، ۵ کفایت میکند هر که را که بر او توکل نماید (هر که کار خود را باو واگذارد امر دنیا و آخرت او را انجام میدهد) و هر که از او (چیزی) درخواست کند، عطا میفرماید، و هر که باو قرض دهد (از مال خود در راه او انفاق نماید) قرض خویش را اداء خواهد فرمود (در دنیا و آخرت باو عوض میدهد، و اینکه از انفاق در راه او بقرض تعبیر شده برای آنستکه بدانیم انفاق در راه خدا عوض دارد، چنانکه قرض مستلزم اداء و پرداخت است) و پاداش کسیکه او را شاکر و سپاسگزار باشد خواهد داد. ۶ بندگان خدا، خودتان را (در دنیا بمیزان عدل) بسنجید (در راه راست قدم نهاده از خدا و رسول پیروی کنید) پیش از آنکه (در آخرت بمیزان عمل) سنجیده شوید، و بحساب خویش رسیدگی کنید (از کارهای زشت پشیمان شده توبه نمائید) پیش از آنکه حساب شما را دارسی نمایند (که چاره نداشته باشید) و نفس بکشید (تا زنده هستید فرصت را از دست ندهید) پیش از تنگ شدن و گرفتن راه گلو (رسیدن مرگ) و فرمان ببرید پیش از آنکه شما را بخشونت و زور (به آخرت) ببرند، ۷ و بدانید کسیکه از خویشتن کمک و یاری نشود (خداوند او را مساعدت و همراهی نماید و قوه عاقله او را بر نفس اماره اش غلبه و توانائی ندهد) تا اینکه از جانب خود پند دهنده و جلوگیرنده (از

تعاصی) برایش باشد، منع کننده و پند دهنده‌ای از غیر برای او نمیباشد (هرگاه خود شخص خویشتن را پند نداده برای هدایت و رستگاری آماده نباشد، گفتار دیگران در او سودی نخواهد بخشید، و این جمله اشاره بآن است که استعانت و یاری خواستن از خداوند متعال در هر حال برای اصلاح نفس و دفع شیطان واجب و لازم است، نه آنکه کسی در طاعت و عصیان مجبور باشد تا سخن بمسئله جبر بکشد).

(بیاری خداوند متعال تمام شد جزء اول از ترجمه و شرح کتاب)

نهج البلاغة

در عصر سه شنبه بیست و ششم جمادی الآخرة سال هزار و سیصد و شصت و پنج هجری

در تهران بقلم علی النقی (فیض الإسلام)

ابن ۱ محمد ابن ۲ محمد مهدی ابن ۳ اسمعیل ابن ۴ حسین ابن ۵ زین الدین علی
ابن ۶ محمد جعفر ابن ۷ محمد محسن ابن ۸ محمد سعید ابن ۹ عبد الکاظم ابن ۱۰ عبد الرضا
ابن ۱۱ علی ابن ۱۲ السید بابا ابن ۱۳ احمد ابن ۱۴ السید بابا ابن ۱۵ رکن الدین
ابن ۱۶ جمال الدین ابن ۱۷ علی ابن ۱۸ حمزة ابن ۱۹ اسمعیل ابن ۲۰ محمود
ابن ۲۱ جمشید ابن ۲۲ اسمعیل

(السید ابو البرکات الحسینی المشهدی)

ابن ۲۳ حسن ابن ۲۴ محمد ابن ۲۵ حسین ابن ۲۶ احمد ابن ۲۷ محمد
ابن ۲۸ عزیز ابن ۲۹ حسین ابن ۳۰ محمد ابن ۳۱ علی ابن ۳۲ حسین
ابن ۳۳ علی ابن ۳۴ محمد (الدیباج) ابن ۳۵ الإمام المعصوم جعفر ابن ۳۶ محمد ابن ۳۷ علی
ابن ۳۸ الحسین ابن ۳۹ علی ابن ۴۰ أبیطالب علیهم السلام.

خداوند متعال را سپاسگزارم و از توجهات حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) منت می پذیرم که توفیق نوشتن جزء اول ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه را باین بنده ظاهر خوشنویس (تبریزی) ابن حاج عبدالرحمن (غفر الله له) عنایت فرمود و آرزو دارم که بنوشتن پنج جزء دیگر آن موفق گردم، شاید صاحبدلی طلب رحمت کند و نتیجهٔ اخروی عائدم گردد. اول شوال (عید فطر) ۱۳۶۵

جزء دوم
ترجمه و شرح نهج البلاغه

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي كَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ غَايَةِ صِفَتِهِ ، وَ الْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ ، وَ تَوَاضَعَتِ الْجَبَابِرَةُ لِهَيْبَتِهِ ، وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِخَشْيَتِهِ ، وَ انْقَادَ كُلُّ عَظِيمٍ لِعَظَمَتِهِ ، وَ صَلَاتُهُ وَ سَلَامُهُ عَلَىٰ سَيِّدِنَا أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ ، وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ : مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، الْأَئِمَّةِ الْهَادِينَ شُهَدَاءِ اللّٰهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ . اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُمْ ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُمْ ، وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُمْ ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُمْ ، وَ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهُمْ ، يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ .

نهج البلاغة حاوی جمیع حقائق دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری است، و افراد بشر را بسیادت و سعادت جاودانی سوق میدهد، این سخن بگزاف نیست و روی دو پایهٔ برهان (عقل و علم) استوار است، و دانشمندان و منصفین با مطالعه و تأمل و اندیشه در آن تصدیق خواهند نمود.

این کتاب شریف با ترجمه و شرحیکه همهٔ فارسی زبانانرا بهره مند نماید تاکنون نوشته نشده و بهمین جهت چنانکه شاید مورد استفاده قرار نگرفته است، لذا این بنده سالها است قدم در این راه نهاده خواستم نسخهٔ بسیار صحیح با اعراب درست از آنچه سید شریف رضی (رضوان الله علیه) از سخنان مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) تألیف و جمع آوری نموده آماده ساخته با ترجمه و شرحیکه همه از آن سودمند گردند بهدبیان و هم میهنان گرامی هدیه نمایم، و اینک توفیق الهی شامل حالم شده (با مراجعهٔ کتب لغت و شرحها و نسخ خطی و چاپی و بحث با فضلاء و دانشمندان) کتاب را بیغلط با اعراب صحیح که هیچگونه تصرفی در آن نشده (چون در برابر گفتار امام «علیه السلام» کسیرا حق تصرف و گفتگو نیست) تهیه نمودم، و برای آنکه فارسی زبانان از آن استفاده نمایند از روی مبانی علمی ترجمه و شرح روانی بطرز خاص که تا بحال سابقه نداشت نوشته و در شش جزء مرتب ساختم و چون جزء اول آن در دسترس همگان قرار گرفت، اشتیاق و درخواستشان بانتشار پنج جزء دیگر مرا وادار کرد که از هر کاری دست کشیده و بترتیب و طبع جزء دوم شروع نمایم، و از خداوند عالم توفیق میطلبم تا آنرا با آنچه رضا و خوشنودی او در آنست باتمام رسانم،

یا رب أعطنی جمیع ما سألتك، وزدنی من فضلك، لا أرجو غیرك، ولا أثق إلا بك، یا أرحم الراحمین

العبد الفانی علی النقی (فیض الإسلام) الإصفهانی آل محمد الدیباج

(۱۳۶۶ هـ)

(٩٠) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

تُعْرَفُ بِخُطْبَةِ الْأَشْبَاحِ ، وَهِيَ مِنْ جَلَائِلِ خُطَبِهِ، وَكَانَ سَائِلٌ سَأَلَهُ أَنْ يَصِفَ اللّٰهَ لَهُ حَتَّى كَأَنَّهُ يَرَاهُ عِيَاناً فَغَضِبَ لِذٰلِكَ .

رَوَى مَسْعَدَةُ ابْنُ صَدَقَةَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ : خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِهٰذِهِ الْخُطْبَةِ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ وَذٰلِكَ أَنَّ رَجُلاً أَتَاهُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، صِفْ لَنَا رَبَّنَا لِنَزْدَادَ لَهُ حُبّاً وَبِهِ مَعْرِفَةً فَغَضِبَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَنَادَى الصَّلٰوةَ جَامِعَةً ، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَتَّى غَصَّ الْمَسْجِدُ بِأَهْلِهِ ، فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَهُوَ مُغْضَبٌ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ ، فَحَمِدَ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ثُمَّ قَالَ :

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا يَفِرُهُ الْمَنْعُ وَالْجُمُودُ ، وَلَا يُكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ ، إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ ، وَكُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَاهُ ، هُوَ الْمَنَّانُ بِفَوَائِدِ النِّعَمِ ، وَعَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَالْقِسَمِ ، عِيَالُهُ الْخَلَائِقُ ، ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ ، وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهُمْ ، وَنَهَجَ

سَبِيلَ الرَّاغِبِينَ إِلَيْهِ، وَالطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ، وَلَيْسَ بِمَا سُئِلَ
بِأَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلْ [3]، الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلٌ فَيَكُونَ شَيْءٌ
قَبْلَهُ، وَالْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدٌ فَيَكُونَ شَيْءٌ بَعْدَهُ، وَالرَّادِعُ أَنَاسِيَّ
الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ، مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفَ مِنْهُ
الْحَالُ، وَلَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزَ عَلَيْهِ الْانْتِقَالُ [4]، وَلَوْ وَهَبَ
مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ، وَضَحِكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبِحَارِ:
مِنْ فِلِزِّ اللُّجَيْنِ وَالْعِقْيَانِ، وَنُثَارَةِ الدُّرِّ وَحَصِيدِ الْمَرْجَانِ،
مَا أَثَّرَ ذَلِكَ فِي جُودِهِ، وَلَا أَنْفَدَ سَعَةَ مَا عِنْدَهُ [5]، وَلَكَانَ
عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الْإِنْعَامِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ الْأَنَامِ، لِأَنَّهُ الْجَوَادُ
الَّذِي لَا يَغِيضُهُ سُؤَالُ السَّائِلِينَ، وَلَا يُبْخِلُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است معروف به خُطْبَةُ الْأَشْبَاحِ

(و وجه تسمیهٔ آن باین اسم آنست که اشباح بمعنی اشخاص است، و در این خُطبه اصناف ملائکه و مخلوقات شگفت آور و چگونگی آفرینش آنها بیان میشود) و آن از خُطبه های جلیل و بزرگ است (امام عَلَيْهِ السَّلَامُ این خُطبه را برای آن بیان فرمود که) شخصی از آن بزرگوار درخواست نمود که خدا را بقسمی برای او وصف نماید که گویا او را آشکار می بیند، پس حضرت از آن درخواست (و اعتقاد او بجائز دانستن وصف خداوند متعال بصفات اجسام) خشمناک گردید.

مَسْعَدَةُ ابْنُ صَدَقَه از حضرت امام صادق جعفر ابن محمّد عَلَيْهِمَا السَّلَامُ روایت کرده

که آن بزرگوار فرمود : امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام در کوفه بالای مِنبر این خُطبه را بیان نمود، برای آنکه مردی نزد آنحضرت آمد و عرض کرد : یا امیرالمؤمنین برای ما پروردگار ما را چنان وَصف کن که دوستی و مَعرِفت ما درباره او زیاد گردد ، اِمام عَلَیهِ السَّلام (از این پرسش جاهِلانه) بخشم آمد و فریاد کرد که مردم همگی بنماز حاضِر شوند ، پس مردم اِجتماع کردند بطوریکه مَسجِد پر از جَمعیّت شد ، وحضرت بالای مِنبر تشریف برد در حالت غَضَب که رنگ مُبارکش تَغییر یافته بود ، و خداوند سُبحان را حمد و سپاسگزاری نمود و درود بر پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فرستاد ، آنگاه فرمود :

۱ سپاس خدائی را سزا است که مَنع عطا و بخشیدن ، مال و مُکنتش را نمیافزاید، وجود و بخشش ، ثروت و دولتش را نمیکاهد ، زیرا (آنچه عطا فرماید میآفریند ، نه مانند عطا و بخشیدن بندگان از جمع آمده ها اِخراج نماید ، لِذا اِمام عَلَیهِ السَّلام میفرماید :) مال هر عطا کننده ای غَیر از خدا تعالی کم گردیده و هر مَنع کننده از عطائی سوای حقتعالی نکوهش شده است (زیرا مَنع از عطاء یا از خوف و ترس فقر و پریشانی است و یا از خِسّت و پستی ، ولی چون در خزائن خداوند مُتعال از عطا کم و کاست راه نمیابد تا از فقر خوف داشته باشد ، و از بُخل و خِسّت و این قَبیل اوصاف رَذیله مُنزّه و مُبرّی است ، عطاء نکردن او از روی حِکمت و مَصلحت است پس اگر چیزی به بندگان عطا فرماید و یا منع نماید در هر دو حال جَواد است • مردی از حضرت عَلیّ ابن موسی الرِّضا عَلَیهِ السَّلام پرسید مَعنی جَواد چیست ؟ آن بزرگوار فرمود : سخن تو دو وجه دارد ، اگر از مَخلوق میپرسی جَواد کسی است که آنچه خداوند بر او واجب گردانیده اَدا کند ، و بَخیل کسی است که بآنچه خداوند بر او واجِب نموده بُخل ورزد ، و اگر خالِق را در نظر داری ، پس او جَواد است چه عطا فرماید و چه مَنع نماید ، زیرا اگر به بنده ای عطا فرمود چیزی داده است که نداشته و مُستحق آن بوده ، و اگر مَنع کرد چیزی نداده که اِستِحقاق آن را نداشته است) او است اِحسان کننده (بر بندگان خود) نِعمتها و مَنفعتها و نَصیب و بهره های بسیار را ۲ آفریده شدگان جیره خوار او هستند که ضامِن و مُتکفِّل روزی آنان است و آنچه را که میخورند (و هستی ایشان بآن برقرار است) مُقدّر و تَعیین فرموده ، و برای کسانیکه مایلند باو راه یابند (هِدایت شوند) و طالِبند

آنچه را که نزد او است (بهشت و سعادت همیشگی که بوسیله پیروی از گفتار و کردار انبیاء و اوصیاء بدست میآید) راه را واضح و آشکار نموده است، و عطاء و بخشش او در چیزیکه درخواست شود بیش از احسان او در چیزیکه درخواست نشده نیست (زیرا در واجب جود صفتی از صفات است مانند رحمت و قدرت که هرگز بیش و کم نگردد و اگر چنین باشد مستلزم آنست که با آنکه کمتر بخشیده بخیل باشد و او سبحانه از بخل منزه و مبری است، پس اگر کسی لب بسته چیزی درخواست نماید هم از حاجت او غافل نیست، برای آنکه هرکس را باندازه استعداد و قابلیت و استحقاق او میبخشد، و اینکه دستور رسیده که بنده دعا کند و از خداوند بطلبد تا احسان و بخشش بیشتری باو برسد بجهت آنستکه دعاء و درخواست موجب آن میگردد که استعداد و قابلیت بنده بیشتر شده لائق عطاء و بخشش زیادتری گردد) [3] او است اول (و مبدء هرچه بوجود آمده) پس برای او مبدأی نبوده تا پیش از او چیزی باشد، و او است آخر (و مرجع هرچه فانی گردد) پس برای او مرجعی نیست تا بعد از او چیزی باشد (نمیتوان گفت که اول است قبل از آخر و آخر است بعد از اول، زیرا برای او صفات زائده بر ذات نیست تا بعضی بر بعض دیگر تقدم و پیشی گیرد، چنانکه در شرح خطبه شصت و چهارم بیان شد) و او است مانع اینکه مردمکهای چشمها (سیاهی چشم که بوسیله آن اشیاء دیده میشود) باو برسند (او را بدیده ظاهر ببینند) و یا درک کنند (زیرا مکان و جائی برای او متصور نیست تا دیده یا درک شود، بلکه چون قاهر و غالب بر همه چیز است مقهور و مغلوب احساس و ادراک نگردد، چنانکه در شرح خطبه چهل و نهم باینمعنی اشاره شد) برای او روزگار مختلف نشود (برخلاف امرش رفتار نماید) تا تغییر حالی (از قبیل توانائی و ناتوانی و فقر و غناء و تندرستی و بیماری و مانند آنها) در او پیدا گردد، و بجائی نباشد تا انتقال و حرکت (از جائی بجائی) بر او روا باشد (زیرا چون او خالق روزگار و مکانها است، اختلاف احوال و مکان بر او محال و ممتنع است) [4] و اگر ببخشد آنچه را که معدنهای کوهها نفس زنان ظاهر میسازند و آنچه را که صدفهای دریاها خنده کنان آشکار مینمایند (و مردم آنها را با رنج بسیار بدست میآورند) از قبیل نقره خالص و طلای ناب و در و مروارید غلطان و خوشه مرجان (که گیاهی است دریائی، خلاصه اگر بکسی ببخشد جمیع آنچه را که در درون زمین است از قبیل گنجها و معدنهای بر و بحر) تأثیری در عطاء و بخشش او ندارد، و نعمتهایش را تمام نمیگرداند، [5] و نزد او است نعمتهای بی پایان پنهان که (بشر بآنها آگاهی ندارد) درخواستهای مردم

آنهارا تمام نمینماید بجهت اینکه اوست بخشاینده ای که درخواست تقاضا کنندگان بخشش اورا کم نگرداند واِصرار خواستاران اورا بخیل نمینماید (زیرا بُخْل ونُقْصان از لوازِم مُمکِن است ، نه واجِب) .

فَانْظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَائْتَمَّ بِهِ ، وَاسْتَضِئْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ ، وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرْضُهُ ، وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَأَئِمَّةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكِلْ عِلْمَهُ إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذٰلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللهِ عَلَيْكَ [٧] وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ ، الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةِ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ ، فَمَدَحَ اللهُ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا ، وَسَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا [٨] فَاقْتَصِرْ عَلَى ذٰلِكَ وَلَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ . [٩]

هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتِ الْأَوْهَامُ لِتُدْرِكَ مُنْقَطَعَ قُدْرَتِهِ ، وَحَاوَلَ الْفِكْرُ الْمُبَرَّأُ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ ، وَتَوَلَّهَتِ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجْرِيَ فِي كَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ ، وَغَمَضَتْ مَدَاخِلُ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ

ٱلصِّفَاتُ لِتَنَالَ عِلْمَ ذَاتِهِ ، رَدَعَهَا وَهِيَ تَجُوبُ مَهَاوِيَ سُدَفِ ٱلْغُيُوبِ ، مُتَخَلِّصَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ ١٠ فَرَجَعَتْ إِذْ جُبِهَتْ مُعْتَرِفَةً بِأَنَّهُ لَا يُنَالُ بِجَوْرِ ٱلِاعْتِسَافِ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ ، وَلَا تَخْطُرُ بِبَالِ أُولِي ٱلرَّوِيَّاتِ خَاطِرَةٌ مِّنْ تَقْدِيرِ جَلَالِ عِزَّتِهِ ١١ ٱلَّذِي ٱبْتَدَعَ ٱلْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ ٱمْتَثَلَهُ ، وَلَا مِقْدَارٍ ٱحْتَذَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَّعْهُودٍ كَانَ قَبْلَهُ ١٢ وَأَرَانَا مِن مَّلَكُوتِ قُدْرَتِهِ ، وَعَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ ، وَٱعْتِرَافِ ٱلْحَاجَةِ مِنَ ٱلْخَلْقِ إِلَى أَن يُقِيمَهَا بِمِسَاكِ قُوَّتِهِ مَا دَلَّنَا بِٱضْطِرَارِ قِيَامِ ٱلْحُجَّةِ لَهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ ١٣ وَظَهَرَتْ فِي ٱلْبَدَائِعِ ٱلَّتِي أَحْدَثَهَا آثَارُ صَنْعَتِهِ وَأَعْلَامُ حِكْمَتِهِ ، فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَدَلِيلًا عَلَيْهِ وَإِن كَانَ خَلْقًا صَامِتًا ، فَحُجَّتُهُ بِٱلتَّدْبِيرِ نَاطِقَةٌ ، وَدَلَالَتُهُ عَلَى ٱلْمُبْدِعِ قَائِمَةٌ ١٤ وَأَشْهَدُ أَنَّ مَن شَبَّهَكَ بِتَبَايُنِ أَعْضَاءِ خَلْقِكَ ، وَتَلَاحُمِ حِقَاقِ مَفَاصِلِهِمُ ٱلْمُحْتَجِبَةِ لِتَدْبِيرِ حِكْمَتِكَ ، لَمْ يَعْقِدْ غَيْبَ ضَمِيرِهِ عَلَى مَعْرِفَتِكَ ، وَلَمْ يُبَاشِرْ قَلْبَهُ ٱلْيَقِينُ بِأَنَّهُ لَا نِدَّ لَكَ ، وَكَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ تَبَرُّؤَ ٱلتَّابِعِينَ مِنَ ٱلْمَتْبُوعِينَ إِذْ يَقُولُونَ : تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ، إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ١٥ كَذَبَ

ٱلْعَادِلُونَ بِكَ ، إِذْ شَبَّهُوكَ بِأَصْنَامِهِمْ ، وَنَحَلُوكَ حِلْيَةَ
ٱلْمَخْلُوقِينَ بِأَوْهَامِهِمْ ، وَجَزَّأُوكَ تَجْزِئَةَ ٱلْمُجَسَّمَاتِ بِخَوَاطِرِهِمْ ،
وَقَدَّرُوكَ عَلَى ٱلْخِلْقَةِ ٱلْمُخْتَلِفَةِ ٱلْقُوَىٰ بِقَرَائِحِ عُقُولِهِمْ ، ١٦
وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ سَاوَاكَ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ ،
وَٱلْعَادِلُ بِكَ كَافِرٌ بِمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِكَ ، وَنَطَقَتْ
عَنْهُ شَوَاهِدُ حُجَجِ بَيِّنَاتِكَ ، ١٧ وَأَنَّكَ أَنْتَ ٱللهُ ٱلَّذِي لَمْ تَتَنَاهَ
فِي ٱلْعُقُولِ فَتَكُونَ فِي مَهَبِّ فِكْرِهَا مُكَيَّفاً ، وَلَا فِي رَوِيَّاتِ
خَوَاطِرِهَا فَتَكُونَ مَحْدُوداً مُصَرَّفاً .

پس (از بیان حمد و ثنای الهیّ امام عَلَیْهِ ٱلسَّلَامُ برای اینکه پرسنده را بر خطا و اشتباهش آگاه سازد و چگونگی مدح و ثنای حقّتعالی را بآنچه که سزای او هست باو و بحاضرین و غائبین تعلیم دهد و آنها را از تأمّل و اندیشه در ذات حقّتعالی و صفاتش باز دارد میفرماید :)
ای سؤال کننده (اگر خواستی خدا را وصف نمائی از روی اندیشه) بنگر و هر صفتی از صفات او را که قرآن بتو راهنمائی کرده (یاد داده) پیروی نما (حقّتعالی را بهمان صفات وصف کن) و بنور هدایت قرآن روشنائی (سعادت و رستگاری) را بدست آور ، و آن صفاتی را که شیطان بآموختن آن تو را وا داشته و در کتاب (قرآن کریم) دانستن آن بر تو واجب نمیباشد و در طریقهٔ پیغمبر اکرم و ائمّهٔ هدیٰ اثری از آن نیست (بیان نشده) علم و دانستن آنرا بخداوند سبحان واگزار (در پی یاد گرفتن و اعتقاد بآن نباش) زیرا منتهیٰ حقّ خدای تعالیٰ بر تو همین است (که او را بخوانی و وصف کنی بنامها و اوصافی که در قرآن کریم و اخبار و احادیث از پیغمبر اکرم و ائمّهٔ هدیٰ بیان شده ، مثلاً چون در قرآن و اخبار وارد گشته

که خدا تعالی سمیع و بصیر و علیم و جواد است یعنی شنوا و بینا و دانا و بخشنده ، دانستن و اعتقاد بآنها واجب است ، و امّا لامس و ذائق یعنی لمس کننده و چشنده چون در قرآن و ادعیه و احادیث چنین الفاظی وارد نشده ، گفتن آنها جایز نیست و اعتقاد بآنها حرام است ، در قرآن کریم س ۷ ی ۱۸۰ میفرماید:

وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ، وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی برای خدا نامهای نیکوئی است پس او را بآن نامها بخوانید ، و پیروی نکنید کسانیرا که در اسماء او عدول کرده منحرف میشوند یعنی نام مینهند او را و وصف میکنند بنامها و اوصافی که لائق و سزاوار نیست و گفتن و اعتقاد بآنها جایز نمیباشد ، زود باشد کیفر آنچه را که رفتار مینمایند دریابند.

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ میفرماید : «کسیکه از روی جهل و نادانی در اسماء خدا عدول کرده از پیش خود او را بنامهائی بنامد مشرک میشود و نمیداند و باو کافر میگردد و گمان میکند کار نیکوئی کرده» خلاصه مستفاد از قرآن و اخبار آنستکه اسماء الله تعالی توقیفی است یعنی هر اسمی که در قرآن و احادیث و ادعیه وارد نشده خدا را بآن اسم خواندن و وصف نمودن ممنوع و حرام است اگرچه عقلاً صحیح و معنی درست باشد ۷)

و بدان راسخین و استواران در علم و دانش (ائمهٔ طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) کسانی هستند که اقرار و اعتراف بآنچه که پوشیده و در پرده است و تفسیر آنرا نمیدانند ، بی نیازشان کرده از داخل شدن بدرهائی که جلو پوشیدهها نصب شده ، پس خداوند تعالی اقرار و اعتراف ایشانرا بعجز و ناتوانی از رسیدن بآنچه که در علم و دانش آنها بآن احاطه ندارد ، مدح کرده و اندیشه نکردن آنانرا در چیزیکه بحث و گفتگوی از کنه و حقیقت آنرا بایشان امر نکرده است رسوخ و استواری نامیده (و آنها را راسخین و استواران علم و دانش خطاب فرموده ، زیرا از حدّ خود تجاوز نکرده و در آنچه که مأمور نیستند کنه و حقیقت آنرا دریابند تعمّق و اندیشه نمیکنند ، در قرآن کریم س ۳ ی ۷ میفرماید :

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ، فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ، وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی او است خداوندیکه قرآن را بر تو فرستاد که بعضی از آن ، آیات محکمات و نشانههای روشن یعنی آیاتی است دارای

معنی واضح و آشکار و دیگر آیات متشابهات است یعنی آیاتی که بحسب ظاهر دانسته نشده که مراد و معنی آنها چیست، پس کسانیکه قلباً مائلند دست از حق بردارند از متشابهات آن پیروی میکرده تا فتنه برپا نموده در شک و تردید افتاده تأویل و تفسیر آنرا برطبق مدعای خود بنمایند، و تأویل و تفسیر آن متشابهات را نمیدانند مگر خدا و راسخین در علم در حالیکه راسخین که عالم بتأویل هستند میگویند: بمحکم و متشابه که از جانب پروردگار است ایمان آوردیم و تناقض و مخالفتی در کلام او یافت نمیشود، واندیشه نمیکنند در آیات خدا مگر خردمندان) پس تو نیز اکتفاء کن بآنچه [8] قرآن کریم راهنمائیت میکند (و بآنچه که در خور فهمت نیست و مأمور بدانستن آن نیستی اندیشه مکن) و عظمت و بزرگی خداوند سبحان را باندازه عقل خود مسنج که هلاک و تباه خواهی شد (زیرا [9] اوست توانائی که اگر همه وهمها متوجه شوند تا منتهای قدرت و توانائیش را دریابند، و اگر فکر و اندیشه ای که آلوده بوسوسه های شیطانی نگشته بخواهد بزرگی پادشاهیش را در منتهی درجه عوالم غیب و نادیدنیها بدست آورد، و اگر دلها حیران و شیفته او شوند تا کیفیت و چگونگی صفاتش را بیابند، و اگر عقلها بسیار کنجکاوی کنند (خردمندان اندیشه ها صرف نمایند) تا چون حقیقت صفاتش آشکار نیست بکنه ذاتش پی برند (قدرت و توانائی) خداوند متعال آن اوهام و عقول را باز میگرداند در حالتیکه راههای هلاکت و تاریکیهای عوالم غیب را طی کرده و (از همه جا بازمانده) از روی اخلاص رو باو نهاده اند، [10] پس آنزمان که (از طی این راههای خطرناک بجائی نرسیدند و از درک حقیقت ذات و صفات او) ممنوع گشته برگشتند اعتراف دارند باینکه سیر در این راه از روی خبط و اشتباه بوده و کنه معرفت او درک نمیشود و بدل صاحبان عقول و اندیشه ها سنجش غلبه و بزرگی او خطور نمیکند (چه جای آنکه او را دریابند، و) [11] اوست خداوندی که خلائق را بیافریده بی صورت و مثالی که از آن اقتباس نموده و مانند آن آفریده باشد و بی سنجش و اندازه ای که از خالق و معبودی پیش از خود پیروی کرده باشد (زیرا پیش از او خالقی نبوده که صورتی آفریده و اندازه ای بدست داده باشد و او برطبق آن صورت و اندازه خلقی بیافریند) [12] و از قدرت و توانائی پادشاهی خود و از عجائب آنچه را که آثار و نشانه های حکمت او (بزبان حال) بآن گویا است و از احتیاج و نیازمندی موجودات (بدیگری) و اعتراف ایشان

بانیکه او است که بقدرت وتوانائی خود آنهارا برسرپا نگاهداشته ، بانمود آنچه را [۱۳]
که برهان ضروری ودلیل قطعی است وما را راهنمائی نمود بر معرفت وشناسائی او
وآثار صنعت ونشانه های حکمت او در همهٔ مصنوعات که ایجاد کرده آشکار است ،
پس آنچه آفریده حجت ودلیل بر حقیقت او است اگرچه (مانند جمادات ونباتات) بیزبان
باشند (ودر ظاهر چیزی نگویند) پس تدبیر ونظم (این موجودات) حجت وبرهان
گویائی است بر خلاقیت او ، ودلیلی است استوار (روی پایهٔ عقل) بر ایجاد
کنندگی او [۱۴] ، و (اکنون که ثابت شد او است خداوند یگانه وبی همتا وپروردگار جمیع موجودات
حاضرش دانسته ودر مقام تنزیه وتقدیسش میفرماید :) گواهی میدهم بانیکه هرکس تورا
تشبیه کند بمخلوقی که آفریده ای ودارای اعضای گوناگون ومفصلهای کوچک بهم
پیوسته هستند که بتدبیر ونظم حکمت تو (در زیر پوست وگوشت) پنهان است در حقیقت
ونفس الامر تورا نشناخته ویقین ننموده که مثل ومانندی برای تو نیست (بلکه تصور جسم نموده
که مقتضی آن حدوث وفناء وامکان است) وگویا نشنیده است بیزاری جستن بت پرستان را
(در قیامت) از بتهائی که میپرستیدند آنگاه که میگویند (در قرآن س ۲۶ ی ۹۷) : تَٱللَّهِ
إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ (ی ۹۸) إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ یعنی بخدا سوگند
که ما در ضلالت وگمراهی آشکار بودیم هنگامیکه شمارا با پروردگار عالمیان برابر مینمودیم [۱۵] ،
دروغ گفتند آنانکه تورا (با مخلوقات) برابر نمودند ، زمانیکه ترا با بتهایشان تشبیه کرده
بسبب اوهام بیهودهٔ خود حضرتت را مانند آفریده شدگان جلوه دادند وباندیشه های خویش
ترا مانند اجسام دارای اجزاء دانستند ، وبرویهٔ عقول ناقصهٔ خود برایت مانند مخلوقات
گوناگون مقدار وسنجش قائل شدند [۱۶] ، وگواهی میدهم کسیکه تورا بچیزی که آفریده ای
مساوی دانست از تو برگشته وکسیکه از تو برگشت کافر است (وباور ندارد که تو خداوند بی همتائی)
بدلیل آیات محکمهٔ واضح وهویدا که از جانب تو (در قرآن کریم به پیغمبر اکرم) نازل شده (س ۴۱ ی ۹ میفرماید :

قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا، ذٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ يعنى بگو آيا شما كافر ميشويد بخدائى كه زمين را در مقدار دو روز آفريد و براى او مانندها قرار ميدهيد در صورتيكه او است پروردگار عالَميان ؟!) و بحكم حُجّت و دليلهاى آشكار تو (براهين عقليّه) كه همهٔ آنها (بكفر چنين كسى كه براى تو مِثل و مانندى قرار ميدهد) گويا است [17] و گواهى ميدهم توئى خداوندى كه نهايت و پايانى در عقلها براى تو نيست تا در مَنشأ انديشه ها داراى كيفيّت و چگونگى باشى و نه در انديشه هاى عقول محدود بحدّى و موصوف بتغيير از جائى بجائى هستى (زيرا محدوديّت و تغيير از لوازم اِمكان است) .

مِنْهَا :

[18] قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ، وَدَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ، وَوَجَّهَهُ لِوِجْهَتِهِ فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ، وَلَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْانْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ، وَلَمْ يَسْتَصْعِبْ إِذْ أُمِرَ بِالْمُضِيِّ عَلَى إِرَادَتِهِ، وَكَيْفَ وَإِنَّمَا صَدَرَتِ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيَّتِهِ [19] ؟ الْمُنْشِئُ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِلَا رَوِيَّةِ فِكْرٍ آلَ إِلَيْهَا، وَلَا قَرِيحَةِ غَرِيزَةٍ أَضْمَرَ عَلَيْهَا، وَلَا تَجْرِبَةٍ أَفَادَهَا مِنْ حَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَلَا شَرِيكٍ أَعَانَهُ عَلَى ابْتِدَاعِ عَجَائِبِ الْأُمُورِ [20]، فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَأَذْعَنَ لِطَاعَتِهِ، وَأَجَابَ إِلَى دَعْوَتِهِ، لَمْ يَعْتَرِضْ دُونَهُ رَيْثُ الْمُبْطِئِ وَلَا أَنَاةُ الْمُتَلَكِّئِ [21]، فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوَدَهَا، وَنَهَجَ

حُدُودَها ، وَلاءَمَ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضادِّها ، وَوَصَلَ أَسْبابَ قَرائِنِها ، وَفَرَّقَها أَجْناساً مُخْتَلِفاتٍ فِي الْحُدُودِ وَالْأَقْدارِ وَالْغَرائِزِ وَالْهَيْئاتِ ، [۲۱] بَدايا خَلائِقَ أَحْكَمَ صُنْعَها وَفَطَرَها عَلى ما أَرادَ وَابْتَدَعَها .

قسمتی از این خطبه است (در بیان کیفیت و چگونگی خلقت اشیاء و اینکه خداوند سبحان از صفات مخلوقات منزه و مبری است) :

[۱۸] خداوند متعال بقاء و هستی آنچه آفریده تعیین نموده و آنرا محکم و استوار گردانیده (بطوریکه بیش و کم نخواهد شد) پس از روی لطف (حکمت و مصلحت) آنرا منظم ساخته ، و هریک را اختصاص داده بآنچه که برای آن خلق شده (مانند خورشید برای نور افشانی و ابر برای باریدن و زنبور برای عسل) پس (هیچیک از آفریده‌ها) از حدودی که برایش تعیین گشته تجاوز نکرده و برسیدن بمقصود کوتاهی ننموده (بوظیفهٔ خود رفتار کرده) وقتی که مأمور شده برای انجام اراده و خواست او مأموریت را دشوار نشمرده (سرکشی نکرده) و چگونه تواند سرکشی کند که همهٔ اشیاء بمشیت و ارادهٔ او بوجود آمده (پس اوامر تکوینیهٔ او را فرمان برده طوق خضوع و فروتنی را بگردن انداخته اند) [۱۹] او است خداوند ایجاد کنندهٔ انواع مخلوقات بدون اینکه اندیشه ای بکار اندازد ، و بی آنکه قبلاً تصور کرده بعد بیافریند ، و بی تجربه داز مایشی که از پیش آمدهای روزگار استفاده کند ، و بی شریک و همتائی که او را در آفریدن مخلوقات شگفت آور کمک و همراهی نماید [۲۰] پس طبق فرمانش تمام گشت خلقت و آفرینش او (بسبب مشیت و ارادهٔ او مخلوقات بوجود آمدند) و طاعت او را قبول کرده دعوتش را پذیرفتند ، آفریده ای نبوده که در امرش درنگ و سستی نموده انجام فرمانش را بتأخیر اندازد (چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۱۱۷ میفرماید : بَدِيعُ السَّمٰواتِ

وَالْأَرْضِ وَإِذا قَضىٰ أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ يعنى او است پديد آورندهٔ آسمانها وزمين كه هرگاه آفريدن چيزى را اِراده كند وبفرمايد مَوْجُود شو ، بى درنگ مَوْجُود ميگردد) [۲۱] پس اِعْوِجاج وكجى اَشْياء را راست گردانيد (آنها را از روى حِكْمَت آفريد) وحُدُود شان را واضح و روشن قَرار داد (آنچه كه سزاوار شان بود بآنها اِفاضه نمود) وبقُدْرَت وتوانائى ميان اَضْداد و گوناگون آنها را (مانند عَناصُر چهارگانه : صَفْراء وبَلْغَم وخون وسَوْداء در يك مِزاج) اِلْتِيام داده جمع گردانيد ، وآنها را بهم پيوست كه از هم جدا نگردند ، ودر حُدُود واندازه ها وخوبها وصِفات مُخْتَلِفَه (كه هريك از ديگرى اِمْتِياز دارد) قَرار داد (وآنچه آفريده) [۲۲] مَخْلُوقات شگفت آورى است كه خَلْقَت آنها را مُحْكَم واستوار گردانيد وبرطِبْق اِرادَه وخواست خود ايجاد واِخْتِراع نمود .

وَمِنْها

فِي صِفَةِ السَّماءِ :

[۲۳] وَنَظَمَ بِلا تَعْلِيقٍ رَهَواتِ فُرَجِها ، وَلاحَمَ صُدُوعَ انْفِراجِها ، وَوَشَّجَ بَيْنَها وَبَيْنَ أَزْواجِها ، وَذَلَّلَ لِلْهابِطِينَ بِأَمْرِهِ وَالصّاعِدِينَ بِأَعْمالِ خَلْقِهِ حُزُونَةَ مِعْراجِها ، [۲۴] وَناداها بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخانٌ ، فَالْتَحَمَتْ عُرىٰ أَشْراجِها ، وَفَتَقَ بَعْدَ الْاِرْتِتاقِ صَوامِتَ أَبْوابِها ، وَأَقامَ رَصَداً مِنَ الشُّهُبِ الثَّواقِبِ عَلىٰ نِقابِها ، وَأَمْسَكَها مِنْ أَنْ تَمُورَ فِي خَرْقِ الْهَواءِ بِأَيْدِهِ ، وَأَمَرَها أَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ ، [۲۵] وَجَعَلَ شَمْسَها آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهارِها ، وَقَمَرَها آيَةً مَمْحُوَّةً مِنْ لَيْلِها ، فَأَجْراهُما فِي مَناقِلِ مَجْراهُما ، وَقَدَّرَ

سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا، لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِهِمَا، وَلِيُعْلَمَ عَدَدُ السِّنِينَ وَالْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا، ٢٤ ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوِّهَا فَلَكَهَا، وَنَاطَ بِهَا زِينَتَهَا مِنْ خَفِيَّاتِ دَرَارِيِّهَا وَمَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا، وَرَمَى مُسْتَرِقِي السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهُبِهَا، وَأَجْرَاهَا عَلَى إِذْلَالِ تَسْخِيرِهَا، وَ مِنْ ثَبَاتِ ثَابِتِهَا، وَمَسِيرِ سَائِرِهَا، وَهُبُوطِهَا وَصُعُودِهَا، وَ نُحُوسِهَا وَسُعُودِهَا.

وقسمتی ازاین خُطبه در بیان کیفیّت و چگونگی آسمان است (در تعقیب وصف قُدرت و توانائی خداوند متعال درباب آفریدن اشیاء، چگونگی آفرینش آسمان را «که از مخلوقات شگفت آور و دلالت بر عظمت قُدرت او دارد» بیان میفرماید):

٢٣ و راههای گشاده آسمان را بی آنکه (بچیزی) آویخته باشد مُنظّم و برقرار نمود، و شکافهای وسیعش را بهم پیوست، و میان آن و مانندهایش را بهم ربط داد (کُرات مُعلّقه در جوّ را بوسیله قوّه جاذبه و دافعه ای که در آنها ایجاد فرموده مُلازم هم گردانیده) و برای فرود آیندگان بفرمان او (ملائکه ای که حمله رحمت هستند) و بالا روندگانی (ملائکه ای) که رفتار و کردار بندگان او را ضبط کرده (مینویسند) دشواری (راه آمد و رفتن) آنرا (برای آنها) سهل و آسان قرار داد، ٢٤ و چون آسمان دود و بُخار بود فرمان داد تا قطعات آن که باهم فاصله بسیار داشتند بهم پیوسته و گرد آمدند (چنانکه در قرآن کریم س ٤١ ی ١١ میفرماید: ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا، قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ی ١٢ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا، وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا، ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ یعنی پس از آنکه کوههای بزرگ را بروی زمین آفرید حکمت و مصلحتش بر آفریدن آسمان قرار گرفت در حالتیکه دود و

بُخار بود ، پس بآسمان وزمین فرمود بیائید وآماده باشید از روی مَیْل یا کَراهت ، آسمان وزمین گفتند آمدیم اِطاعَت کننده و فرمانبردار ، پس هفت آسمان را بمِقْدار دو روز بیافرید ، ودر هر آسمانی کار وحَرَکات طَبیعِیّه اش را وَحْی فرموده برقَرار ساخت وآسمان دنیا را بچراغها وستارگان زینَت و آرایش دادیم وآنرا مَحْفوظ نگاه داشتیم ، وآن خواست خدای غالِب وتوانا است که بحِکْمَت و مَصْلَحت هر چیز دانا است • در اینجا باید دانست که مُراد از فرمان خداوند مُتعال بآسمان وزمین وجَواب آنها و رِضا و کَراهَت داشتنشان ، اِظْهار قُدْرَت وتوانائی او است بانیکه در آفرینش و ایجاد اَشْیاء برای او هیچگونه مَشَقَّت وزَحْمتی نبوده ، بلکه بمُجَرَّد اِراده وخواستن او بوُجُود آمده ، چنانکه در س ۳۶ ی ۸۲ میفرماید : إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ یعنی جز این نیست اَمْر و فرمان او که هرگاه چیزی را اِرادَه کند و بخواهد بگوید مَوْجُود باش ، بیدرنگ بوُجُود آید) ودرهای بسته شدهٔ آنرا بعد از جَمْع شدن (برای نُزُول رَحْمَت وباران) گشود (چنانکه در قرآن کریم س ۲۱ ی ۳۰ میفرماید : أَوَلَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَٰهُمَا ، وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ یعنی کسانیکه کافِر شده وبخدا ورَسُول نگرویدند ، آیا ندیده وندانستند که آسمانها وزمین برای آمدن باران وروئیدن نَباتات بسته بود پس آنها را گشودیم ، وحَیات وبَقاء هر چیزی را از آب قَرار دادیم ، آیا پس از دیدن این آیات ونشانه های تَوْحید ایمان نمیآورند • در حَدیث است که شَخْصی از حَضْرَت اِمام مُحَمَّد باقِر عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ تفسیر این آیه را پرسید ، آنحضرت فرمود : شاید تو گمان میکنی که آسمان وزمین بهم چسبیده بودند واز هم جدا شدند ، گفت آری ، آنحضرت فرمود : براین عَقیدهٔ نادرست اِسْتِغْفار کن واز پروردگار آمرزش بطَلَب ، زیرا مَعْنیٰ اینکه حقتَعالیٰ میفرماید : آسمان وزمین بسته بود آنستکه آسمان نمیبارید وزمین نمیروئید ، پس چون خداوند خَلْق را آفرید وجان داران را در زمین مُنْتَشِر نمود آسمان را برای باریدن وزمین را برای روئیدن باز کرد ، سائِل گفت : گواهی میدهم که تو از جُمْلهٔ فرزندان پیغمبران هستی ، وآنچه را که آنها دانسته اند میدانی) واز ستاره های درخشنده برای راههای آن نگهبان برگماشت (تا از آمدن شَیاطین بآنجا جلوگیری کنند که سخنان فرشتگانرا نشنوند ، در جملات بعد اِمام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ اِشارَه میفرماید) وبقُوَّت وتوانائی خود آنرا در شکاف

هوا، (فضای گشوده) از اضطراب و بهم خوردگی نگاهداشت (چنانکه در قرآن کریم س ۲۲ ی ۶۵ میفرماید : وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ یعنی آیا ندیده و ندانسته ای که خداوند متعال آسمان را از افتادن بر زمین نگاه میدارد مگر باذن و فرمان او ، یعنی اگر خواست و اراده فرمود میافتد) و فرمان داد اینکه در جای خود توقف نموده تسلیم امر و اراده او باشد (چنانکه در قرآن کریم س ۳۰ ی ۲۵ میفرماید : وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ یعنی از جملۀ آیات و نشانه های قدرت و توانائی او آنستکه بامر و اراده او آسمان بدون ستون و زمین بر روی آب ثابت و برقرار است) ۲۵ و خورشید آنرا که بینا کننده (روشنی دهنده) است علامت روز قرار داده ، و ماه را که نورش محو شده نشانه شب (محو ماه اشاره است باینکه نورش در پاره ای از شبها قسمتی از آن و در بعضی شبها تمامش پنهان میگردد) پس آنها را در راههائی که سیرشان است روانه ساخت و حرکتشان را در منازل و راههائی که بایستی سیر کنند تعیین نمود (چنانکه در قرآن کریم س ۳۶ ی ۳۸ میفرماید : وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ی ۳۹ وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ یعنی خورشید بجائی که برایش مقرر گشته حرکت میکند و رفتن آن از خدائیکه بهر چیز غالب و داناست تعیین فرموده و سیر ماه را در منزلهائی مقرر نمودیم تا آنگاه که چون باخر منزلش رسیده برگردد مانند چوب کهنه و خشک شده خرما که باریک و زرد و کج شده بشکل هلال در آید . خورشید و ماه را علامت و نشانه روز و شب قرار داد) تا بسبب سیرشان شب از روز امتیاز داشته عدد و شماره سالها و حساب کارها از روی حرکت آنها دانسته شود (چنانکه در قرآن کریم س ۱۷ ی ۱۲ میفرماید : وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ، وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا یعنی شب و روز را دو علامت و نشانه بر قدرت و توانائی خود قرار دادیم پس نشانه شب و نور آنرا محو نموده و نشانه روز را روشن قرار دادیم برای اینکه افزونی در معیشت را از پروردگار خودتان درخواست نمائید و شماره سالها و حساب در کارها را بدانید ، و ما هر چیزی را از امر دین و دنیا که بآن نیازمند هستید بطوری که اشتباهی در آن رخ ندهد بیان کردیم) ۲۶ پس در فضای آسمان فلک را (کره و جسم مستدیر که مدار نجوم بآنست) معلق نگاهداشت

وستاره هائی راکه مانند دُرّ سفید و (بسبب بُعد و دوری آنها نسبت بما) پنهان است ، وستاره هائی راکه (بسبب قُرب و نزدیکی آنها بما) مانند چراغها روشن است زینت وآرایش آن قرار داد ، وستاره های درخشنده آنرا که (مانند تیر) سوراخ میکند بطرف شیاطینی که ازراه دزدی گوش میدهند انداخت (شیاطین بالا میرفتند تا بر اوضاع آسمان واحوال فرشتگان آگاه شده اسرار آنها را بدست آورند ، واین جمله توضیح آنستکه پیش فرمود که خداوند از ستاره های درخشنده برای آسمان نگهبان برگماشت ، نه آنکه همان جمله را تکرار فرموده باشد ، واشاره است بآنچه که در قرآن کریم

س ۱۵ ی ۱۶ میفرماید : وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ی ۱۷

وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ ی ۱۸ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ

مُّبِينٌ یعنی در آسمان بُرجها و منزلهائی برای سیر کواکب قرار داده وآنرا بنور و روشنی خورشید و ماه و ستارگان زینت دادیم تا بینایان از روی عبرت به آثار قدرت و توانائی خالق نگریسته و بیگانگی و بی همتائی او پی برند ، وآنرا از بالا رفتن همه شیاطین که از رحمت حق رانده شده اند حفظ نمودیم و هر شیطان و دیوی که از راه دزدی بالا رفته گوش فرا دهد که از اخبار علویه آگاه گردد ستاره درخشان او را پی کرده بسوزاند) وستارگانی راکه ثابت بوده وآنهائیکه همواره در حرکت هستند وهبوط وصعود (طلوع وغروب) ونحوس وسعود (ناموافق ومساعد) آنها را (بامر واراده خود) مسخر و برقرار فرمود (این جمله اشاره است بآنچه که در قرآن کریم س ۷ ی ۵۴ میفرماید : إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا ، وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ، أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ یعنی پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در مقدار شش روز آفرید ، پس از آن آفریدن عرش را اراده فرمود « واز آثار قدرت و توانائی او آنستکه » شب روشنائی روز را بتاریکی خود میپوشاند و بسرعت و کوشش در پی آن بوده آنرا طلب میکند ، وخورشید و ماه وستارگان فرمانبردار امر واراده او میباشند ، آگاه باشید که آفریدن مخلوقات وامر واراده ایجاد اشیاء « بدون ماده و مدت » از او است ، بلند مرتبه و بزرگ است خداوند که پروردگار جهانیان است .

و مُراد از نَحس و سَعد کواکِب یعنی ظُهور و پیدایش بدی و خوشی در اَحوال عالم همانا اِتّصال آنها است بیکدیگر که با موجب اِصلاح گردد مانند باریدن باران در وقت مُقتَضی که باعث فراوانی اَرزاق شود و گاهی سبب اِفساد باشد مانند نباریدن باران که بر اَثَر آن قَحطی پیش آید ، ولیکن باید دانست که نُحوس و سُعود آنها مُؤَثّر در اَمری نیست ، چه با هنگام خشکسالی اَرزاق فراوان باشد و بر عَکس در سالی که باران در وقت مُقتَضی باریده تنگی در مَعیشت روی دهد ، پس باید اِعتِقاد داشت بانیکه مُؤَثّر در اُمور اراده و خواست حقّتعالی است و بس ، چنانکه امام عَلَیهِ السَّلام وقتی عازم رفتن بجنگ با خَوارِج بود این مَوضوع را به عَفیف برادر اَشعَث ابن قَیس فرمود ، که در شَرح خُطبه هفتاد و هشتم گذشت . و امّا نُکته ای که یاد آوری آن لازم است و پس از تَحقیق در آیات و اَخبار و عُلوم امروزی و بَحث با اَساتید و بزرگان اَهل فَضل و دانش میگویم ، آنستکه برای دانستن حَقیقت سَموات هفگانه و کُرات مُعَلَّقه در جَوّ و شُهُب ثَواقِب و اِستِراق سَمع شَیاطین و هُبوط و صُعود کَواکِب و مانند این مَسائِل بایستی بصِحّت و راستی آنچه که اَنبیاء و اَوصیاء ایشان عَلَیهِمُ السَّلام که عِلم بهر چیز را از حقّتعالی فرا گرفته فرموده اند تَصدیق و اِعتِراف نمود ، و بظَواهر گفتارشان ایمان آورد ، زیرا اگر بخواهیم بوسیله عُقول ناقِصه حَقیقت اَشیاء را درک کرده یا با آراء مُختَلِفه و گفتارهای گوناگون تَطبیق نمائیم توانائی نداشته بجائی نمیرسیم ، بلکه در وادی ضَلالت و گمراهی حیران و سرگردان مانده نَتیجه ای بدست نیاوریم ، وَاللهُ العالِمُ بِحَقائِقِ مُلکِهِ وَمَلَکُوتِهِ) .

وَمِنها

فی صِفَةِ المَلائِکَةِ :

۲۷ ثُمَّ خَلَقَ سُبحانَهُ لِإِسکانِ سَمواتِهِ ، وَعِمارَةِ الصَّفیحِ الأَعلی مِن مَلَکُوتِهِ خَلقاً بَدیعاً مِن مَلائِکَتِهِ ، وَمَلَأَ بِهِم فُرُوجَ فِجاجِها ، وَحَشا بِهِم فُتُوقَ أَجوائِها ، وَبَینَ فَجَواتِ تِلکَ الفُرُوجِ

زَجَلُ ٱلْمُسَبِّحِينَ مِنْهُمْ فِي حَظَائِرِ ٱلْقُدُسِ ، وَسُتُرَاتِ ٱلْحُجُبِ ، وَسُرَادِقَاتِ
ٱلْمَجْدِ ، وَوَرَاءَ ذَٰلِكَ ٱلرَّجِيجِ ٱلَّذِي تَسْتَكُّ مِنْهُ ٱلْأَسْمَاعُ
سُبُحَاتُ نُورٍ تَرْدَعُ ٱلْأَبْصَارَ عَنْ بُلُوغِهَا ، فَتَقِفُ خَاسِئَةً عَلَىٰ
حُدُودِهَا ،[٢٨] وَأَنْشَأَهُمْ عَلَىٰ صُوَرٍ مُخْتَلِفَاتٍ وَأَقْدَارٍ مُتَفَاوِتَاتٍ
أُولِي أَجْنِحَةٍ ، تُسَبِّحُ جَلَالَ عِزَّتِهِ ، لَا يَنْتَحِلُونَ مَا ظَهَرَ
فِي ٱلْخَلْقِ مِنْ صُنْعِهِ ، وَلَا يَدَّعُونَ أَنَّهُمْ يَخْلُقُونَ شَيْئًا
مَعَهُ مِمَّا ٱنْفَرَدَ بِهِ (بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ، لَا يَسْبِقُونَهُ
بِٱلْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)[٢٩] جَعَلَهُمْ فِيمَا هُنَالِكَ أَهْلَ ٱلْأَمَانَةِ
عَلَىٰ وَحْيِهِ ، وَحَمَّلَهُمْ إِلَى ٱلْمُرْسَلِينَ وَدَائِعَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ ،
وَعَصَمَهُمْ مِنْ رَيْبِ ٱلشُّبُهَاتِ ، فَمَا مِنْهُمْ زَائِغٌ عَنْ سَبِيلِ
مَرْضَاتِهِ ، وَأَمَدَّهُمْ بِفَوَائِدِ ٱلْمَعُونَةِ ، وَأَشْعَرَ قُلُوبَهُمْ تَوَاضُعَ
إِخْبَاتِ ٱلسَّكِينَةِ ، وَفَتَحَ لَهُمْ أَبْوَابًا ذُلُلًا إِلَىٰ تَمَاجِيدِهِ ،
وَنَصَبَ لَهُمْ مَنَارًا وَاضِحَةً عَلَىٰ أَعْلَامِ تَوْحِيدِهِ ،[٣٠] لَمْ تُثْقِلْهُمْ
مُوصِرَاتُ ٱلْآثَامِ ، وَلَمْ تَرْتَحِلْهُمْ عُقَبُ ٱللَّيَالِي وَٱلْأَيَّامِ ، وَلَمْ
تَرْمِ ٱلشُّكُوكُ بِنَوَازِعِهَا عَزِيمَةَ إِيمَانِهِمْ ، وَلَمْ تَعْتَرِكِ ٱلظُّنُونُ عَلَىٰ
مَعَاقِدِ يَقِينِهِمْ ، وَلَا قَدَحَتْ قَادِحَةُ ٱلْإِحَنِ فِيمَا بَيْنَهُمْ ، وَلَا

سَلَبَتهُمُ الحَيرَةُ مالاقَ مِن مَعرِفَتِهِ بِضَمائِرِهِم ، وَسَكَنَ مِن عَظَمَتِهِ
وَهَيبَةِ جَلالَتِهِ فِي أَثناءِ صُدُورِهِم ، وَلَم تَطمَعْ فِيهِمُ الوَساوِسُ
فَتَقتَرِعَ بِرَيبِها عَلى فِكرِهِم [31] ، مِنهُم مَن هُوَ فِي خَلقِ الغَمامِ الدُّلَّحِ ،
وَفِي عِظَمِ الجِبالِ الشُّمَّخِ ، وَفِي قُترَةِ الظَّلامِ الأَيهَمِ ، وَمِنهُم
مَن قَد خَرَقَت أَقدامُهُم تُخُومَ الأَرضِ السُّفلى ، فَهِيَ كَراياتٍ
بِيضٍ قَد نَفَذَت فِي مَخارِقِ الهَواءِ ، وَتَحتَها رِيحٌ هَفّافَةٌ تَحبِسُها
عَلى حَيثُ انتَهَت مِنَ الحُدُودِ المُتَناهِيَةِ [32] ، قَدِ استَفرَغَتهُم أَشغالُ
عِبادَتِهِ ، وَوَصَلَت حَقائِقُ الإِيمانِ بَينَهُم وَبَينَ مَعرِفَتِهِ ، وَ
قَطَعَهُمُ الإِيقانُ بِهِ إِلَى الوَلَهِ إِلَيهِ ، وَلَم تُجاوِز رَغَباتُهُم ما
عِندَهُ إِلى ما عِندَ غَيرِهِ ، قَد ذاقُوا حَلاوَةَ مَعرِفَتِهِ ، وَشَرِبُوا
بِالكَأسِ الرَّوِيَّةِ مِن مَحَبَّتِهِ ، وَتَمَكَّنَت مِن سُوَيداءِ قُلُوبِهِم
وَشِيجَةُ خِيفَتِهِ [33] ، فَحَنَوا بِطُولِ الطّاعَةِ اعتِدالَ ظُهُورِهِم ،
وَلَم يُنفِد طُولُ الرَّغبَةِ إِلَيهِ مادَّةَ تَضَرُّعِهِم ، وَلا أَطلَقَ
عَنهُم عَظِيمُ الزُّلفَةِ رِبَقَ خُشُوعِهِم ، وَلَم يَتَوَلَّهُمُ الإِعجابُ
فَيَستَكثِرُوا ما سَلَفَ مِنهُم ، وَلا تَرَكَت لَهُمُ استِكانَةُ الإِجلالِ
نَصِيباً فِي تَعظِيمِ حَسَناتِهِم ، وَلَم تَجرِ الفَتَراتُ فِيهِم عَلى طُولِ دُؤُوبِهِم [34] ،

وَلَمْ تَغِضْ رَغَبَاتُهُمْ فَيُخَالِفُوا عَنْ رَجَاءِ رَبِّهِمْ ، وَلَمْ تَجِفَّ لِطُولِ
الْمُنَاجَاةِ أَسَلَاتُ أَلْسِنَتِهِمْ ، وَلَا مَلَكَتْهُمُ الْأَشْغَالُ فَتَنْقَطِعَ
بِهَمْسِ الْجُؤَارِ إِلَيْهِ أَصْوَاتُهُمْ ، وَلَمْ تَخْتَلِفْ فِي مَقَاوِمِ الطَّاعَةِ
مَنَاكِبُهُمْ ، وَلَمْ يَثْنُوا إِلَى رَاحَةِ التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِهِ رِقَابَهُمْ ،
وَلَا تَعْدُو عَلَى عَزِيمَةِ جِدِّهِمْ بَلَادَةُ الْغَفَلَاتِ ، وَلَا تَنْتَضِلُ
فِي هِمَمِهِمْ خَدَائِعُ الشَّهَوَاتِ ٣٥ قَدِ اتَّخَذُوا ذَا الْعَرْشِ ذَخِيرَةً
لِيَوْمِ فَاقَتِهِمْ ، وَيَمَّمُوهُ عِنْدَ انْقِطَاعِ الْخَلْقِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ
بِرَغْبَتِهِمْ ، لَا يَقْطَعُونَ أَمَدَ غَايَةِ عِبَادَتِهِ ، وَلَا يَرْجِعُ بِهِمُ
الِاسْتِهْتَارُ بِلُزُومِ طَاعَتِهِ ، إِلَّا إِلَى مَوَادَّ مِنْ قُلُوبِهِمْ غَيْرِ
مُنْقَطِعَةٍ مِنْ رَجَائِهِ وَمَخَافَتِهِ ، لَمْ تَنْقَطِعْ أَسْبَابُ الشَّفَقَةِ
مِنْهُمْ فَيَنُوا فِي جِدِّهِمْ ٣٦ وَلَمْ تَأْسِرْهُمُ الْأَطْمَاعُ فَيُؤْثِرُوا وَشِيكَ
السَّعْيِ عَلَى اجْتِهَادِهِمْ ، وَلَمْ يَسْتَعْظِمُوا مَا مَضَى مِنْ أَعْمَالِهِمْ ،
وَلَوِ اسْتَعْظَمُوا ذَلِكَ لَنَسَخَ الرَّجَاءُ مِنْهُمْ شَفَقَاتِ وَجَلِهِمْ ،
وَلَمْ يَخْتَلِفُوا فِي رَبِّهِمْ بِاسْتِحْوَاذِ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ ، وَلَمْ يُفَرِّقْهُمْ
سُوءُ التَّقَاطُعِ ، وَلَا تَوَلَّاهُمْ غِلُّ التَّحَاسُدِ ، وَلَا تَشَعَّبَتْهُمْ
مَصَارِفُ الرِّيَبِ ، وَلَا اقْتَسَمَتْهُمْ أَخْيَافُ الْهِمَمِ ٣٧ فَهُمْ

أَسْرَاءُ إِيمَانٍ لَمْ يَفُكَّهُمْ مِنْ رِبْقَتِهِ زَيْغٌ وَلَا عُدُولٌ، وَلَا وَنًى وَلَا فُتُورٌ، وَلَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعُ إِهَابٍ إِلَّا وَعَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ، أَوْ سَاعٍ حَافِدٌ، يَزْدَادُونَ عَلَى طُولِ الطَّاعَةِ بِرَبِّهِمْ عِلْمًا، وَتَزْدَادُ عِزَّةُ رَبِّهِمْ فِي قُلُوبِهِمْ عِظَمًا.

وقسمتی از این خطبه در وصف ملائکه است (ابن ابی الحدید در شرح کتاب نهج البلاغه در اینجا بر طبق حق و حقیقت چنین میگوید: اینجا مثل ذکر میکنیم: إِذَا جَاءَ نَهْرُ اللهِ بَطَلَ نَهْرُ مَعْقِلٍ یعنی هرگاه نهر خدا جاری گردد، نهر معقل که جوئی است در بصره باطل گشته اهمیت خود را از دست میدهد. چون این کلام ربانی و لفظ قدسی یعنی سخنان امام علیه السلام که خدا پسند و از هر عیبی مبری و منزه است در میان آمد فصاحت عرب باطل گشت یعنی پس از تأمل و اندیشه در فرمایشهای آنحضرت نمیتوان گفت: عرب دارای فصاحت و بلاغت است و فرق میان کلام فصحای عرب با سخن آن بزرگوار مانند فرق خاک است با طلای ناب، و اگر خیال کنیم که عرب هم الفاظ فصیحه ای مناسب و قریب بهمین الفاظ میتواند بیان کند، از کجا پی بچنین معانی میبرد تا آن معانی با این الفاظ تعبیر و گفته شود، و از کجا عربهای زمان جاهلیت بلکه اصحاب و معاصرین رسولخدا صلی الله علیه و آله این معانی مشکله که مربوط بآسمانهاست میشناختند تا چنین الفاظی را برای آن معانی آماده نمایند، زیرا فصاحت عربهای زمان جاهلیت فقط در چگونگی شتر یا اسب یا خر کوهی یا گاو صحرائی یا کوهها یا بیابانهای بی سروته و مانند آنها بوده، یعنی آنان باین معانی مشکله پی نبرده بودند تا بوسیله الفاظ فصیحه از آنها تعبیر نمایند، و امّا عربهائی که اصحاب و معاصر رسولخدا صلی الله علیه و آله بودند و بفصاحت نامبردار شده اند، منتهی درجه فصاحت یکی از آنان در دو سطر یا سه سطر بیشتر نمیباشد آنهم یا در باب موعظه و پند است که متضمن یاد از مرگ و مذمت از دنیا باشد، و یا در باب جنگ و ترغیب برای زد و خورد

وترساندن از دشمن ورفتن بجهاد است ، وامّا سخن در موضوع ملائکه وصفات واقسام وعبادات و تسبیح آنان ومعرفت ودوستی وشوق ایشان بخالق ومانند آنها راکه در این فصل مشروحاً بیان شده نمیدانستند ، بلکه بساجملۀای راکه در قرآن عظیم درباب سخن از ملائکه ذکر شده شنیده وآشنا بودند ، ولیکن باین تفصیل که امام علیه السّلام فرموده نبوده است ، وامّا کسانیکه باین معانی آشنا بودند مانند عبداللّه ابن سلام واُمیّة ابن ابی الصّلت وغیر ایشان توانائی ذکر این الفاظ فصیحه را نداشتند ، پس ثابت شد که چنین معانی دقیقه را در این عبارات فصیحه هیچکس نگفته وتوانائی بر آن نداشته مگر علیّ علیه السّلام ، وسوگند یاد میکنم بآنکه هرگاه خردمندی در این کلام امام علیه السّلام تأمّل واندیشه کند پوست بدنش لرزیده قلبش مضطرب ونگران گردد ، وعظمت وبزرگی خداوند عظیم را در قلب واعضاء بدنش جای داده باو توجّه کند وچنان شادی باو دست دهد که از بسیاری شوق نزدیک شود که جان از تنش مفارقت نماید . خلاصه چون مقصود از بیان این خطبه یادآوری عظمت وبزرگی وقدرت وتوانائی خداوند است وملائکه از عجائب مخلوقات ودلیل بر قدرت کاملۀ او میباشند ، لذا امام علیه السّلام در فرمایشهای خود احوال واوصاف آنان را چنین بیان میفرماید) :

۲۷ خداوند سبحان پس از ایجاد آسمانها که از جملۀ ملکوتِ او هستند برای ساکن کردن در آنها ومعمور ساختن قسمت اعلای آن جمعی از ملائکه راکه مخلوق بدیع وشگفت میباشند آفرید ، وآنان را در راههای وسیع میانۀ آسمانها وگشادگیهای فضای آنها جای داد ، وبین آن راههای گشاده آواز تسبیح کنندگان ایشان در مکانهای پاک وپاکیزه ودر پشت پرده های عظمت وبلند قدری (جاهای آماده برای عبادت وبندگی ایشان) بلند است ، و پشت آن آواز مضطرب ونگران کننده که گوشها از آن کر میگردد درخشندگیهای نور وروشنائی است که دیده های آنها طاقت دیدار آنرا ندارند ، پس در جاهای خود حیران وسرگردان میایستند (ملائکه ای که با تسبیح وتحمید خود در آسمانها غوغا نموده اضطراب ونگرانی برپا کرده اند طاقت مشاهدۀ درخشندگیهای نور عظمت وبزرگواری حقتعالی را ندارند زیرا او منزّه است از اینکه دیده ای او را دیده ویا حقیقتش را درک کند) ۲۸ خداتعالی آنانرا بصورتها وشکلهای گوناگون دارای بالها آفرید که تسبیح کنان

بزرگی وارجمندی اورا میستایند (چنانکه در قرآن کریم س ٣٥ ی ١ میفرماید : اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِی فاطِرِ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ جاعِلِ الْمَلٰائِکَةِ رُسُلاً ، أُولِی أَجْنِحَةٍ
مَثْنیٰ وَثُلاثَ وَرُباعَ ، یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مایَشٰاءُ ، إِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ
یعنی سپاس خدائی راسزااست که پدید آورندهٔ آسمانها وزمین است فرشتگان را رسولان وپیغام آورندگان
بسوی اَنْبیاء قرار داد ، وآنها دارای بالهای مُتَعَدِّدَه ای هستند دو ، دو ، وسه ، سه ، وچهار ، چهار
« مراد خُصُوصِیَّت اَعْداد نیست ، چنانکه میفرماید : » در آفرینش خود زیاد میکند آنچه که بخواهد ،
زیرا خداوند بر همه چیز قادر و توانا است) آنچه که در آفریده ها آشکار ونمایان از صُنْع پروردگا
است بخود نمی بندند (مانند بَشَر اِدِّعای رُبُوبِیَّت وپروردگاری نمیکنند) وادِّعا نمینمایند خَلْق
کردن چیزی را که خالِق وایجاد کننده او تنها خدا است (خود را شَریک خدا نمیدانند برخِلاف
قَوْل بت پرستان که آنانرا شَریک خدا میدانستند) بلکه آنان بندگانی گرامی شده هستند که
درگفتار بر خداوند پیشی نگرفته طِبْق اَمْر وفرمان او رفتار مینمایند (بی اِجازهٔ حَقّتَعالیٰ سخنی نگفته
برخِلاف اَمْرش کاری انجام نمیدهند ، چنانکه در قرآن کریم س ٢١ ی ٢٦ میفرماید : وَقالُوا
اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا ، سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ ی ٢٧ لٰا یَسْبِقُونَهُ
بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ یعنی کُفّار از روی جَهْل ونادانی گفتند : خدای بخشنده گرفت
از فرشتگان فرزند ، حَقّتَعالیٰ از اینگونه گفتار مُنَزَّه وپاک است ، بلکه فرشتگان بندگانی
هستند گرامی شده که درگفتار از او پیشی نگرفته بدُستورش رفتار میکنند) ٢٩ وآنان را (بعضی را)
در جای خود اَمین بر وَحْی خویش گردانیده واداراشان کرد تا اَمانتهای اَمْر ونَهْی او را به پیغمبران
برسانند (چنانکه در قرآن کریم س ٢٢ ی ٢٥ میفرماید : أَللّٰهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلٰائِکَةِ
رُسُلاً وَمِنَ النّاسِ ، إِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ یعنی خداوند وَحْی را بوسیلهٔ رَسُولان
وفرستادگانی که از مَلائِکَه اِخْتِیار میکند به پیغمبرانی که از میان مردم برمیگزیند میفرستد ، وتَحْقیق
خداوند گفتار پیغمبران را هنگام تَبْلیغ شنوا است وبأَحْوال اُمّتهای آنان بینا • وچنانکه اِمام
عَلَیْهِ السَّلام در خُطْبَهٔ یکم فرمود : وَمِنْهُمْ أُمَناءُ عَلیٰ وَحْیِهِ ، وَأَلْسِنَةٌ إِلیٰ رُسُلِهِ ،
وَمُخْتَلِفُونَ بِقَضائِهِ وَأَمْرِهِ یعنی دسته ای از فرشتگان اَمین بر وَحْی خداوند متعال

هستند و برای پیغمبران او زبانها و ترجمانانند و برای رساندن حکم و فرمانش آمد و رفت کنندگان)
و همهٔ فرشتگان را از شکّ و شبهه ها (وسوسه های شیطان) معصوم نگاهداشت ،
پس نیست از ایشان که از راه رضا و خوشنودی خداوند منحرف گردد ، و آنان را کمک
و یاری کرده اسباب طاعات را برایشان فراهم نمود ، و تواضع را که مستلزم فروتنی
و وقار و آرامی است شعار دلهاشان قرار داد ، و ابواب سپاسگزاری و بزرگواری
خود را که سهل و آسان است (شیطان و نفس امّاره جلوگیر از آنها نیست) برای آنان گشود ،
و علامتهای آشکار (ادلّهٔ قطعیّه) بر نشانه های توحید و یگانگی خود را برای آنها برپا نمود ، [۳۰]
بارگناهان بر دوش آنان سنگینی فرود نیاورده (مرتکب گناهی نمیشوند ، زیرا دارای
شهوات و نفس امّاره نیستند) و پی در پی آمدن شبها و روزها در ایشان تغییری نداده
(تا بسبب آن مانند بشر ضعف قوا و پیری و شکستگی بآنها روی دهد) و ایمانشان را هیچگونه شکّ
و ریبی متزلزل نساخته و هیچ نوع ظنّ و گمانی بر یقین و باور محکم و استوارشان (بتوحید
و یگانگی خداوند) وارد نگشته (تا ظنّ و یقین با هم زد و خورد کرده سستی در ایمانشان هویدا گردد)
و آتش کینه و دشمنی میان ایشان (برای امتیاز مراتب با یکدیگر) افروخته نشده است (زیرا
هیچیک از آنها بدیگری حسد نبرد تا سبب فتنه و فساد و دشمنی گردد) و حیرت و سرگردانی برای
ایشان نیست تا معرفت و شناسائی حقّ را که در دلهاشان جای داده اند از آنها برباید
(زیرا منشأ حیرت و سرگردانی معارضهٔ وهم با عقل است و وهم در آنان راه ندارد) و عظمت و
بزرگواری حقتعالی در وسط سینه هایشان جای گرفته (که بغیر از خدا کسی در دل آنها راه نیافته)
و وسوسه ها (ی شیطان) در ایشان طمع نکرده تا بر فکر و اندیشه هایشان مسلّط شود (و
دلشانرا چرکین کرده آنها را از یاد خدا باز دارد) [۳۱] از فرشتگان دسته ای هستند که در میان
ابرهای پرباران و در کوههای بزرگ و بلند و در تیرگی تاریکی که راه در آن گم گردد قرار
گرفته اند (جمعی در میان ابرها جای گرفته موکّلند برای باریدن برف و باران و برخی در میان کوهها برای
حفظ و نگهبانی آنها و گروهی در تاریکیها برای راهنمائی مردمی که راه را گم کرده و سرگردانند ، و یا مقصود از
این جمله تشبیه آنان است در لطافت جسم بابرها و در عظمت و بزرگی خلقت و آفرینش بکوهها و در سیاهی

بتاریکیها) وبعضی از آنان فرشتگانی هستند که قدمهایشان زمین را سوراخ کرده بپائین ترین نقطهٔ آخر زمین رسیده وقدمهاشان به بیرقهای سفیدی ماند که درمیان هوا و جای خالی فرورفته ودرزیر قدمهاشان بادی است خوشبو که آنهارا درجائیکه رسیده وقرار گرفته اند نگاهداشته است [۳۲] عبادت وبندگی خداوند ایشان را از هر کار بازداشته وحقایق ایمان بین ایشان ومعرفت وشناسائی پروردگار وسیله گردیده است (نیکوئی عقائد سبب شده که حقتعالی را شناخته پرستش مینمایند) ویقین وباورشان باو آنهارا از توجه بدیگری منصرف ساخته واز شدت شوق ودوستی او تمام توجه ایشان بجانب او است، وآنچه بخواهند از او میطلبند واز دیگری توقعی ننموده اند ، حلاوت وشیرینی معرفت وشناسائی اورا چشیده از جام سیرآب کننده ای که مملو از محبت ودوستی او است آشامیده اند ، و (بجهت معرفت بعظمت وقدرت خداوند سبحان) خوف وترس (از عذاب) او در سویدای دلهاشان ریشه دوانده وجایگیر شده است [۳۳] واز بسیاری طاعت وبندگی کمرهاشان خم گردیده ، وبسیاری رغبت ومیل ایشان بسوی او تضرع وزاری آنهارا تمام نکرده (همواره بپرستش او مشغولند) وبلندی مرتبت ومنزلت ریسمان خاکساری را از گردنشان بازنکرده (بامقام ارجمند ، بسیار متواضعند) وعجب وخودپسندی برآنها راه نیافته تا عبادات خودرا بسیار شمارند ، وخضوع وزاری آنان دربرابر جلالت وبزرگی حق باعث نگشته که اعمال حسنهٔ خودرا بزرگ دانسته (اهمیتی بآن دهند) واز بسیاری کوشش ایشان درکار (عبادت وبندگی) سستی برآنها مستولی نشده (چنانکه درقرآن کریم س ۲۱ ی ۲۰ میفرماید : يُسَبِّحُونَ ٱللَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ یعنی فرشتگان شب وروز پیوسته خداوندرا تسبیح کرده هیچگاه خسته نمیشوند) [۳۴] ورغبتهای ایشان بپروردگارشان کم نگشته تا از امیدواری باو چشم بپوشند (وبدیگری دل بندند) وطول مناجات وراز ونیاز (با خدایتعالی) اطراف زبانشانرا خشک نکرده ، وکارهائی آنانرا مشغول ننموده تا آوازهای پنهانی وراز ونیازی که با حق دارند منقطع شود ، ودرجاهائی که برای طاعت وبندگی ایستاده اند دوشهایشان از یکدیگر سوا نمیشود

(همه باهم دوش بدوش در صفهای عبادت به پرستش خداوند مشغول واز جای خویش منحرف نشوند) و (از رنج در عبادات و بسیاری بندگی) راحتی و آسایش نطلبیده اند تا گردن از زیر بار امر و فرمان حقتعالی تهی کرده تقصیر نمایند (زیرا رنج و راحتی از لوازم مزاج حیوانی است و فرشتگان از این اوصاف منزه هستند) و بر تصمیم و کوشش ایشان (در عبادات) نفهمی و فراموشی غلبه پیدا نمیکند ، و شهوتها و خواهشها به تیرهای خدعه و فریب همت و کوشش آنان را (در طاعات) از بین نمیبرد (زیرا فرشتگان دارای قوه شهویه نیستند تا فریب خورده از عبادت دست بردارند)

۳۵

دارای عرش (خداوند سبحان) را برای روز حاجت و نیازمندی ذخیره قرار داده اند ، و رغبت و میل ایشان بسوی او است حتی زمانیکه خلایق از او دست برداشته بمخلوقات متوجه گردند ، بپایان منتهی درجه عبادت و بندگی او نمیرسند (زیرا مراتب و درجات معرفت و شناسائی خداوند متعال غیر متناهی است ، پس هر مرتبه ای تحصیل نموده بر طبق آن او را عبادت نمایند مرتبه بالاتری دارد ، و وصول بمنتهی درجه عبادت او برای هیچکس ممکن نیست) و شوق و دوست داشتن اشتغال ایشان بطاعت و بندگی او بر اثر علاقه ای است که در دلهای آنان است و مواد آن عبارت است از امیدواری برحمت و ترس از عذاب او که هیچگاه از آنها جدا نمیشود (همیشه دارای خوف و رجاء بوده از عبادت آنی منفک و جدا نمیگردند) و آنچه سبب خوف و ترس از عذاب است از نظر ایشان محو نگشته تا از خدمت و کوشش خود دست برداشته سستی و تنبلی نشان دهند ،

۳۶

و طمعها (ی دنیوی) آنان را اسیر و گرفتار نکرده تا بسیاری سعی و کوشش (دنیا) را بر جد و جهد (برای تحصیل سعادت همیشگی آخرت) اختیار نمایند ، و اعمال و طاعاتی که بجا آورده اند بزرگ ندانسته اند (تا بسبب آن مغرور گشته بپاداش کردار خود امیدوار باشند) و اگر بزرگ دانسته بودند امیدواری آنها (بپاداش عبادت) انواع خوف و ترس را از ایشان زائل میساخت (در صورتیکه آنان همیشه خائف و ترسناک هستند) و بجهت استیلای شیطان بر ایشان درباره پروردگارشان اختلافی نداشته اند (شیطان بر آنان دست نیافته تا در باب حقتعالی برخلاف یکدیگر سخن گویند) و جدائی از هم و بدی دشمنی با یکدیگر آنها را متفرق نساخته است ، و کینه حسد بر یکدیگر با آنان راه نیافته ،

وأنواع شکّ وریب آنها را دسته دسته نگردانیده ، وهمّتها و تصمیمها ایشان را
چند قسم ننموده (همّت بلندشان صرف طاعت وبندگی خداوند متعال میشود) ۳۷ پس فرشتگان
اسیر وگرفتار ایمان هستند (بطوریکه ممکن نیست دست از آن کشیده برخلاف امر و فرمان الهی
رفتار کنند) میل وعدول (از حقّ) و سستی و کاهلی (در عبادت) آنها را از ایمان جدا ننموده
است ، ونیست در طبقات آسمانها جای پوستی مگر آنکه بر آن فرشته ای است در
حالت سجده ویا فرشته ای است که شتابان (بانجام امر حقتعالی) سعی وکوشش
دارد ، بر اثر بسیاری طاعت وبندگی پروردگارشان علم ویقین خودرا از یاد میکنند،
وعزّت وسلطنت پروردگارشان عظمت وبزرگی را در دلهاشان میافزاید (خلاصه
غرض آنحضرت از بیان اوصاف مختلفهٔ فرشتگان آنستکه مردم رفتار آنان را سرمشق قرار داده درباب
خداپرستی از آنها پیروی کرده واز وسوسه های شیاطین دوری نمایند) •

وَمِنْهَا

فِي صِفَةِ ٱلْأَرْضِ وَدَحْوِهَا عَلَى ٱلْمَاءِ :

۳۸ كَبَسَ ٱلْأَرْضَ عَلَى مَوْرِ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْحِلَةٍ ، وَلُجَجِ بِحَارٍ زَاخِرَةٍ ،
تَلْتَطِمُ أَوَاذِيُّ أَمْوَاجِهَا ، وَتَصْطَفِقُ مُتَقَاذِفَاتُ أَثْبَاجِهَا ،
وَتَرْغُو زَبَداً كَالْفُحُولِ عِنْدَ هِيَاجِهَا ، فَخَضَعَ جِمَاحُ ٱلْمَاءِ
ٱلْمُتَلَاطِمِ لِثِقَلِ حَمْلِهَا ۳۹ ، وَسَكَنَ هَيْجُ ٱرْتِمَائِهِ إِذْ وَطِئَتْهُ
بِكَلْكَلِهَا ، وَذَلَّ مُسْتَخْذِياً إِذْ تَمَعَّكَتْ عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا ،
فَأَصْبَحَ بَعْدَ ٱصْطِخَابِ أَمْوَاجِهِ سَاجِياً مَقْهُوراً ، وَفِي حَكَمَةِ

الذّلِّ منقاداً أسيرًا ، وسكنت الأرض مدحوّةً في لجّة تيّاره ،
وردّت من نخوة بأوه واعتلائه ، وشموخ أنفه وسموّ
غلوائه ، وكعمته على كظّة جريته ، فهمد بعد نزقاته ،
ولبد بعد زيفان وثباته [٤٠] فلمّا سكن هيج الماء من تحت
أكنافها ، وحمل شواهق الجبال الشّمّخ البذّخ على أكتافها ،
فجّر ينابيع العيون من عرانين أنوفها ، وفرّقها في سهوب
بيدها وأخاديدها ، وعدّل حركاتها بالرّاسيات من
جلاميدها ، وذوات الشّناخيب الشّمّ من صياخيدها ،
فسكنت من الميدان لرسوب الجبال في قطع أديمها ، و
تغلغلها متسرّبةً في جوبات خياشيمها ، وركوبها أعناق
سهول الأرضين وجراثيمها [٤١] وفسح بين الجوّ وبينها ، و
اعدّ الهواء متنسّماً لساكنها ، وأخرج إليها أهلها على تمام
مرافقها ، ثمّ لم يدع جرز الأرض الّتي تقصر مياه العيون عن
روابيها ، ولا تجد جداول الأنهار ذريعةً إلى بلوغها ،
حتّى أنشأ لها ناشئة سحاب تحيي مواتها ، وتستخرج نباتها [٤٢]
ألّف غمامها بعد افتراق لمعه ، وتباين قزعه ، حتّى إذا

تَمَخَّضَتْ لُجَّةُ الْمُزْنِ فِيهِ، وَالْتَمَعَ بَرْقُهُ فِي كُفَفِهِ، وَلَمْ يَنَمْ وَمِيضُهُ فِي كَنَهْوَرِ رَبَابِهِ، وَمُتَرَاكِمِ سَحَابِهِ، أَرْسَلَهُ سَحّاً مُتَدَارِكاً، قَدْ أَسَفَّ هَيْدَبُهُ تَمْرِيهِ الْجَنُوبُ دِرَرَ أَهَاضِيبِهِ وَدُفَعَ شَآبِيبِهِ، فَلَمَّا أَلْقَتِ السَّحَابُ بَرْكَ بِوَانَيْهَا، وَبَعَاعَ مَا اسْتَقَلَّتْ بِهِ مِنَ الْعِبْءِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا، أَخْرَجَ بِهِ مِنْ هَوَامِدِ الْأَرْضِ النَّبَاتَ، وَمِنْ زُعْرِ الْجِبَالِ الْأَعْشَابَ[۴۳] فَهِيَ تَبْهَجُ بِزِينَةِ رِيَاضِهَا، وَتَزْدَهِي بِمَا أُلْبِسَتْهُ مِنْ رَيْطِ أَزَاهِيرِهَا، وَحِلْيَةِ مَا سُمِطَتْ بِهِ مِنْ نَاضِرِ أَنْوَارِهَا[۴۴] وَجَعَلَ ذٰلِكَ بَلَاغاً لِلْأَنَامِ، وَرِزْقاً لِلْأَنْعَامِ، وَخَرَقَ الْفِجَاجَ فِي آفَاقِهَا، وَأَقَامَ الْمَنَارَ لِلسَّالِكِينَ عَلَى جَوَادِّ طُرُقِهَا.

وقسمتی ازاین خُطبه در بیان چگونگی آفرینش زمین وگسترانیده شدن برروی آب است (دراین فصل تدبیر وحکمت خداوند سُبحان را « درکیفیّت ایجاد زمین وخلقت ابر وباران وبرق ونباتات وجمادات وانهار که برای بشر سود بیشمار دارد » درضمن اشارهٔ بقدرت وتوانائی او بیان فرموده) :

[۳۸] خداوند متعال (بیشتر) زمین را فرو برد در جُنبش موجها (ی آب) که مانند حیوان نر بر مادهٔ خود هنگام صولت وهیجان میباشد، ودر دریاهائیکه مملوّ وپُر از آب است در حالتی که موجهای با عظمت آن دریاها متلاطم بوده ودیگری را از خود دفع مینماید، و مانند

حیوانهای نر که هنگام هیجان شهوت و مستی کف بر لب میآورند ، پس آب متلاطم بجهت سنگینی زمین که در بر گرفت از هیجان و سرکشی خود دست برداشته خضوع و فروتنی پیشه گرفت ۳۹ و چون زمین در آن فرو رفته گسترده شد هیجان موج و زیر و رو شدنش آرامش یافت ، و هنگامیکه بدوشهای خود (جوانبش) برروی آب غلطید (قرار گرفت امواج) آب ذلیل و شکسته (ساکن) گشت ، و بعد از هیاهو و غوغا امواجش آرمیده مغلوب و در حلقهٔ آهنین لجام گردن نهاده فرمانبردار و اسیر و گرفتار شد (خلاصه پس از قرار گرفتن زمین بر آب غلیان و امواج آن ساکن گردید) و زمین در میان آن آب پر موج قرار گرفته آنرا از تکبر و نخوت و سرکشی و بلند پروازی و بزرگی (که بر اثر جوش و خروش امواج خود غوغائی برپا کرده بود) باز داشت ، و از شدت جریانش (زیر و رو شدن) مانع شد ، پس آب بعد از خفت و پستی ها فرو نشست ، و بعد از سرکشی و برجستن (روی هم غلطیدن) دور زمین را گرفت ۴۰ پس چون هیجان آن در زیر نواحی زمین آرام گرفت و خداوند سبحان کوههای بلند و بزرگ را بر دوشها (گوشه ها) ی آن نصب کرد ، راه چشمه های آب را از بالای زمین باز نمود و در بیابانهای گشاده و اطراف و جوانب آن پراکنده ساخت و حرکات زمین را بسبب کوههای ثابت و برقرار که از قطعهٔ سنگ سخت و عظیم و بلند فراهم آمد ، ساکن نمود ، پس زمین هم بجهت فرو رفتن کوهها در گوشه های سطح آن ۴۱ و نصب شدن در اعماقش و قرار گرفتن پست و بلندیهای آن از حرکت و جنبش آرام گرفت و حقتعالی میان فضاء و زمین را فراخ نموده هوا را برای نفس کشیدن ساکنین آن مهیا فرمود و اهل زمین را با جمیع آنچه بآن نیازمندند (برای زندگی کردن برروی آن) بیافرید ، پس از آن زمین بی گیاه را که آب چشمه ها بجهت بلندی بآن نمیرسد و نهرهای کوچک و رودخانه ها بر فراز آن راه نیابد بحال خود نگذاشت تا ابر را که در هوا پدید آمد خلق فرمود که مردهٔ آنرا زنده کند (زمین را آب داده) و گیاه آنرا برویاند (چنانکه در قرآن کریم س ۳۲ ی ۲۷ میفرماید : أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا

نَسُوقُ ٱلْمَآءَ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِۦ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَٰمُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ
أَفَلَا يُبْصِرُونَ یعنی آیا ندیدند که ما بزمین بی گیاه باران میفرستیم پس گیاه آنرا که چهار پایان ایشان وخودشان
میخورند بیرون میآوریم ، آیا نمی بینند این همه آثار ونشانه های قُدرت وتوانائی پروردگار را) ۴۱ پاره های ابر
درخشنده را که برای باریدن بزمین آماده واز یکدیگر جدا وپراکنده بود بهم پیوست تا اینکه ابرهای
سفید کُپرآب بود، بجنبش درآمده مُهیّای باریدن گردید ودر اَطراف ابرهای کشیده ودایِرَه
مانند ، بَرق آن درخشید وروشنیش درمیان قَطْعَه های بزرگ ابرهای سفید روبهم
قَرار گرفته تَمام نشده پی درپی ابر بارنده فرستاد ، پس باران آن که بسبب ثِقْل و
سنگینی مایِل به پائین آمدن بود بزمین نزدیک شد وپیاپی باد جَنُوب آنرا حَرَکت داده
بارانهایش را بیرون میآورد (وماند دوشیدن شیر از پستان حَیْوانات آنرا امید وشید) پس
چون ابر (مانند شتر سنگین بار که سینه بزمین مینهد) سینهٔ خود واَطْراف آنرا بر زمین افکند
(باران بارید) وآب فراوانی را که در بر داشت فروریخت ، خداوند مُتعال از زمینهای
خشک گیاه ها را واز کوههای خالی عَلَفهای تازه وتر رویانید (چنانکه در قرآن کریم س ۲۲
ی ۵ میفرماید : وَتَرَى ٱلْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَآ أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَآءَ ٱهْتَزَّتْ وَرَبَتْ
وَأَنۢبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ یعنی زمین خشک وبی گیاه را می بینی پس آنگاه که ما باران بر آن میفرستیم
بجنبش درآمده افزایش یابد واز هر صِنْف ، گیاه زیبا برویاند) ۴۲ پس زمین بمرغزارهای خود که بآنها زینت
داده شده شادی میکند (جِلْوَهٔ نیکوئی مییابد) وبآنچه که در آن روئیده وبآن آراسته گردیده
از قَبیل شکوفه ها وگلهای درخشنده وتازه فَخْر وخودنمائی مینماید (سبز وخُرَّم میگردد) ۴۴ وحقتعالی
آن گیاهها را توشهٔ مردم وروزی چهار پایان قرار داده ، در اَطْراف زمین راههای گشاده
باز کرد (تا بهر جا که خواهند آمد ورفت نمایند) ودرمیان راهها برای روندگان عَلامات ونشانه هائی
(مانند ستاره ها وکوهها) برپا نمود (تا باَطْراف جهان راه بیابند . چنانکه در قرآن کریم س ۴۳ ی ۱۰
میفرماید : ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
یعنی اوست خدائی که زمین را برای شما گهواره وار گسترانید تا بر آن قَرار گیرید وراههائی در آن برای شما قرار داد

تا بهر جا که بخواهید آمد و رفت کنید ، امیدوار باشید که هدایت یابید) ٠

[٤٥]
فلمّا مهّد أرضه ، وأنفذ أمره ، اختار آدم (عليه السّلام)
خيرة من خلقه ، وجعله أوّل جبلّته ، وأسكنه جنّته ،
وأرغد فيها أكله ، وأوعز إليه فيما نهاه عنه ، وأعلمه أنّ
في الإقدام عليه التّعرّض لمعصيته ، والمخاطرة بمنزلته ،[٤٦]
فأقدم على ما نهاه عنه موافاةً لسابق علمه ، فأهبطه بعد
التّوبة ليعمر أرضه بنسله ، وليقيم الحجّة به على عباده ،[٤٧]
ولم يخلهم بعد أن قبضه ممّا يؤكّد عليهم حجّة ربوبيّته ،
ويصل بينهم وبين معرفته ، بل تعاهدهم بالحجج على
ألسن الخيرة من أنبيائه ، ومتحمّلي ودائع رسالاته قرناً فقرناً
حتّى تمّت بنبيّنا محمّد (صلّى الله عليه وآله) حجّته ، وبلغ
المقطع عذره ونذره ،[٤٨] وقدّر الأرزاق فكثّرها وقلّلها ،
وقسّمها على الضّيق والسّعة ، فعدل فيها ليبتلي من أراد
بميسورها ومعسورها ، وليختبر بذلك الشّكر والصّبر من
غنيّها وفقيرها ، ثمّ قرن بسعتها عقابيل فاقتها ،[٤٩] وبسلامتها
طوارق آفاتها ، وبفرج أفراحها غصص أتراحها ، وخلق

ٱلْأٰجٰالَ فَأَطٰالَهٰا وَقَصَّرَهٰا ، وَقَدَّمَهٰا وَأَخَّرَهٰا ، وَوَصَلَ بِٱلْمَوْتِ أَسْبٰابَهٰا ، وَجَعَلَهُ خٰالِجًا لِأَشْطٰانِهٰا ، وَقٰاطِعًا لِمَرٰائِرِ أَقْرٰانِهٰا .

۴۵ پس از آنکه حقتعالی زمین را پهن کرد وامر خود را بآفرینش انسان جاری ساخت، آدم علیه السلام را برگزید و او را افضل و برتر از سایر مخلوقاتش گردانید، و او را نخستین مخلوق خویش قرار داده در بهشت ساکن نمود، و روزیش را در آنجا فراوان کرد، و در آنچه او را از خوردنش نهی نمود سفارشش فرمود، و باو آموخت که اقدام در این کار معصیت و نافرمانی است، برای مقام و منزلت او خطرناک و زیان آور است، ۴۶ پس آدم مبادرت کرد بآنچه که خداوند از آن نهی فرموده بود، تا کار او با علم خدا که از پیش بآن تعلق گرفته مطابقت نماید (و این دلیل نیست بر اینکه آدم در این کار مجبور بوده و بر ترک آن توانائی نداشته، زیرا علم خدای تعالی علت معلوم و سبب اینکه آدم باید چنین کاری را مرتکب شود نمیباشد، بلکه علم حقتعالی حکایت از معلوم است دگر نه او را بر اثر اقدام در این کار توبیخ و سرزنش نمیفرمود، و او هم معصیت و نافرمانی را بخود نسبت نمیداد، چنانکه در قرآن کریم س ۷ ی ۲۲ میفرماید: فَدَلّٰاهُمٰا بِغُرُورٍ فَلَمّٰا ذٰاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمٰا سَوْآتُهُمٰا وَطَفِقٰا يَخْصِفٰانِ عَلَيْهِمٰا مِنْ وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ وَنٰادٰاهُمٰا رَبُّهُمٰا: أَلَمْ أَنْهَكُمٰا عَنْ تِلْكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمٰا إِنَّ ٱلشَّيْطٰانَ لَكُمٰا عَدُوٌّ مُبِينٌ ی ۲۳ قٰالٰا رَبَّنٰا ظَلَمْنٰا أَنْفُسَنٰا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنٰا وَتَرْحَمْنٰا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخٰاسِرِينَ يعنى شیطان آدم و حوا را فریب داد، پس چون مزه میوه آن درخت را چشیده و خوردند بلباسشان ریخته عورتشان آشکار گردید شروع کردند از برگ بهشت برگی روی برگی چسبانیده عورت خود را میپوشانیدند و پروردگارشان آنان را ندا کرد باینکه آیا شما را از خوردن میوه این درخت نهی نکرده نگفتم شیطان دشمن آشکار شما است؟ گفتند پروردگارا ما بخود ستم کردیم، اگر ما را نیامرزیده نبخشی هر آینه از زیانکاران میباشیم.

این نکته در شرح خطبه یکم در جزء اول کتاب درباب قصه آدم بیان نشد، در اینجا یادآوری مینمایم: بدلیل عقل و نقل و اجماع علماء امامیه ثابت شده که انبیاء علیهم السلام از شروع تا پایان زندگانی خود معصوم بوده از

هرگناهی کوچك یا بزرگ مُنَزَّه و مُبَرّی هستند ، پس نَهی کردن حقتعالی آدم را از خوردن میوهٔ آن درخت نَهی تنزیهی است که عبارت از ترك مستحب و ترك اَوْلی باشد ، و اینکه آدم پس از خوردن آن میوه خود را ستمکار و زیانکار خوانده یا خداوند در جای دیگر او را گناهکار نامیده « س ۲۰ ی ۱۲۱ : وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ یعنی چون آدم مستحبی را که پروردگارش دستور داده بود بجا نیاورد گمراه شد و از ماندن در بهشت بی بهره ماند » برای آنستکه اَنْبیاء و اَوْلیاء ایشان ترك اَوْلی را بزرگ شمرند و هر عبادتی را کوچك دانند)

پس بعد از توبه و بازگشت خداوند آدم عَلَیْهِ السَّلامُ را بزمین فرود آورد تا با نسل او زمین خود را آباد گرداند ، و برای بندگانش (فرزندانیکه با او بودند و یا بعد بدنیا آمدند) او را حجت و راهنما (بمبدء و معاد) قرار دهد ۴۷ و بعد از آنکه قبض روحش کرد مردم را در باب رُبُوبِیّت و مَعْرِفت و شناسائی خود که حجت و دلیل بر آن استوار مینماید رها نکرده بحال خود وانگذاشت ، بلکه بسبب حجتها و دلیلهائیکه بر زبان برگزیدگان از پیغمبرانش فرستاد و همهٔ آنان یکی بعد از دیگری آورندهٔ پیغامهای او بودند ، از ایشان پیمان گرفت (آنها را راهنمائی نمود) تا اینکه بوسیلهٔ پیغمبر ما محمد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ حجتش را تمام کرده و جای عُذْری باقی نگذاشت و بیم دادن او بپایان رسید (چون نبوّت و رسالت را بوجود مقدس رسول اکرم ختم کرد و دین خود را تکمیل فرمود دیگر جای عُذْر برای هیچکس باقی نگذاشت و عذاب را برای گناهکاران مقرر فرمود) ۴۸ و روزیها را مقدّر کرد (اندازهٔ آنرا تعیین نمود) پس آنها را زیاد و کم گردانید و (به بندگان) بتنگی و فراخی قسمت کرد و در این قسمت بعدالت رفتار نمود (هر کس را بر وفق حکمت و مصلحت و باندازهٔ استعداد او بخشید) تا بآسانی دست آوردن روزیها و دشواری آن هر که را بخواهد آزمایش نماید و بهمین جهت شکر را از غنیّ ایشان و صبر را از فقیرشان بیازماید (ببیند توانگر سپاسگزاری میکند و درویش شکیبائی دارد ، یا نه) پس از آن بفراخ روزیها سختیهای فقر و پریشانی را مقرون ساخت ۴۹ و بسلامتی اشخاص آفتهای ناگهانی را پیوست و شادیهای بسیار را بغصه‌ها و اندوههای گلوگیر مبدّل فرمود (غنیّ را فقیر، سالم را بیمار ، شادمان را غمگین کرد) و مدّت عمرها را تعیین نموده برخی را دراز و گروهی را کوتاه و بعضی مقدّم و جمعی را مؤخّر داشت و موجبات مرگ (غرق گشتن و سوختن و بیماری

وکشته شدن ومانند آنها) را فراهم کرد ، ومرگ را (مانند کسیکه دَلْو را از چاه بالا میکشد)
کِشَندهٔ طَنابهای دراز عُمْرها وپاره کنندهٔ ریسمانهای کوتاه گِره خوردهٔ آنها قرار داد
(تا اَشْخاص قَوِیّ مِزاج که امیدوار بعُمْر طُولانی هستند بدانند که مرگ قُوَّت وضَعْف نمیشناسد) .

---

۵۰ عَالِمُ ٱلسِّرِّ مِنْ ضَمَائِرِ ٱلْمُضْمِرِينَ ، وَنَجْوَى ٱلْمُتَخَافِتِينَ ، وَ
خَوَاطِرِ رَجْمِ ٱلظُّنُونِ ، وَعُقَدِ عَزِيمَاتِ ٱلْيَقِينِ ، وَمَسَارِقِ
إِيمَاضِ ٱلْجُفُونِ ، وَمَا ضَمِنَتْهُ أَكْنَانُ ٱلْقُلُوبِ ، وَغَيَابَاتُ
ٱلْغُيُوبِ ، وَمَا أَصْغَتْ لِٱسْتِرَاقِهِ مَصَائِخُ ٱلْأَسْمَاعِ ، وَ
مَصَائِفِ ٱلذَّرِّ ، وَمَشَاتِي ٱلْهَوَامِّ ، ۵۱ وَرَجْعِ ٱلْحَنِينِ مِنَ
ٱلْمُولَهَاتِ وَهَمْسِ ٱلْأَقْدَامِ ، وَمُنْفَسَحِ ٱلثَّمَرَةِ مِنْ وَلَائِجِ غُلُفِ
ٱلْأَكْمَامِ ، وَمُنْقَمَعِ ٱلْوُحُوشِ مِنْ غِيرَانِ ٱلْجِبَالِ وَأَوْدِيَتِهَا ،
وَمُخْتَبَإِ ٱلْبَعُوضِ بَيْنَ سُوقِ ٱلْأَشْجَارِ وَأَلْحِيَتِهَا ، وَمَغْرِزِ ٱلْأَوْرَاقِ
مِنَ ٱلْأَفْنَانِ ، ۵۲ وَمَحَطِّ ٱلْأَمْشَاجِ مِنْ مَسَارِبِ ٱلْأَصْلَابِ ، وَ
نَاشِئَةِ ٱلْغُيُومِ وَمُتَلَاحِمِهَا ، وَدُرُورِ قَطْرِ ٱلسَّحَابِ فِي مُتَرَاكِمِهَا ،
وَمَا تَسْفِي ٱلْأَعَاصِيرُ بِذُيُولِهَا ، وَتَعْفُو ٱلْأَمْطَارُ بِسُيُولِهَا ،
وَعَوْمِ نَبَاتِ ٱلْأَرْضِ فِي كُثْبَانِ ٱلرِّمَالِ ، وَمُسْتَقَرِّ ذَوَاتِ ٱلْأَجْنِحَةِ
بِذُرَى شَنَاخِيبِ ٱلْجِبَالِ ، وَتَغْرِيدِ ذَوَاتِ ٱلْمَنْطِقِ فِي دَيَاجِيرِ

ٱلْأَوْكَارِ ۵۳، وَمَا أَوْعَبَتْهُ ٱلْأَصْدَافُ وَحَضَنَتْ عَلَيْهِ أَمْوَاجُ ٱلْبِحَارِ ، وَمَا غَشِيَتْهُ سُدْفَةُ لَيْلٍ أَوْ ذَرَّ عَلَيْهِ شَارِقُ نَهَارٍ، وَمَا ٱعْتَقَبَتْ عَلَيْهِ أَطْبَاقُ ٱلدَّيَاجِيرِ، وَسُبُحَاتُ ٱلنُّورِ، وَأَثَرِ كُلِّ خَطْوَةٍ ، وَحِسِّ كُلِّ حَرَكَةٍ ، وَرَجْعِ كُلِّ كَلِمَةٍ ، وَتَحْرِيكِ كُلِّ شَفَةٍ ۵۴، وَمُسْتَقَرِّ كُلِّ نَسَمَةٍ ، وَمِثْقَالِ كُلِّ ذَرَّةٍ ، وَهَمَاهِمِ كُلِّ نَفْسٍ هَامَّةٍ ، وَمَا عَلَيْهَا مِنْ ثَمَرِ شَجَرَةٍ ، أَوْ سَاقِطِ وَرَقَةٍ ، أَوْ قَرَارَةِ نُطْفَةٍ ، أَوْ نُقَاعَةِ دَمٍ وَمُضْغَةٍ ، أَوْ نَاشِئَةِ خَلْقٍ وَسُلَالَةٍ ۵۵، لَمْ تَلْحَقْهُ فِي ذٰلِكَ كُلْفَةٌ ، وَلَا ٱعْتَرَضَتْهُ فِي حِفْظِ مَا ٱبْتَدَعَ مِنْ خَلْقِهِ عَارِضَةٌ وَلَا ٱعْتَوَرَتْهُ فِي تَنْفِيذِ ٱلْأُمُورِ وَتَدَابِيرِ ٱلْمَخْلُوقِينَ مَلَالَةٌ وَلَا فَتْرَةٌ ، بَلْ نَفَذَهُمْ عِلْمُهُ ، وَأَحْصَاهُمْ عَدُّهُ ، وَوَسِعَهُمْ عَدْلُهُ ، وَغَمَرَهُمْ فَضْلُهُ ، مَعَ تَقْصِيرِهِمْ عَنْ كُنْهِ مَا هُوَ أَهْلُهُ.

(اِمام عَلَیهِ السَّلام دراین فصل با الفاظی بمُنتَهیٰ دَرَجهٔ فَصاحت وبَلاغت دارای مَعانی بزرگ بهمهٔ اَصناف وانواع مَخلُوقات حَقتعالیٰ اِشاره فرموده وشنوندگان را آگاه کرده بآنکه خداوند سُبحان بجُزئِیّات اُمور عالِم ودانا است ، زیرا آفرینش مَوجُوداتی که دیده نمیشوند ویا پنهان هستند وتربیت هریک از آنها واِظهار حِکمت در جمیع اَحوال مَعقُول نیست مگر از کسیکه بحقائق آنها عالِم ودانا باشد ، چنانکه در قرآن

کریم س ۶۷ ی ۱۳ میفرماید : وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ی ۱۴ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ؟ ! یعنی ای کفّار قریش چه گفتار خود را در بارهٔ پیغمبر پنهان نمائید چه آشکار در نزد خدا یکسان است ، زیرا او بآنچه در سینه ها میباشد پیش از آنکه بزبان آید داناست ، آیا آفریننده سینه ها آنچه در آنست نمیداند ، و حال آنکه باریک بین و آگاه است ؟ ! اِبْنِ اَبِی الْحَدِید در اینجا سخن نیکوئی بیان کرده : سخنی به نیکوئی وَعَظَمَت و بزرگی شَبِیه باین سخن سراغ ندارم جز سخن خداوند سُبْحان ، زیرا کلام امام عَلَیْهِ السَّلام شاخه ایست از آن درخت و نَهری است از آن دریا و شُعلَه ای است از آن آتش ، گویا فرمایش خدا تعالی را شرح داده س ۶ ی ۵۹ : وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ یعنی خَزینه ها یا کلیدهای غَیب که از مردم پوشیده و پنهان است نزد اوست که آنها را جز او کسی نمیداند ، و بآنچه که در بیابان و دریا میباشد عالِم و داناست ، و هیچ برگی از درخت نیفتد و هیچ دانه و تخمی در تاریکیها و زیر زمین فرو نرفته و کِشت نشود مگر آنکه او میداند ، و نیست تری و خشکی مگر آنکه در کتاب آشکار ثابت است و عِلم حقتعالی بآن اِحاطَه دارد . خُلاصَه اِمام عَلَیْهِ السَّلام در این باب میفرماید :)

۵۰ خداوند مُتعال عالِم و داناست بر کسانیکه راز خود را پنهان کنند ، و به پنهان گوئی آنانکه سخن بایکدیگر آهسته گویند ، و باندیشه هائی که از ظَنّ و گمان در دل قَرار گیرد ، و بآنچه بایقین تَصمیم بر آن گرفته میشود ، و به نگاه کردنهای زیر چشم که از روی دزدی و آهستگی انجام میگیرد (بطوریکه دیگری مُلتَفِت نباشد) و بآنچه در دلها پنهان شده (و هیچکس از آن آگاه نیست) و به نادیدنیها که در زیر حجابها و پرده ها مَستور است (و برای اَحَدی آشکار نمیباشد) و بسخنانی که سوراخهای گوشها بدزدی و آهستگی میشنود ، و بسوراخهائی که موران کوچک در تابستان و حَشَرات و گزندگان در زمستان در آنها جا میگیرند ۵۱ ، و بصدای باآه و ناله و گریهٔ زنهائیکه میان ایشان و فرزندانشان مُفارَقَت و جدائی افتاده ،

وبصدای آهسته قدمها (ی روندگان) وبجای نُمُوّ میوه که در غلافهای رگ وریشهٔ درختان است ، وبجای پنهان شدن حیوانات در غارها و درّه های کوهها ، وبجای پنهان شدن پشّه ها میان ساقها و پوستهای درختها ، وبجای اتّصال برگها بشاخه ها (ی درختها) ۵۲ وبرحمهائی که نُطفه های آمیخته بخون که از صُلبها خارج شده در آن قرار گیرد ، وبابرهای برآمدهٔ درهوا و جای بهم پیوستن آنها، وباریدن دانهٔ باران در جای روبهم آمدن ابرها ، وبآنچه (خاک وخاشاکی که) گِردبادها بروی زمین میپاشند ، وبآنچه (بناء وعمارات ومانند آنها که) سیلها که از بارانها تولید شده نابود میکنند ، وبفرو رفتن وسیر حشرات در ریگستانها ، وبجایگاه پرندگان برسر کوههای بلند ، وبنغمه سرائی مرغان خواننده در آشیانهای تاریک ، ۵۳ وبآنچه درمیان صدفها (لُؤلُؤ و مرجان) است وموجهای دریاها آنرا پرورش داده ، وبآنچه تاریکی شب آنرا پوشانده ویا آفتاب برآن تابیده ، وبآنچه پی درپی پرده های تاریکی ودرخشندگیهای روشنی ، برآن وارد گردیده ، وبه نشانهٔ هرگامی وبصدای آهستهٔ هرحرکتی ، وبآوای هرسخنی ، وبحرکت وجنبش هرلبی ، ۵۴ وبجای هرجانداری ، وبمقدار وزن هرذرّه ای ، و بهمهمه وصدای آهستهٔ هرنفسی که دارای اراده وعزم است ، وبآنچه برروی زمین است ازقبیل میوهٔ درخت یا برگی که از درخت بریزد یارحم وجائیکه نطفه درآن قرار گیرد یاخون درآن جمع شده وبسته گشته مانند پارهٔ گوشت گردد یاخلق وصورتی پیدا گشته متولّد شود ۵۵ واز این علم ودانائی (مانند بشر) هیچگونه مشقّت ورنجی باو نرسیده ودر حفظ ونگاهداری آنچه که آفریده هیچ رادع ومانعی برای او پیش نیامده ، ودر اجرای امور وتدبیر مخلوقات هیچ ملالت وکدورت وسستی باو روی نیاورده ، بلکه علم او درهمهٔ آنها جاری است وبآنها احاطه دارد ، وعدالت وداد گستری او آنها را فرا گرفته فضل وکرمش شامل حال شان شده واز تقصیرشان بجهت درک نکردن آنچه که شایستهٔ مقام او است (معرفت وشناسائی

وعبادت وپرستش وشکر نعمت وسپاسگزاری) در گذشته (این جمله اشاره است بحقارت وکوچکی مدح وثنا وعبادت وپرستش مخلوق درمقابل عظمت وبزرگی خالق تا بشکر نعمت وطاعات وبندگی ادامه داده آنی غفلت ننمایند) .

۵۶ اَللّٰهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوَصْفِ الْجَمِيلِ ، وَالتَّعْدَادِ الْكَثِيرِ ، إِنْ تُؤَمَّلْ فَخَيْرُ مَأْمُولٍ ، وَإِنْ تُرْجَ فَأَكْرَمُ مَرْجُوٍّ . ۵۷ اَللّٰهُمَّ وَقَدْ بَسَطْتَ لِي فِيمَا لَا أَمْدَحُ بِهِ غَيْرَكَ ، وَلَا أُثْنِي بِهِ عَلَىٰ أَحَدٍ سِوَاكَ ، وَلَا أُوَجِّهُهُ إِلَىٰ مَعَادِنِ الْخَيْبَةِ وَمَوَاضِعِ الرِّيبَةِ ، وَعَدَلْتَ بِلِسَانِي عَنْ مَدَائِحِ الْآدَمِيِّينَ وَالثَّنَاءِ عَلَى الْمَرْبُوبِينَ الْمَخْلُوقِينَ . ۵۸ اَللّٰهُمَّ وَلِكُلِّ مُثْنٍ عَلَىٰ مَنْ أَثْنَىٰ عَلَيْهِ مَثُوبَةٌ مِنْ جَزَاءٍ أَوْ عَارِفَةٌ مِنْ عَطَاءٍ ، وَقَدْ رَجَوْتُكَ دَلِيلاً عَلَىٰ ذَخَائِرِ الرَّحْمَةِ وَكُنُوزِ الْمَغْفِرَةِ . ۵۹ اَللّٰهُمَّ وَهٰذَا مَقَامُ مَنْ أَفْرَدَكَ بِالتَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ لَكَ ، وَلَمْ يَرَ مُسْتَحِقّاً لِهٰذِهِ الْمَحَامِدِ وَالْمَمَادِحِ غَيْرَكَ ، ۶۰ وَبِي فَاقَةٌ إِلَيْكَ لَا يَجْبُرُ مَسْكَنَتَهَا إِلَّا فَضْلُكَ وَلَا يَنْعَشُ مِنْ خَلَّتِهَا إِلَّا مَنُّكَ وَجُودُكَ ، فَهَبْ لَنَا فِي هٰذَا الْمَقَامِ رِضَاكَ ، وَأَغْنِنَا عَنْ مَدِّ الْأَيْدِي إِلَىٰ سِوَاكَ ، إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

(امام عَلَیهِ السَّلامُ چون حَمد وثَنای اِلهی را بجا آورد ومَخلُوقاتش را وَصف فرمود ، وعَظَمت وبزرگی و اوَصاف کمال وجَلالش را بیان کرده فهاند که اورا بچشم سر نمیتوان دید ، بلکه بچشم دل آشکار وهویدا است در صدد مُناجات دراز ونیاز باو برآمده عَرض میکند :)

۵۶ بارخدایا توئی سزاوار وَصف نیکو ولائق شمارش نعمتهای بی پایان ، اگر به (لُطف وکَرَم) تو آرزومندیم توبهتر وبرتری از آنکه آرزو میکنیم ، واگر به (رَحمَت وآمرزش) تو امیدواریم توگرامیتر وبزرگتری از آنکه امید داریم (زیرا دَرِ خانهٔ تو همیشه گشوده وخوان نِعمَت همواره گسترده ودست جُود وبخشش تو بالاترین دستها است) ۵۷ بارخدایا تو مرا قُدرَت دادی در آنچه (فَصاحَت وبَلاغَت گفتار) که غیر تو را بآن مَدح نگفته بجز تو بآن برکسی ثناگو نمیباشم ، وبآن بمَواضِع حِرمان ونومیدی وجاهای شَکّ وبدگمانی (پیش مَخلُوق) رو نمیآورم (زیرا آنان خودشان بیچاره ونیازمندند) واز مَدحهای آدمیان ودرود برآفریده شده ها که (بنِعمَت تو پرورده شده اند زبانم را نگاهداشتی ۵۸ بارخدایا هر درود گوینده ای را بر ستوده شده تَوَقُّع اَجر ومزدی است ومن تو امیدوارم که دَلیل وراهنمائی بر توشه های رَحمَت وگنجهای مَغفِرَت (بزرگترین پاداشی که عطا میفرمائی) ۵۹ بارخدایا اینجا (که من بتَعظیم وتَوحید مَشغولم) جای کسی است که تورا یکتا دانسته بیگانگی که خاصّ تو است وبرای این سپاسگزاریها وثناها کسیرا غیراز تو مُستَحَقّ وسزاوار ندیده (پس هرکس لیاقَت پا نهادن بر منبر نداشته وهر سخنی را بالای آن نمیتوان گفت) ونَقر ونیازمندی من بسوی تو است که بدبختی آنرا (هیچ چیز) جُبران وتَلافی نمیکند مگر فَضل و اِحسان تو ، وسختی آنرا برطَرَف نمیگرداند مگر جُود وبخشش تو ، پس در این مَقام (که بذکر تو مَشغُولیم) رِضا وخوشنودی خود را بما ارزانی فرموده دستهای ما را بسوی غیر خود دراز مفرما ، زیرا تو قادِر وتوانا هستی بر هرچه که خواهی (در اینجا بجدّم امیرالمُؤمنین تأسّی جسته وآنحضرت را بدرگاه خداوند متعال وَسیله قرار داده واز روی تَضرّع وزاری فریاد کرده میگویم : خدایا خطاهای من بسیار وگناهانم بیشمار است ، وتو غفور ورحیم وعزیز وکریم هستی ، پس خطاهای مرا ببخش ، وگناهانم را بیامرز ، وترجمه وشرح این کتاب شریف را ذَخیرهٔ روز اِحتیاج وبنیازمندیم گردان ، یا مَن لایَرجی اِلّا هُوَ) .

(٩١) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

(لَمّا أُرِيدَ عَلَى البَيعَةِ بَعدَ قَتلِ عُثمانَ :)

[1] دَعُونِي وَالتَمِسُوا غَيرِي ، فَإِنّا مُستَقبِلُونَ أَمراً لَهُ وُجُوهٌ وَأَلوانٌ لا تَقُومُ لَهُ القُلُوبُ وَلا تَثبُتُ عَلَيهِ العُقُولُ [2] وَإِنَّ الآفاقَ قَد أَغامَت ، وَالمَحَجَّةَ قَد تَنَكَّرَت [3] وَاعلَمُوا أَنِّي إِن أَجَبتُكُم رَكِبتُ بِكُم ما أَعلَمُ ، وَلَم أُصغِ إِلَى قَولِ القائِلِ وَعَتبِ العاتِبِ [4] وَإِن تَرَكتُمُونِي فَأَنا كَأَحَدِكُم ، وَلَعَلِّي أَسمَعُكُم وَأَطوَعُكُم لِمَن وَلَّيتُمُوهُ أَمرَكُم [5] وَأَنا لَكُم وَزِيراً خَيرٌ لَكُم مِنِّي أَمِيراً .

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است هنگام بیعت کردن مردم با آن بزرگوار (روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجّة سال سی و پنج از هجرت) پس از کشته شدن عثمان :

[1] دست از من برداشته دیگری را بطلبید (و او را امیر و خلیفه گردانید ، چون بعد از رحلت رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ خلفائی که بناحق روی کار آمدند سنّت و سیره او را تغییر داده بیت المال را از روی عدل و درستی میان رعیّت قسمت نکردند ، بلکه بدلخواه هر کاری خواستند انجام داده عرب را بر عجم و قوی را بر ضعیف ترجیح دادند ، و عثمان اقارب و خویشاوندش را از بنی امیّه بر سایر مردم برتری داد و سالهای دراز بهمین منوال رفتار شد ، و مردم سنّت و سیره رسول اکرم را از یاد بردند ، اکنون که آمده بودند با امام عَلَیهِ السَّلامُ بیعت نمایند منظورشان آن بود که آنحضرت هم بروش سه خلیفه پیش از خود رفتار کند ، پس آن بزرگوار برای اتمام حجّت و اینکه بدانند او بر خلاف سنّت

وسیرهٔ پیغمبر اکرم کاری انجام ندهد و آنها نقض بیعت خواهند نمود ، این سخنان را فرمود ، بنابراین درست نیست که گفته شود : اگر آنحضرت از جانب رسول خدا بخلافت نصب گردید و در حقیقت امامت و امارت از آنِ او و قیام بآن برایش واجب بود ، چگونه استعفا مینمود . چون امام علیه السلام میدانست که بالأخره ایشان دست از عهد و پیمان برداشته و با او همراه نخواهند بود ، ازاینرو میفرماید :) ما بکاری اقدام مینمائیم که آنرا روها و رنگهای گوناگون است (بمشکلاتی برخواهیم خورد « از قبیل جنگ با ناکثین یعنی طلحه و زبیر و سائر اصحاب جمل که پیمان خود را شکستند ، و با قاسطین یعنی معاویه و لشگر شام که با آنحضرت یاغی شدند ، و با مارقین یعنی خوارج نهروان که کافر شدند » بطوری) که دلها بر آن استوار نیست (مردم در این پیش آمد ناشکیبائی ندارند) و عقلها زیر بار آن نخواهند رفت (بلکه انکار خواهند نمود) [2] آفاق را ابر سیاه (ظلم و ستم و بدعت) فرو گرفته (خورشید حقّ و حقیقت زیر آن پنهان گشته) و راه روشن (حقیقت احکام اسلام) تغییر یافته [3] و بدانید اگر من دعوت (بیعت) شما را بپذیرم طبق آنچه خود میدانم رفتار خواهم نمود (شما را بر مرکب حقّ سوار نموده در راه راست سوق میدهم و بر خلاف رضا و خوشنودی خدا و رسول سخنی نگفته قدمی برنمیدارم) و (اگر خلافت را قبول کرده سوار بر کار شوم) بسخن گوینده (ای که گفتارش بر وفق خواهش نفسانی و بر خلاف شرع بوده) و بسرزنش توبیخ کننده (ای که مرا ملامت کند که چرا برویّهٔ خلفای پیش رفتار نمیکنم) گوش نمیدهم [4] و اگر مرا رها کنید (و بخلافت نگمارید) مانند یکی (از افراد) شما هستم و شاید بسخنان شما (در باب رفتار ناروای خلیفهٔ ناحقّ) بیشتر گوش دهم (و از حقوقتان دفاع نمایم) و فرمان کسیرا که شما او را بر کار خویش والی و زمامدار قرار میدهید (اگر دستورش مطابق دستور اسلام باشد) بهتر انجام دهم (بنابراین) [5] وزیر و مشاور بودن من برای شما بهتر است از اینکه امیر و زمامدار باشم (خلاصه حضرت اتمام حجّت میفرماید که بعد از بیعت کردن ایشان اگر بر خلاف خواهشهای آنان رفتار نمود ایراد نکنند که ما نمیدانستیم چنین رفتار مینمائی و گرنه با تو بیعت نمینمودیم) .

(۹۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ ، فَأَنَا فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ ، وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِئَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْهَبُهَا ، وَاشْتَدَّ كَلَبُهَا ، فَاسْئَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَنْ فِئَةٍ تَهْدِي مِائَةً وَتُضِلُّ مِائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا وَمُنَاخِ رِكَابِهَا وَمَحَطِّ رِحَالِهَا وَمَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلاً وَمَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتاً ، وَلَوْ قَدْ فَقَدْتُمُونِي وَنَزَلَتْ بِكُمْ كَرَائِهُ الْأُمُورِ وَحَوَازِبُ الْخُطُوبِ لَأَطْرَقَ كَثِيرٌ مِنَ السَّائِلِينَ وَفَشِلَ كَثِيرٌ مِنَ الْمَسْئُولِينَ ، وَذَلِكَ إِذَا قَلَّصَتْ حَرْبُكُمْ ، وَشَمَّرَتْ عَنْ سَاقٍ ، وَكَانَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ ضِيقاً تَسْتَطِيلُونَ مَعَهُ أَيَّامَ الْبَلَاءِ عَلَيْكُمْ ، حَتَّى يَفْتَحَ اللهُ لِبَقِيَّةِ الْأَبْرَارِ مِنْكُمْ ، إِنَّ الْفِتَنَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ ، يُنْكَرْنَ مُقْبِلَاتٍ وَيُعْرَفْنَ مُدْبِرَاتٍ ، يَحُمْنَ حَوْمَ الرِّيَاحِ يُصِبْنَ بَلَداً ، وَيُخْطِئْنَ بَلَداً ، أَلَا وَإِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ

بني أمية فإنها فتنة عمياء مظلمة عمت خطتها، وخصت
بليتها، وأصاب البلاء من أبصر فيها، وأخطأ البلاء من
عمي عنها [٦] وايم الله لتجدن بني أمية لكم أرباب سوء بعدي
كالناب الضروس، تعذم بفيها وتخبط بيدها وتزبن برجلها
وتمنع درها، لا يزالون بكم حتى لا يتركوا منكم إلا نافعا
لهم أو غير ضائر بهم، ولا يزال بلاؤهم عنكم حتى لا يكون
انتصار أحدكم منهم إلا كانتصار العبد من ربه والصاحب
من مستصحبه [٧] ترد عليكم فتنتهم شوهاء مخشية، و
قطعا جاهلية، ليس فيها منار هدى ولا علم يرى، نحن أهل
البيت منها بمنجاة، ولسنا فيها بدعاة [٨] ثم يفرجها الله
عنكم كتفريج الأديم بمن يسومهم خسفا، ويسوقهم عنفا
ويسقيهم بكأس مصبرة، لا يعطيهم إلا السيف، ولا يحلسهم
إلا الخوف [٩] فعند ذلك تود قريش بالدنيا وما فيها لو
يرونني مقاما واحدا ولو قدر جزر جزور لأقبل منهم ما
أطلب اليوم بعضه فلا يعطونيه .

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است (که پس از خاتمهٔ جنگ نَهرَوان فرموده واز خُطبه های مَشهورهٔ آن بزرگوار میباشد که در آن فضائل و مَناقب خود را شرح داده و برای جُهّال و غافلین مقام و منزلت خویش را بیان کرده تا بدستور او رفتار نموده اَمر و فرمانش را پیروی نمایند ، وبعد از آن از فِتنه و فساد بنی اُمیّه و سختیهائی که در زمان سَلطنت و پادشاهی هریک از آنها بمردم وارد شده وانقراض دَولت آنان خبر داده) :

[۱] پس از حَمد و ثنای الهی و درود بر پیغمبر اکرم ، ای مردم من چشم فِتنه و فساد را کور کردم (با طَلحه و زُبیر و پیروانشان در جنگ جَمَل و با مُعاویه و لشگرش در جنگ صِفّین و با خَوارج در نَهروان جنگیده نگذاشتم فَسادشان عالمگیر گردد) و غیر از من کسی بر (دَفع) آن فِتنه و فَساد جُرأت نداشت ، پس از آنکه تاریکی آن مَوج زده و سختی آن رو بافزونی نهاده بود (همه جا را فِتنه فرا گرفته هیچکس نمیدانست چه باید کرد ، زیرا اهل اسلام حکم جنگیدن با اهل قبله را از آن پیش ندانسته جُرأت بر آن نداشتند ، چنانکه اِبن عُمر و سَعد ابن مالک و ابو موسی و مانند ایشان از آنحضرت کناره کرده گفتند : از این فِتنه ای که در میان مسلمانان واقع شده اِجتناب و دوری سزاوار است) پس (چون بهمه چیز دانا هستم اَحکام و مَسائل دین خود را) از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید ، و (بحُکم عَقل و نَقل جُرأت نیست کسی را جز عَلیّ ابن اَبیطالب وائمّهٔ طاهرین عَلَیهِمُ السَّلامُ که در بالای مِنبر بگوید : فَاسْئَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی یعنی بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید . زیرا پرسشها بیشمار و گوناگون است ، بعضی راجع بمَعقول و برخی مَربوط بمَنقول و دسته ای در باب عالَم شُهود و پاره ای دربارهٔ عالَم غَیب و همچنین راجع بگذشته و یا آینده و یا زمان حال باشد ، و مُمکن نیست کسی بتواند این پرسشها را پاسخ گوید مگر کسیکه از جانب خداوند تأیید شده و از مَنبع عِلم و حِکمت و سرچشمهٔ کمال و مَعرفت ، عُلوم اَوّلین و آخرین را آموخته باشد) [۲] سوگند بآن کسیکه جان من بدست قُدرت او است از این زَمان تا قیامت چیزی (خبری) را از من سُؤال نمیکنید و از گروهیکه صد کس (کمتر یا بیشتر) را هدایت نمایند و صد کس را گمراه سازند (مردمیکه زمامدار شوند و بسبب ستمکاری یا گمراهی گردند) پرسش نمینمائید مگر آنکه بشما خبر

میدهم (پیش گوئی میکنم) از خواننده و جلودار و راننده (زمامداران) آن گروه (مانند ساربانان که شتران را هر کجا بخواهند میکشانند) و از جای فرود آمدن و بارگیری (محلّ اجتماع) ایشان و از کسیکه از آنان کشته میشود و آنکه از آنها میمیرد، ۳ و اگر مرا نیابید (میان شما نباشم) و پیش آمدهای بد و کارهای دشوار بر شما فرود آید بسیاری از سؤال کنندگان (بسبب حیرانی بسیار) سر در پیش خواهند افکند (و خاموش بوده راه نجات از آن پیش آمدهای بد و کارهای دشوار را نمیابند) و بسیاری از پاسخ دهندگان (بسبب جهل و نادانی از پاسخ گفتن) ترسناک (و عاجز) باشند، و این در وقتی است که جنگ بسیار میان شما واقع گشته و (فتنه و فساد آن) سخت گردد، و (بسبب گرفتاری و بیچارگی) دنیا بر شما تنگ شود که روزهای بلاء (مدّت سختی) را دراز شمارید (هر ساعتی را روزی یا بیشتر پندارید) تا اینکه خداوند نیکوکاران از شما را فتح و فیروزی دهد، ۴ هرگاه فتنه‌ها (بمردم) رو آورد (باطل بحقّ و فساد بصلاح) اشتباه میشود، و زمانیکه از بین برود (و فتنه‌جویان مضمحلّ و نابود شوند، مردم را بباطل و فساد) آگاه سازد (آنگاه بحقّ و صلاح پی برده بجهل و نادانی خود اعتراف نمایند، زیرا) چون فتنه‌ها رو آورد (نادرستیهای آنها) معلوم نیست، و چون پشت گرداند (از بین برود) شناخته شود (مادامیکه فتنه و فساد برپا است حقّ ناپیدا است و چون آتش آن فرو نشیند حقّ آشکار گردد) فتنه‌ها (در همه جا) مانند دور زدن بادها دور میزنند، بشهری میرسد و از شهری میگذرد (فتنه‌جویان همه جا مشغول فساد و تباهکاری میباشند، گاهی مردم شهری بآتش آنان سوخته گاهی از آنشهر گذشته مردم شهر دیگری را میسوزانند).

۵ آگاه باشید ترسناکترین (بزرگترین و سخت‌ترین) فتنه‌ها بر شما بنظر من فتنهٔ بنی امیّه است (حرمت رسول خدا را هتک کرده سبطین آن بزرگوار امام حسن و امام حسین «علیهما السّلام» را بقتل رسانده خانهٔ خدا را خراب نموده هشتاد سال بر روی منابر اسلام نسبت بامیر المؤمنین جسارت نمودند و مردم را بدوری جستن از آنحضرت وادار کرده هر کس زیر بار این کار زشت نرفته او را کشته یا از شهرها بیرون کرده خانه‌اش را خراب و ویران میساختند و سنّت را بدعت و بدعت را سنّت میدانستند) پس آن فتنه‌ای کور و تاریک است (راه صلاح و رستگاری در آن گمشده و زیانش در دین و دنیا هویدا است)

حکومت و سلطنت آن همه جا را فرا گیرد و بلاء و سختی آن مخصوص (پرهیزکاران و شیعیان) است ، هر کسیکه در آن فتنه بینا باشد (با کارهای زشت بنی امیّه مخالفت نماید) بلاء و سختی باو روآورد ، و کسیکه نابینا باشد (بکارهای زشت آنان ایراد نکرده اوامر و نواهی آنها را پیروی کند) بلاء از او دور (در رفاه و آسایش) است ،[۶] سوگند بخدا بعد از من بنی امیّه برای شما زمامداران بدی خواهند بود ، مانند شتر پیر لگدانداز بدخو که (هنگام دوشیدن دوشنده را) بدهانش گاز میگیرد ، و بدستش (برسر او) کوبیده بپایش لگد زند و از دوشیدن شیر جلوگیری نماید (خلاصه نیکان را اذیّت و آزار رسانیده میکشند و از بیت المال مسلمین چیزی بمستحقین نمیدهند) همواره بر شما تسلّط دارند تا از شما کسیرا (روی زمین) باقی نگذارند مگر اینکه برای آنان سود داشته یا زیان بایشان وارد نیاورد (از آنها پیروی کند یا لا اقلّ برخلاف مقاصدشان سخنی نگفته قدمی برندارد) و همواره بلاء و تسلّط آنان (بر شما) برقرار است بطوریکه انتقام گرفتن یکی از شما از ایشان مانند انتقام گرفتن غلام از آقای خود و تابع از متبوعش میباشد (زیردست و مانند بندهٔ زرخرید آنان هستید که نمیتوانید از حقوق خویش دفاع کنید)[۷] فتنه و فساد ایشان بد منظر و ترسناک و برویّهٔ مردم زمان جاهلیّت (که بجنگ و خونریزی و غارت و دزدی و بی عفّتی عادت داشتند) بر شما وارد میگردد ، و نیست علامتی از هدایت و رستگاری در آن فتنه و نه نشانه ای که (راه حقّ بآن) دیده شود ، ما اهل بیت از گناه آن فتنه ها خواهیم رست (از رویّهٔ فتنه جویان بیزاری جسته طبق دستور خداوند متعال رفتار خواهیم نمود) و در آن اوقات نمیتوانیم (کسیرا آشکار براه حقّ) دعوت نمائیم ،[۸] سپس خداوند آن فتنه ها را از شما دور گرداند مانند جدا کردن پوست از گوشت بوسیلهٔ کسیکه (بنی العبّاس) بایشان ذلّت و خواری میرساند و بجبر آنها را (باطراف) سوق داده و از جام پر (از بلاء و مصیبت) آب میدهد ، بجز زخم شمشیر چیزی بآنها نبخشد و بجز خوف و ترس چیزی نپوشاند ،[۹] پس در آن هنگام (که دولت بنی امیّه منقرض گشت همهٔ آنان ضعیف و ناتوان و خوار شدند) قریش آرزو دارند که دنیا و آنچه در آن است از دست داده بجای آن یکبار مرا

ببینند هر چند بقدر کشتن شتری (ساعتی) باشد تا از ایشان بپذیرم تمام آنچه را که امروز بعضی از آنرا خواستارم و بمن نمیدهند (اگر قریش یعنی بنی امیّه بعد از همهٔ سختیها و هرج و مرج در زندگی و ذلّت و بیچارگی که از بنی العبّاس بدیدند آنحضرت را مییافتند در پای او افتاده زاری مینمودند تا خلافت و حکومت ایشان را قبول فرموده زنگ ظلم و ستم و فتنه و فساد را از جهان بزداید، و شاهد بر این گفتار آنستکه تاریخ نویسان نقل کرده اند و مشهور است: مروان ابن محمّد آخرین پادشاه بنی امیّه هنگامیکه در لشگر خراسان عبد الله ابن محمّد ابن علیّ ابن عبد الله ابن عبّاس را که پیشوای لشگر بود دید، گفت: ای کاش بجای این جوان علیّ ابن ابیطالب در زیر این بیرق پیشوای لشگر بود).

(۹۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فَتَبَارَكَ اللهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ حَدْسُ الْفِطَنِ، الْأَوَّلُ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِي، وَلَا آخِرَ لَهُ فَيَنْقَضِي.

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (که بعضی از اوصاف خداوند را یادآوری نموده و انبیاء و اولیاء را ستوده و در آخر مردم را پند و اندرز داده):

برتر از هر چیز خداوندی است که همّتهای بلند او را ادراک نکرده و زیرکیهای هوشمندان باو نمیرسند (بکنه حقیقت ذاتش پی نبرند، زیرا بحدّی محدود نیست که بتوان او را ادراک نمود) اوّلی است که پایانی برای او نیست تا بنهایت رسد (مبدء اشیاء است، نه اوّلی که او را آخر باشد) و نه آخری است او را که تمام شود (مرجع اشیاء است، نه آخری که او را اوّلی باشد، زیرا اوّل و آخر بودن و غایت و نهایت از لوازم جسم است و او سبحانه از آن مبرّی است).

منها[١]

في وصف الأنبياء:

فاستودعهم[٣] في أفضل مستودع، وأقرهم في خير مستقر، تناسختهم كرائم الأصلاب إلى مطهرات الأرحام، كلما مضى منهم سلف قام منهم بدين الله خلف[٤] حتى أفضت كرامة الله سبحانه إلى محمد (صلى الله عليه وآله) فأخرجه من أفضل المعادن منبتا، وأعز الأرومات مغرسا، من الشجرة التي صدع منها أنبياءه، وانتخب منها أمناءه[٥] عترته خير العتر، وأسرته خير الأسر، وشجرته خير الشجر، نبتت في حرم، وبسقت في كرم، لها فروع طوال، وثمرة لا تنال[٦] فهو إمام من اتقى، وبصيرة من اهتدى، سراج لمع ضوءه، وشهاب سطع نوره، وزند برق لمعه، سيرته القصد، وسنته الرشد، وكلامه الفصل، وحكمه العدل[٧] أرسله على حين فترة من الرسل، وهفوة عن العمل، وغباوة من الأمم.

قسمتی از این خطبه درباره پیغمبران (و پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام) است :

[۳] خداوند پیغمبران را در برترین امانتگاه (صلب پدران) امانت نهاد ، و در بهترین جایگاه (رحم مادران) قرار داد ، و آنان را از صلبهای نیکو برحمهای پاک و پاکیزه انتقال داد (پدر و مادر پیغمبران از حضرت آدم علیه السلام تا خاتم النبیین صلی الله علیه وآله خداپرست بوده بشرک و کفر آلوده نگشته در زناشوئی برخلاف شرع و دستور الهی رفتار ننمودند) هرگاه یکی از ایشان از دنیا میرفت دیگری بعد از او برای نشر دین خدا بجای او قیام مینمود (بتبلیغ احکام الهی مشغول میگشت) [۴] تا اینکه منصب نبوت و پیغمبری از جانب خداوند سبحان بحضرت محمد صلی الله علیه وآله رسید ، پس آنحضرت را از نیکوترین معدنها (صلبهای پیغمبران پیش) رویانید ، و در عزیزترین اصلها (رحمها) غرس نمود (و آن بزرگوار را) از شجره ای (نسل حضرت ابراهیم علیه السلام) که پیغمبرانش از آن آشکار نمود و امین های (بر وحی) خود را از آن برگزید (بوجود آورد) [۵] خاندان او بهترین خاندانها و خویشان او بهترین خویشان و شجره او بهترین شجره ها است (آنحضرت از جمیع پیغمبران افضل میباشد) که در حرم روئیده و در (بوستان) مجد و شرافت قد کشیده (در مکه معظمه بدنیا آمده و تربیت شده) آن شجره را شاخه های دراز (ائمه اثنی عشر) و میوه ای است که دست هر کس بآن نرسد ، [۶] پس آنحضرت پیشوای پرهیزکاران و روشنی دیده بینایان و چراغی است درخشان و ستاره ای است که نور از آن ساطع است و آتش زنه ای که شعله آن برق میزند ، روش او استقامت و طریقه اش هدایت و راهنمائی است ، و سخن او جدا کننده (حق از باطل) و حکم و فرمانش بعدل و درستکاری است ، [۷] هنگامی آن بزرگوار برسالت و پیغمبری مبعوث شد که مدتها بود کسی برسالت نیامده و مردم در انجام وظیفه از راه حق منحرف و امتهای پیغمبران پیش در غفلت و نادانی سرگردان بودند (حقتعالی آنان را بمبعوث شدن آنحضرت هدایت کرده از ضلالت و گمراهی نجات داد) .

۸ إِعْمَلُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ عَلَىٰ أَعْلَامٍ بَيِّنَةٍ ، فَالطَّرِيقُ نَهْجٌ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ ۹ وَأَنْتُمْ فِي دَارِ مُسْتَعْتَبٍ عَلَىٰ مَهَلٍ وَفَرَاغٍ ، وَالصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ ، وَالْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ ، وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ ، وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ ، وَالتَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ ، وَالْأَعْمَالُ مَقْبُولَةٌ .

(بندگان خدا) ۸ خدا شما را رحمت کند عمل کنید بر (روِیّه) نشانه های آشکار (ائمّهٔ دین علیهم السّلام ، زیرا آنان نشانه و چراغ هدایت و رستگاری میباشند در تاریکی ضلالت و گمراهی) پس راه (دین) روشن و هویدا است که (شما را) بدار السّلام (بهشت جاودانی) دعوت میکند ۹ و شما در سرائی هستید که رضاء و خوشنودی حقتعالی را (بکردار نیکو) از روی فراغت میتوان بدست آورد (پس تا در این جهانید و فرصت دارید بهشت جاویدان را اندوخته نمائید) و در جائی میباشید که نامه ها (ی اعمال) باز است (هنوز بسته نشده مُهر بر آن ننهاده اند) و قلمها (ی نویسندگان کردارتان برای ضبط آنها) در کار و بدنها صحیح و سالم است و زبانها گویا است و توبه و بازگشت (از کردار زشت) پذیرفته ، و کردارها (ی نیک) قبول میشود (پس وقت را غنیمت شمرده فرصت را از دست نداده تا میتوانید کاری کنید که رضاء و خوشنودی خدا را بدست آورید ، زیرا بعد از بیرون رفتن جان از بدن کاری انجام نمیتوان داد که رضاء و خوشنودی خداوند سبحان بدست آید ، چنانکه در قرآن کریم س (۳۰) ی (۵۷) میفرماید : فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ یعنی روز رستخیز عُذر خواهی کسانیکه ستم کرده کافر گشتند بدستور الهی رفتار ننمودند سودی ندارد ، و نه ایشان را راهی هست که موجب رفع عذاب گردد . زیرا آنجا دار تکلیف و انجام وظیفه نیست ، بلکه جای حساب و بازپرسی است) .

(۹۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

۱ بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضُلاّلٌ فِي حَيْرَةٍ ، وَخَابِطُونَ فِي فِتْنَةٍ ۲ قَدِ اسْتَهْوَتْهُمُ الأَهْوَاءُ ، وَاسْتَزَلَّتْهُمُ الْكِبْرِيَاءُ ، وَاسْتَخَفَّتْهُمُ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلاءُ ، حَيَارَى فِي زِلْزَالٍ مِنَ الأَمْرِ ، وَبَلاءٍ مِنَ الْجَهْلِ ۳ فَبَالَغَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي النَّصِيحَةِ ، وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ ، وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در وصف پیغمبر اکرم) :

۱ خداوند متعال حضرت رسول را به پیغمبری فرستاد هنگامی که مردم (از راه حق) گمراه شده (در کار خویش) سرگردان بودند ، و در راه فتنه و فساد از روی خبط و اشتباه قدم مینهادند ۲ هواها و آرزوها (ی بیجا) ایشان را دستگیر کرده ، و کبر و نخوت آنان را با شتباهکاری واداشته ، و جهل و نادانی آنها را سبکسر و نفهم نموده بود در حالتیکه پریشان حال و در کار خویش مضطرب و نگران و مبتلی بنادانی بودند ۳ پس حضرت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در نصیحت (ایشان) کوشش فرمود ، و گذشت در راه راست ، و بسوی حکمت و دانش و پند نیکو (آنها را) دعوت نمود (تا از بدبختی رهائی یافته سعادت دنیا و آخرت را بدست آورند) .

---

(۹۵) وَمِنْ أُخْرَى :

۱ أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الأَوَّلِ فَلاَ شَيْءَ قَبْلَهُ ، وَالآخِرِ فَلاَ شَيْءَ بَعْدَهُ ، ۲ وَ الظَّاهِرِ فَلاَ شَيْءَ فَوْقَهُ ، وَالْبَاطِنِ فَلاَ شَيْءَ دُونَهُ .

از خطبه های دیگر (آنحضرت علیه السّلام) است (در حمد و ثنای الهی و وصف حضرت رسول «صلّی الله علیه و آله») :

۱ سپاس خداوندی راسزا است که اوّل (و مبدء همه اشیاء) است، پس چیزی پیش از او نبوده، و آخر (و مرجع همه مخلوقات) است، پس چیزی بعد از او نمیباشد ۲ و (بسبب آیات و نشانه ها) ظاهر و هویدا است، پس چیزی آشکارتر از او نیست و (کنه ذات او) مخفی و پنهان است، پس چیزی ناپیداتر از او نیست (و بعبارت دیگر :) ظاهر و توانا است، پس چیزی فوق او نیست (همه اشیاء مقهور قدرت و توانائی او هستند) و باطن و دانا بجزئیّات اشیاء است، پس چیزی از او (باشیاء) نزدیکتر نیست.

مِنها

فِي ذِكرِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ :

۳ مُستَقَرُّهُ خَيرُ مُستَقَرٍّ، وَ مَنبِتُهُ أَشرَفُ مَنبِتٍ، فِي مَعَادِنِ الكَرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ السَّلامَةِ ۴ قَد صُرِفَت نَحوَهُ أَفئِدَةُ الأَبرَارِ، وَ ثُنِيَت إِلَيهِ أَزِمَّةُ الأَبصَارِ ۵ دَفَنَ اللهُ بِهِ الضَّغَائِنَ، وَ أَطفَأَ بِهِ النَّوَائِرَ، أَلَّفَ بِهِ إِخوَانًا، وَ فَرَّقَ بِهِ أَقرَانًا، أَعَزَّ بِهِ الذِّلَّةَ، وَ أَذَلَّ بِهِ العِزَّةَ ۶ كَلامُهُ بَيَانٌ، وَ صَمتُهُ لِسَانٌ.

قسمتی از این خطبه در وصف رسول خدا صلّی الله علیه و آله میباشد :

۳ قرارگاه او (مکّهٔ معظّمه که در آنجا برسالت مبعوث گردید) بهترین قرارگاه، و جای نموّ او (مدینهٔ طیّبه که در آنجا احکام الهی را منتشر نمود) شریفترین جا است (و آن بزرگوار) در

کانهای کرامت و بزرگواری (اَصلاب شامِخَه و اَرحام مُطَهَّرَه) وآرامگاههای سلامت (که از هر عَیب و نَقص ظاهِرِیّ و باطِنِیّ مُنَزَّه و مُبَرّیٰ بوده روئیده شده است) ۴ دلهای نیکوکاران شیفتهٔ او گشت ، و زِمام چشمها (ی خردمندان) بسوی او خیره شد (تا ببینند در ضَلالت و گمراهی جَهل و نادانی که سرتاسر جهان را فرا گرفته چه میکند ، دیدند) ۵ خداوند بوسیلهٔ آنحضرت کینه های دیرینه را نابود ساخت (از میان مردم برداشت) وآتش دشمنیها را خاموش نمود ، و میان برادران ایمانی را (مانند امیرالمؤمنین و سَلمان) اُلفت و دوستی انداخت ، و میان خویشان (مانند حَمزَه و اَبی لَهَب بسبب اِسلام و کُفر) جدائی افکند ، و بواسطهٔ ظُهور و پیدایش آن بزرگوار ذِلّت و بیچارگی مُؤمنین را بعِزّت و سروری و برتری و بزرگی و کُفّار را به نِکبَت و بدبختی مُبَدّل نمود ۶ سخن او بیان و خاموشیش زبان بود (چون سخنی میفرمود اَحکام اِلهیّ را بیان میکرد ، و چون گفتار و کرداری دیده خاموش میماند دلیل بر صِحّت و درستی و مُباح بودن آن بود) .

(۹۶) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ :

۱ وَلَئِنْ أَمْهَلَ ٱللهُ ٱلظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ ، وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصادِ عَلَىٰ مَجازِ طَرِيقِهِ ، وَبِمَوْضِعِ ٱلشَّجَىٰ مِنْ مَساغِ رِيقِهِ ۲ أَمَا وَٱلَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيَظْهَرَنَّ هٰؤُلاءِ ٱلْقَوْمُ عَلَيْكُمْ لَيْسَ لِأَنَّهُمْ أَوْلىٰ بِٱلْحَقِّ مِنْكُمْ ، وَلٰكِنْ لِإِسْراعِهِمْ إِلَى باطِلِ صاحِبِهِمْ وَإِبْطائِكُمْ عَنْ حَقِّي ۳ وَلَقَدْ أَصْبَحَتِ ٱلْأُمَمُ تَخافُ ظُلْمَ رُعاتِها ، وَأَصْبَحْتُ أَخافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي ۴ اِسْتَنْفَرْتُكُمْ لِلْجِهادِ فَلَمْ تَنْفِرُوا ، وَأَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا ، وَدَعَوْتُكُمْ سِرّاً وَجَهْراً فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا ،

وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا ، أَشُهُودٌ كَغُيَّابٍ ؟ وَعَبِيدٌ كَأَرْبَابٍ ؟![٥]
أَتْلُو عَلَيْكُمُ الْحِكَمَ فَتَنْفِرُونَ مِنْهَا ، وَأَعِظُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ
فَتَتَفَرَّقُونَ عَنْهَا ، وَأَحُثُّكُمْ عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الْبَغْيِ فَمَا آتِي عَلَى
آخِرِ قَوْلِي حَتَّى أَرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيَادِيَ سَبَا ![٦] تَرْجِعُونَ إِلَى مَجَالِسِكُمْ ،
وَتَتَخَادَعُونَ عَنْ مَوَاعِظِكُمْ ، أُقَوِّمُكُمْ غُدْوَةً وَتَرْجِعُونَ إِلَيَّ
عَشِيَّةً كَظَهْرِ الْحَنِيَّةِ ، عَجَزَ الْمُقَوِّمُ ، وَأَعْضَلَ الْمُقَوَّمُ[٧] أَيُّهَا
الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ ، الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ ،
الْمُبْتَلَى بِهِمْ أُمَرَاؤُهُمْ ، صَاحِبُكُمْ يُطِيعُ اللهَ وَأَنْتُمْ تَعْصُونَهُ ،
وَصَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعْصِي اللهَ وَهُمْ يُطِيعُونَهُ ![٨] لَوَدِدْتُ
وَاللهِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرْفَ الدِّينَارِ بِالدِّرْهَمِ فَأَخَذَ
مِنِّي عَشَرَةً مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلاً مِنْهُمْ[٩] يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ
مُنِيتُ مِنْكُمْ بِثَلَاثٍ وَاثْنَتَيْنِ : صُمٌّ ذَوُو أَسْمَاعٍ ، وَبُكْمٌ ذَوُو
كَلَامٍ ، وَعُمْيٌ ذَوُو أَبْصَارٍ : لَا أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ ،
وَلَا إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ الْبَلَاءِ ،[١٠] تَرِبَتْ أَيْدِيكُمْ يَا أَشْبَاهَ الْإِبِلِ
غَابَ عَنْهَا رُعَاتُهَا ، كُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ جَانِبٍ
آخَرَ ،[١١] وَاللهِ لَكَأَنِّي بِكُمْ فِيمَا إِخَالُ أَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَغَى ، وَحَمِيَ

الضِّرَابُ ، قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الْمَرْأَةِ عَنْ قُبُلِهَا ، وَإِنِّي لَعَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي ، وَمِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّي ، وَإِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ أَلْقُطُهُ لَقْطاً [۱۲] اُنْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ ، وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ ، فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى ، وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى ، فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا ، وَإِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا ، وَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا ، وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا ، [۱۳] لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَمَا أَرَى أَحَداً مِنْكُمْ يُشْبِهُهُمْ ، لَقَدْ كَانُوا يُصْبِحُونَ شُعْثاً غُبْراً ، وَقَدْ بَاتُوا سُجَّداً وَقِيَاماً ، يُرَاوِحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ ، وَيَقِفُونَ عَلَى مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ ، كَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكَبَ الْمِعْزَى مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ ! [۱۴] إِذَا ذُكِرَ اللهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبُلَّ جُيُوبَهُمْ ، وَمَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است

(در اینکه ستمگر بالآخره کیفر خواهد دید وخداوند از او بازخواست خواهد نمود ، سپس لشگر خویش را برای سهل انگاری در جنگیدن با معاویه ولشگر او توبیخ وسرزنش میفرماید) :

[1] اگر خداوند ستمگر را مُهلَت دهد هرگز از مُؤاخَذَه و بازپرسی از او نمیگذرد، و در بَینِ راهش
و جای غَمّ و اندوه گلوگیر که نگذارد آب دهان فرو دهد (در سختیهای دُنیَوِیّ یا مَوقِع سختیهای مرگ)
در کمینگاه است (گویا سر راه براو گرفته تا در وَقت مُقتَضی او را بکیفر رساند) [2] آگاه باشید سوگند بآن
کسیکه جان من بدست قُدرَت و توانائی او است این گروه (لشگر شام) بر شما غلَبَه خواهند نمود،
نه از برای آنکه آنها از شما بحَقّ سزاوارترند، بلکه از جهت عَجَلَه ایشان است برای بدست آوردن
باطِل (انجام فرمان) اَمیرشان (مُعاوِیَه) و دیر جُنبیدن شما برای حَقّ من (خُلاصَه سَبَب غَلَبَه آنان
اِتّفاق و پیروی از رَئیسشان است و شکست شما بر اَثَر نِفاق و اِختِلاف و نافرمانی از اَمیرتان میباشد،
پس مَدار فَتح و فیروزی در جنگ و در هر اَمری اِتّفاق و اِجتِماع بر انجام فرمان رَئیس و بزرگ قَوم است، نه بر درستی
و نادرستی عَقیدَه و ایمان که اگر چنین بود هرگز اَهل شِرک بر اَهل تَوحید ظَفَر نمیافتند در صُورتیکه می بینیم بسیاری
از کُفّار و مُنافِقین بر مُسلِمین و مُؤمِنین در کارها غَلَبَه و پیشروی دارند) [3] و هر آینه اُمَّتها و رَعِیّتها (یعنی هر پادشاه
و اَمیری) شب را صُبح میکنند در حالیکه از ستم رُؤَسای خود ترس دارند (که مبادا بواسِطَه نافرمانی
آنان را کیفر دهد و از این جهت همواره مُطیع و فرمانبردار رُؤَسای خویش بوده و در هر اَمری پیش میروند)
و من شب را صُبح میکنم در حالیکه از ستم رَعِیَّت خود ترس دارم (چون از خدا میترسم و بر ایشان
ستم روا ندارم آنها بر من ستم کرده سخنم را گوش نمیدهند) [4] شما را برای رفتن بجِهاد و جنگیدن با
دشمن طَلَبیدم نرفتید، و (سود رفتن و زیان نرفتن بکارزار را) گوشزد شما نمودم نشنیدید،
و در نهان و آشکار شما را دَعوَت کردم اِجابَت نکردید، و پند و اندرز دادم نپذیرفتید،
آیا شما با اینکه حاضِر هستید مانند غائِبین بوده که در اینجا نیستند؟ (و سخنانم را نشنیده
از پند و اندرز من بهره نمیبرند) و آیا شما با اینکه غلامان و رَعِیَّت هستید مانند خواجگان و رُؤَسا
میباشید؟ (خود را صاحِب رَأی دانسته فرمان همچو منی را نمیبرید) [5] حِکمَتها (و سخنانیکه بزرگی و خوشبختی
دُنیا و آخِرَت را در بردارد) برای شما میگویم (مانند حَیَوان وَحشِیّ) از آنها رَم میکنید، و شما را
باندرز نیکو پند میدهم از آن دوری میجوئید (نمی پذیرید) و شما را بر جِهاد تباهکاران (اَهل شام)
تَرغیب میکنم سخنم بآخِر نرسیده همه آنها را مانند پراکندگی فرزندان سَبا پراکنده می بینم

(سَبا نام قبیله‌ای بود از اَولاد سَبا اِبْن یَشْجُب اِبْن یَعرُب اِبْن قَحْطان که چون پیغمبران را تَکْذیب کردند خداوند آب را بر آنها مُسَلَّط نمود که خانه‌ها و بوستانهاشان را غَرَق کرد و ایشان در شهرها پراکنده گشتند ، و تَفرقه‌ی آنان در میان عَرَب ضَرْبُ الْمَثَل شد که هر پراکندگی سخت را به أَیادِی سَبا تَشْبیه مینمایند) ٦ بمَحافِل خود باز میگردید (رفت و آمد میکنید) و یکدیگر را به پندهای خویش گول میزنید (هر یک بدیگری میگوید چنین و چنان باید کرد و خود برای انجام آن قدمی برنمیدارد) در هر بامداد شما را (همچون چوب شمشاد) راست میگردانم (برای جنگیدن با دشمن آماده میشوید) و شب بسوی من باز میگردید مانند پشت کمان کج شده (از رفتن بکارزار خودداری میکنید) اندرز دهنده ناتوان شد ، و شنونده (کار را) مُشکل پنداشت (پس از این ، پند من در شما با این رفتار اثری ندارد) ٧ ای کسانیکه بَدَنهاشان حاضر و عَقْلهاشان ناپیدا و اندیشه‌هاشان گوناگون است (در یکجا گرد آمده دستور عَقْل را پیروی ننموده هر یک در اُمُور اندیشه‌ی نادرست خود را بکار برد) بسبب (نِفاق و دو روئی و اِختِلاف آراء) ایشان رُؤَسای آنها (بفِتْنه و فَساد) مُبْتَلی و گرفتار هستند ، اَمیر شما (اِمام عَلَیْهِ السَّلامُ) خدا را اِطاعَت و پیروی میکند و شما دستور او را رفتار نمیکنید ، و رَئیس اَهْل شام (مُعاوِیَه) مَعصِیَت و نافرمانی خدا میکند و آنان مُطیع او هستند ، ٨ سوگند بخدا دوست دارم که مُعاوِیَه در بارهٔ شما با من داد و ستد کند مانند داد و ستد صَرّاف که یک دینار طلا (مُساوِی با ده درهم نقره) بدهم و یک درهم نقره بگیرم ، ده نفر از شما را از من بگیرد و یک نَفَر از لشگریانش را بدهد ٩ ای اَهْل کوفَه از (رفتار) شما به سه چیز (که در شما هست) و دو چیز (که اَصْلاً در شما یافت نمیشود) بغَمّ و اندوه مُبْتَلی شده‌ام (اَمّا آن سه چیز که در شما هست اَوَّل :) با اینکه گوش دارید ، کر هستید ، و (دوّم :) با اینکه گویائید ، گنگید ، و (سوّم :) با اینکه چشم دارید ، کورید (حق را نمیشنوید و نمیگوئید و نمی‌بینید ، با اینکه دارای گوش و زبان و چشم هستید ، و اَمّا آن دو چیز که در شما نیست ، اَوَّل :) هنگام جنگ (دور و در کارزار) در راستی و ثَبات قَدَم چون مردان آزاده نیستید (از ترس و ناامیدی خود را برابر دشمن مانند عَبْد و غُلام نشان داده دلیلی بر راستی و آزادگی ندارید) و (دوّم :) در بَلاء و سختی برادران حَقیقی مورد اِطمینان

نیستید ، دستهای شما خاک آلوده باد (بفقر و پریشانی مبتلی بوده خیر نبینید) ای کسانیکه
مانند شترهائی هستید که ساربانشان از آنها دور شده ، اگر از سمتی گرد آیند از سمت دیگر
پراکنده گردند (پس پراکندگی شما از اطراف من تزری است که) سوگند بخدا گمان دارم که اگر جنگ
سخت شود و آتش زد و خورد شعله گیرد ، از پسر ابیطالب جدا و پراکنده خواهید شد مانند جدا
شدن زن (هنگام زائیدن) از بچه در شکم خود (بعد از پراکندگی ، جمع کردن شما ممکن نیست ،
چنانکه برگشتن بچه بشکم مادر محال است) و (چگونه از اطرافم پراکنده شده دوری مینمائید ، و گفتارم
را اطاعت و پیروی نمیکنید ، در حالتیکه) من از جانب پروردگارم (برراستی و درستی خود)
حجت و گواه دارم ، و بدستور پیغمبر خویش در راه راست سیر میکنم (از طرف آنحضرت بخلافت
منصوب گردیده ام) و برویه واضح و آشکار (آنچه که دین مقدس اسلام دستور داده) رفتار مینمایم
(و) راه حق را (از روی بینائی در میان راههای نادرست) پیدا نموده در آن میروم ، نگاه
کنید باهل بیت پیغمبر خود (امیرالمؤمنین و فرزندان او) و از طریقه ایشان جدا نشده رفتارشان را
پیروی کنید که هرگز شما را از راه راست بیرون نمیبرند ، و بهلاکت و گمراهی برنمیگردانند (آنان
بهترین خلق و سزاوار پیروی هستند ، چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۱۱۰ میفرماید : كُنْتُمْ خَيْرَ
أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ،
وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ، مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ
یعنی شما اهل بیت محمد و پیروانشان بهترین مردم بوده اید که از عالم غیب بیرون آمده برگزیده شده اید تا امر
بمعروف و نهی از منکر کرده و بخدا ایمان آورید ، و اگر اهل کتاب ایمان آورده پیروی شما نمایند برای آنها
از کفر بهتر است ، بعضی از ایشان ایمان آوردند و بیشترشان فاسق مانده از راه حق بیرون رفته ایمان
نیاوردند . خلاصه پیروی از غیر آل محمد موجب ضلالت و گمراهی است) پس اگر ایشان (در موضوع
خلافت و یا جهاد و یا امر دیگری در خانه) نشستند (قیام ننمودند) شما (نیز در خانه) بنشینید
(از آنان پیروی نمائید) و اگر برخاستند (در کاری قیام نمودند) شما هم برخیزید (آنها را یاری و همراهی
کنید) و از ایشان پیش نیفتید (برأی خود رفتار نکنید) که گمراه و سرگردان خواهید شد ، و پس نمانید

(از اوامر و نواهی ایشان غفلت نمائید) که هلاک و بیچاره میشوید [١٣] من اصحاب محمّد صلّی اللّه علیه وآله را دیدم و یکی از شمارا نمی بینم مانند ایشان باشید (زیرا) آنان صبح ژولیده مو و غبارآلوده بودند، وشب را بیدار بسجده وقیام میگذراندند، میان پیشانیها و رخسارهاشان نوبت گذاشته بودند (گاهی پیشانی وگاهی رخسار روی خاک مینهادند) واز یاد بازگشت (قیامت) مانند اخگر و آتشپاره سوزان میایستادند (مضطرب و نگران بودند) گویا پیشانیهاشان بر اثر طول سجده مانند زانوهای بزها (پینه بسته) بود! [١٤] هرگاه ذکر خداوند سبحان بمیان میآمد از ترس عذاب وکیفر و امید ثواب و پاداش اشک چشمهاشان میریخت بطوریکه گریبانهاشان تر میگشت و میلرزیدند، چنانکه درخت در روز وزیدن باد تند میلرزد.

(۹۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

[١] وَاللهِ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدَعُوا لِلهِ مُحَرَّماً إِلَّا اسْتَحَلُّوهُ، وَلَا عَقْداً إِلَّا حَلُّوهُ [٢] وَحَتَّى لَا يَبْقَى بَيْتُ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ، وَنَزَلَ بِهِ عَيْثُهُمْ، وَنَبَا بِهِ سُوءُ رَعْيِهِمْ [٣] وَحَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ: بَاكٍ يَبْكِي لِدِينِهِ، وَبَاكٍ يَبْكِي لِدُنْيَاهُ [٤] وَحَتَّى تَكُونَ نُصْرَةُ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كَنُصْرَةِ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ، إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ، وَإِذَا غَابَ اغْتَابَهُ [٥] وَحَتَّى يَكُونَ أَعْظَمَكُمْ فِيهَا عَنَاءً أَحْسَنُكُمْ بِاللهِ ظَنّاً، فَإِنْ أَتَاكُمُ اللهُ بِعَافِيَةٍ فَاقْبَلُوا، وَإِنِ ابْتُلِيتُمْ فَاصْبِرُوا، فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ.

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است (در ابتلای مردم بظلم و ستم بنی اُمیّه):

[١] سوگند بخدا بنی اُمیّه (در زمان سلطنتشان) همواره ستم میکنند تا اینکه هیچ حرام خدارا باقی نگذارند مگر آنکه آنرا حلال گردانند، و عهد و پیمانی را (که با مسلمانان می بندند) رها نکنند مگر آنکه آنرا بجَور میشکنند (برخلاف عهد خود رفتار مینمایند، چنانکه معاویه با حضرت امام حسن عَلَیهِ السَّلامُ برخلاف معاهده رفتار کرد) [٢] و تا اینکه باقی نماند خانهٔ از گل ساخته شده ای و نه خیمهٔ از پشم بافته برپا گردیده ای (خلاصه هیچ شهر و ده و بیابانی نیست) مگر آنکه ظلم و ستم ایشان در آن داخل شده و اِفساد و تباهکاریشان آنرا فرا گرفته و بدیِ رفتارشان اَهل آنرا پراکنده میسازد [٣] و تا اینکه مردم (از شدّت ظلم و ستم آنها) دو دسته میشوند گریان: یکی برای دینش گریه میکند (که از ترس ایشان نمیتواند اظهار و بوظائف دینی عمل نماید) و دیگری برای دنیایش گریان است (که می بیند مالش را بغارت میبرند و توانائی جلوگیری ندارد) [٤] و تا اینکه یاری و خدمتگزاری یکی از شما برای یکی از آنان مانند خدمتگزاری غلام برای خواجهٔ خود میشود که در حضور خواجه (از ترس) فرمان او برد، و در غیاب (جرأت نموده) از او بدگوئی کند [٥] و تا اینکه (در مقام آزمایش معلوم شود که) بزرگترین شما در برابر فتنه و فساد ایشان کسی است که حسن ظنّ او بخدا بیشتر باشد (بجهت او تسلیم و راضی گردد) پس اگر خداوند شما را بسلامت گذراند (از آن فتنه و فساد رهائی یافتید) سپاسگزارید، و اگر (بمصیبت و سختی) گرفتار شدید صابر و شکیبا باشید، زیرا رستگاری برای مُتّقین و پرهیزکاران است (که در سختیها شکیبا هستند، و خداوند اَجر و مزد آنانرا تباه نمینماید).

(۹۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ:

[١] نَحْمَدُهُ عَلَىٰ مَا كَانَ، وَنَسْتَعِينُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَىٰ مَا يَكُونُ، وَنَسْأَلُهُ ٱلْمُعَافَاةَ فِي ٱلْأَدْيَانِ كَمَا نَسْأَلُهُ ٱلْمُعَافَاةَ فِي ٱلْأَبْدَانِ [٢]

عِبَادَ ٱللَّهِ أُوصِيكُمْ بِٱلرَّفْضِ لِهَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا ٱلتَّارِكَةِ لَكُمْ وَإِنْ لَمْ تُحِبُّوا تَرْكَهَا ، وَٱلْمُبْلِيَةِ لِأَجْسَامِكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجْدِيدَهَا ، فَإِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَمَثَلُهَا كَسَفْرٍ سَلَكُوا سَبِيلاً فَكَأَنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ ، وَأَمُّوا عَلَماً فَكَأَنَّهُمْ قَدْ بَلَغُوهُ [٣] وَكَمْ عَسَى ٱلْمُجْرِي إِلَى ٱلْغَايَةِ أَنْ يَجْرِيَ إِلَيْهَا حَتَّىٰ يَبْلُغَهَا ، وَمَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَقَاءُ مَنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعْدُوهُ ، وَطَالِبٌ حَثِيثٌ يَحْدُوهُ فِي ٱلدُّنْيَا حَتَّىٰ يُفَارِقَهَا [٤] ، فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ ٱلدُّنْيَا وَفَخْرِهَا ، وَلَا تَعْجَبُوا بِزِينَتِهَا وَنَعِيمِهَا ، وَلَا تَجْزَعُوا مِنْ ضَرَّائِهَا وَبُؤْسِهَا ، فَإِنَّ عِزَّهَا وَفَخْرَهَا إِلَى ٱنْقِطَاعٍ ، وَإِنَّ زِينَتَهَا وَنَعِيمَهَا إِلَىٰ زَوَالٍ ، وَضَرَّاءَهَا وَبُؤْسَهَا إِلَىٰ نَفَادٍ ، وَكُلُّ مُدَّةٍ فِيهَا إِلَى ٱنْتِهَاءٍ ، وَكُلُّ حَيٍّ فِيهَا إِلَىٰ فَنَاءٍ [٥] أَوَلَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ ٱلْأَوَّلِينَ مُزْدَجَرٌ ؟ وَفِي آبَائِكُمُ ٱلْمَاضِينَ تَبْصِرَةٌ وَمُعْتَبَرٌ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ؟! أَوَلَمْ تَرَوْا إِلَى ٱلْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ ؟ وَإِلَى ٱلْخَلَفِ ٱلْبَاقِينَ لَا يَبْقَوْنَ [٦] ؟ أَوَلَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ ٱلدُّنْيَا يُمْسُونَ وَيُصْبِحُونَ عَلَىٰ أَحْوَالٍ شَتَّىٰ : فَمَيِّتٌ يُبْكَىٰ وَآخَرُ يُعَزَّىٰ ، وَصَرِيعٌ مُبْتَلَىٰ ، وَعَائِدٌ يَعُودُ ، وَآخَرُ بِنَفْسِهِ يَجُودُ ، وَطَالِبٌ لِلدُّنْيَا وَٱلْمَوْتُ

بِطَلَبِهِ ، وَغَافِلٌ وَلَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ ، وَعَلَى أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي ؟؟!!

۷ أَلَا فَاذْكُرُوا هَادِمَ اللَّذَّاتِ ، وَمُنَغِّصَ الشَّهَوَاتِ ، وَقَاطِعَ الْأُمْنِيَّاتِ ، عِنْدَ الْمُسَاوَرَةِ لِلْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ ۸ وَاسْتَعِينُوا اللَّهَ عَلَى أَدَاءِ وَاجِبِ حَقِّهِ ، وَمَا لَا يُحْصَى مِنْ أَعْدَادِ نِعَمِهِ وَإِحْسَانِهِ .

از خُطبَه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است (در بی اِعتِباری دُنیا و دل بستن بآن) :

۱ خداوند را بر نِعمَتهائی که عَطا فرموده سپاسگزاریم و در کارهای خود از او یاری میطلبیم و سَلامَتی (از بیماری نادانی و گمراهی و نافرمانی) در دین و عَقائِد را از او درخواست مینمائیم (تا ما را بجود و انگذارد که از صِراط مُستَقیم و راه راست مُنحَرِف شویم) چنانکه سَلامَتی (از بیماریهای بدن) را از او میخواهیم .

۲ بندگان خدا شما را سفارش میکنم بترک این دُنیا که شما را (بالاَخَره) رها میکند (و در قِیامَت سودی برای شما ندارد) و اگر چه بترک آن مَیل نداشته اید (و نخواسته اید که شما را رها کند) و کالبدهای شما را کهنه کرده میپوساند اگر چه شما دوست دارید تازه بماند ، پس داستان شما و دنیا همچون داستان مُسافِرینی است که براهی میروند و گویا (در سُرعَت و تُند رویشان بجائی ماندکه) راه را بپایان رسانده اند و نشانه ای را (که از دور نمایان است) مَنظُور خویش قَرار داده بآن رسیده اند (تُند گذشتن عُمر شما در این دُنیا بقِسمی است که گویا بمَنزِل آخِر که مرگ است رسیده اید) ۳ و چه بسیار اُمید وار است راننده ای که در صَدَد است مَرکَب خود را بمُنتَهی دَرَجه مَسافَتی که میتواند براند تا بمَنظُور خود برسد ، و بچه چیز اُمید دارد کسیکه بَقاء و هستی او را روزی است که رها نمیکند او را و طَلَب کننده ای که با شتاب و تُندی او را میراند

تا اینکه از دنیا مُفارَقت نماید (انسان بچه چیزِ دنیا دل می بندد در حالیکه مرگ گریبان او را خواهد گرفت وراه فِرار ندارد) [۴] پس بعِزَّت وارجمندی دنیا وفَخر کردن در آن دل نبندید وبزیور ونِعمت آن فریفته نگشته خوشحال نشوید، واز سختی ورنج آن فغان وزاری نکنید، زیرا ارجمندی دردنیا وفَخر کردن بآن از میان میرود، وزیور ونِعمت آن فانی میگردد، وسختی ورنج آن تمام میشود، وهر مُدَّت وزَمانی در آن (چه خوش گذرد چه بد) پایان خواهد داشت، و هر زنده ای در آن نابود خواهد شد (میمیرد، پس خردمند کسی است که بدُنیائی که همه چیز آن مُوَقَّتی است دل نبندد) [۵] آیا در آثار پیشینیان (که باقی مانده است) چیزی نیست که شما را (از کارهای ناپسندیده) باز دارد، وآیا در گذشتن پدران شما (که مرده واَثَری از آنها باقی نمانده) عِبرَت وپندی نیست، اگر تَعَقُّل واندیشه نمائید؟ آیا ندیدید که گذشتگان از شما باز نمیگردند، وجانشین های آنها که زنده هستند باقی نمیمانند؟ [۶] آیا اَهل دُنیا را بر حالات گوناگون نمی بینید که روز را بشب رسانده شب را صُبح مینمایند؟ پس یکی مرده است که براو میگریند، ودیگری را (درمُصیبَت مرده) تَسلِیَت میدهند، ودیگری بیماری است برروی زمین افتاده (وبدَرد) گرفتار، ودیگری بعِیادَت بیمار میرود، ودیگری در حال جان دادن است، ویکی خواهان دنیا است ومرگ در پی او است، ودیگری (از حِساب وپرسش روز رستخیز) غافِل وبیخبر است وخدا از او غافِل نیست، وبر اَثَر گذشته باقی مانده هم میگذرد (چنانکه پیشینیان دُنیا را بدرود گفتند دیگران هم میمیرند).

[۷] آگاه باشید در هنگام شتاب بانجام کارهای زشت مرگ را بیاد آورید که لَذَّتها وخوشیها را ویران میکند وعَیشها را بهم میزند وآرزوها را قَطع مینماید، [۸] واز خداوند یاری طَلَبید (تَوفیق بخواهید بآماده بودن) برای بجا آوردن حَقّ واجِب او (طاعات وعِبادات) و (شُکر وسپاس از) بسیاری نِعمَتها واِحسان ونیکوئیهایش که بشمار در نیاید.

(٩٩) وَمِنْ أُخْرَىٰ :

١ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ النّٰاشِرِ فِي الْخَلْقِ فَضْلَهُ ، وَالْبٰاسِطِ فِيهِمْ بِالْجُودِ يَدَهُ ، ٢ نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ ، وَنَسْتَعِينُهُ عَلَىٰ رِعٰايَةِ حُقُوقِهِ ، وَنَشْهَدُ أَنْ لَآ إِلٰهَ غَيْرُهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، ٣ أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صٰادِعًا ، وَبِذِكْرِهِ نٰاطِقًا ، فَأَدّٰى أَمِينًا ، وَمَضٰى رَشِيدًا ، وَخَلَّفَ فِينٰا رٰايَةَ الْحَقِّ : مَنْ تَقَدَّمَهٰا مَرَقَ ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهٰا زَهَقَ ، وَمَنْ لَزِمَهٰا لَحِقَ ، دَلِيلُهٰا مَكِيثُ الْكَلاٰمِ ، بَطِيُّ الْقِيٰامِ ، سَرِيعٌ إِذٰا قٰامَ ، ٤ فَإِذٰا أَنْتُمْ أَلَنْتُمْ لَهُ رِقٰابَكُمْ ، وَأَشَرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصٰابِعِكُمْ ، جٰاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ ، فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ حَتّٰى يُطْلِعَ اللّٰهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَيَضُمُّ نَشْرَكُمْ ، ٥ فَلاٰ تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ ، وَلاٰ تَيْأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَىٰ أَنْ تَزِلَّ بِهِ إِحْدٰى قٰائِمَتَيْهِ وَتَثْبُتَ الْأُخْرٰى وَتَرْجِعٰا حَتّٰى تَثْبُتٰا جَمِيعًا .

٦ أَلاٰ إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمٰاءِ : إِذٰا خَوىٰ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكٰامَلَتْ مِنَ اللّٰهِ فِيكُمُ الصَّنٰائِعُ وَأَرٰاكُمْ مٰا كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ .

از خطبه های دیگر (آنحضرت علیه السلام) است (اشاره بکشته شدن خود و آمدن حضرت صاحب الزمان «عجل الله فرجه» که از جمله اخبار غیبیه میباشد) :

۱- سپاس خداوندی را سزا است که فضل و احسانش را در خلائق پراکنده و همه را مشمول جود و بخشش خود قرار داده ۲- با آنچه از او برسد (تندرستی، بیماری، خوشی و رنج) سپاسگزاریم، و برای انجام اوامرش (واجبات و مستحبات) از او یاری میطلبیم و گواهی میدهیم که جز او خدائی (سزاوار پرستش) نیست، و محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده او است ۳- او را فرستاده تا امر و فرمانش را آشکار نموده (بیان فرموده) و بیاد او گویا باشد (خدا را بشناساند) پس تبلیغ رسالت کرد (احکام الهی را رسانید) با امانت و درستکاری، و از دنیا رفت ارشاد کننده، و میان ما بیرق و نشانه حق (راهنمایان بخداوند، قرآن کریم و ائمه اطهار علیهم السلام) را باقی گذاشت، کسیکه از آن بیرق جلو رفت (باحکام او چیزی افزوده یا کم کرد، از دین) خارج شد، و کسیکه مخالفت کرده پیروی نمود (بدستور آنحضرت اعتنائی نکرد) هلاک گردید، و کسیکه با آن همراه بود بحق پیوست (سعادتمند شد) نگاهدارنده آن بیرق با تأنی و درنگ سخن میگوید و بانجام امری دیر قیام مینماید (زیرا خردمند در هر کاری اندیشه کند و بمصلحت سخنی گفته یا قدم بر دارد، و) چون قیام نماید (پس از اندیشه مصلحت در قیام ببیند) باشتاب است (زود انجام دهد) ۴- پس آنگاه که (بخلافت ظاهری منصوب شد و با یاغیها بزد و خورد پرداخت) شما گردنهای خود را زیر فرمان او قرار دادید، و با انگشتهای خویش باو اشاره کردید (وقتی که لشگری آراید و حضرت امام حسن علیه السلام را بسرکردگی ده هزار نفر و ابو ایوب انصاری را سرکرده ده هزار نفر و همچنین برای هر دسته سرکرده ای تعیین میفرماید تا یکصد هزار شمشیر گرد آورده تصمیم رفتن بشام و جنگ با معاویه مینماید) مرگ او را دریابد (ابن ملجم ملعون شمشیر بفرق مبارکش میزند) و بآن سبب از دنیا رحلت مینماید، پس بعد از (کشته شدن) او مدتی که خواست خداوند است (زمان سلطنت بنی امیه و بنی عباس و بعد از آنها) درنگ خواهید نمود (ببدبختی و بیچارگی و پراکندگی گرفتار باشید) تا اینکه خداوند آشکار گرداند کسی

(صاحب الزّمان عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ) را که شما را گرد آورد و از پراکندگی برهاند ۵ پس (برای انتظام همه امور)
با امام حاضر که بدنیا اقبال نکند (زمام کارها بدست نگرفته در خانه نشیند) طمع نداشته باشید
(زیرا خدا چنین مصلحت دانسته) و از امام زمان که غائب است نا امید نگردید ، زیرا ممکن است
یکی از دو پای او (سلطنت ظاهری) از جای در رفته بلغزد و پای دیگرش (سلطنت باطنی)
برجای ماند ، و (روزی بیاید که) هر دو پایش (سلطنت ظاهری و باطنی) برگردد (آشکار
شده) تا ثابت و استوار باشد (امور دین و دنیا بوجود او منظّم شود) .

۶ آگاه باشید مثل آل محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ (ائمّه عَلَیهِمُ السَّلام) مانند ستارگان آسمان
است که هر زمان ستاره ای ناپدید شد ستاره ای آشکار میگردد (چون یکی از ایشان دنیا را
بدرود گوید دیگری بجای او نشیند ، و هیچگاه زمین از وجود آنها خالی نماند) پس چنان است که
نعمتهای خداوند در شما کامل گشته و آنچه آرزو دارید بشما ارائه داده است (بظهور قطع آنحضرت را
خواهید دریافت و بآرزوی خود که دیدن زمان دولت حقّه است میرسید) .

(۱۰۰) وَمِنْ أُخْرَىٰ

(تَشْتَمِلُ عَلَىٰ ذِكْرِ الْمَلَاحِمِ :)

۱ أَلْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ ، وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ ، بِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ
أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ ، وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ ، وَأَشْهَدُ أَنْ
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلَانَ ، وَالْقَلْبُ اللِّسَانَ .
۲ أَيُّهَا النَّاسُ ، لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي ، وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ
عِصْيَانِي ، وَلَا تَتَرَامَوْا بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي ،
فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، إِنَّ الَّذِي أُنَبِّئُكُمْ بِهِ

عَنِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ (صلّى الله عليه وآله) ما كَذَبَ المُبَلِّغ، وَلا جَهِلَ السّامِعُ ۳ لَكَأَنِّي أَنظُرُ إِلى ضِلِّيلٍ قَد نَعَقَ بِالشّامِ، وَفَحَصَ بِراياتِهِ في ضَواحي كوفانَ، فَإِذا فَغَرَت فاغِرَتُهُ، وَاشْتَدَّت شَكيمَتُهُ، وَثَقُلَت فِي الأَرضِ وَطأَتُهُ، عَضَّتِ الفِتنَةُ أَبناءَها بِأَنيابِها، وَماجَتِ الحَربُ بِأَمواجِها، وَبَدا مِنَ الأَيّامِ كُلوحُها، وَمِنَ اللَّيالي كُدوحُها ٤ فَإِذا أَينَعَ زَرعُهُ وَقامَ عَلى يَنعِهِ، وَهَدَرَت شَقاشِقُهُ، وَبَرَقَت بَوارِقُهُ، عُقِدَت راياتُ الفِتَنِ المُعضِلَةِ، وَأَقبَلنَ كَاللَّيلِ المُظلِمِ، وَ البَحرِ المُلتَطِمِ ٥ هذا، وَكَم يَخرِقُ الكوفَةَ مِن قاصِفٍ، وَيَمُرُّ عَلَيها مِن عاصِفٍ، وَعَن قَليلٍ تَلتَفُّ القُرونُ بِالقُرونِ، وَ يُحصَدُ القائِمُ، وَيُحطَمُ المَحصودُ .

از خُطبه های دیگر (آنحضرت عَلَیهِ السَّلام) است مُشتَمِل بر حوادث و پیش آمدهای سخت (که بعد از آن بزرگوار واقع شده) :

۱ او است خداوندیکه پیش از هر اَوّلی اَوّل (و مبدأ) است (پس هر اَوّلی مؤخّر از او است) و بعد از هر آخِری آخِر (و مرجع) میباشد (پس برگشت هر آخِری بسوی او است) بسبب اَوّل (و مبدأ بودن) او لازم است که اَوّل (و مبدأ) نداشته باشد (وگرنه مبدأ هر چیز نبود) و بجهت آخِر (و مرجع بودن) او لازم است که آخِر (و مرجع) نداشته باشد

(وگرنه مَرجَع هر چیز نیست ، خُلاصه اَزَلی واَبَدی است که چیزی پیش از او نبوده وبعد از او نباشد) وگواهی میدهم باینکه بجز او خدائی نیست گواهی که پنهان وآشکار ودل وزبان در آن مُوافقت دارند (ونِفاق ودوروئی در آن راه ندارد) •

۲ مردم ، دشمنی ومُخالَفَت با من شما را بگناه (تکذیب گفتارم) وادار ننماید ، و (در آنچه خواهم گفت) نافرمانی از من شما را حَیران وسرگردان نسازد ، وچون چیزی (خبر از غیب) از من بشنوید بیکدیگر چشم نیندازید (بشگفت نیامده اِنکار نکنید) پس سوگند بآن کس که دانه را (زیر زمین) شکافته واِنسان را آفریده آنچه بشما خبر میدهم (از پیش خود نمیگویم ، بلکه) از پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ است که اُمّی بوده (هر چه فرموده از وَحی اِلهی است از کسی نیاموخته) ودروغ نگفته ، وشنونده (فرمایشات او یعنی اِمام عَلَیهِ السَّلامُ) نادان نبوده است (خُلاصه این خبر وَحی اِلهی است به پیغمبر اکرم :) ۳ مانند آن است که می بینم گمراهی را (معاوِیَه یا عَبدُ المَلِکِ ابن مَروان) در ضَلالَت وگمراهی بسیار که بشام بانگ زند (مردم را گرد آورد) وبَیرَقهای خود را در اَطراف کوفَه نَصب کند ، پس چون دَهَن باز نماید (مردم را طُعمَه شمشیر قرار دهد) ودهنه لِجام او سخت (بسیار سرکش) گردد ، وپا زدنش در زمین سنگین باشد (جورش همه را فرا گیرد) وفِتنَه وآشوب بنیش دندان مردان زَمانش را بگزد (مردم مُبتَلی بقَتل وغارت ودرد واندوه گردند) ومَوجهای جنگ بحَرکَت آید (جنگهای سخت پیش آید) وروزها (بسَبَب ظُلم وستم) گرفته ودَرهَم ، وشبها (بسَبَب درد واندوه) دلخراش هستند (خُلاصه آن مرد گمراه کوفَه را ویران کرده مردم را دَقیقَه ای آسوده نگذارد) ۴ پس آنگاه که کِشت آن گمراه (از تخم فِتنَه وفَساد) برویَد ، وشاخه آن نُمو نماید (بر مردم مُسَلَّط شود) وشِقشِقَه های او صدا کند (شِقشِقَه چیزی است مانند شش گوسفند که هنگام مستی از دهن شتر بیرون آمده صدا کند ، یعنی فرمانهای ناحقّ دهد) وبَرق شمشیرهایش بدرخشد (طُغیان وسرکشیش بحَدّ کمال رسیده وبیم وترس از او در دلهای قَوِیّ جاگیرد ، آنگاه) بَیرَقهای فِتنَه وآشوب که رهائی از آن نیست استوار میگردد ، ومانند شب تاریک ودریای مَوج دار (پی در پی بر مردم) رو آورد ، ۵ این است ، وچه قدر باد سخت

وصدا دار کوفه را بشکافد (ویران نماید) و باد تند بر آن بوزد (خونریزیها در آن واقع گردد) و پس از زمان کمی گروهی با گروهی بپیچند (بزد و خورد مشغول گردند) و (از سنبلهٔ آدمی) آنچه برپا است (قوی است) دِرو شود (کشته میشود) و آنچه درو شده (ضعیف و ناتوان) است (در زیر دست و پای فتنه جویان) خورد میگردد (خلاصه از پی یکدیگر هلاک گشته و هر سال از کشت تخم فتنه و آشوب خرمنها از کشتهٔ آدمیان بر باد درود).

(۱۰۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

تَجْرِي هٰذَا الْمَجْرىٰ :

وَ[۱] ذٰلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللّٰهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِنِقَاشِ الْحِسَابِ وَجَزَاءِ الْأَعْمَالِ، خُضُوعاً قِيَاماً، قَدْ أَلْجَمَهُمُ الْعَرَقُ، وَ رَجَفَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ [۲] فَأَحْسَنُهُمْ حَالاً مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعاً، وَلِنَفْسِهِ مُتَّسَعاً.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است که در این باب وارد شده (مانند خطبهٔ قبل از پیش آمدهای سخت خبر میدهد، و ابتدا از سختیهای روز رستاخیز اشاره میفرماید):

[۱] قیامت روزی است که خداوند در آن روز برای رسیدن حساب و جزای اعمال همهٔ خلائق از گذشتگان و آیندگان را گرد میآورد، در حالیکه ایستاده خاضع و فروتن هستند، و (از بسیاری جمعیت و شدت گرمی) عرق مانند لجام اطراف دهانشان را فرا گرفته و زلزله زمین ایشان را میلرزاند [۲] پس نیکوترین آنها و خوشحالترین کسی است که (بسبب کردار پسندیده در دنیا) برای ثابت نگهداشتن قدمش مکانی تهیه نموده و برای

آسایش خود محلّ فراخی بدست آورده باشد (تا از سختیهای آنجا و از اضطراب و نگرانی آزود زبرهد).

منها:

۳ فِتَنٌ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَةٌ، وَلَا تُرَدُّ لَهَا رَايَةٌ، ۴ تَأْتِيكُمْ مَزْمُومَةً مَرْحُولَةً: يَحْفِزُهَا قَائِدُهَا، وَ يَجْهَدُهَا رَاكِبُهَا، أَهْلُهَا قَوْمٌ شَدِيدٌ كَلَبُهُمْ، قَلِيلٌ سَلَبُهُمْ، ۵ يُجَاهِدُهُمْ فِي اللهِ قَوْمٌ أَذِلَّةٌ عِنْدَ الْمُتَكَبِّرِينَ، فِي الْأَرْضِ مَجْهُولُونَ، وَفِي السَّمَاءِ مَعْرُوفُونَ، ۶ فَوَيْلٌ لَكِ يَا بَصْرَةُ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ جَيْشٍ مِنْ نِقَمِ اللهِ لَا رَهَجَ لَهُ وَلَا حَسَّ، وَسَيُبْتَلَى أَهْلُكِ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ، وَالْجُوعِ الْأَغْبَرِ.

قسمتی از این خُطبه است (راجع بفتنه و فساد و خونریزیها و سختیها که بعد از آن بزرگوار واقع شد):

(بعد از من) ۳ فتنه ها ظاهر شود مانند ساعات شب تاریک (که راه رستگاری و رهائی از آن پیدا نیست، و) برای جلوگیری از آنها کسی قیام نخواهد نمود (کسیرا توانائی خاموش کردن آتش آن فتنه ها و جنگ با فتنه جویان نباشد) و هیچ بیرقی (سپاهی) آنها را ردّ نمیکند (از بین نبرده نمیتواند فتنه جویان را مغلوب سازد) ۴ آن فتنه ها مانند شتری که مهار شده و جهاز و پالان گذاشته و جلودارش آنرا کشیده سوار بر آن میدواندش، بشما رو آورد (خلاصه برای بدبخت و بیچاره کردن شما آماده میشود) فتنه جویان گروهی باشند که اذیّت و آزارشان بیشتر است تا غارت نمودنشان (بیشتر منظورشان از ایجاد فتنه نابود کردن اشخاص است،

نه بدست آوردن غنیمت ، وبالآخرة[5] گروهی که گردنکشان آنان را ذلیل و خوار می پندارند و در
روی زمین قدر و منزلتشان معلوم نیست و در آسمان مشهورند (مردمان خداپرست از جان گذشته
مقرب درگاه الهی که خودپرستان بچشم حقارت و کوچکی بآنان بنگرند) برای رضاء و خوشنودی
خدا با آن فتنه جویان جهاد بنمایند [6] پس هنگام پیدایش آن فتنه ها وای بر تو ای بصره از سپاهی
که بر اثر غضب و خشم خداوند پدید آید ، و ایشان را گرد و غبار و صدائی نباشد (ناگهان
پیدا شوند) و (بر اثر ورود آنان) زود باشد که ساکنین تو مبتلی شوند بمرگ سرخ (کشته شدن)
و گرسنگی غبار آلوده (قحطی که رخسار گرسنه تیره و تاریک گردد) .

---

(١٠٢) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

[1] أُنْظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِينَ فِيهَا ، الصَّادِفِينَ عَنْهَا ،
فَإِنَّهَا وَاللّٰهِ عَمَّا قَلِيلٍ تُزِيلُ الثَّاوِيَ السَّاكِنَ ، وَتَفْجَعُ الْمُتْرَفَ
الْآمِنَ [2] لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى مِنْهَا فَأَدْبَرَ ، وَلَا يُدْرَى مَا هُوَ
آتٍ مِنْهَا فَيُنْتَظَرَ [3] سُرُورُهَا مَشُوبٌ بِالْحُزْنِ ، وَجَلَدُ الرِّجَالِ
فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَالْوَهْنِ ، فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ كَثْرَةُ مَا يُعْجِبُكُمْ
فِيهَا ، لِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا .

[4] رَحِمَ اللّٰهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاعْتَبَرَ ، وَاعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ ، فَكَأَنَّ مَا
هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ ، وَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ
عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ ، وَكُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ ،

وَ کُلُّ آتٍ قَرِیبٌ دَانٍ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در بیوفائی دُنیا) :

۱- بدُنیا نَظَر کنید مانند نگاه کردن کسانیکه از آن اِعراض و دوری نموده اند (رَوِیّهٔ أئِمّهٔ مَعصُومین و پیروانشان را سرمَشق خویش قرارداده از دُنیاپرستان پیروی ننمائید) زیرا سوگند بخدا دُنیا بزودی ساکِنش را دور میکند ، و دارای نِعمَت و دَولَت وَ اَمنِیَّت را مُصیبت زده واندوهناک میسازد ۲- چیزهائیکه گذشته وپشت کرده (مانندجوانی ، صِحَّت ، قُوَّت و توانائی) بازنمیگردد ، و آنچه که بعدازاین خواهد آمد نامَعلُوم است (نِعمَت است یانِقمَت خوب است یابد) تابرای (بدست آوردن خوب) آن مُنتَظِر بود (کوشش نموده از بدی آن بپرهیزید) ۳- خوشی آن باندوه آمیخته است (چون سُرُور در آن برای دسترسی نداشتن بباقی مَطلُوب خود مَحزُون است) وقُوَّت و توانائی وجوانی مردان آن بضَعف و ناتوانی و پیری میرسد ، پس بسیاری آنچه در دُنیا از آن خوشتان میآید (رِیاسَت ، مال ، ارجمندی ، زن ، زیور و مانند آن) شمارا فریب ندهد ، زیرا بهرهٔ شما در دُنیا از آنچه بآن دسترسی دارید (نِسبَت بسختی ورنج پس دادن حِساب آن در قِیامَت بسیار) کم است .

۴- خدا رَحمَت کند مردی را که (در اَمر دُنیا و مَبدَأ و مَعاد خویش) اندیشه کند وعِبرَت گرفته (به ناپایداری دُنیا) بینا شود (و باور نماید) که آنچه از دُنیا باقی مانده بزودی نابود است (بودهٔ آنرا نبوده انگارد) و آنچه از آخِرَت مَوجُود است زَوال ناپذیر و همواره بوده است (نبودهٔ آنرا بوده داند) و آنچه (از ساعات عُمر) که بحِساب میآید بپایان میرسد ، و هرچه اِنتِظار دارید (مرگ و قِیامَت) آینده است ، و هر آینده ای نزدیک است .

مِنها:

أَلعالِمُ مَن عَرَفَ قَدرَهُ، وَكَفَى بِالمَرءِ جَهلاً أَن لا يَعرِفَ قَدرَهُ، وَإِنَّ مِن أَبغَضِ الرِّجالِ إِلَى اللهِ تَعالَى لَعَبداً وَكَلَهُ اللهُ إِلَى نَفسِهِ، جائِراً عَن قَصدِ السَّبيلِ، سائِراً بِغَيرِ دَليلٍ: إِن دُعِيَ إِلَى حَرثِ الدُّنيا عَمِلَ، وَإِن دُعِيَ إِلَى حَرثِ الآخِرَةِ كَسِلَ، كَأَنَّ ما عَمِلَ لَهُ واجِبٌ عَلَيهِ، وَكَأَنَّ ما وَنَى فِيهِ ساقِطٌ عَنهُ.

قسمتی ازاین خُطبه است (درامتیاز دانا و بینا از نادان و گمراه):

دانا کسی است که قدر خود را بشناسد (طبق دستور خدا و رسول رفتار نماید) و برای جهالت و نادانی مرد همین بس که خود را نشناسد (در راه ضلالت و گمراهی قدم نهد و از شیطان و نفس امّاره پیروی کرده سرمایهٔ خوشبختی خویش را بباد دهد) و دشمن ترین مردان نزد خدا بنده ایست که خداوند او را بخود واگذارد (توفیق بدست آوردن سعادت را از او سلب نماید) بطوریکه (در امر دین و دُنیا) از راه راست قدم بیرون نهاده بی راهنما سیر میکند (در بیابان بی سروته نادانی حیران و سرگردان مانده نمیداند چه کند) اگر بسوی زراعت وکشت دُنیا (آنچه سود دُنیوی دارد) دعوت شود عمل میکند، و اگر بسوی زراعت وکشت آخرت (خدمت بخلق و عبادت خالق) خوانده شود کاهلی مینماید، مانند آن ماند که آنچه (در امر دُنیا) میکند براو واجب است (برای اقدام بهر کار اگرچه حرام باشد طوری آماده است که گویا واجبی را بجا میآورد و از عذاب ترک آن ترسناک است) و آنچه (در امر آخرت) بتأخیر می اندازد از او ساقط (از اوامر و نواهی الهی بطوری چشم میپوشد که گویا با و در این باب دستوری نرسیده).

(ومنها :)

وذلك زمان لا ينجو فيه إلا كل مؤمن نومة ، إن شهد لم يعرف ، وإن غاب لم يفتقد ، أولئك مصابيح الهدى ، وأعلام السرى ، ليسوا بالمساييح ، ولا المذاييع البذر ، أولئك يفتح الله لهم أبواب رحمته ، ويكشف عنهم ضراء نقمته .

أيها الناس ، سيأتي عليكم زمان يكفأ فيه الإسلام كما يكفأ الإناء بما فيه . أيها الناس ، إن الله قد أعاذكم من أن يجور عليكم ، ولم يعذكم من أن يبتليكم ، وقد قال جل من قائل : (إن في ذلك لآيات وإن كنا لمبتلين) .

أما قوله عليه السلام : كل مؤمن نومة ، فإنما أراد به الخامل الذكر القليل الشر ، والمساييح جمع مسياح ، وهو الذي يسيح بين الناس بالفساد والنمائم ، والمذاييع جمع مذياع ، وهو الذي إذا سمع لغيره بفاحشة أذاعها ونوه بها ، والبذر جمع بذور ، وهو الذي يكثر سفهه ويلغو منطقه .

و قسمتی از این خطبه است (در غلبهٔ فتنه و فساد و اینکه نجات و رهائی نیست مگر برای اهل ایمان):
زمانی میشود که کسی از (فتنه و فساد) آن نجات و رهائی نیابد مگر مؤمن خداپرست بی نام و نشان که اگر (در مجالس) حاضر گردد کسی او را نشناسد، و اگر غایب باشد کسی در صدد جستجویش برنیاید این چنین اشخاص چراغهای هدایت و نشانه های روشن هستند برای روندگان در شب تاریک، در میان مردم برای فتنه و فساد و سخن چینی رفت و آمد نمیکنند، عیبها و بدیهای خلق را آشکار نمیسازند، سفیه و بیهوده گو نیستند، خداوند درهای رحمتش را برای آنان میگشاید، و سختی عذابش را از آنها برطرف میگرداند.
ای مردم، زود است که زمانی بر شما بیاید که اسلام در آن سرازیر شود مانند برگشتن ظرف که آنچه در آنست بریزد (از اسلام جز اسم و از قرآن جز درس و از ایمان جز رسم باقی نماند، آنگاه است که خداوند بندگانش را امتحان فرماید) ای مردم، خداوند شما را پناه داده از اینکه بشما ظلم و ستم کند، و پناه نداده از اینکه امتحان نماید (پس اگر در زمان فتنه و فساد مبتلی و گرفتار دید بشما ستم نکرده، بلکه میخواهد شما را بیازماید تا مؤمن حقیقی از ظاهری و شکیبای در بلاء از دیگران ممتاز گردد) و بتحقیق فرموده است جلیل تر و بزرگوارتر از هر گوینده ای (در قرآن کریم س ۲۳ ی ۳۰): إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ یعنی در واقعهٔ طوفان نوح و هلاک قوم او نشانه هائی است (برای عبرت دیگران) و ما (خوب و بد بندگان را) امتحان مینمائیم (سید رضی فرماید):
مراد آنحضرت علیه السلام از جملهٔ کُلُّ مُؤْمِنٍ نُوَمَةٍ گمنامی است که شرّ و فسادش اندک باشد، و مَسَايِيح جمع مِسْيَاح است، و آنرا بکسی گویند که میان مردم در پی فتنه و فساد رفته سخن چینی کند، و مَذَايِيع جمع مِذْيَاع است و آن برای کسی است که بدی و ناشایستهٔ غیری را که میشنود فاش نموده همه جا آشکار بگوید، و بُذُر جمع بَذُور است و کسی را بآن مینامند که بسیار سفیه و گفتارش لغو و بیهوده باشد.

(١٠٣) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَاباً، وَلاَ يَدَّعِي نُبُوَّةً وَلاَ وَحْياً، فَقَاتَلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مَنْ عَصَاهُ، يَسُوقُهُمْ إِلَى مَنْجَاتِهِمْ، وَ يُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ، يَحْسَرُ الْحَسِيرُ، وَيَقِفُ الْكَسِيرُ، فَيُقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْحِقَهُ غَايَتَهُ، إِلاَّ هَالِكاً لاَ خَيْرَ فِيهِ، حَتَّى أَرَاهُمْ مَنْجَاتَهُمْ، وَبَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، فَاسْتَدَارَتْ رَحَاهُمْ، وَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ. وَايْمُ اللهِ لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَذَافِيرِهَا، وَاسْتَوْسَقَتْ فِي قِيَادِهَا، مَا ضَعُفْتُ، وَلاَ جَبُنْتُ، وَلاَ خُنْتُ، وَلاَ وَهَنْتُ. وَايْمُ اللهِ لَأَبْقُرَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ.

وَقَدْ تَقَدَّمَ مُخْتَارُ هٰذِهِ الْخُطْبَةِ إِلاَّ أَنَّنِي وَجَدْتُهَا فِي هٰذِهِ الرِّوَايَةِ عَلَى خِلاَفِ مَا سَبَقَ: مِنْ زِيَادَةٍ وَنُقْصَانٍ، فَأَوْجَبَتِ الْحَالُ إِثْبَاتَهَا ثَانِيَةً.

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (هنگام رفتن بجنگ جمل که مردم بصره همراهی طلحه و زبیر عائشه را بر شتر سوار کرده اطراف او گرد آمده میخواستند با امیرالمؤمنین بجنگند ، و مقصود آنستکه مردم را آگاه سازد که جنگیدن آن بزرگوار با اصحاب جمل برای اظهار حقّ و ابطال باطل میباشد) :

[۱] پس از حمد و ثنای الهی و درود بر خاتم النّبیّین (آگاه باشید) خداوند سبحان محمّد صلّی الله علیه و آله را در میان عرب برسالت برانگیخت و هیچیک از آنها نبود که بخواند کتابی از حقّ ، و نبوّت و پیغمبری و وحی ادّعا کند (تا درباره آنحضرت شکّ نموده بآن بزرگوار تهمت زنند) [۲] پس (برای اظهار حقّ و اثبات اسلام) بهمراهی پیروانش با مخالفین خود جنگیده آنانرا بمحلّ رستگاریشان سوق میداد (بطریق حقّ و راه سعادت و خوشبختی دعوت مینمود) و برای رهاندن ایشان از جهالت و نادانی مبادرت میفرمود که مبادا مرگ آنها را بحالت کفر و گمراهی دریابد (و بعذاب جاوید مبتلی گردند) تا (از سنگینی بار فتنه و فساد و گمراهی) آنرا که مانند شتر (سنگین بار) عاجز و درمانده و وامانده و شکسته میشد ، آنحضرت بر سر راه او میایستاد (کوشش مینمود) تا بمنزلش (سعادت و خوشبختی) میرساند (هدایت میفرمود ، همه براه راست رهسپار شدند) مگر هلاک شده ای که ابداً خیر و نیکی در او نبود (مانند ابوجهل که از بدی فطرت قابلیّت رستگاری نداشت و هیچگونه هدایت نیشد ، و در تبلیغ احکام کوتاهی نکرد) [۳] تا راه نجات و رهائی از گمراهی را بآنها نمود ، و آنانرا در جایگاهشان جای داد (وادار بگرویدن دین اسلام که فطریشان بود فرمود) پس آسیای ایشان بگردش افتاد (امور زندگانیشان منظّم گشت) و نیزه آنها راست گردید (توانا شده زیر بار گمراهی گمراه کنندگان و ستمگران نمیرفتند) [۴] و سوگند بخدا من جلوشگر اسلام بوده لشگر کفر را میراندم ، تا همگی پشت کردند (از کیش خویش دست برداشتند) و گرد آمده رام گردیدند (فرمانبردار شدند ، و هرگز) ضعیف و ناتوان نگشته نترسیده خیانت و سستی ننمودم ، [۵] و سوگند بخدا (اکنون این جنگ هم) باطل را میشکافم تا حقّ را از پهلوی آن بیرون آورم (با ایشان زد و خورد میکنم و از کشتن و کشته شدن باکی ندارم ، برای آنکه فتنه جویان دست از فتنه و فساد برداشته حقّ آشکار گردد • سیّد رضی فرماید :)

این خطبه پیش از این بیان شد (خطبه سی و سوّم) ولیکن چون در این روایت آنرا از جهت زیادی

وکمی بر خلاف خطبهٔ مذکوره یافتم ، لازم شد دوباره نوشته شود .

(۱۰۴) ومن خطبة له عليه السلام :

حَتّٰى بَعَثَ اللّٰهُ مُحَمَّداً (صلى الله عليه وآله) شَهِيداً وَبَشِيراً وَ نَذِيراً ، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً ، وَأَنْجَبَهَا كَهْلاً ، وَأَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شِيمَةً ، وَأَجْوَدَ الْمُسْتَمْطَرِينَ دِيمَةً ٢ فَمَا احْلَوْلَتْ لَكُمُ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا ، وَلَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رَضَاعِ أَخْلَافِهَا ، إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَائِلاً خِطَامُهَا ، قَلِقاً وَضِينُهَا ، قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ الْمَخْضُودِ ، وَحَلَالُهَا بَعِيداً غَيْرَ مَوْجُودٍ ٣ وَصَادَفْتُمُوهَا ، وَاللّٰهِ ، ظِلّاً مَمْدُوداً إِلَى أَجَلٍ مَعْدُودٍ ، فَالْأَرْضُ لَكُمْ شَاغِرَةٌ ، وَأَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ ، وَأَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ ، وَسُيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مُسَلَّطَةٌ ، وَسُيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ ٤ أَلَا إِنَّ لِكُلِّ دَمٍ ثَائِراً ، وَلِكُلِّ حَقٍّ طَالِباً ، وَإِنَّ الثَّائِرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ ، وَهُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ ، وَلَا يَفُوتُهُ مَنْ هَرَبَ ٥ فَأُقْسِمُ بِاللّٰهِ يَا بَنِي أُمَيَّةَ عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفُنَّهَا فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَفِي دَارِ عَدُوِّكُمْ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است (که پس از ستودن پیغمبر اکرم بانقراض دولت بنی اُمیّه اشاره نموده وبعد از آن مردم را پند واندرز میفرماید):

(پیش از طلوع خورشید حقیقی وتابش آفتاب عالمگیر اسلام مردم در منتهی درجه ضلالت وگمراهی وبدبختی بودند) ۱ تا آنکه خداوند محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ را برسالت وپیغمبری برانگیخت که (نیکوکاران وبدکاران را) شاهد وگواه باشد، و (نیکوکاران را بپاداش کردارشان) مژده دهد و (معصیت کاران را از عذاب الهیّ) بترساند، درحالیکه در طفولیّت وخورد سالی بهترین خلائق ودر کهولت (چهل سالگی) کرامیتر وبرگزیده ترین آنها وطبیعت وخلقت او پاکتر از همه پاکان (از آدم عَلَیهِ السَّلامُ تا عبدالله همواره در صلب انبیاء واوصیای ایشان) بود، وبخشش او بیش از توقّع خواستاران باران بخشش او بود ۲ پس (ای بنی اُمیّه) از شیرینی لذّت وخوشی دُنیا بهره مند نگشتید وبرای نوشیدن شیر از پستان آن توانا نشدید مگر بعد از آنکه از آن با مهار جولان دار وجهاز وپالان تنگ نبسته (آنرا چون شتر سرخود وبی ساربان رایگان بدست آوردید، واین بر اثر آن بود که) حرام آن نزد خانواده هائی (خلفاء پیش از امام عَلَیهِ السَّلامُ وپیروانشان) بمنزله درخت سدر بی خار بود (که بآسانی میوه آنرا تناول مینمودند، یعنی نواهی را مُرتکب شده از عذاب روز رستاخیز باکی نداشتند) وحلال آن از آنها دور گشته وجود نداشت (گفتار وکردارشان برخلاف دین اسلام بود) و ۳ (شما گمان نکنید که همواره دُنیا بهمین منوال بوده دولت بنی اُمیّه باقی وبرقرار میباشد، بلکه) سوگند بخدا، دُنیا را بدلخواه خود یافته اید مانند سایه کشیده شده تا مدّت معیّنی، پس زمین برای شما خالی وبی صاحب است، ودستهایتان در آن گشاده، ودستهای پیشوایان (حقیقی) از (استیلاء بر) شما باز داشته شده، وشمشیرهای شما بر آنها مسلّط است، وشمشیرهای آنان از شما برداشته (خلاصه تسلّط شما بر مردم روزگار طوری خواهد بود که دوستان خدا وفرزند دلبند رسول اکرم را خواهید کشت، ولیکن) ۴ آگاه باشید برای هر خونی خونخواه وبرای هر حقّی خواهانی است، وخونخواه خونهای ما همچون حاکمی است که درباره خودش حکم کند (که بدون بیّنه وشاهد طبق علمش درحقّ خویش حکم مینماید) وخونخواه وخواهان حقّ ما خداوندیست که هرکه را بطلبد (وبخواهد

دستگیر کند) از دستگیری او ناتوان نیست، و هر که بگریزد از چنگ او بیرون نمیرود، پس سوگند یاد میکنم بخدا ای بنی امیّه در اندک زمانی خواهید دانست که ریاست و دولت دنیا (پس از چند روز زمامداری شما) در دستهای غیر شما بوده براى دشمنان (بنی العبّاس) منتقل میگردد.

أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ، أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكِيرَ وَ قَبِلَهُ.

أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةِ مِصْبَاحٍ وَاعِظٍ مُتَّعِظٍ، وَامْتَاحُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدَرِ.

عِبَادَ اللّٰهِ، لَا تَرْكَنُوا إِلَى جَهَالَتِكُمْ، وَلَا تَنْقَادُوا إِلَى أَهْوَائِكُمْ، فَإِنَّ النَّازِلَ بِهٰذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرُفٍ هَارٍ، يَنْقُلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ لِرَأْيٍ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ، يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ، وَيُقَرِّبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ، فَاللّٰهَ اللّٰهَ أَنْ تَشْكُوا إِلَى مَنْ لَا يُشْكِي شَجْوَكُمْ، وَيَنْقُضُ بِرَأْيِهِ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلَاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْاِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّيهَا، وَإِصْدَارُ السُّهْمَانِ عَلَى أَهْلِهَا، فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ، وَمِنْ قَبْلِ

أَن تُشْغَلُوا بِأَنفُسِكُمْ عَن مُّسْتَثَارِ ٱلْعِلْمِ مِنْ عِندِ أَهْلِهِ ، وَٱنْهَوْا غَيْرَكُمْ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَتَنَاهَوْا عَنْهُ ، فَإِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِٱلنَّهْيِ بَعْدَ ٱلتَّنَاهِي .

---

۶ آگاه باشید بیناترین دیده ها دیده ای است که نظرش در خیر و صلاح باشد (بفتنه و فساد نظر نیفکند) آگاه باشید شنواترین گوشها گوشی است که پند و اندرز را حفظ کرده بپذیرد .

۷ ای مردم ، چراغ (راه سعادت و خوشبختی خود) را از شعله چراغ پند دهنده پند پذیرفته بیفروزید (پند و اندرز را از کسی بپذیرید که آنچه میگوید طبق آن رفتار مینماید ، نه از منافق و دو روئی که کردارش برخلاف گفتارش باشد) و آب را از چشمهٔ صاف که تیره و آلوده نیست بکشید (علوم و معارف را از ائمهٔ هدی بیاموزید) .

۸ بندگان خدا بجهل و نادانی خود اعتماد مکنید ، و از خواهشهای خویش پیروی ننمائید ، زیرا کسیکه بچنین منزلی وارد گردد بکسی ماند که بکنار رودی که از مرور سیل زیر آن تهی گشته شکافته نزدیک بانهدام است ، منزل نموده باشد (و پیروی کنندهٔ از جهل و نادانی و هوای نفس بار سنگین) هلاکت را بر پشت خود بار کرده از جائی بجائی میگرداند . بجهت اندیشه ای که پس از اندیشهٔ دیگری بکار آرد (هر زمان مسلکی اختیار نموده هر روز اندیشهٔ تازه ای دارد) میخواهد آنچه نمی چسبد بچسباند و آنچه نزدیک نمیگردد نزدیک گرداند (چون مبنای فکر و اندیشهٔ او نادانی و هوای نفس است همواره در وادی ضلالت و گمراهی حیران و سرگردان است تا هلاک شود) ۹ پس از خدا بترسید و شکایت ننمائید پیش کسیکه غم و اندوه شما را برطرف نمیکند ، و برأی خود میشکند (افساد مینماید) آنچه (احکام الهی) را که شما بر آن استوار هستید (مأمورید انجام دهید بلکه بایستی در امر دین و دنیا بکسی مراجعه نمائید که امام یا جانشین امام باشد ، و) ۱۰ بتحقیق نیست بر امام مگر قیام بآنچه پروردگارش باو امر کرده (و آن پنج چیز است :) ابلاغ موعظه (و فرمایش پیغمبر اکرم) و کوشش نمودن در پند و اندرز دادن ، و احیای سنّت (رفتار بر طبق احکام رسول خدا) و اجرای حدود بر آنکس که سزاوار است ، و (از بیت المال) سهم و نصیبها را

باهلش رسانیدن ١ پس (چون بوظائف امام وجانشین او آشنا شدید، درغیر طریق حق قدم ننهید، ودست ارادت بهر بی خبر از اصول وفروع ندهید) برای اخذ علم ودانش بشتابید پیش از خشک شدن گیاه آن (رحلت امام وجانشین او) وپیش از آنکه از استفاضهٔ علم ودانش از اهلش وامانده (براثر حوادث وسختیهای روزگار) بخود مشغول گردید، وازمنکر (آنچه شرع مقدس منع فرموده) مرتکبین را نهی کنید، وخودتان آنرا مرتکب نشوید، زیرا شما مأمور شده اید که از منکر نهی نمائید پس از آنکه خود آنرا بجا نیاورید (چون امر ونهی کسیکه گفتار وکردارش موافق یکدیگر بوده در شنونده بیشتر تأثیر دارد از کسیکه کردارش برخلاف گفتارش باشد).

(١٠٥) ومن خطبة له علیه السّلام:

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی شَرَعَ الْإِسْلَامَ، فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلٰی مَنْ غَالَبَهُ ٢ فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَسِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَنُورًا لِمَنِ اسْتَضَاءَ بِهِ، وَفَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَلُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ، وَتَبْصِرَةً لِمَنْ عَزَمَ، وَعِبْرَةً لِمَنِ اتَّعَظَ، وَنَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَرَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ، وَجُنَّةً لِمَنْ صَبَرَ ٣ فَهُوَ أَبْلَجُ الْمَنَاهِجِ، وَأَوْضَحُ الْوَلَائِجِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُشْرِقُ الْجَوَادِّ، مُضِیءُ الْمَصَابِیحِ، كَرِیمُ الْمِضْمَارِ، رَفِیعُ الْغَایَةِ ٤ جَامِعُ الْحَلْبَةِ، مُتَنَافِسُ السُّبْقَةِ، شَرِیفُ الْفُرْسَانِ،

اَلتَّصْدِيقُ مِنْهَاجُهُ، وَالصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ، وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ، وَالدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَالْقِيَامَةُ حَلْبَتُهُ، وَالْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در وَصفِ دینِ اِسلام ومَدحِ رَسُولِ اَکرَم وسرزنشِ اَصحاب خود از جهت سَهل انگاری در جنگ با معاویه ولشگرِ شام):

[1] سپاس خدائی را سزا است که (حَقایِق) اِسلام را (برهمه خردمندان) واضح وآشکار نمود، وبرای کسیکه در آن وارِد گردد (مسلمان شود) راههای سرچشمهٔ آنرا آسان گردانید (پس اگر بخواهد از مَنبَعِ عُلُوم ومَعارِف پیغمبر واَئِمَّهٔ اَطهار بهره مند شود رادِع ومانِعی برای او نیست) واَرکان وپایه های آنرا مُحکَم واستوار نمود (اُصُول وفُرُوعَش را روی پایهٔ بُرهان عقل وعِلم بنا نهاد) تا کسی (کُفّار ومُنافقین) نتواند بر آن غَلَبه وفزونی یابد (وآنرا از بَین ببرد) [2] پس آنرا (مَحَلّ) اَمن (از قتل وغارَت ودزدی ومانند آنها در دُنیا وآسودگی از عَذاب آخِرَت) قرار داد، برای کسیکه خود را بآن مُتَّصِل کرد (بدَستُور آن رفتار نمود) و(نشانهٔ) صُلح وآشتی برای کسیکه در آن داخِل گشت (کافِری که مسلمان شد وبه یگانگی خدا وپیغمبری رَسُول اَکرَم گواهی داد) وبُرهان ودَلیل برای کسیکه بوَسیلهٔ آن سخن گفت (زیرا اِسلام بر حَقیقَت هر اَمری حُجَّت ودَلیل است) وشاهِد وگواه برای کسیکه با گویندهٔ آن دشمنی کرد، ونُور وروشنی (هادِی وراهنما) برای کسیکه از آن روشنی طَلَبید (بخواهد در راه راست قَدَم نهاده از تاریکی ضَلالَت وگمراهی برهد) وفَهم (ودَرکِ حَقایِق اَشیاء) برای کسیکه تَدَبُّر کرد، وعَقل وخرد برای کسیکه (در مَخلُوقات) تَفَکُّر واندیشه نمود، ونشانهٔ (رستگاری) برای کسیکه بفِراسَت راه حَقّ را جُست، وبینائی برای کسیکه تَصمیم گرفت (تا بخطا واِشتِباه کاری انجام ندهد) وعِبرَت وآگاهی برای کسیکه پند پذیرفت، ونَجات ورهائی (از عَذاب) برای کسیکه (بدرستی آن) تَصدیق واِعتِراف نمود، ووُثُوق واِطمینان برای کسیکه تَوَکُّل داشت (وبخدا) اِعتِماد کرد، وآسایش برای کسیکه (کارش را بپروردگار) تفویض نمود، وسِپَر برای کسیکه (در سختیها) شکیبا بود [3] پس اِسلام روشن ترین راهها و

آشکارترین مذاهب است ، منارهٔ آن (راستی و درستیش) در بلندی (و هویدا) است ، راههای آن درخشان (و نمایان) است ، چراغهایش (پیغمبر اکرم و اوصیاء آنحضرت تاریکی دلهای نادانان را) روشنی دهنده است ، و در میدان مسابقه پیش رونده است ، پایان آن (مقرّب بودن در درگاه خداوند) بلند است ؛ گردآورندهٔ اسبان مسابقه است (تا سواران آنها برای تقرّب بدرگاه الهی از یکدیگر پیش گیرند) جائزه ای که برای مسابقهٔ آن تعیین شده بقدری نفیس و نیکو است که همه بآن رغبت دارند ، اسب دوانهای آن شریف و بزرگوارند ، راه آن تصدیق (بخدا و رسول) و نشانهٔ آن اعمال صالحه و پایان آن مرگ (که آنگاه تکالیف ساقط گردد) و میدان ریاضت و تربیت آن دنیا است ، و محلّ دواندن اسبهای آن قیامت است ، و بهشت جائزه و پاداش آن میباشد .

(مِنها)

فِي ذِكرِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ :

حَتّىٰ أَوْرىٰ قَبَساً لِقَابِسٍ ، وَأَنَارَ عَلَماً لِحَابِسٍ ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ ، وَبَعِيثُكَ نِعْمَةً ، وَرَسُولُكَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً ؛ أَللّٰهُمَّ اقْسِمْ لَهُ مَقْسَماً مِنْ عَدْلِكَ ، وَاجْزِهِ مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ . أَللّٰهُمَّ أَعْلِ عَلىٰ بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءَهُ ، وَأَكْرِمْ لَدَيْكَ نُزُلَهُ ، وَشَرِّفْ عِنْدَكَ مَنْزِلَتَهُ ، وَآتِهِ الْوَسِيلَةَ ، وَأَعْطِهِ السَّنَاءَ وَالْفَضِيلَةَ ، وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ غَيْرَ خَزَايَا ، وَلَا نَادِمِينَ ، وَلَا نَاكِبِينَ ، وَلَا نَاكِثِينَ

وَلَا ضَالِّينَ ، وَلَا مُضِلِّينَ ، وَلَا مَفْتُونِينَ .

وَقَدْ مَضَىٰ هٰذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ إِلَّا أَنَّنَا كَرَّرْنَاهُ هٰهُنَا لِمَا فِي الرِّوَايَتَيْنِ مِنَ الْاِخْتِلَافِ .

قِسْمَتی از این خُطبه در وصف پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ است :

(رسُول اکرم برای تبلیغ احکام الٰهی سعی و کوشش فراوان نمود) [۵] تا شعلهٔ آتش هدایت و رستگاری را برافروخت برای آنکه اِقتِباس نماینده از آن بهره مند گردد ، و نشانهٔ (هدایت) را (بر سر کوه علم و معرفت) روشن کرد تا آنکس که (از قافله دور ، و) در راه مانده و سرگردان است راه یابد (سعادت همیشگی را بدست آورد) پس (بارخدایا) آنحضرت (در تبلیغ رِسالت) امین تو و درستکار است ، و روز قیامت شاهد و گواه (بر احوال بندگان) تو است ، و نعمت و بخششی است که از جانب تو (بر خلائق) مبعوث شده ، و فرستادهٔ تو است بحق و راستی که (بر مردم) رحمت و مهربانی است . [۶] بارخدایا بعدل خود قسمت و بهرهٔ او (بالاترین مراتب قُرب و منزلت) را نصیبش گردان ، و پاداش او را بفضل و کرمت خیر بسیار و نعمتهای بیشمار عطا فرما . [۷] بارخدایا بنای او را بر بنای سازندگان پیش (دین او را بر ادیان انبیاء سلف) بلند (ظاهر و غالب) گردان ، و خوان نعمت (پاداش زحمت و رنج) او را (در تبلیغ رسالت) نزد خود گرامی دار ، و منزل و مأوایش را در درگاه حضرتت رفعت ده و او را مُنتهیٰ درجهٔ بزرگواری برسان و برتری (بر همهٔ خلائق) عطا فرما ، [۸] و ما را در جمعیت و یارانش (مؤمنین و پرهیزکاران) محشور نما که (از معصیت و نافرمانی) خجل ، و (از کردارهای زشت) پشیمان ، و (از راه راست) منحرف ، و عهدشکن و گمراه و گمراه کننده و آزمایش شدهٔ (ببلاء و محنتها) نباشیم . (سیّد رضیّ فرماید :)

این فصل از این خطبه پیش از این (در خطبه هفتاد و یکم) بیان شد ولیکن چون در روایت اختلاف بود، لذا دوباره در اینجا آنرا تکرار کردیم .

وَمِنْهَا ۱

فِي خِطَابِ أَصْحَابِهِ :

۹ وَقَدْ بَلَغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللهِ تَعَالَى لَكُمْ مَنْزِلَةً تُكْرَمُ بِهَا إِمَاؤُكُمْ ،
وَتُوصَلُ بِهَا جِيرَانُكُمْ ، وَيُعَظِّمُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ ،
وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ ، وَيَهَابُكُمْ مَنْ لَا يَخَافُ لَكُمْ سَطْوَةً ، وَلَا لَكُمْ
عَلَيْهِ إِمْرَةٌ ؛ ۱۰ وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَغْضَبُونَ ،
وَأَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمَمِ آبَائِكُمْ تَأْنَفُونَ ؛ ۱۱ وَكَانَتْ أُمُورُ اللهِ عَلَيْكُمْ
تَرِدُ ، وَعَنْكُمْ تَصْدُرُ ، وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ ، فَمَكَّنْتُمُ الظَّلَمَةَ
مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ ، وَأَلْقَيْتُمْ إِلَيْهِمْ أَزِمَّتَكُمْ ، وَأَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللهِ
فِي أَيْدِيهِمْ ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ ؛ ۱۲
وَأَيْمُ اللهِ لَوْ فَرَّقُوكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ لَجَمَعَكُمُ اللهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لَهُمْ .

وقسمتی از این خطبه است که باصحاب خود میفرماید (وآنانرا براثر بجنگیدن
با معاویه ولشگر شام سرزنش مینماید) :

(بعد از آنکه شما کافر و بت پرست و بیقدر و قیمت بودید) ۹ براثر کرامت و نوازش خداوند

مَقام و مَنزِلَت و بزرگواری یافتید که کنیزان شما را (که هیچ اهمیّت ندارند) گرامی میدارند، و همسایگانتان (کُفّاری که با شما پیمان بسته اند) از آن کرامتِ الهی بهره مند میشوند (با آنجهت جان و مال و ناموسشان از هر خطری محفوظ است) و تعظیم میکند و سر فرود میآورد بشما کسیکه هیچگونه فضیلت و مزیّتی (در حسب و نسب) بر او ندارید، و نه اِحسانی باو کرده اید، و میترسد از شما آنکه از غلبه و تسلّط شما ترسی ندارد و شما را حکومت و سلطنتی بر او نیست (تا بترسد، پس خوف پادشاهان و بزرگان در اقصی بلاد روی زمین بواسطهٔ عظمت دولت اسلام است، نه از توانائی و شمشیر شما، اکنون سبب کفران چنین نعمتی چیست) ۱۰ و می بینید پیمانهای خدا شکسته شده و بخشم نمیآئید (اهل شام بر خلاف دستور الهی رفتار کرده و معاویه بر امام مُفتَرَضُ الطّاعه یاغی گردیده و بفرمان او اموال مسلمانها و مُعاهِدین را که در پناه اسلامند غارت مینمایند و شما ساکت نشسته با اینکه توانا هستید از ایشان جلوگیری نمینمائید) و حال آنکه برای شکستن پیمانهای پدرانتان (که در مقابل پیمانهای الهی اهمیّتی ندارد) حاضر نیستید و آنرا ننگ میدانید ۱۱ و (شما کسانی هستید که) احکام خدا بر شما وارد میشد (از شما بمردم میرسید) و از شما صادر میگشت (شما پاسخ میگفتید) و بشما رجوع و بازگشت مینمود (در مرافعه قضاوت میکردید) پس مقام و منزلت خود را بستمگران (معاویه و پیروانش) واگذارده و زمام کارهاتان را بدست ایشان سپردید، و در احکام الهی با آنها تسلیم شده از آنان پیروی کردید، در حالیکه ایشان (در تکالیف شرعیّه) بشبهات و آراء باطله عمل میکنند، و در پی شهوات و خواهشهای نفسانی میروند ۱۲ و (لیکن بدانید که این تسلّط و توانائی برای آنها نمیماند، بلکه) سوگند بخدا اگر شما را در زیر هر اختری متفرّق سازند (در شهرها پراکنده نمایند) هر آینه خداوند شما را برای روز بد ایشان گرد آورد (تا ببینید چگونه از آنان انتقام میکشد).

(١٠٦) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

(فِي بَعضِ أَيّامِ صِفّينَ :)

۱ وَقَد رَأَيتُ جَولَتَكُم، وَانحِيازَكُم عَن صُفُوفِكُم،

تَحُوزُكُمُ ٱلْجُفَاةُ ٱلطَّغَامُ وَأَعْرَابُ أَهْلِ ٱلشَّامِ، وَأَنْتُمْ لَهَامِيمُ ٱلْعَرَبِ، وَيَآفِيخُ ٱلشَّرَفِ، وَٱلْأَنْفُ ٱلْمُقَدَّمُ، وَٱلسَّنَامُ ٱلْأَعْظَمُ ٢ وَلَقَدْ شَفَى وَحَاوِحَ صَدْرِي، أَنْ رَأَيْتُكُمْ بِأَخَرَةٍ تَحُوزُونَهُمْ كَمَا حَازُوكُمْ، وَتُزِيلُونَهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أَزَالُوكُمْ حَسّاً بِٱلنِّصَالِ، وَشَجْراً بِٱلرِّمَاحِ ٣ تَرْكَبُ أُوْلَاهُمْ أُخْرَاهُمْ كَٱلْإِبِلِ ٱلْهِيمِ ٱلْمَطْرُودَةِ، تُرْمَى عَنْ حِيَاضِهَا، وَتُذَادُ عَنْ مَوَارِدِهَا.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است در یکی از روزهای جنگ صِفّین (برای توبیخ و سرزنش اَصحاب خود پس از شکست و فرار از لشگر شام و برگشتن و فتح نمودن آنان):

(در کارزار) ١ گریختن و پشت کردن شما را از صفهاتان دیدم، اَهل شام که جفاکارانی بدخو و پست و عَرَبهای بادیه‌نشین هستند شما را گریزاندند، در حالتیکه شما از برازندگان و جوانمردان عَرَب هستید، و چون تقدّم بینی (نسبت باعضای بدن) شریف و مقدّم و مانند کوهان شتر بلند مرتبه و بزرگتر از آنها میباشید (پس در اینصورت شکست و فرار سزاوار شما نبود) ٢ دردهای سینه من شفا یافت (غم و اندوهم زائل گشت) آنگاه که دیدم در آخر کار آنها را میراندید، چنانکه شما را رانده بودند، و از سنگرهاشان دور مینمودید چنانکه شما را دور کرده بودند، و بوسیله شمشیرها آنها را کشته مُستأصَل و بیچاره میکردید و نیزه‌ها بر ایشان میزدید (تا اینکه بر اثر فرار) ٣ اوّلشان بآخرشان سوار میشدند (روی هم میافتادند) مانند شترهای تشنه رانده شده که از حوضها و آبگاههاشان منع کرده دور نمایند.

(۱۰۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَهِيَ مِنْ خُطَبِ الْمَلَاحِمِ :

۱ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ ، وَالظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ ، ۲ خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ ، إِذْ كَانَتِ الرَّوِيَّاتُ لَا تَلِيقُ إِلَّا بِذَوِي الضَّمَائِرِ ، وَلَيْسَ بِذِي ضَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ ۳ خَرَقَ عِلْمُهُ بَاطِنَ غَيْبِ السُّتُرَاتِ ، وَأَحَاطَ بِغُمُوضِ عَقَائِدِ السَّرِيرَاتِ .

از خُطْبَه هاى آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است و آن از خُطْبَه هائى است كه در آن (خداوند سُبحان را سپاسگزارده و رسُول اكرم را ستوده و بعضى از كمالات و كرامات خويش اشاره نموده ، و) فِتنه و فَساد و خونريزيهائى را كه پيش ميآيد بيان فرموده :

۱ سپاس خدائى را سزا است كه بسبب خَلقت و آفرينش كه فرموده (و دليل بر رُبُوبيّت او است) بخَلائق آشكار شده است ، و بحُجّت و بُرهان خويش (آثار قُدرت) نزد دلهاى ايشان ظاهِر و نمايان است ۲ بدُون بكار بردن فِكر و انديشه آفريدگان را ايجاد فرمود ، زيرا انديشه ها سزاوار نيست مگر بكسانيكه داراى ضَمائِر (قُواى مُدرِكه باطِنيّه) باشند و خداوند فى نَفسِه داراى ضَميرى نيست (زيرا كسيكه براى اِدراك چيزى بقُواى اِدراكيّه نياز داشته باشد البَتّه مُمكِن است ، و واجِبُ الوُجود مُمكِن نميباشد) ۳ و عِلم او بباطِن و كُنه ناديدنيها نفُوذ (حاجِب و مانِعى براى او نيست) و بكوچكترين اَفكار و اَسرار (دلهاكه اِطّلاع از آن براى كسى مُمكِن نباشد) اِحاطه دارد .

ومنها

في ذكر النبيّ صلّى الله عليه وآله:

اختاره من شجرة الأنبياء، ومشكاة الضياء، و ذؤابة العلياء، وسرّة البطحاء، ومصابيح الظلمة، و ينابيع الحكمة.

قسمتی از این خطبه است در وصف پیغمبر صلّی الله علیه و آله:

خداوند سبحان رسول اکرم را برگزید از شجرهٔ پیغمبران (آل ابراهیم) واز چراغدان روشنائی (که نور هدایت و رستگاری از آنان تابان بود) واز بالای پیشانی (که اشرف وافضل بر دیگرانند) واز ناف بطحاء (مکّه معظّمه) واز چراغهای تاریکی (پدران آن بزرگوار همه چون چراغ راهنمای سرگردانان بودند) واز سرچشمه های حکمت (که همه دارای دین و شریعت بوده دیگران علم وحکمت از آنها میآموختند).

ومنها:

طبيب دوّار بطبّه، قد أحكم مراهمه، وأحمى مواسمه، يضع من ذلك حيث الحاجة إليه: من قلوب عمي، وآذان صمّ، وألسنة بكم، متتبّع بدوائه مواضع الغفلة، ومواطن الحيرة، لم يستضيئوا بأضواء الحكمة، ولم يقدحوا بزناد العلوم الثّاقبة، فهم في ذلك كالأنعام السّائمة، والصّخور القاسية.

[۷] قَدِ انْجابَتِ السَّرائِرُ لِأَهْلِ الْبَصائِرِ ، وَوَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخابِطِها ، وَأَسْفَرَتِ السّاعَةُ عَنْ وَجْهِها ، وَظَهَرَتِ الْعَلامَةُ لِمُتَوَسِّمِها ۞ مالِي أَراكُمْ أَشْباحاً بِلا أَرْواحٍ ، وَأَرْواحاً بِلا أَشْباحٍ ، وَنُسّاكاً بِلا صَلاحٍ ، وَتُجّاراً بِلا أَرْباحٍ ، وَأَيْقاظاً نُوَّماً ، وَشُهُوداً غُيَّباً ، وَناظِرَةً عَمْياءَ ، وَسامِعَةً صَمّاءَ ، وَناطِقَةً بَكْماءَ ؟! .

وقسمتی از این خُطبه است (در وَصْف خود و تَوْبیخ اَصْحابش فرموده) :

[۵] (اِمام عَلَیْهِ السَّلامُ) طَبیبی است (رُوحانیّ) که بوَسیلهٔ طِبّ و مُعالَجهٔ خویش (برای بهبودی اَمْراض مُهْلِکه و بیماریهای گوناگون درمیان خَلائِق) همواره گردش میکند ، و مَرْهَمهایش (عُلُوم و مَعارِفش) را (برای زخم دلهائی که به تیغ نادانی و گمراهی مَجْروح گشته) مُحْکَم و آماده کرده ، دست و ابزارها را (بآتش نَهْی از مُنکَر و ترسانیدن از عَذاب الٰهی) سرخ کرده و تافته است ، هرجا که لازِم باشد مَرْهَمها و ابزارهای داغ کردن را بروی آن مینهد ، وجاهای مَجْروحِ نیازمند بمُعالَجَه ، دلهای کور (از دانش) وگوشهای کر (از شنیدن حَقّ) وزبانهای لال (ازگفتن سخنان راست) است ، این طَبیب رُوحانیّ بوَسیلهٔ دَوا و مُعالَجهٔ خود بیماریهای غَفْلَت و نادانی و حَیْرَت و سرگردانی را رسیدگی و مُعالَجه مینماید (ولیکن) بیماران از روشنیهای حِکْمَت و عِرْفان اِسْتِفاده نکرده اند ، و بآتش زنه های عُلُوم و مَعارِف درخشان آتش نیفروخته اند ، پس آنان مانند چارپایان چرنده (که شُعُور نداشته تمام هِمَّت و سَعْیشان صَرْف خوردن و آشامیدن است) و همچون سنگهای سخت بُنْیان (که چیزی را دَرْک نمیکنند) میباشند .

[۷] برای صاحِبان بَصیرَت و بینائی پوشیده ها آشکار و برای اِشْتِباه کننده راه حَقّ هویدا

گشت (بوسیلهٔ امام حقایق و اسرار علوم که دشمنان دین پنهان نموده در صدد خاموشی نور حق برآمده بودند نمایان گردید ، پس برای جاهل و نادان جای عذری باقی نمانده) و قیامت پرده از روی خود برداشته و علامت و نشانهٔ آن برای دارندهٔ فراست و زیرکی ظاهر گردید (پیغمبر اکرم در تمام شئون زندگی تا قیامت آنچه را بشر بآن نیازمند است بیان فرموده بطوریکه گویا قیامت برپا شده است ، پس جای سخن باقی نمانده تا منتظر باشید پیغمبر دیگری مبعوث شود و راه خیر و صلاح و فساد را بیان نماید)[۸] چه شده که شما را می بینم پیکرهای بی جان و جانهای بی پیکر (بعضی مانند مرده ها نمیفهمید و از دشمن جلوگیری نمیکنید ، و جمعی دارای جان یعنی عقل بوده میفهمید ولیکن دنیا پرست بوده بجنگ نمیروید) و (شما را می بینم) عبادت کنندگان بدون پرهیزکاری (جنگ کنندهٔ بی ثبات قدم) و بازرگانان بدون سود (مغلوب شدهٔ شکست خورده) و میباشید بیدار چون خواب رفته ، و حاضر چون غائب ، و بینا چون کور ، و شنوا چون کر ، و گویا چون لال (تسلط دشمن را برخود می بینید و از آنها جلوگیری نمیکنید با اینکه توانائی دارید)[۹]

---

[۹] رَايَةُ ضَلَالَةٍ قَدْ قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا ، وَتَفَرَّقَتْ بِشُعَبِهَا ، تَكِيلُكُمْ بِصَاعِهَا ، وَتَخْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا ،[۱۰] قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ ، قَائِمٌ عَلَى الضِّلَّةِ ، فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلَّا ثُفَالَةٌ كَثُفَالَةِ الْقِدْرِ ، أَوْ نُفَاضَةٌ كَنُفَاضَةِ الْعِكْمِ ،[۱۱] تَعْرُكُكُمْ عَرْكَ الْأَدِيمِ ، وَتَدُوسُكُمْ دَوْسَ الْحَصِيدِ ، وَتَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنْ بَيْنِكُمُ اسْتِخْلَاصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةَ الْبَطِينَةَ مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ الْحَبِّ[۱۲] أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمُ الْمَذَاهِبُ ، وَتَتِيهُ بِكُمُ الْغَيَاهِبُ ، وَتَخْدَعُكُمُ

ٱلْكَوَاذِبُ ؛ وَمِنْ أَيْنَ تُؤْتَوْنَ وَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ؛ فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ، وَلِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ [١٣] فَٱسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّانِيِّكُمْ ، وَأَحْضِرُوهُ قُلُوبَكُمْ ، وَٱسْتَيْقِظُوا إِنْ هَتَفَ بِكُمْ ، وَلْيَصْدُقْ رَائِدٌ أَهْلَهُ ، وَلْيَجْمَعْ شَمْلَهُ ، وَلْيُحْضِرْ ذِهْنَهُ [١٤] فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمُ ٱلْأَمْرَ فَلْقَ ٱلْخَرَزَةِ ، وَقَرَفَهُ قَرْفَ ٱلصَّمْغَةِ [١٥] فَعِنْدَ ذٰلِكَ أَخَذَ ٱلْبَاطِلُ مَآخِذَهُ ، وَرَكِبَ ٱلْجَهْلُ مَرَاكِبَهُ ، وَعَظُمَتِ ٱلطَّاغِيَةُ ، وَقَلَّتِ ٱلدَّاعِيَةُ ، وَصَالَ ٱلدَّهْرُ صِيَالَ ٱلسَّبُعِ ٱلْعَقُورِ ، وَهَدَرَ فَنِيقُ ٱلْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ [١٦] وَتَوَاخَى ٱلنَّاسُ عَلَى ٱلْفُجُورِ ، وَتَهَاجَرُوا عَلَى ٱلدِّينِ ، وَتَحَابُّوا عَلَى ٱلْكَذِبِ ، وَتَبَاغَضُوا عَلَى ٱلصِّدْقِ ، فَإِذَا كَانَ ذٰلِكَ كَانَ ٱلْوَلَدُ غَيْظًا ، وَٱلْمَطَرُ قَيْظًا ، وَتَفِيضُ ٱللِّئَامُ فَيْضًا ، وَتَغِيضُ ٱلْكِرَامُ غَيْضًا [١٧] وَكَانَ أَهْلُ ذٰلِكَ ٱلزَّمَانِ ذِئَابًا ، وَسَلَاطِينُهُ سِبَاعًا ، وَأَوْسَاطُهُ أُكَّالًا ، وَفُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتًا ، وَغَارَ ٱلصِّدْقُ ، وَفَاضَ ٱلْكَذِبُ [١٨] وَٱسْتُعْمِلَتِ ٱلْمَوَدَّةُ بِٱللِّسَانِ ، وَتَشَاجَرَ ٱلنَّاسُ بِٱلْقُلُوبِ ، وَصَارَ ٱلْفُسُوقُ نَسَبًا ، وَٱلْعَفَافُ عَجَبًا ، وَلُبِسَ ٱلْإِسْلَامُ لُبْسَ ٱلْفَرْوِ مَقْلُوبًا .

(امام عَلَیهِ السَّلامُ دراین فصل از تباهکاریها واَحوال مردم آخرالزّمان خبرمیدهد :) [٩] این بَیرَق فِتنَه وفَساد (درآخِرُالزّمان) بَیرَق گمراهی است که برقُطب ومیان ضَلالَت برپاشده است وباشُعبَه ها وشاخه هایش پراکنده گردیده (همه جارافرامیگیرد) شمارا به پیمانهٔ خود وَزن میکند (گمراه مینماید) وبادست خود (چون چارپای چموس) شمارا میکوبد (ذَلیل وخوار میگرداند) [١٠] قائِدوپرچمدار آن بَیرَق ازمِلَّتِ اِسْلام خارِج وبر (راه) ضَلالَت ایستاده است ، پس درآنروز از شما (مسلمانان) باقی نماندمگرتَه مانده ای (کمی) مانندآنچه در تَهِ دیگ باقی است ، یا خُرده ای چون خُردهٔ دانه ای که در تَهِ جُوال میماند ، [١١] بَیرَق ضَلالَت وگمراهی شمارا میمالد مانند مالیدن چرم دَبّاغی ومیکوبد مانندکوفتن کِشت دِرُوشده (شمارا بمُنتَهیٰ دَرَجهٔ خَفیف وخوارمیسازد) مُؤمِن خداپرست را (برای آزردن) ازمیان شما جدامیکند مانندپرندهٔ که دانهٔ فَربه را ازمیان دانهٔ لاغر بیرون میکشد ، [١٢] این راهها شمارا بکجامیبرد ؟ (باعَقائِد باطِلَه واندیشهٔ نادرست کجامیروید) وتاریکیها (ی جَهل ونادانی) شمارا چگونه حَیران وسرگردان مینماید ؟ ودروغها (آرزوهای بیجا) چسان شمارا فریب میدهد ؟ وازکجا شمارا (برای گمراه شدن) میآورند ؟ وچطور شمارا (ازراه حَق) بازمیگردانند ، پس برای هرمُدَّتی سرنوشتی است وبرای هرغایِبی بازگشتی (این فِتنَه وفَسادها درزَمانِ مُعَیَّنی واقع خواهدشد) [١٣] پس ازعالِم رَبّانی خودتان (امام عَلَیهِ السَّلامُ ، پند واندرز) بشنوید ، ودلهای خویش را (برای قَبول) حاضِرنمائید ، وچون شمارا صدازند (ازخواب غَفلَت) بیدارشوید ، وباید پیشرو وجلودار هرقَومی به پیروان خود راست گوید (وجای دارای آب وگیاه که صَلاح باشد برای ایشان اِختیارکند ، ودرنَصیحَت وپندخیانَت ننماید ، چنانکه درمَثَل است اَلرّائِدُ لایَکذِبُ أَهلَهُ یعنی جلودار به پیروانش دروغ نمیگوید ، خُلاصَه حاضِرین این عُلُوم واَخبار راکه میشنوید برای غایِبین ازروی راستی بگوئید) وپراکندگی خویش را جمع وآماده نماید (تَفرِقَهٔ حَواسّ واَفکار بیهوده بخودراه ندهد) وذِهن وزیرکیش را آماده کند (که آنچه میشنود بدیگران بی کم وبیش رساند) [١٤] پس آن عالِم رَبّانی اَمر (دین ودنیا) را برای شما شکافت همچون شکافتن دانهٔ مُهره (که

باطنِ آن نمایان است) و پوست کَنَد آنرا مانند کندن پوست درخت برای بیرون آوردن صَمغ (هر اَمری را برای شما واضح و آشکار نمود) [۱۵] پس هنگامیکه بَیرَق ضَلالت برپا گردد باطِل و نادرستی در مَواضِع خود جای گرفته جَهْل و نادانی بر مَرکَبهایش سوار (باطِل همه جا را فرا گرفته و جَهْل بر قَرار) شود و طُغیان و فِتنه بسیار و دَعْوت کننده براه حَقّ کَم شود ، و روزگار حَمْله آورد مانند حَمْلهٔ درندهٔ گزنده (خونریزی بسیار واقع گردد) و شتر نَرِ باطِل پس از خاموشی بصدا در آید (مست شود یعنی باطِل قُوّت گیرد) [۱۶] و مردم بر اَثَر مَعاصی بایکدیگر برادر شده و بر اَثَر دین از هم دور گردند و بر اَثَر دروغ بایکدیگر دوست گشته و بر اَثَر راستی دشمن شوند (با مَعْصِیَت کاران برادر و یار و با نیکان دور و بیزار گردند) پس در آن روزگار فرزند سَبَب خشم (و غُصّهٔ پدر) و باران مُوجِب حَرارت و گرما گردد (مردم از آن بهره نبرده زیان می بینند) و مردمان پست فراوان و نیکان کمیاب شوند [۱۷] و اَهل آن زمان چون گرگان و پادشاهانش درنده و مردمان میانه و ضعیفُ الحال طُعمه ها (ی ستمکاران) و فُقَراء (از سختی و رنجوری در حُکم) مُرْدگان باشند ، و راستی از بَین رفته دروغ شایِع میشود [۱۸] و دوستی بزبان و دشمنی مردم باهم بدلها است ، و زِنا (زِناهیان ایشان اِفتِخار و) باعِث نَسَب شود ، و عِفّت و پاکدامنی مُوجِب شگفت و اِسْلام مانند پوستین وارونه پوشیده شود (مردم مُتَلَبِّس بلِباس اِسْلام هستند ، ولیکن گفتار و کردارشان بر خِلاف دُستور اِسْلام میباشد) .

(۱۰۸) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :)

[۱] كُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَهُ ، وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ ، غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ ، وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ ، وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ ، وَمَفْزَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ ، [۲] مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ ، وَمَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ ، وَمَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ ، وَمَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ [۳]

لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ فَتُخْبِرَ عَنْكَ ، بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ [۴] لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لِوَحْشَةٍ ، وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ [۵] وَلَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ ، وَلَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ ، وَلَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ ، وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ ، وَلَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ قَضَاءَكَ ، وَلَا يَسْتَغْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ [۶] كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ ، وَكُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ [۷] أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ ، وَأَنْتَ الْمُنْتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ ، وَأَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ ، بِيَدِكَ نَاصِيَةُ كُلِّ دَابَّةٍ ، وَإِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ [۸] سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ ، وَمَا أَصْغَرَ عِظَمَهُ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ ، وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ ، وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ ، وَمَا أَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا ، وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در صفات کمال و جلال خداوند و اوصاف فرشتگان و فریب خوردن مردم از دنیا و بیان حشر و نشر انسان و پاره ای از مناقب پیغمبر اکرم):

[۱] هر موجودی برای خداوند خاضع و فروتن و هر چیزی با و قائم است (هستی همه اشیاء بدست قدرت و توانائی او است) بی نیاز کننده هر فقیر و درویش و ارجمند

گرداننده هر ذلیل و خوار و توانائی دهنده هر ناتوانی و گریزگاه هر ستم رسیده‌ای است [۲] گفتار هر گوینده را میشنود ، و بسِرّ و نهان هر خموشی داناست ، و روزی هر زنده ای را مُتَکَفِّل است ، و مَرْجَع و بازگشت هر که بمیرد بسوی او است [۳] چشمها ترا ندیده اند تا از تو خبر بدهند (و چگونگیت را بیان کنند) بلکه بودی پیش از وصف کنندگانی که آفریده ای [۴] خلائق را بجهت ترس از تنهائی نیافریدی و آنان را برای سودی ایجاد نفرمودی ، و جلو نمی‌افتد از تو هر که را طلب نمائی ، و از چنگ تو بیرون نمیرود آنکه را بگیری [۵] و سَلْطَنت ترا کم نمیکند کسیکه ترا مَعصیت و نافرمانی نماید ، و مُلک و پادشاهی تو نمیافزاید کسیکه از تو اِطاعَت و پیروی کند ، و اَمْر ترا باز نمیگرداند کسیکه بقضاء و قَدَر تو راضی و خوشنود نباشد ، و از تو بی نیاز نمیشود کسیکه از فرمانت روگرداند (بلکه با اِعراض از فرمانت هم بتو نیازمند است) [۶] هر پنهانی نزد تو آشکار و هر غائبی حاضر است (پنهان و آشکار و حاضر و غائب نزد او یکسان است ، زیرا عِلم او که عَین ذات او است بهمه اشیاء احاطه دارد) [۷] تو همیشه هستی و انتهائی برای تو نیست ، و توئی مُنتَهیٰ (اِنْتِهاء هر چیزی بسوی تو است) پس از (اَمْر و فرمان) تو گریز و فِرار نتوان نمود ، و توئی جای بازگشت (هر چیز) پس از (عَذاب) تو گریزی نیست مگر (رَحْمَت) تو ، موی پیشانی هر جنبنده ای بدست (قُدرَت و توانائی) تو است ، و مَرجَع هر اِنسانی بسوی تو است [۸] خدایا تو از هر عَیب و نَقْصی مُنَزَّه و مُبَرّیٰ هستی چه بسیار بزرگ است در نظر ما آنچه از آفرینش تو می بینیم ، و چه بسیار کوچک است بزرگی آن در پیش قُدرَت و توانائی تو ، و چه بسیار ترسناک است آنچه را که ما (بچشم عَقل) می بینیم از پادشاهی (رُبُوبِیَّت) تو ، و چه بسیار حَقیر است این دیدن ما در پیش آنچه از ما ناپیدا است از سَلْطَنَت (اُلوهِیَّت) تو ، و چه بسیار نِعمَتهائی که از تو در دُنیا فرا رسیده ، و چه بسیار این نِعْمَتها پست است در جَنْب نِعْمَتهای آخِرَت !!

مِنْهَا :

مِنْ مَلٰئِكَةٍ أَسْكَنْتَهُمْ سَمٰوَاتِكَ ، وَرَفَعْتَهُمْ عَنْ أَرْضِكَ ، هُمْ أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ ، وَأَخْوَفُهُمْ لَكَ ، وَأَقْرَبُهُمْ مِنْكَ لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ ، وَلَمْ يُضَمَّنُوا الْأَرْحَامَ ، وَلَمْ يُخْلَقُوا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ، وَلَمْ يَتَشَعَّبْهُمْ رَيْبُ الْمَنُونِ وَإِنَّهُمْ عَلٰى مَكَانِهِمْ مِنْكَ ، وَ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ ، وَاسْتِجْمَاعِ أَهْوَائِهِمْ فِيكَ ، وَكَثْرَةِ طَاعَتِهِمْ لَكَ ، وَقِلَّةِ غَفْلَتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ ، لَوْ عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقَّرُوا أَعْمَالَهُمْ ، وَلَزَرَوْا عَلٰى أَنْفُسِهِمْ ، وَلَعَرَفُوا أَنَّهُمْ لَمْ يَعْبُدُوكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ ، وَلَمْ يُطِيعُوكَ حَقَّ طَاعَتِكَ .

قسمتی از این خُطبه است (در اوصاف ملائکه) :

بعضی از فرشتگان را در آسمانهای خود ساکن نمودی ، و از زمین خویش بلند کردی آنها (همه فرشتگان) از خلائق (غیر از انبیاء و اوصیاء) بتو داناترانند ، و ترسناکترانند از تو ، و (از اینجهت) از ایشان بتو نزدیکتر اند (مقام و منزلتشان بالاتر است) در اصلاب (پدران) جای نگرفته ، و در ارحام (مادران) درنیامده اند ، و از آب پست (منی) آفریده نشده اند ، و پیش آمد روزگار آنها را متفرّق و پراکنده نساخته است و آنها با مقام و منزلتی که نزد تو دارند ، و با اینکه همه خواهشهایشان را در تو گرد آورده اند (غیر تو

چیزی در نظر ندارند) و با بسیاری طاعتشان برای تو، و آنی غفلت نکردنشان از امر و
فرمانت، اگر کُنه و حقیقت ترا که بر آنها پنهان است آشکار ببینند اعمال خود را (در جنب
عظمت و بزرگواریت) کوچک شمرده و (از تقصیر در طاعت) خویش را ملامت و سرزنش
خواهند نمود، و خواهند فهمید که عبادت و طاعت سزاوار (الوهیّت) ترا بجا نیاورده اند
(زیرا عبادت و طاعت آنها باندازهٔ معرفت و خداشناسی آنان است، پس چون معرفت زیاد شود عبادت
و بندگی بیشتر گردد).

---

١٢ سُبْحَانَكَ خَالِقاً وَمَعْبُوداً، بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ
دَاراً، وَجَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُبَةً، مَشْرَباً وَمَطْعَماً وَأَزْوَاجاً وَخَدَماً وَ
قُصُوراً وَأَنْهَاراً وَزُرُوعاً وَثِمَاراً، ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِياً يَدْعُو إِلَيْهَا
فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا، وَلَا فِيمَا رَغَّبْتَ إِلَيْهِ رَغِبُوا، وَلَا إِلَى مَا شَوَّقْتَ
إِلَيْهِ اشْتَاقُوا، ١٣ أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدِ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا، وَاصْطَلَحُوا
عَلَى حُبِّهَا، وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَى بَصَرَهُ، وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ،
فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ
خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَوَلِهَتْ
عَلَيْهَا نَفْسُهُ، ١٤ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَلِمَنْ فِي يَدِهِ شَيْءٌ مِنْهَا: حَيْثُمَا
زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا، وَحَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا، لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللهِ
بِزَاجِرٍ، وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ، وَهُوَ يَرَى الْمَأْخُوذِينَ عَلَى الْغِرَّةِ